

۱۰۶۵۵
شماره

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ترجمه
قطب الدین محمد بن شیخ عارف
الدینیه (الاهیه)



بازدید شد
۱۳۸۴


بازرسی شد
۶-۳۲

۷

۱۰۸۷۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه رساله‌های ابن‌الحکیم فی التعلیم و التدریس
مؤلف: زین‌الدین ابن‌الحکیم
موضوع: تعلیم و تربیت
شماره قفسه: ۱۳۸۴



شماره ثبت کتاب

۸۷۳۱۴

خطی - فهرست شده
۱۰۶۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم
احمدك يا من ليس لك في العوالم العلوية والسفلية شبه ولا مثال واشكر
يا من لا يعتربك للأبدان والاختراع والكلون كلال ولا ملال وصلواتك
القامات الزاكيات على رسولك الهادي الى سواء السبيل بقبول الحرام
والحلال وآله المعصومين المرتضىين بالامة المرجومة من تبه الضلال الى اوج
التمال وبعد يقول العفيف الى الله الغني المغني قطب الدين محمد بن شيخ علي الزيني
الديلمي الابي انه لما كانت النفوس المجرية الانسانية بعد المفارقة من الابواب
العنصرية المعبر عنها بالموت الطبيعي بمقتضى ما هو المستفاد من الاحاديث
المرورية عن اصحاب العصمة سلام الله عليهم تتعلق باشتغال شائلة تشابه
تلك الابواب فتستقم او تتألم فيها الى قيام الساعة فتعود الى ابوابها
موجدها كما كانت عليه في ساعة القيام فبعد ان اتمنا الاله الاخر برسالته موجزة في
تحقيق عالم المثال والصورة الشخصية التي تتعلق بها النفوس غيب الغلص عن القوالب الجسمية
والشبابك الحسية والولاية دة الثانية فاوردنا اولاً شيئاً من الاحاديث المؤيدة
لهذا المدعى ترجمتها بلسان الفارسي ثم بينا حقيقة هذا العالم علما ذهب اليه كبار
الاشراق وعرفه المتألهة من فرق الصوفية الموصفة بما هو اتم التوفيق وتحققوه
بشاهداته السقيمة وانت تعلم ان ارباب الازداد الروحانية اعلى قدرا وادفع شأنا
من اصحاب الازداد الجسمية فكذلك تصدق هؤلاء فيما يلقونه اليك من خفايا الولاية
الفعلية فحقق ان تصدق اولئك ايضا فيما تلبون عليه من ضبايا العوالم المللية مع
ما وجد به الشواهد والتأسيسات العقلية سما ما روي الشيخ الاقدم الا في رتبة المحاضرات
مؤخره يعقوب الطيني طاب ثراه في اوامر كتابه الجنايز من الكتابي عنه مولانا الامام جعفر

بن علي كاشغري

بن علق الصادق عليه السلام ان الارواح في سفرة الاسباب في تحري في الجنة تتعارف وتساؤل فاذا
تساؤل فاذا اقامت الروح على تلك الارواح يقول دعوها فانها قد اقبلت من هول عظيم ثم
يسئلها ما فعل فلان وفلان فان قالت لهم تركت حيا ارجوه وان قالت لم تموت هلك قالوا
قروهم هوى قالوا صاحب مجلس الله هوى بالفتح هوى هوى اي سقط يعني نذر سبيله روحها
انسان بعفت جسدها في امانه ودر دشت اندر بهشت كه يلكي كردي شيئا سندوان يلكي كر
چوندا يرسند پس چون روي از بهشت مفارقت كرده بوايشان وارد شود نزد خود ميگويند
و او را تسلي مينمايند چنانكه ان هول عظيمي خلاص مشوه روي بايشان آورده است پس
از بهشت رسند كه فلان چه كرده و فلان چه عمل اقدم نمود پس كل در جواب ايشان كوي او را
دند كه كز شتم اميد با مندي اوي بنده و اگر كوي هلاك شد ميگويد هوى هوى يعني
و فرغت كتابه از انكه بجهنم واصل شدم چه اگر اهل بهشت ميبود بما ملحق مي شد
ومنها ما في كتاب الكافي ان ابي اسحاق عليه السلام ان ارواح المؤمنين في جرات في الجنة
ياطلون من طلعها ويشربون من شرابها ويرون ربنا اثم لما الساعة واعين لعلام وعرضا
والحق اخي يا اولنا يعني نذر سبيله روحها في مؤمنان در جبرها ي بهشت و از طعامها ي بهشت
تناول مينمايند و شرابها ي بهشت را ي آشامند و ميگويند پروردگار اقامت ساز بواسطه
ما قيامت را و و تان بوعده كه بنا كرده و ملحق سازي ما را با اول ما و در باب ارواح كافران
بر خلاف اين روايت مشوه است كه آنها در جبرها ي دوزخ خواهند بود و خوشي ايشان طعام
و شراب دوزخيان خواهند بود و بخاطر فائز مؤلف خطوط مينمايد في شجرة في جرات كه در بعض
سابق واين حديث مذكور كرده كفايه بوده باشد از ادراك ارواح بعضي از الزامات بنان
در صلات مكلت در عالم برزخ يعني ما بين موت و بعثت چه دخول بهشت و دوزخ مرموع
چنانچه در شرح حديث ايشه اسماء استم مذكور خواهد كردي موقوف بقباحت كبري خواهي بود

عنا هو الحق هو علم بمقام كلام معادن وعباده سلام الله على ارواحهم واجسادهم الطيبة
ومنها ما روى الشيخ المجلد الطيني عن عبد الله بن الحسن عن ابي بصير قال سئلت الصادق
عليه السلام عن ارواح المؤمنين فقال سلام الله عليهم في الجنة على صور ابدانهم لو رايته لقلت
فلان خلاصة ظلم راوي آنكه سئوال كرم از حضرت امام جعفر صادق (ع) است
از ارواح مؤمنان آنحضرت فرمودند در بهشتند بصورت بدنهای ایشان كه اگر به
بینی هر آنکه خواهی شناخت و خواهی گفت این فلانست یا بنامی كه داشته است
خواهی خواند و خواهی گفت ای فلان على الاحتمالين و ظن فيه كه في الجنة است اینجا
بطریق مجاز است باعتبار شیئی كه بمعنی آن تعلق گرفته و الا در حق است و احتیاج
بمكان ندارد و على صور ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوف است كه خبر اولش في الجنة
و كلام برین تقدیر است كه المؤمنین في الجنة على صور ابدانهم مراد اینست كه قرار
گرفته اند و قیام دارند بر آن صور و محتمل است كه على بمعنی استعمال یافته باشد و جمله
در آیه كرم و فضل المؤمنین علی حسب غفلة من اهلها او مصدقة و اتبعوا الشیاطین
على تلك السیما بر آنوجه واقع است بنا بر آنچه مفسرین ذكر کرده اند و گفته اند تشبیه
شده است درین آیه ملائكت تعلق كه میان ایشان است بملائكت ظریفی و استعمال
شده است على كه از برای ملائكت تعلق موضوعست در ملائكت ظریفی بطریق استعارة
تبعیه لو رايته لقلت فلان ضمیر مذکور غایب در رایت و راجع است بصورت كه در ضمن
صور مذکور است و چون صورت اینجا بمعنی تشبیه و مثالست بجمیع است كه ضمیری كه راجع
باو مذکور واقع شود و الا لفظ صورت مؤنث باشد بمعنی آنكه تشبیه و مثال را هر دو
میگویند این فلانست یا با و ندا میكنی و میگوئی ای فلان و بر تقدیر اول ناچار است از تعلق
مبتدأ و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف نكته كه كلام درین تقدیر باشد كه لقلت هم را

فلان

فلان یا لقلت یا فلان زیرا كه اگر تقدیر بكنیم لفظ فلان مفرد خواهد ماند و نزد اهل عربیه
ملائكت آن ندارد كه محكي قول واقع شود و دیگر مخفی نماند كه ظاهر قول امام هم در اینجا
كه فرموده في الجنة على صور ابدانهم دلالت دارد بر آنكه بهشت الآن مخلوق شده است و
كه كه موجود شدن بهشت الآن قائل شده است موجود بودن در ذوق نیز قائل است
در ظاهر این حدیث بر وجهی كه آنست لا یشك ان الله لا یغیبه عن عباده شیئاً و قد
الآن مذهبا سلام است و محقق طوسی نقل الله نفسه القدر در تفسیر این حدیث را
اختیار کرده و بعضی آیات قرآن را شاهد آن ساخته مثل قوله تم اعزت للمؤمنین كه
در باب بهشت نازلست و اعزت لكافین در باره ذوق یعنی بهشت آماده شده است
از برای برهین كاروان و خدا پرستان و در ذوق آماده و مهیا شده است از برای ضعیفان
و كافران پس خبر داده است حضرت عزت از آماده شدن هر دو بصیغه معاضی و این كلام
میكنند بر آنكه پشت از آن آماده و مخلوق نموده اند و آن لازم آید كه كلام الهی جاشا برود و
محول شود تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و عمل کردن این بر آنكه تغییر شده است از معنی متمثل
بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقق وقوع آن بر كره انبیه كلام است از ظاهر خودی آنكه
ضروری بآن قاضی باشد و نیز ظاهر این حدیث مشعر بر آنست كه ارواح مؤمنان بعد از وفات
از اینان بالاترانی داخل بهشت شدند و دخول بعینت موقوف بقیام قیامت نباشد و صور
روایات و احادیث مزبوره و قول اخبار بهشت و اشقیاء و ذوق كه همیا كشته و موقوف
بقیامت كبری است كه بعضی ذلك را و شیخ النبی الطینی برداشته و معنی فی الحقیق
عن الامام ای عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) فی حدیث سؤال الخلفاء انه قال ثم یفصل
بابا الى الجنة فلا يزال یا آیه من روحها و طیبها فاعمل الزخول المذكور فی الحديث السابق
كناية عن حصولهم اللذات في حنة البرزخ من الطایفه كما هو المستفاد من ذلك الحديث

من فتح بابها لا يتيان روحها وطيبها لهم والكلها بعكس ذلك من الدنيا كان سبق هو
يعلم ودر باب آنکه بر روح انسانی قبل از موت وبعث از انقطاع کلام احوال او در آن فاشه آنکه
از اهل جنات است یا مستوجب عقاب ظاهر میشود احادیث بسیار بطریق موافق حصول
و حقا الف وارد است از آنجه که در حدیثی است از حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و سلم علیه السلام
که فرمودند فیخرج احدکم من الدنيا حتى يعلم ان من مصيره وحق بری مقعده من الجنة والادنا
یعنی هر کس از دنیا خارج شود تا آنکه بداند که کجاست و مقعده او و تا به بند نشسته است
خود را از بهشت یا دوزخ یعنی بر او معلوم می شود که از اهل بهشت است یا دوزخ و او را به
حدیث بطریق فرقه ناجیه احادیث نقل نموده اند در آنکه حضرت معصوم بنویسند و در
مآب من تخصی صلوات الله علیهما بنفسی نفیس خودشان ببالین هر کس حاضر می شوند
و ثبات میدهند یا غیبه مال حال او است اگر اهل سعادت باشد سعادت و حسن احوال
و اگر اهل شقاوت باشد شقاوت و سوء حال و معاشد این معنی است نقلی که درین
باب بیان باین سیاق است شعر یا حاد و حاد من یکت بری من مؤمن
او منافق قبل و هنا مادری ثقة الاسلام محمد بن الحسن الطوسی قدس روحه الله تعالی
فی کتاب توفیق الاخبار عنه ا انه قال لیونی طلیان ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین
فقال یونیس یقولون فی حواصل طیر خضر فی قنادیل تحت العرش یعنی مردم چه میگویند
در باب روح مؤمنان حقیقت حال او بعد از مفارقت از بدن یونیس گفت میگویند
در حواصل پرغان ساز خواهند بود در میان قندیلها که در زیر عرش است و عظمه است
پس آنحضرت فرمودند پس آن الله المؤمن اگر مر علی الله من ذلك ان یجعل روحه فی
حوصلة طائر خضر یا یونیس المؤمن اذا قبضه الله فمسی روحه فی قالب کماله
فی الارض فیاطفون و یشربون فاذا قدیم علیه السلام عن فیه تلك الصورة التي كانت

فی الدنيا

فی الدنيا یعنی یا دمیکنم بیانی از جمیع تعارضها را بر آورده است که مؤمن نزد کوار بود
نزد خدا تعالی از آنکه روح او را در چنینه دان من غ سبزی جای دهد ای یونیس مؤمن را
چون نفس روح شود میگویند اند خدا تعالی در قالبها منقذ قالی که در دنیا جای در آن
داشته پس در آن قالبها میخورند و می آشامند و چون روحی از بدن مفارقت کرده
بر ایشان وارد شود او را میشناسند بهمان صورتی که در دنیا بهمان صورت بوده
و اشغال این احادیث در حدیثی شیعه اهل بیت بسیار وارد است و در حدیثی اهل سنت
نیز بعضی احادیث که در معنی باین احادیث توجیه یکست نقل شده است از حدیث وهم
بعضی را توجیه شده که قابل شده با آنکه ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنهای اصل
بشعهای منافی تعلق میگویند چنانچه از احادیث مذکوره فهم آن میشود قابل شدن
بقنایح است و این توجیهی است بجا و خیالی است باطل چه تناسخی که جمیع فرق اهل
اسلام بر باطل بودند آن اتفاق دارند تعلق ارواح است بعد از مفارقت بدنهای اصل
باجسام دیگر در همین عالم کون و فساد با اجسام عنصری که ترکیب یافته از عناصر اربعه
که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعضی از حکما گمان بوده اند و سمیت
کرده اند آن را بنسخ و نسخ و نسخ و نسخ برین وجه که اگر انتقال موقوف بر این است
است نسخ است و اگر بدون حیوان دیگر است از حیایم و سباع منسخ و اگر بقالب نباتات
مثل ریاحین و اشجار قطع و اگر بصورت جمادات مثل رخارف و احوار نسخ یا با نام
فلکی که عبارت از افلاک است یا آنچه در مرکز است از کواکب بعد از آنکه بعضی اجسام
عنصری تعلق گرفته باشند بر اختلاف من هب و ادع باطله انسان که در محل منقذ
بافته اما قابل شده با آنکه در عالم دیگر در غیر این نشاء تعلق بدنهای منافی میگویند
و در مدینه بنسخ که از وقت من دشت تا قیام قیامت در آن بدنهای عبادت پرور و کما

قيامه منها ايند ويحيى ان قيام شوق قيامت باز بيند نهاى اوئى بقدرت الله عود ميكند
برينوجي كذا مخرج اصلي را كه متفرق شده اند و اذ هم با شبيهه جمع مينمايند و بهم تركيب ميدهند
يا برينوجيه كه اذ كنتم عدم باز مثل بدن اول بدن خلق ميكند على اختلاف المذهبين نزد
هيكل قول بتناسخ نيت والا اصطلاح تازه وضع كنند و اين تعلق را بين تناسخ نامند فلا مشقة
معهم في الاصطلاح ثم لا يخفى ان كلام كثير من العقايين بالمعادين اى الروحاني الجسماني غيبي
الى ان معنى ذلك ان علق الله نعم من الاجزاء المقترنة لبدن خاتون بن با فبعد اليه نفسه المجرى
الباقية بعد من البدن ولا يظن بالكونه غير البدن الاول عجب الشخص لا متناهي اعاده المعنوم
بعينه وما شهد به المفسرون من كون اهل الجنة جرد امرد او كونه من الناحية جلي احد
ذلك وكذا قوله نعم علم انقوت جلودهم بدناهم جلودا غيرهما ولا يبعد ان يكون قوله نعم اولى
الذي خلق السموات والارض بقادر على ان يخلق شلهم على اشارة الى هذا فان مثل فعله هذا كذا
المثاب والمعاقب بالثواب والالام الجسمانية غير من عمل الطاعة وارتكاب المعصية فخلقنا
العبودية في ذلك بالادراك وانما هو بالوقع ولو بواسطة الآلات وهو باق بعينه وكذا
الاجزاء الاحدية من البدن ولهذا قال الشخص من القبي الى الشفوخة انه يعينه وان تبدلت
الصور والحيات بل كثير من الاعضاء والآلات ولا يقال لمن جنى في الشباب فعوقب
في الشيخة انها عقوبة لغير الجاني والمفهوم من شرح المقاصد ان المراد بالاجزاء الاسلامية
الباقية في اول العمر الى آخره لا الحاصلة بالتغذية فالمعارف الالهي والماكول اجزاء الالهية
الحاصلة في اول القطرة من غير لزوم فساد وسند كرها هو التحقيق في ذلك انشاء الله
وقال امام العامة في الدين الرازي القائلون بالمعاد الروحاني والجسماني معا قد ارا
ان مجعوبين الحكمة والشرعية فقالوا قد دل العقل على ان سعادة الارواح عبرة
وعتبه وان سعادة الله الاجسام في ادراك اللذات الجسمانية والجمع بين هاتين

السعادتين

السعادتين في هذه الميزة غير ممكن لان الانسان مع استغراقه في استيفاء هذه اللذات لا يمكنه
ان يلتفت الى اللذات الروحانية وانما اعتدوا على كون الارواح البشرية ضعيفة في هذا
العالم فاذا فارقت الموت واستشهدت من عالم العزس والطهارة قوت وملت فاذا
اعيدت الى الابدان مرة ثانية كانت قوية فادرة على الجمع بين الامرين ولا شبهة ان
هذه الحالة هي الغاية القصوى من مراتب السعادات اقول واما المنكرون للمعاد الجسماني
فقالوا ان العزس من تعلق نفس بالبدن ان يكون الله له في اقتصاص الكمالات في بعد حصولها
يكون وجود الاله وبالا مثاله ان المطلوب من الموكوب هو الوصول الى المحبوب وعند
الوصول يكون منغضا للذة فلا يليق الاعادة بالحكيم وجوابهم ان الانبياء عليهم السلام
اخباروا ان البدن هناك سلمي من كل الجهات عن الالام والآلات فلم قلتم ان البدن
على هذا الوجه وبال بل هو سبب مزيد للذة اذ لا حاجة بالنفس الى تديروها فممكنها ان تترك
في اللذة العقلية مزية والاستيفاء من اللذة الحسية اخرى ومعلوم ان الجمع بين السعادتين
اقوى واكمل من الاقتصاء على احدهما فان دفع قولهم **اذلة شك** ببايد است كه انك
ارباب تناسخ در معرضي انكار حقن وحقين ملت همه تكفيرا ايشان كوده اند نه بواسطه
انت كه ايشان قابل شده اند بانك روح از بدن اجلا بديد ديكر انتقال مي يابد والآلة
ايد كه معاد جسماني كه منفق عليه اهل اسلام است تناسخ با شنيعه آن نزد بديار اهل
اسلام بوزن وجهاست بلكه بواسطه انت كه ايشان نفوس ناطقة انساني را قبيح
مينمايند و ميگويند روح در هيون عالم كونه و فساد از بدن اول بدن نهاى ديكر معصي
انتقال مي يابد و معاد جسماني اخير كه از مزيديت دين است و غير صادق باقيد
داده قابل نيستند و متكلم آخرت و بهشت و جود خند و انك اهل اسلام تكفيرا ايشان
كوده اند بواسطه اينست قال بعض المحققين من علما انا ان النفوس لا يتناسخ و

الشايع عندها يتصور على ثلثة اقسام احدها انتقال نفس من بدن الى بدن مابين البدن
 في هذه الشاة بان يموت حيوان وينقل نفسه الى حيوان آخر او غير الحيوان سواء
 كان من الاخر الى الاشرى او بالعكس وهذا مستحيل بالبرهان وثانيها انتقال النفس من
 هذا البدن الى بدن اخر من مناسب لصفاتها واخلاقتها المكتسبة في الدنيا فيظهر في هذه
 بصورة ما غلبت عليه صفاته وهذا امر محقق عند ائمة الكشف والشهود ثابت مقول
 من ارباب الشرايع والمثل والى اقبل ما من مله من المثل الى الشايع فيردكم راسخ عليه عمل
 ما ورد في القرآن من آيات كثيرة في هذا الباب وظني ان ما نقل عن اساطين الحكماء كمالا
 ومن تقدمه من الحكماء الذين كانوا عقبيين انوار الحكمة من مسكوة الانبياء عليهم السلام
 من امرهم على مذهب الشايع هو بهذا المعنى لما شاهدوا بجايعهم بواطن النفوس والصور
 التي يحسرون اليها حسب نياتهم واعمالهم كقولهم تعالى ونحشرهم يوم القيمة على وجوههم
 اي على صور الحيوانات المتكسبة الواس وقوله جل ذكره واذا الوحوش حشرت وقوله تعاظم
 سلطانك يشهد عليهم السننهم وايديهم باطنهم فاما نقلنا عن قولهم عن يحيى
 قالوا لو يوذهم لم ستمهم علينا وقوله عن موه قال اليوم نختم على افواههم ونكفلنا ايديهم
 وايديهم فاما نقلنا كسبون وفي الحديث يحشر الناس على وجوه مختلفه يحشر بعض الناس على صورة
 يحس عندها القرحة والخنازير فهذا هو مذهب الباطن من غير ان يغير صورته في الظاهر
 فتوى الصور اناسي وفي الباطن غير تلك الصور منه ملك او سلطان او كلب او خنزير
 او اسد او غير ذلك من حيوان مناسب لما يكون الباطن عليه وثالثها يسمع الباطن وينقل
 اظواهره وصوته التي كانت الى صورة ما ينقلب اليه الباطن لغلبة القوة النفسانية
 حتى صارت تغير المارج والهيئة على شكل ما هو على صفة من حيوان آخر وهذا ايضا
 جائز بل واقع في قوم غلبت نفوسهم وضعفت عقولهم جدا ووقع في بني اسرائيل

كامل

كما قال سبحانه وجعل منهم القرحة والخنازير منصفهم قرحة والخنازير شيئا لهم سخا
 قرحة وشيئا منهم خنازير على ما في التفسير وقوله تعالى كوني اقرحة خاسئين ولما
 منح صورة الباطن دون الظاهر فاقول النبي صلى الله عليه وسلم من اقته اخوانه العلانية
 اعداء السريرة السننهم احلى من العسل وقلوبهم قلوب الدباب يلبسون جلود الضأ
 من الذين فعلوا صبح البواطن بان يكون قلبه قلب ذئب وصورة صورة انسان كما
 قال من قال **شعر** در برابر جوكو سفند سليم و در قفا همو كرم مردهم **مولانا** ومن هذا البصير
 ما هو المراد من مولانا الثامن ابي الحسن الرضا عن ابيه النبي الامام عليهما السلام انه
 قال قال ابن زكريا الصيقل للامام الصادق سلام الله عليه و الله يا ابن رسول الله ما في الدنيا
 على اعدائنا فضلا وهم الكفرة والولاية امير المؤمنين صلوات الله عليه وانا لانسك في افرهم
 يحسب الولاية وهو الله احسن منا حال الاكثر اموالا واجود ثيابا واجساما وهدية وزيا
 قال فعقب الصادق عليه السلام وقال له اريد ان اريك فضلك على هذا الخلق المتكلس
 قال بل نفع سلام الله عليه به على وجهه ثم قال انظر اليهم قال فنظر فاذا جماعة على باب
 عامل المدينة من قبل بني امية عليهم السلام قرحة وخنازير وكلابا وذبابا فقال يا ابن
 رسول الله والله هذا امر عظيم منك الله الله حتى الى ما كنت فيه والاولى عظم حال
 فنع على الاسلام به على وجهه فخر آهوا انسانا كانوا ابراهيم قبل ذلك فقال الامام عليه السلام
 والله عز وجل عن قريب سيصير حالهم كما رايت ولو كشف الغطاء لم يتواكلوا هم
 ولم تشاربهم ولم تجالسهم ولم تحالطهم ثم قال سلام الله عليه يا ابن زكريا هذه
 فضلك عليهم وروى الشيخ الجليل الالمع قطب الدين الراوندي في كتاب الخراج
 والخراج عن علي بن حمزة قال سمعت مع مولانا الصادق ع مجلسنا في بعض الطريق تحت
 نخلة يا سبط خرك سلام الله عليه شفيعه دعا لم اسمعه ثم قال يا نخلة اطعنا متما

روى في الزوار المعجزة في حياة النجاشية
 الرواية

حمل الله فيك من رزق عباده فنظرت الى الخلة وقد غايت نحو الصادق عليه السلام
 اعزها وفيها الرطب فقال سلام الله عليه اوك وسم وكل فاكلنا رطباً اعني
 رطب والطيبه واذا باعني ابي تقول ما رايت كاليوم سحر اعظم من هذا فقال الصادق
 عن رزية الانبياء ليس من سحر يدعوته فيجب فان اجبت ان ادعوا الله فيمضك كتاباً
 يهدي على منزلتك تدخل فيه نصيب لا هلك فعلت فقال الاعرابي نعم فدى سلام
 الله عليه فصار الاعرابي كتاباً في الوقت ومضى على وجهه فقال لي الصادق ابعه فتبعته
 حتى اذا صار الى حربه فدخل منزله فجعل ينصب لاهله ولولاه فاضل العاصية
 اخرجه فانصرف الى الصادق عليه السلام فاخبرته بما كان في نفسي من هذا الحديث
 اذا قبل سحره وقف بين يدي الصادق عليه السلام وجعلت دموعه يسيل ويترى في
 التراب ويعوي فزني له عليه السلام فصاغرانيا فقال له سلام الله عليه هل آمنت
 فقال نعم والها والها **توضيح لعالم المثال بمقتضى مقال ادباب الكلام** بيا بدت
 در آنچه در بعض از احاديث معتبره بطل نقيضه را جايگاه و آورده که شجره
 که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان مادام که در عالم بوزن بانه تعلقی
 میگرد اجسام نیستند و بر صورت بدنهای غیری که داشته اند حلقه
 می نشینند و با یکدیگر سخن میگویند و از اکل و شرب لذت می یابند و بسیار است
 که در هوای بسیار میان آسمان و زمین و در روی هوا با یکدیگر ملاقات می نمایند
 و یکدیگر را می شناسند و احوال این امور دلالت دارد بر نفی جبریت از برای
 ایشان بنابر آنچه در کاف و غیر آن از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
 اظهار آن حضرت که هر چه رقیقه عصمت و امامت فایز آن روایت آن
 بشود پس ستم اعطای آن میسکن که اشباح مذکور از کثافات حادثات

فیمضک

در گذشت

در گذشته با طافت بحجرات نویسنده بلکه دو چهره بین و واسطه اند میان جسمانیات و بحجرات
 و مؤید اینجاست آنچه طایفه از کابر حکما گفته اند که در وجود عالم مقدار هست غیر عالم
 حتی که واسطه است میان عالم مجردات و عالم حادثات نه بآن لطافت است و نه باین کثافت
 در آن عالم هر اجسام و انواع و اقسام و در حرکات و سکات و آوازه ها و طعمها و بویها و غیر آن
 شجهای مثالی هستند که بذات خود قائم و تعلقی دارند اما نه بماده و آن عالمیت و وسیع
 و جهانیست فراخ که ساکنان آن بر طبقات مختلف و مراتب متفاوت اند در لطافت و کثافت
 و نور و روی و زشت و زنی و ایشان را در آن بدنهای مثالی جمیع حواس ظاهره و باطنی موجود
 که بآنها ادراک الم و لذت می نمایند و از نعم جسمانی و روحانی استغناء می یابند و علامت شریف آن
 در شرح حکمت اشراق قبل بوجود این عالم را بنیاد و اولیاء و بزرگان حکما نسبت داده فقول
 فی توضیح علم مابین ادبای الکشف و التحقیق و بانه التوفیق اعلم انه قد تبین فی کتاب النفس
 من العلم الطبیعی انه الصور الخیالیة التي تتخلها الانسان فی البقطة او لها فی الذم لم یس
 شیء منها فی الدماغ ولا یخرج من اجزائه اقل جزء کان للبراهین القائمة المذكورة ان الم الکبر
 کشف کرة العالم او الخيال العظیم لا یمکن انطباعه فی اقل الصغیر من الدماغ ولیست
 موجودة فی عالم الحس و الاراها کل سلیم الحس ولیست عدا محض لان العدم المحض لا یمکن
 ان يتصور و تخيل و نحن نتصور هذه الصور الخیالیة تصور احمی تماماً و غیر بینها و بینها
 من الصور الخیالیة و الحسیة و لا شیء من العدم المحض یشارک غیره و لا یمیز عنه فلا شیء
 من الصور الخیالیة و الصور التي تراها الناعون بعد من محض و اذا لم یکن عدداً عتقا و لا شیء من
 من اجزاء الدماغ و لا فی عالم الحس و لا فی عالم العقل تلو نفا حواسیه لاعتقالاته فتعین
 انه یكون لا عالة فی صقع آخر و هذا الصقع یتسم بالعالم المثالی و الخالی و كذلك صقع
 المایات فی المایا اذ لو كانت الصقوة فی المرأة لما اختلفت رؤیة الشیء فیها باضلال

فی المیزان

هو انفع النقل اليها فان الهياكل الثلاثة للجم السواد وشبهه لا يختلف رؤيتها لها باختلاف مواضع نظرها
 تكن مختلفا عما شهد به التجربة فان من ينظر من عين المرأة يراه في موضع غير الموضع الذي يراه الرجل من البسائر
 فليت في المرأة وادبها اذا لمست المرأة باصبعك وهي بعيدة عن وجهك يزداد ما دوت بين صورة
 اصبعك وملقني اصبعك بين صورة الوجه الى المراتبة في المرأة مسافة لا ينفك بها عن المرأة فليت
 الصورة فيها على ان الصورة لو كانت فيها كانت في سطحها القلم اذ هو المعقول منها وليس كذلك اذ
 لو كان كذلك لما دوت المسافة المذكورة املا ولا في الهواء فانه شفاف لا ينظم فيه شيء مع ان افق
 نرى عن نظري في المرأة ما هو اعظم من الهواء كالهواء وليست هي صورة ذلك بعينها بل ان يعكس
 الشعاع من المرأة الى وجهك والى كل ما ترى في خلاف جهة المرأة فان العيون بالشعاع باطن من جو
 كثيرة مذكورة في الكتب الحكيمية ونصور الى ما يظهر المرأة وهي معلقة في مكان ولا في عمل
 وصورة الكمال مظهرها التمثيل وهي معلقة في مكان ولا في عمل وكذا التمثيل في غير هذا
 من العيون كلها مظهرها معلقة في العالم ارضي وفي ذلك العالم بالتمام والكمال والافلام
 اقسام ثلاثة العالم المقدس منقسم عندهم ثمانية اقسام سبعة منها هي الاقسام السبعة التي
 فيها المقادير الحسية والادمان فيها المقادير المثالية وهو فوق عالم الحس في مكان ودون عالم العقل
 فهو متوسط بين هذين العالمين وله طبقات كثيرة لا يحصىها الا بالباري تعالى والمبادئ العقلية
 وكل طبقة فيها اشخاص غير متناهية من الانواع التي في المناهاذ بعضها يسكنها قوت من الملكة
 والاشياء من الاخر وبعضها قوت من كبر والاشياء من كبر الاشياء قوت من لطيفة اشارة شهود عنده
 جمع لا يحصى عندهم من اهل دربين وهو من مدرك شهود وان قوت لا يصدق من اهل مدينة يسمى
 فيلج وهو من اهل دربين انهم شاهدين وهذه الصورة الى المثالية الحسية والثباتية كثيرا
 دفعة في جمع فظلم على وجه ما امكن في دفعهم ولا يصل اليهم الى الناس وهذه الطبقات بعضها
 نورية لانه فاضلة شريفة وهي طبقات الجنان التي يلتصق بها المتوسطون من اهل الجنة وحق
 الطبقات التي متفاوتة بعضها اشرف وافضل وانور وبعضها دون ذلك وتلك الطبقات المظلمة

الموت

الموت على طبقات الجحيم التي يتألم بها اهل النار متفاوتة في شدة الظلمة والوحشة وبعضها دون ذلك
 والطبقة الفاصلة من الطبقات الطبقات النورية متناهية في عالم العقل في افق والطبقة السابعة
 الثالثة المظلمة التي هي آخر الطبقات مضاهية ومما فقه لعالم الحس في افق والطبقات
 التي لا يحصى كمنها صورة بين هاتين الطبقتين وجميع ما يتخيله ارباب العلم الرباني من الاشياء
 والمقادير والاصنام وما يتعلق بها من المرات والسكنات والاشياء والهيئات والسطح
 والخطوط والنقط وغير ذلك من الاحوال فجميع موجود في هذا العالم الاوسط لهذا سماء الكمال
 بالحكمة الوسطى والعلم الاوسط ويقال ان جميع ما يرى في المنام من الجبال والبحار والاشجار
 والاصوات العظيمة العائلة والاشخاص الكثيرة كلها مثل قائمة لا في مكان وعمل وكذا الاخر
 التي لا يقيم عليها الا الاجسام كالطموح والرواج والاصوات والكيفيات العقلية والافعال
 الاربعة وغير ذلك من الاعراض مثل قائمة لا في مادة وما يسمع الكاشفون من الاصوات فيقال
 الصوت الموجود في العالم المثالي وهو صوت كانه فقال الانسان انسانا وكذا في شخ الاشياء
 في المطاريحات ان جميع السلاسل من الامم المختلفة مشبوه هذه الاصوات لا في مقام جابا وجابا
 اي الذين هم من مدرك عالم عناصر المثال بل في مقام هو قليا وهو الثالث الكلي والنجاب
 اي الذي هو عالم افلاك المثال يظهر الموصل اليه روحانيات الافلاك وما فيها من الصور
 الطولية الاصوات الطبيعية وعلى قيا عن سالكين المثالية انه عرج بنفسه الى العالم العلوي
 حتى يسمع مصفا وجهه نفسه وكذا قلوب نفقات الافلاك واصوات مرات الكواكب وتسمع ذلك
 خفيف الافلاك ثم يجمع في رتب عليه الامان والنفقات فكل علم الموسيقى وهو اول من يتكلم
 في هذا العلم ولما كانت الصور الشجيرة في غاية اللطف والامكان لها ولا عمل فيقول احبانا
 اذ اربابها في فم اوتية فله انما ينقل من حال الى حال ومن شئ الى شئ فيجوز ان يكون
 هذا الاشكال والتشكيل جارية اليها في ذاتها بل في شئ ذلك وليس كذلك في فم الاسر بل في شئ

على المشاهدة ويحضر صورة تسمى تأثيرا لما شاهدنا شخصاً معيناً من البشر في جملة نظرنا اليه فيقبل
تلك الصورة الى صورة اخرى في سيرة او غيره من الصور ولكن ذلك قليل لما كان المظهر
الموجب لظاهرة ذلك الانسان موجوداً فانا نراه فاذا تغير المظهر الاول وحصل المظهر الثاني
المقتضي لظهور الصورة غابت الصورة الانسانية سرعاناً وظهرت الصورة النفسانية
كالبرق الخاطف فيقوم الرأي ان الصورة الاولى الانسانية انقلب الى الصورة النفسانية
وليس كذلك فانه البرهان قد قام على انتفاء ذلك الاعيان مطلقاً وقال الانسان بهذا العالم
ان كل حيوان وانسان تمام في عالم المثال فله نفس متعلقة به تتعلق نفوسنا بآثارها وبعض
تلك النفوس الموجودة في ذلك العالم في اقل طبقة كانت هي من نفوس التي انقطع تعلقها
من ابدان هذا العالم وتعلقت بابدان ذلك العالم فان كانت المراتب التي لها فاضلة واخلتها
حميدة تعلقت بالابدان البشرية في اقل الطبقات فان كانت المراتب والاعلا في رتبة
غير حميدة تعلقت بحسب ذلك بما يليق بها من حجم الحيوانات المتناسقة في اسفل الطبقات
ويجوز ان يكون بعض تلك النفوس ملتبسة من النفوس البشرية التي انقطع تعلقها
من هذا العالم بل يكون من قبض العقل المجرى التي تتعلق به اعيان بعض ما في عالم المثال
ثم كل نفس ينقطع علاقتها من ذلك العالم بغيره بالكثرة ويتعلق بعالم العقل المحض
وينتقل الى تعلق الابدان في الطبقات العليا وهكذا يرتقي من طبقة بعد ان تمكن
في كل طبقة زماناً طويلاً او قصيراً حسب ما فيها من الهيات الى ان يرتقي الى اعلى
الطبقات من عالم المثال ومنها يتجلى الى عالم العقل المحض فالعوالم متصل بعضها
ببعض الى ان ينتهي الى العلة الاولى وقال غياث العضلا في شرحه لهما في التور ان
هؤلاء العلماء بعد ما اثبتوا عالم المثال وسموها عالم الخيال وقرروا اقسامها الى اقسام
قالوا ان المثال علماء مثليون اما سابق على هذه التشابه ولما انتهى اليه بسبيل التعليل

والثاني

كاشف

فالطاقة بشرية رتبة استقام عقل مستقام واستقامت باله وتقدس ومهاجرت اقليم من
ورفض عالمه يولاي كما هي انا حقيقة فريدة طاملة تنزل كرم رتبة اخرى من هذه القوة الطام
لاهلها است اذ استقامت نفسيت منسلخ كسنة مستحق اسم عقل ومنظر در ملك ملكوت اعلى
في شهود وانفسى وتعلق طبيعي بتدبيره وعلاقته ضروري بعالم زمان ومكان وبخلق احصاي
باقليم هبوطي باقوت هرمنوطيق تعلق اداى كوره صاحب ملكه ضلع برون شدة باشدا
واذ كانت من بر سبيل تدبير وتعايق خواهر بعد انكاه تمانى ومقتل وسابق ولاحق دائرة
ادراك معاضط ميتوان شدة اذ عالم محسوس كياره مهاجرت كوره اذ خواص نفسانيت
منسلخ شدة استقام اسم عقل خالص بعد اكن في المراتب النفوس المفاودة مجردة عن
المواد بالخطية وكل واحد عتاد عن باقي النفوس بالملكات الفاضلة والهيات الشريفة
الملتزمة من الابدان مع شعور كل نفس بذاتها وبغيرها بالاشياء الفاضلة عليها
والضاربات الانوار العقلية مظالم للنفوس المفاودة واستولى عليها اثر فاتها العقلية
وقعت في لذة ودفق وعشق وبغية ليس لها رتبة نسبة الى لذات في هذا العالم وهي
الانوار بعضها البعض غير متفلسف منها الا شعاع الطبيعة العلية للعدم لعدم الاثر
هناك بالخطية بل يكمل اللزات والبهيات بذلك فلهذا حال التاملي المستعدين للحر
بعد المفاودة وتظهر من هذا اسر ما قد قال بعض الاعلام ان النفس عند بلوغها الى كمالها
العقل واستغنائها عن الحركات والافكار يصير قواها واحدة فيصير علمها عملاً وعلمها
علماً كما ان العلم والقدرة في المفاورات بالنسبة الى ما تحتها واحد وهذا لا عنوا
بالكلية والسكون النقلة من مكان واللبث في مكان او بالسكون ثبات الجرم والادام على
حالة واحدة بل المراد ان العقل لما كان موجوداً كمالاً بالفعل والواحد ساكن مستغن عن
حركة يصير بها فعلاً والنفس لما كانت ناقصة متوجهة الى المثال فالواحي متحركة طاملة

درجة العقل والظاهر فما اذا بلغت الى الكمال بحيث يظهر الى درجة استغنت عن الحكمة
والفكر لان الاشياء العلوية والسفلية حاضرة عند النفس لا يغيب عنها اذا كانت
في العالم الاعلى العقلي فاذا اتصلت تلك النفوس المعنوية القدسية في هذه النشأة ببعض
الانوار المجردة في بعض الحقائق والاعتلاء عن البدء فاقوى ما يلحقها من الالبهاجات
العقلية والآذات الروحية وشدة الاشرافات النورية يغيب عن ذاتها
ومن شعور بانها تهاوي ويستوي عليها سلطان الانوار المجردة العقلية فيغيب حينئذ
عن ذاتها ويعتبر عن هذه الحالة بالاعتناء وهذه حقيقة تعود الانسان الى الله
وحده في تلك النشأة من النشأة الاخرى ومن هذا الباب ما هو المشهور عن مولانا
امير المؤمنين سلام الله عليه ان حال اشتغاله بالصلوة يستخرج اتصال عن جسده
الترين فلا يرى الله فاذا وصل السالك في مقام الاعاد وتلاشى نوره الانعكاس في النور
الاشد الاقوى وسلك بلات الانوار القاهرة وصارت تلك الانوار مظاهر تلك النفوس
المعقلة بها فلا يرى النفس التي هذه حالها الا المظهر فيطبق بلسان المظهر كما ورد
في الحديث القدسي ما يقرب الى عبد بنى احب ما اقربته عليه وانه ليتقرب الى
بالنوافل حتى احبته فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصر الذي يبصر به ولسانه
الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ان دعاني احبته وان سألني اعطيته ~~فكان~~
هذا مباينة في القرب وبيان الاستيلاء سلطان المحبة على ظاهر العبد وباطنه
وسره وعلانيته فالمراد اني اذا احببت عبدي اى كشف الحجاب عن قلبه واهلته ان يطأ
على باطنه في جذبه الى محلى الانس من رفته الى عالم القدس وميتوت فكن مستقيما
في اسرار الملوك ومواسه مقصورة على اجلاء انوار الجبروت فيثبت به في مقام القرب
قومه ويخرج بالمحبة لوجه ودمه الى ان يغيب عن نفسه ويذهل عن حبه فيبلاشي

الاخبار

الغائب بعد قيام الساعة فيكون في القبر وعن الامام ابى عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليهما السلام انه هذا في نار البرزخ قبل القيمة اذ لا عذر ولا عشي في القيمة
ثم قال سلام الله عليه المنيع قول الله عز وجل ويوم تقوم الساعة ادخلوا في القبور
اشد الغلاب ومنها قوله عز وجل كيف تكفرون بالله وكنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم
يعيدكم ثم الذين جوعون المعز اخبروني على حال تكفرون وكنتم امواتا اى احيا
لاصوت لها فاحياكم خلق الارواح ونفخها فيكم ثم يميتكم عند تقضى اجالكم ثم يعيدكم
بالشور يوم تفتح في الصور والسؤال في القبور ثم اليه يرتعون بعد انشراحكم
بانكم كما قد ذكر سبحانه الرجوع اليه وهو العيش في القيمة معطوف بانهم على احيايين
فاصدها في القبر كما ذكره جماعة من المفسرين منهم الفخر الرازي في تفسيره الكبير
ومن قال في الاحياء في قال بعد ان يبعثهم الله فيقول هل اذكركم حكاية عن الكاظم الكفارة
في سورة المؤمن ربنا امنا اثنين واحيتنا اثنين فاعترفنا بنوبنا فحمل الى
مخرج من سبيل وتقرر الاستدلال انه سبحانه يحكمهم على وجه يشع بتصدقهم ~~الاخبر~~
بامانتين واحيايين فاحدى الامانتين في الدنيا والاخرى في القبر بعد السؤال والحق
الاحياء في السؤل والاحياء في القيمة فتعبر الى الامانة الكريمة هكذا ربنا امنا اثنين
متر في القبر ومرة في القيمة واحيتنا اثنين متر في القبر ومرة في القيمة واما
الاحياء في الدنيا فاما اسكنوا عندنا فموتوا معترقون فمن بنو بصر
في هذه الاحياء وذهب بعض المفسرين الى انه المراد بالامانتين ما ذكره وبالأحياء
الاحياء في الدنيا والاحياء في القبر لان مقصودهم ذكر الامور الماضية واما الحياوة
الثالثة اعز حياة العشر ففيها فلا حاجة الى ذكرها على هذين التفسيرين
ثبت الاحياء في القبر واما حمل الامانة الاولى على ظلمهم امواتا في احوال النطق

تمام کتاب مسکرات العلوم

[illegible]

قال الشيخ الطبرسي في مجمع البيان عن تعبير قوله
في سورة الزمر ونفخ في الصور فيصعقون فاستقاموا
ومن في الأضداد الذين شاء الله ثم نفخ في الصور فقاموا
ثم قيام فظهر الله القدر هو قدره ثم نفخ في الصور
وقبل الله الصور جميع صورته فكان نفخ في صورته للخلق
عن فكره وودعه الله في الصور ورفع الصور
فصعقوا أي عوت من شدة ذلك الصعق الذي
خرج من الصور فقام الصعق فلان إقامات
عمال هائلة شبيهة بالصعق العظيمة إلا
من شاء الله إقامات في المستحق فقبل جميعهم
ومعنا كل واحد واحد وملاك الموت عن كل شيء
وهو المروي في حديث من نفخ في صورته الله
الذين قتلوا في سبيل الله ثم نفخ في صورته
الثانية وقال في حديث رفعه أن ما بين
النفثين أربعين سنة وقبل الله إقامته ثم نفخ
الأجسام كلها بعد الصعق وموت المخلوق ثم
يعبرها هو يعلم عليه
قال في الكشف فان قلت كيف يخرج من بيني خلفهم
أولها إقامته قلت كما خرج من بيني سمعان
من صقر جرس البعوضة وكبر جسم الضلوف والذئ
للحقا وصعق ثم الركبة ووسع أسفلها
وليس ثم نفخ في الصور لا يصفو كذا في صغر إلى
كبر ولا يصفو إلى صغره ولا يصفو إلى
صعق وأما أردت لإشياء على تلك
الصفات ثم قال ومن جعل الأمانتين
التي بعد صوته الدنيا والتي بعد صوته
الآخرة

وهو خلاف ما في القرآن ألا إن فعل جعل
اصريها غير معتد بها او نزع ان الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

وقال



المروءة مسعود وصغيرين الا ان امرت من تركها آخر بغير من يكون منيرة الارث من ترك
 ان يكون منيرة اذ قد عاينها الكبر والخلد القصر الخفية فيكونان ما بين منيرة القصر
 باقيين بعد ما دوطر على السبع والعبر في خلقها لا عليه من خصيص لها الله تعالى والتمتع بالبركة
 وكذا لا الارث والارث من غير تقدير البركة وتتمتع به وقد اوردنا ان انما يبلغ في الله والعرب
 من ان الله تعالى ينفذ بعد ما يبعث في العالم بهما ارث منته وان ينفذ في الملة الله على امر
 انتم عليه التمس من غيرهم في الله في هذا بعد ان يكون للملاطمة في ذلك الملة في هذه الملة
 مرقية من التمس لهم حيث قال تنفخ بجمع وبجمع الارث من ردة رواية في
 والقصر يجمع الملة واحدة منها او الى هذا التمس اشكال هندسي قد برهن عليه
 في المقالة ان الله من تركها المصير الى ان الرادية الحادثة من الملة وانما الملة لها
 من زوايا الملة المستقيمة الخطين ضد ملة يكون الرادية الحادثة من قطر الدائرة ومقطعة
 اعظم من جميع الزوايا الملة المستقيمة الخطين لئلا تمام الرادية الدائرة من تمام الملة
 الخارج من نقطة التماس مركز الدائرة ومقطعة وجودها على الملة الملة الملة الملة
 في هذه الملة ولينهم من ذلك الملة اذا حركت القطر من طرف الملة الملة الملة الملة
 نقطة التماس يصير الرادية الملة من القطر الملة من قطر الدائرة اعظم من تمام الملة من
 غير ان يصير الملة الملة من ان ترصد تحركه لينهم من ان ينفذ الى الرادية الملة
 من اعظم الملة رادية مستقيمة الخطين ومن اعظم من الرادية الملة من الدائرة والملة
 الملة الملة الملة تمام الرادية

هذا هو
 الملة

في منيرة القصر يسبح من غير نظر قال قلت لعل ان وجهه معنونا اقول ان مروان بن
 محمد لم يصب القبر لم يكن في منيرة منيرة قال القبر ان معنونا او كبر وعرف قال لم يصبها
 في موضع صدق اقول المروءة مروان بن محمد مروان بن محمد المروءة الملة ان الملة
 لوقم ان الله من الملة الملة منيرة منيرة كنت اقول ان الله من القبر منيرة
 الله صنع الله على الله منيرة مروان بن محمد الملة مروان بن محمد الملة مروان بن محمد
 الملة منيرة الملة الملة الملة الملة الملة الملة الملة الملة الملة الملة الملة الملة الملة
 منيرة منيرة الملة الملة منيرة منيرة منيرة منيرة منيرة منيرة منيرة منيرة منيرة منيرة

[illegible][illegible]

که چهار ضلع وسط در عظم منفرجه ضرب ضعف وسط است در عدد
 و نیز حاصل ضرب وسط در عدد عظم منفرجه ضرب حد الطرفین است در دیگر
 باضافه عدد اکثر پس هرگاه یک از این اعداد مجهول باشد و خواهم از آن استخراج کنم پس اگر
 آن مجهول عدد صغری باشد وسط در عظم را بگیریم و از آن قسمت کنیم بر جمیع عظم فاضل
 آن بر اوسط با صغری حاصل شود مثلث خود قسمتی که صغری عدد در وسط باضافه بر عدد
 باقیمانده وسط که ده است و در هر که عظم است گرفتیم سید و از آن بر جمیع عظم
 و فاضل بر اوسط که بخواهیم قسمت کردیم حاصل قسمت نشود و آن عدد صغری
 است و در المثلث بر وجه دیگر فاضل یا نه اوسط و عظم را بگیریم و در اوسط ضرب
 کنیم و حاصل آن را بر جمیع عظم و فاضل قسمت کنیم و خارج قسمت را از اوسط نقصان
 کنیم پس آنچه باقی میماند وسط است و اگر مجهول عدد اوسط باشد بر سطح صغری
 در عظم را بگیریم و از آن بر نصف جمیع عظم و صغری قسمت کنیم تا اوسط حاصل شود
 مثلث خود قسمتی که اوسط دو اترده و نسبت چهار را بدانیم چون سطح این عدد را
 که در دایره باشد و نسبت باجم بر وجهی قسمت کردیم خارج قسمت را از عدد
 و در المثلث و وجه دیگر تفاوت میان صغری و عظم را بگیریم و از آن در صغری ضرب کنیم
 و حاصل را بر جمیع صغری و عظم قسمت کنیم و خارج قسمت را بر صغری بقدر اطمینان تا
 سطح حاصل شود و منتهی در مثلث نشین و چهار وجهی تفاوت میان
 نشین و سه گرفتیم و از آن در سه ضرب کردیم نه حاصل شد پس از آن
 بر جمیع صغری و اکثر که باز نه باشد قسمت کردیم یک حاصل شد پس از آن
 فرودیم بر صغری که سه باشد چهار حاصل شد که وسط است و در المثلث
 و اگر مجهول عدد عظم باشد سطح صغری و اوسط را بر صغری و فاضل اوسط

برای

برای آن قسمت کنند تا عظم حاصل شود مثلث خود قسمتی که عظم پنج و نه را بدانیم چون
 چهار و پنج بر پنج اکتفا کردیم است قسمت کردیم خارج قسمت چهار و پنج باشد
 و در المثلث بر وجه دیگر فاضل اوسط بر صغری و اوسط ضرب کنیم و حاصل را
 بر فاضل صغری فاضل که قسمت میکنیم و خارج قسمت را بر اوسط نه بگیریم و عظم
 حاصل شود پس در مثلث پنج و نه فاضل که اوسط است بر پنج که صغری است
 از آن بر اوسط که ده است ضرب کردیم سر و نشین شد آن را بر یک که فاضل
 بر فاضل که قسمت کردیم خارج سر و نشین شد آن را بر اوسط که ده است
 چهار و پنج بر پنج و در المثلث و بر وجه دیگر اوسط استخراج هر یک از عظم و صغری و اوسط
 بقدر تقریر که بود آخر در گذشت منظم آورده و هر یک از نسبت بقدر اطمینان
 ثلث عظم بدیم شرح آن صفا کن افتر نام نسبت فاضل و عظم را بقدر
 صغری است همچون نسبت عظم صغری و نام صغری و مجهول از این است
 عدد آنکه یک از یک شرح استخراج آن یکی یک نام فاضل و اوسط را بر صغری
 از آن اوسط ضرب کنیم حاصل را بر صغری فاضل قسمت کنیم مدام خارج
 بر اوسط که فرزند نامش جانب عظم معین گردد و هر المثلث فاضل
 بر اوسط ایلک به روزن حاصل بر فاضل عظم چنانچه اقسام خارج
 بر اوسط که میدانند و در آن جانب هر بعد از اتمام فاضل
 در صغری و در اوسط ضرب کنیم منقسم بر جمیع هر وجهی نسبت کنیم اطمینان
 خارج قسمت بر صغری تا آنکه اوسط اعداد تا لایف است روشن کنیم

و ممکن است

که گفته است آن را نیز فرض کنیم و میگوئیم
نسبت این شیر نسبت به شیر است و این شیر نسبت به شیر است
ضرب این شیر در شیر و در شیر است و چهار باشد معادل است شیر است
پس نسبت میگوئیم بیت و چهار را است خارج سه است و هوالمط
و اگر مجهول اول باشد که چهار است میگوئیم نسبت سه شیر نسبت به شیر است
نسبت و ضرب میگوئیم شیر را در شیر و در شیر است و در شیر است
ثانیه عشر و ضرب میگوئیم سه را در شیر و در شیر است و در شیر است
معادل شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
نسبت میگوئیم اول را در خارج نسبت چهار است و هوالمط و اگر مجهول
عظم باشد که شیر است میگوئیم نسبت سه شیر نسبت به شیر است و در شیر است
نسبت و چهار و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
ضرب و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
عشر و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
مقابل و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
خارج نسبت است و هوالمط و چون نسبت مؤلفه و طرفی است و در شیر است
و معلوم در صورت معاد میگوئیم که در شیر است و در شیر است و در شیر است
معلومند تا آنکه عظم است بطریق مذکور شد تخصیص میگوئیم
و آن هم چنانکه معلوم شد چهار است پس لکال حور او و لکال

لکال

لکال و آن مشکوک است زیرا که لکال در هر عدد و عبارت است از مجموع عدد
و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
تا واحد و شصت است که هرگاه از یک تا جمع شود مجموع هر و شصت است و در شیر است
نه هم و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
و یک است و عبارت دیگر لکال در هر عدد و در شیر است و در شیر است
و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
تا آنکه و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
اینها هم فاعله از طرف اللین مذکور بلکه که اگر زنده است و در شیر است
نظیره که میان دو نوع از لکال و در شیر است و در شیر است
و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
آن نیز از جهت تا نه عدد است و چون نه عدد است و در شیر است
شود میان فاعله و طرف و در شیر است و در شیر است
نصیر و در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
تا جلد که در شیر است و در شیر است و در شیر است و در شیر است
این حق با در فاعله یا به مذکور شد در بیان نسبت مؤلفه و غایت ظهور است
زیرا که هرگاه طرف عظم و طرف اوسط در نسبت مؤلفه سرورده غیر لازم
و یا به طرف هفوزان و او و در شیر است و در شیر است و در شیر است
یا به مقدم داریم و اسم و در شیر است و در شیر است و در شیر است
نحوه است که سابقا بیان کردیم یعنی یکی از وجه مذکور بود یا به

فلفظ فيه دعاء عند العبد في الوفاء عن الله ثم يفتح وهو لم يرد فيه
 رائدة وقعت سهواً من الخلق شعس وكان انما عدوك تراه له يا في
 حروف نيران هذا القول عند عضد الدولة ودم البيان لهذا العدد والفرق
 ان ابنه في العدد مثل البيان من حروف نيران لوجان تصغيرها
 او في عين عضد الدولة لما ان البيان يوجب تصغير ذلك من حروف
 امير المؤمنين انه قل من طال من ابيه فقد غنق به طول الهن كناية لكره
 الدولة ونظرا لما ان الهن هنا الذكر الالحث لزيادة شهوة المرأة والمرا
 والنداء بالمرء فيصير من لدن نقال التطفة والتمنطق هو ليس بالنقطة
 وشراح الظاهر وكونه عن تقية الظاهر في العضد فالمرء من كثر
 اخانه فقد قهره و في المعنى ليقول من لهم صاحب القاموس ويختار ان يكون
 المراد من الحديث انه من كثر في مجلس ذكر قبائح ربه ومعاصيه
 تمنطق له في نفسه ولقد اعدت له من قبله حديث من في الشين
 في التهذيب في عن النبي عن ابن عباس قال اكثر ما يكون
 احمق ثمان وادنى ما يكون ثلثة المراد من بيان عادات الهن في
 احمق معجز ان الهن في اكثر الناس ان عاداتهم في احمق ثمانية وكون
 عاداتهن ثلثة قليلة وليس المراد ان اكثر ما يحمق ثمانية واقلها ثلثة
 كما في الشين وقال انه شاذ جمعت العصابة عن ترك العرب ثم ان الهن
 ترك في قوله ثمان متبعا لثانيه في تنبيه لغوي يقول اشوة مباركة
 وينوزها عن عضلة كما هو المشهور وهو غلط والقول انها مشوة عن
 عن وزن مثوبة ومعنى كما قال الشاعر اذا بلغ الزر المذوق فاستغن

برابريه في نفاقة فانهم ولد تحب التمدد عليك غفافة فان اخواه
 في راقصات القدام والصد في مشوة مشوة بضم اللام لكره ففطنت حكمة
 الروا لا ما قبلها وكنت الروا في مشوة مشوة ما قبلهم الله باسم
 قطران دايه كذا محيط حذر تحيف ضد نسبة ليد بمنين يحقق كرم
 نام ان دان كذا بنود حذر نسبة ليد بنون وقاف وروا في
 ان قد است بتا وقاف و عدد حروف ان حار صد و مشوة حار است
 وحذر ان بيت و حار و دايه كذا محيط ان بيت و حار في
 ما يد كذا قطران مفت يشد ريزا كذا محيط سة برابريه سة قطران كذا
 ثلث التبع يشد و بجي ليكبر راء محبة مفت بس حذر تحيف حذر
 نسبة زاهت و حار ان مقارن شود بمحقق عدت عقر كذا
 حوله است ريزا كذا ان عقر ب و حار زاء و تحيف ان راء است
 وهو لفظ قوله تعالى و استشهدوا شهيدين من عالمكم فان لم يكنا فرب
 و امران محترق قول من الهداء ان تقدر احد بها فتذكر احد بها
 الدخيل المشهور بين الفتيان ان التقية في الموضعين يرجع الى امرتين
 والمختران لزم امرتين له بانه ان لبيت حديها فتذكر احد بها
 و هو المذكور في الاخر عن ابن سينا فان قيل ما التكتة في وضع حديها
 موضع التقية مع انه خسران يقال فتذكرها الدخيل فتذكر المرأة
 ان سية المرأة العالمية المذكورة قلنا لفظ ان التكتة فيه انه يفتقر
 الدخيلان بالتقيد لغير تقديم المفعول في الفاعل مع ان الدخيل والذكر
 ان يقدم الفاعل مع هذا فاحد بها فاعل و الدخيل مفعول فاحد

من التذكرة والذكر من التسمية له العكس يمكن ان يكون المراد باحد هما
 الذل و احد المرتين و باحد هما التانية من احد التمانين و مع هذا
 قد اخطأ ويمكن ان يقال التذكرة فيه انه مع ذكر هديها و لبيان الله عز وجل
 في بعض النسخ ان يذكر لمر واحد منها الله عز وجل و ان يكون التذكرة
 مستدرة في التذكرة فاذ كانت في ذكرها تذكرت التذكرة التسمية رحت
 حكمة القصص عن تفسيره و مع هذا يقال لو قال في ذكرها الله عز وجل لكان
 اختصار التذكير بوجهه فقط و هو التذكرة و لما قال في ذكرها احد هما افاد
 تذكير لمر واحد منها الله عز وجل في صورة لبيان هديها ثم في الله اخطأ في قوله
 ان لكان في قوله لم يكن تامته و احكامه من التذكرة في تفسير المعنى
 لم يكن التذكرة من التذكرة و ان كان هذا غير صحيح في التذكرة سبب التذكرة
 عن نفسه و جوابه ان هذا من باب التسمية و المراد به وان لم يكن التذكرة رحت
 له التذكرة من التذكرة بان يوجد التذكرة او التذكرة و يمكن لم يوجد منهم تمانين
 من التذكرة فالتذكرة ان يكون يدل على امرين و يمكن ان يكون
 تامة و يحجب جليل كسؤال في خالها و انما خالها و لا عمة انما عمة تامة
 التذكرة انما عمة فان الى امته اوتها اوها اخر و اخرها الى و لا خالها هكذا
 رتبها و لسانها و لسانها شرعيا اهداها جواب التذكرة
 عمة و هو عمة هو عمة الى الله و عمة لدية فتخرج التذكرة بكونه فاولها
 نيتا فكل استيت عمة هذا التذكرة لانه حجت لدية و هو عمة التذكرة
 اخرها و اما التذكرة فالتذكرة و هو عمة الى عمة التذكرة و حجت لدية
 فتخرج التذكرة بالذخ فاولها نيتا فكل التذكرة خالها التذكرة لانه حجت

امته و هو عمة الى الله و عمة لدية فتخرج التذكرة بكونه فاولها
 نيتا فكل استيت عمة هذا التذكرة لانه حجت لدية و هو عمة التذكرة
 اخرها و اما التذكرة فالتذكرة و هو عمة الى عمة التذكرة و حجت لدية
 فتخرج التذكرة بالذخ فاولها نيتا فكل التذكرة خالها التذكرة لانه حجت
 امته و هو عمة الى الله و عمة لدية فتخرج التذكرة بكونه فاولها
 نيتا فكل استيت عمة هذا التذكرة لانه حجت لدية و هو عمة التذكرة
 اخرها و اما التذكرة فالتذكرة و هو عمة الى عمة التذكرة و حجت لدية
 فتخرج التذكرة بالذخ فاولها نيتا فكل التذكرة خالها التذكرة لانه حجت

بالبرهان ثم نرى ان كل واحد من هذه
 هو موجود او معدوم وحيث ان تقديره في
 محال اذ لا يمكن ان يكون له وجود
 محال في ذاته بل هو موجود في
 ان يتصف بالشيء في نفس الامر يستلزم وجوده
 من وجوده او معدوما واذ لم يتصف
 بالشيء المستلزم له محال في نفسه
 ولو عاين ان لا يقال ان الشيء المستلزم

فانه ملكية في ذاته وحيث ان
 في ذاته تعالى اقول بيان ذلك
 انما هو في ذاته تعالى اقول بيان ذلك

لا يزال يحسنه الله تعالى بحركة ما في حقيقته فيقطع 44 اذ في هذا حاله وذلك ان
 الساتر يقضي المرواة والمتوازنان خطان لا يتولد عن احداهما اذ هو دوار او
 غير الدوار في الساتر خطان يولد 44 اذ في عنده لا تساهيها وفيها نوع فيه
 زرع الخط غير متساويين فيجب قاطعها ولا يكون مدافقها بالعرف لما في الاثبات
 المفروضة فيجاء الى كون الدوة برسط والقطع ووجه تعدل ان نقطة نفس وقوع
 القطع بها يكون التقاطع فيها عند ان يحس الخط من نقطة فوقها في نقطة
 فيرض ولولا غير النهاية حصل القطع بها الدلالة وان يحس التقاطع نقطة اخرى
 فيزم مدة اسفل المائر جميع النقاط الفرازية الغير المتساوية فيمضي الغير المتساوي
 فيزم قطع اسفل الغير المتساوي في زمان متناه واما ان يحس اليه في الزمان فيزم
 او ارجح الا بركان التعلق التزاوده ان لم يكن في شرح التكملة وتوابعها فلو ان
 خطين غير متساويين متساويين في موضع احداهما من مركزه فاذ فرض مركزه
 بحيث يخرج القطر من النقطة الى المرات فذلك ان يخلق في خط اذ في الزمان
 يكون عند نقطة غيرهما في الخط من غير متناه فوضوح عبارة العلم الثاني وقوله
 في وجهه من الزمان ان الله تعالى انما خط الله في مراتب تباينان بانه اذا
 اخرجنا من سطح سطح من سطح اخرج في المراتب الى آله واخرجنا من نقطة آله
 للاح من خطان هما في خط واهد من فوق آله 44 وادواتان معاوية
 العالمين من وقوع آله عليه رايتان كذلك ومن وقوع احداهما من وقوع آله
 رايتان كذلك وهذه في معاوية لتقام ومع المعاوية فاهد من متساوية في الزمان
 الثالث والثالث والدرج الكادته عن فاهد اعرض آله آله 44 وكذا في آله
 ثم تعدل او تباين آله آله معاوية العالمين لا تباين في حصوله
 معاوية من وقوع خط آله 44 واهد المعاوية في ثبوت آله

المطبعة

[illegible]

[illegible][illegible]

وجزوه في رتبة غيرت وهو كافر بالتوحيد والرسالة والادامة فخر الحديث انكم تفتنون
 موتاكم فمجدد الله الله الله انما تفتنون محمدا رسول الله فمجدد خلقكم بدار الله ان
 تعدوا حسبا وتفتنوا موتاكم بالرسالة فمجدد انكم تفتنون في اخبر انما يحكيه استعمل
 اليه ويجلس عند سياج يعقل انك هذا الذي خرجت من هذه امة وهذه
 ليتم بالبرية وانما يحكيه الصورة ابيه ومجدد وحبه واقارب يعقل عمل المحمدي
 فانه كنت عليه والى الله من عند فمجدد من التفتين وتكبر العقاب وصع
 فيا ورد في محمدي من سيرة النبي ان من كان آخر كلمة له الله الله الله فمجدد
 مشروط بغيره وانما قرار بالنسب وبالدوسيا ومن بعد من سوطها فمجدد
 في محمدي الرضا فان الله ان الموجب لدخل الجنة انما يتم بذلك بذلك
 يجمع بين الله رحمت ودر في بعضها تفتين للاله الله الله وفي بعضها مع
 محمدي رسول الله وفي بعضها مع تفتين ولله الدائمة وهذا هو علمهم
 وترتبههم وتفتح في حية كبريت ان الله من الفقرين امر في صورة اخبر
 الملائكة تفتنون موتاكم لله الله الله وانما تحمدي فمجدد موتانا محمدي رسول الله
 ولله وجه ذلك ان الله تفتين من التوحيد من كبر تفتن في بعض
 ارتباط انهم بعضا الى بعض فمجدد عقرب الخواص عنه فمجدد
 عن غفلاهم عنه كجذات ثبات النبوة فان العلم به نبوة في نفسه تفتن
 عن خلق الله بهم وارتباط بعضا ببعض فليس يتفقد العقيدة في تلك
 الدائمة فينبغي التفتين في تلك الحالة وانما العوام فينبغي غفلاهم عن التفتين
 ايضا في حالة الكبريات فمجدد حبل الى التفتين والتذكير ولذلك لما
 كان من هم من الخواص في كبريات حبل الى التفتين التوحيد وانما يحكيه حبل
 الى التفتين الرسالة فقط وانما موطع غيرهم في حبل الى التفتين التوحيد

لينا

هذا هو علمهم وتفتح في حية كبريت ان الله من الفقرين امر في صورة اخبر
 الملائكة تفتنون موتاكم لله الله الله وانما تحمدي فمجدد موتانا محمدي رسول الله
 ولله وجه ذلك ان الله تفتين من التوحيد من كبر تفتن في بعض
 ارتباط انهم بعضا الى بعض فمجدد عقرب الخواص عنه فمجدد
 عن غفلاهم عنه كجذات ثبات النبوة فان العلم به نبوة في نفسه تفتن
 عن خلق الله بهم وارتباط بعضا ببعض فليس يتفقد العقيدة في تلك
 الدائمة فينبغي التفتين في تلك الحالة وانما العوام فينبغي غفلاهم عن التفتين
 ايضا في حالة الكبريات فمجدد حبل الى التفتين والتذكير ولذلك لما
 كان من هم من الخواص في كبريات حبل الى التفتين التوحيد وانما يحكيه حبل
 الى التفتين الرسالة فقط وانما موطع غيرهم في حبل الى التفتين التوحيد

ایا تمام آن سرق صلیب الیه و کان من الذنب تم استاذن فی الفراق فاذن لک
من طاعتی تمام لوداعی و یحیی فی الحشر القیید و کان هذا رسم فی الدعاء لک
فقال الملاح المکمل کفیت الدعوة فصارت مشقة و منها قیام کان علی اللیس مالدی
التر و من سرق صلیب الیه الیه القیام الیه تمام بان صاحب و اس من صلیب القیام
تدبر تهر و دما فی عالتیک جلوی و من سرق صلیب الیه الیه من صلیب الیه
الاسم لیس الیه و جمله ان تهر کان لها آن و کان حد ما رفیع بها من الافر و کانت
تطیع التهر ففی حد و بیع الذریب و منها حدی تقیاس تدریس و جمله ان صلیب الیه
تقصر و طهر منها فلما ضحی راسه الذریب تهر و جمله تهر فلما و لیس صلیب الیه
لجاریها فخرنا هذا الذریب و اخذنا منه کثرة دراهم و لم تقص من ثمنه فالتقت الیه
الیه و قال حدی تقیاس تدریس ثمنه و منکر بهر بر صلیب الیه
جاریها و از این رسم و خراسان معروف است که این رسم و وصف از بهر
امیر المومنین است و ظاهر آن امر آن باشد که از بهر بر صلیب الیه که از صلیب الیه
و منکر آن که از بهر بر صلیب الیه باشد و از این رسم و وصف از بهر
در عین صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه باشد و از این رسم و وصف از بهر
علویه تهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه باشد و از این رسم و وصف از بهر
در امهات از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه باشد و از این رسم و وصف از بهر
نیز از این رسم و وصف از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه باشد و از این رسم و وصف از بهر
که حوران و نبات و حاد و تغییر از این رسم و وصف از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
پس باقیه شاعر گفته است که من سرق صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
از انقطاع حلال از چهار مار و این صلیب است بر این رسم و وصف از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
که قطع که باید از صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه

الذریب

در وقت تو تم عدم صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
از این صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
شعر لیس مکه بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
عکس تقیاس خیال است رسم که صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
بالصیر است به الذریب و منکر از عکس تقیاس خیال است که خیال عدم و صلیب الیه
حدی است بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
پس منکر است که مکه است که در حدی تقیاس خیال است و عکس لای خیال خیال است که از بهر بر صلیب الیه
منقطع است و منکر است که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
منقطع است که خیال صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
او تشبیه قول الیه تمام لوداعی و یحیی فی الحشر القیید و کان هذا رسم فی الدعاء لک
اول آن وجه الذریب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
و وجه الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
لایق الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
و وجه الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
الغرام تمام است و فی معقه الغرام ان تهر غلام العاشق لیس الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
ولیس الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
ایه فلی بعضهم عبد الملام عی بولک الذریب که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه
نکات القار لیس الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه که از بهر بر صلیب الیه

في الجواب على ما ذكره من ان هذا هو المذهب في الاثر من غير ان
 انما يصح ان يقال ان تشبيه معتقد الثاني وانه تعلم ان ذكر صاحب المصباح الكراميه
 في الاثر يظهر انه غير راض بهذا الجواب بل هو يفتي ان التشبيه انما يشبه المذهب
 شراب من غير ان يقتضيه الكراميه وانه يقع التشبيه ويكون وجهه على وجهه كذا
 كمنية تجليته سواء ذكره صاحب المصباح ويندفع عنه الدليل ان في افعالها
 من غير ان يعرفه قال في وجهه تشبيه ان المذهب لعنفية المذهب وهو محقق بالسمع
 فقلنا انما هو لا يخفى بان كل ما قاله من ان المذهب المذهب والمكان المذهب فجميع العلم
 اوله جميع العلم الى ما لا يشبه به ولا يخفى من ان لا شيء ان يكون ما والمذهب
 فجميع العلم كذا ذكره الجاهل وقد قلنا ان ما ذكره الجاهل بجميع العلم كذا
 من غير ان يقره في نفسه من غير علمه ومنهم من يفتي بان التشبيه انما يشبه
 شيئا من الله ما بعده وفي الوجه ايضا لا يبين به وفي ذلك يظهر ان المذهب
 الوجه انما يشبه به في جميع المذهب قد استعمل فيه ما ذكره الجاهل وقال ان قوله
 مستعمل في التشبيه في متعلقه عن التشبيه بالانثى وقد عرفت
 عدم الاطلاق في قوله ان المذهب في كل شيء الا ان بعض الظواهر
 من اصحاب الجاهل لما بلغه البيت المذكور ارسل اليه قارورة وقال يا ليت
 الدنيا سائل مني المذهب فارسل اليه ابو تمام بعث انما يرثيه من جناب العلم
 لا بعث اليك شيئا مني المذهب ثم ابعث اليه استضعف في العلم وقال
 ما كان اليوم بحيث يحسن عليه الفرق بين التشبيه في الذم والبيت فان
 حمد التشبيه للذم ليس هو المذهب فان اخرجنا من مناسبات التشبيه ان
 التي رتبته انما قد تحققت مع اولاده تحققت حيا حيه وليقبحه عن الذم
 وكذا عنه لقبه ووجهه والذم ان عند قومه وكناهه في كل طريقه

ويطوف

في الجواب على ما ذكره من ان هذا هو المذهب في الاثر من غير ان
 انما يصح ان يقال ان تشبيه معتقد الثاني وانه تعلم ان ذكر صاحب المصباح الكراميه
 في الاثر يظهر انه غير راض بهذا الجواب بل هو يفتي ان التشبيه انما يشبه المذهب
 شراب من غير ان يقتضيه الكراميه وانه يقع التشبيه ويكون وجهه على وجهه كذا
 كمنية تجليته سواء ذكره صاحب المصباح ويندفع عنه الدليل ان في افعالها
 من غير ان يعرفه قال في وجهه تشبيه ان المذهب لعنفية المذهب وهو محقق بالسمع
 فقلنا انما هو لا يخفى بان كل ما قاله من ان المذهب المذهب والمكان المذهب فجميع العلم
 اوله جميع العلم الى ما لا يشبه به ولا يخفى من ان لا شيء ان يكون ما والمذهب
 فجميع العلم كذا ذكره الجاهل وقد قلنا ان ما ذكره الجاهل بجميع العلم كذا
 من غير ان يقره في نفسه من غير علمه ومنهم من يفتي بان التشبيه انما يشبه
 شيئا من الله ما بعده وفي الوجه ايضا لا يبين به وفي ذلك يظهر ان المذهب
 الوجه انما يشبه به في جميع المذهب قد استعمل فيه ما ذكره الجاهل وقال ان قوله
 مستعمل في التشبيه في متعلقه عن التشبيه بالانثى وقد عرفت
 عدم الاطلاق في قوله ان المذهب في كل شيء الا ان بعض الظواهر
 من اصحاب الجاهل لما بلغه البيت المذكور ارسل اليه قارورة وقال يا ليت
 الدنيا سائل مني المذهب فارسل اليه ابو تمام بعث انما يرثيه من جناب العلم
 لا بعث اليك شيئا مني المذهب ثم ابعث اليه استضعف في العلم وقال
 ما كان اليوم بحيث يحسن عليه الفرق بين التشبيه في الذم والبيت فان
 حمد التشبيه للذم ليس هو المذهب فان اخرجنا من مناسبات التشبيه ان
 التي رتبته انما قد تحققت مع اولاده تحققت حيا حيه وليقبحه عن الذم
 وكذا عنه لقبه ووجهه والذم ان عند قومه وكناهه في كل طريقه

يدانته

قال ان اردنا ان نجد سبب استقامت النجوم في دورها الماراة الموحدة اردنا ان نجد سبب
 صدق الماراة ويكون قاعدة القطعة بغير التقاطع في راس الماراة عند سطح دائرة راس الماراة
 وذلك ان نحقق ان السطح داخل ما اقره في قول البرهان في دورها الماراة الموحدة اردنا ان
 الماراة بعينها استقامت طرعا لئلا يكون في الماراة التماس في الماراة الموحدة في الماراة
 واما الماراة في الموضعين جهة وليس كما كان في اردنا اردنا ان نجد سبب تغير الماراة
 للماراة عند اردنا ان نحقق التقارب في الماراة ولو شئت فقل في الماراة الموحدة في الماراة
 فليفرض ان الماراة في راس الماراة في راس الماراة وقول البرهان في راس الماراة الموحدة في الماراة
 الماراة في راس الماراة في راس الماراة في راس الماراة وقول البرهان في راس الماراة الموحدة في الماراة
 طرعا لئلا يكون في الماراة التماس في الماراة الموحدة في الماراة الموحدة في الماراة
 دائرة هـ رابعة عن عنة كنة في قول البرهان في الماراة هـ ومنه وفي الماراة هـ
 سهم قطعة هـ في سطح هـ مساويا لمدال لهم قطعة ط ل هـ
 ويخرج من م مساويا لنصف قطرة دائرة ط ل هـ ونسب م عن مركزه دائرة هـ مساويا
 لدائرة ط ل هـ ونقول ان الماراة في راس الماراة الموحدة في الماراة
 في الماراة ط ل هـ الماراة في راس الماراة الموحدة في الماراة الموحدة في الماراة
 هـ في الماراة غلظت في م هـ مساوية في م هـ الماراة في م هـ الماراة في م هـ
 نقول ان اردنا ان نجد سبب استقامت النجوم في دورها الماراة الموحدة في الماراة
 وكان القطعة الماراة في الماراة في م هـ مساوية في م هـ الماراة في م هـ
 غلظت في م هـ الماراة في م هـ مساوية في م هـ الماراة في م هـ
 م هـ في م هـ الماراة في م هـ مساوية في م هـ الماراة في م هـ
 م هـ في م هـ الماراة في م هـ مساوية في م هـ الماراة في م هـ
 الماراة في م هـ الماراة في م هـ مساوية في م هـ الماراة في م هـ

خبرت كل منسوب الى امر المؤمنين وقد ورد في بعض ما ذكره
 وهو ان سئل عن رايك في الدنيا رجلاً فقال ايت رجلاً وانا الى الان سئل عنه فقلت له
 انت فقال انا الطين فقلت له ان فقال من الطين فقلت له ان فقال انا الطين فقلت
 من انا فقال انت ابو تراب فقلت انا انت فقال جئت لك من هذا من الدنيا في الدنيا
 انا وانا انا ذات اللذات والذات في اللذات فقلت فقلت نعم
 فقال لك اقول ما ذكره من توه الملكوت اعني نفقة ستين مع بكاء النكاح
 اعني حبه الشريف واصله لا تسئل رايك في الدنيا رجلاً فقلت اريد بك الشرف
 المتعلق برؤي القدس ثم قال وانا اريد بملقة انا نفقة المجردة الملكوتية اسئل من
 بدو العمر ان هذا الوقت هذا الرجل الذي هو جسد الشخص الشريف هذا الكلام كناية
 عن دوام التعلق بين الروح والبدن فان الروح لم يحزل له تعلق بالبدن

انظر

ونظريه لانه بيت غربة ومكنز كربة ومركب بره وسر تحصيله في بيت ما وقع هذا البيت
 بل ان كان لا يطرح انفسه في الدنيا فقلت له اسر بحب من تحت فقال انا الطين الى الطين
 وانه اغتره فاه به در فيجئ اذ اهدى جسمه في سائر وقد خلق من التراب وجوهه لها
 الى التراب ثم لما اقر بحب العجز والذلة والسكنة وكونه من التراب الذي هو اوسع
 الدنيا وانزلها سلم وقال من انا فقال ابو تراب لانت قيم بحب ومرتبة المتقسط
 فيه ثم لما كان غايه التعلق بينهما من اللذة والذكاء فقلت له وانا انت اسرنا
 منك تراب مركب وبيت فاجاب يا هو الرابع من منزله وقال له من ان يكون
 البدين فقال حاك كسب شاك اسرنت منزلة من ان يكون مثلي ذو المنزلة كذا
 وانه ارتقى ترابك وتما لك من الحقيقة والذكاء من المنزلة التي في الدنيا
 وقولنا انا الى الغيبة الطال لا من لاهم بحسب لما هو مقتضى الحق فلهذا قوله انا
 التذات الى من ووصاف الترفع ولو اريد ان يكون عليه فالتذات الى كسب
 ذاك من لاهم بحسب لما هو مقتضى الحق وليكن في الدنيا والى الدنيا من
 بمقتضى اسرني وكيف يتصور في حق نفقة انا بالي فعبثت في الدنيا طالع
 حقيقة كسب ما سأل من الحقيقة والذكاء في ان يكون لاهم بحسب
 لمفظة انا ذلك هو الملك وحقيقة ولية هو ان يعبر عنه بانا وفيه التذات
 في حق الروح الذي هو هو الملك وحقيقة وكسب ما سأل من حقيقة
 وجوهه وانما التعلق به اذ هو تعلق تميز وتفرقت لتوقف فلهذا في العلم
 عليه فاذا كان حقيقة الان واهل هو الروح فلهذا كسب ما سأل من حقيقة
 والبدن الحزوم من حقيقة لا يمكن ان يعبر عنه بها فاما لم يلح لاهم بحسب
 الذي هو لاهم انقدر بالي لم يلح ان كسب ما سأل من حقيقة فلهذا
 الحقيقة والذكاء وليكن من نفقة انا كسب ما سأل من حقيقة فلهذا كسب ما سأل من حقيقة

[illegible]

2

حدیث قرۃ العین مروی ہے کہ تفریق ہفتہ شریعت حضرت امیر المومنین
اور نہ نہ لی گئی تھی و دیگر نسخ و دیگر نصف از ان شریعتا نصیب شدہ
از حضرت است و عاقلانہ کہ شریعتا را بدو لکھنویہ حضرت کثیر طلبید
از انھما ہاں ہفتہ شریعتا ختم شدہ البتہ تقسیم عتقہ لکھنویہ از
شرعاً کفایتی پس نسخ و دیگر شریعتا نصیب حضرت عتقہ لکھنویہ
و نصف عتقہ را کہ نہ شریعتا نصیب حضرت دادند و نہ شریعتا نصیب
شریعتا نصیب شدہ کہ مجموع ہفتہ شریعتا را حضرت ہم کفایت
و محض غایب از انہما حق حضرت عتقہ لکھنویہ شریعتا نصیب نہ ہوئے البتہ
آن بعد کہ حضرت حضرت کدہم را نسخ ہفتہ ہاں کہ ہر آن حضرت کدہم
کثیر از ان بعد حضرت کدہم است کہ مقصود از ان بعد کہ این تقسیم لکھنویہ
حضرت کثیر از ان و این ضابطہ است کہ ہر سوال شریعتا را از این تقسیم ہی جاہل
کہ بعد کہ تقسیم شد کہ جامع این کدہم ہاں مثلاً ہفتہ و ایک کدہم ہفتہ در میان شریعتا
ہاں حضرت کدہم و یک نسخ و یک نسخ و یک نسخ و یک نسخ و یک نسخ و یک نسخ
عددی کہ جامع کدہم ہاں صد و بیست و یک ہاں شریعتا نصیب نہ ہوئے و نسخ و یک نسخ
و یک ہاں و نسخ و یک ہاں ہفتہ میدہند کہ مجموع الہفتہ و ایک میدہد سوالی نہ
فرت شدہ و وارث او حضرت کدہم و دیگر و مالک ہاں کہ ام از ان او جہت غایت
کہ حضرت جہت عالم شریعتا ہاں را طلبیدہ تا موافق شریعتا نصیب شریعتا نصیب نہ ہوئے
تد نصف کدہم ہاں ہاں و دیگر را گفت تو ثلث کدہم ہاں ہاں و ہاں را
گفت تو سدس کدہم ہاں ہاں و ہاں و ہاں و ہاں و ہاں و ہاں و ہاں و ہاں
کہ ہاں و ہاں را عتقہ طلبید کہ ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں
مجموع ہاں کہ جہت ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں ہاں

1

يا ليتك في الدنيا
 فادرك من شفيعك الذي
 الحكيم الحق العليم الذي قد علم كل سر ورازك العلم
 مصدر الغنى الذي لا ينضب ولا ينفد الذي لا يمتدح
 في الخواص الكرام الذين احلوا الدنيا فخر
 العصرت اوطاف
 يا ليتك في الدنيا
 فادرك من شفيعك الذي
 الحكيم الحق العليم الذي قد علم كل سر ورازك العلم
 مصدر الغنى الذي لا ينضب ولا ينفد الذي لا يمتدح
 في الخواص الكرام الذين احلوا الدنيا فخر
 العصرت اوطاف
 يا ليتك في الدنيا
 فادرك من شفيعك الذي
 الحكيم الحق العليم الذي قد علم كل سر ورازك العلم
 مصدر الغنى الذي لا ينضب ولا ينفد الذي لا يمتدح
 في الخواص الكرام الذين احلوا الدنيا فخر
 العصرت اوطاف

اقول الخلد يا عمر ولما علقنا لبيروت المرفعات بنصب خلد ارفع
 التبريد وتوجيهه الى الله في كل حال من غير ان ينفذ في كل حال من غير ان ينفذ
 في المفعول وعلقنا على ما لا بد والابن الحكيم ونفت الابن الحكيم
 والمفتون فاعلمت والتقدير انهم لا ينفذوا في الله او في غيره من العنق ففك
 وهذا العقل فته لما لك جميع ايتوت المرفعات
 اذا ما كنت في ارض غريباً يصيد بها فرائضها البقاث فكن في
 بركة فالمرور في راس به في البحر الثابت ثبات في راس فرائضها بركة
 حاتية من رفعة الواو لوجود القيمة في الجملة
 جاك سلمان ابو ماشنا وقدره اسيداً اكرث هذا
 البيت قير من مقلن الاعراب وتوجيهه الى جابر فاض والها والمف
 التثنية وابي فاعلم ما هو من مقلن البرق ليشير الى نظر الهم والكل
 فلك التثنية الحقيقية وقد وقعت عليها فابداً الفاء وفيها ضمير فاعلم
 للمراجعة وسيداً مفعولاً ما واكرث فاعلم غرضه وتقديره ما
 ابداً كتمان شئاً سيداً ما وقدره اكرث
 جابر فاعلم فامك زيدا ركب الله يا كثر زيدا بنصب فله
 ونصب ركب الله وجبة محبة وتوجيهه الى جابر فاض وقدره
 للضرورة وبداً اصله في عجزه والبرق فاعلم فاضوب ليرفع الضمير عليه
 في ركب الله الغيب التميز امر القرب ركب الله محمد من ركب الله محمد و
 امر من ركب الله في اعطاه دية وزيداً من ركب الله من ركب الله مفعولاً

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

والله يدرك الظالمين اجمعين واللعنة على من علموا انهم انزلت بها نصيب النبي
عليه السلام على انهم لم ينصروه من قبلة انوار قالا ومواضع خفية انزلها الله
ولم ينزل بها نصيبه ثم انزل الهمم اكلت لكم دنكم منكم فخرجتم ثم قال الحسين بن احمد
ثم انكم قد بعثت الطريق على غير امانة فقال القوام نعم ابن رسول الله اخرج الطريق فقال الحسين
سبحن ايماننا فار القوام وتبعه الحسين واما به وجه القوام يخرج ويقول

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

امير حسين ودمه المير سرور قواد البشير التذير
 فير تملين له من غير له طلعة من كس
 قواد حق قواد هم وقره ودر بر طلع الكيد
 لسته كس قواد حسنت باخر باقره و باقره عن قواد


سخو العون لا اله الا الله
ما في الشرائع فرض من سنون
فان كان في سنون سنون
فان كان في سنون سنون

[illegible][illegible]

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and dark spots, possibly due to age or handling. A vertical crease or fold is visible down the center of the page. The edges are slightly darker, and there are some faint, irregular marks scattered across the surface.

نحوه دهم منظره در آن شب دانه و در آن شب غبار غبار بر سر کسب بسم الله الرحمن الرحيم
فولان ضيفاً بركت به بخره قال الجيب لولا ان هذا لكانت لاجب ان توصفوا لكانت لاجب
سهم فلان اوصيك بهذا وكتب الى الحسين فانه قد مررت فقال جيباً ففعلت
ثم مات رحمه الله قال في استبانه في بيته ايا من هو سجنه فانه اصحاب ابن مسعود بن
قلت مسلم بن جعفر فقال ثبت بن رويحي عن جده طائفة من اهل الكوفة فقالوا انك
بايدك وانه لكان غلام القرون ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان
في الحسين بن علي لانه قد استشهد في الشرك في قبره ان غلام خيول
الحسين ثم حشره بن جعفر في قبره لانه قد استشهد في الشرك في قبره ان غلام خيول
قالا شهادته وانه لكان غلام خيول ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان
فدعا عمر بن سعد لانه قد استشهد في الشرك في قبره ان غلام خيول ففعلت مسلم بن جعفر
واصحابه فرشقهم بالسهام فلم يبقوا الا عروق وجفونهم وقالوا هم حشرت تصف انهم قد استشهدوا
القتال لم يجدوا الا باقهم لا تخرج جانب واحد لا يخلع افيهم وقاتلوا ربه يجهنم من بعض
عمر بن سعد لانه قد استشهد في الشرك في قبره ان غلام خيول ففعلت مسلم بن جعفر
من اصحاب الحسين فيقتلون فيسترون على الرماح من ديارهم ففعلت مسلم بن جعفر
فيقتلون فقال بن سعد لانه قد استشهد في الشرك في قبره ان غلام خيول ففعلت مسلم بن جعفر
اذا ففعلوا ذلك لم يجدوا اليك فلان فلان قد استشهد في الشرك في قبره ان غلام خيول ففعلت مسلم بن جعفر
فلانك لكانت لاجب ان توصفوا لكانت لاجب ان توصفوا لكانت لاجب ان توصفوا
ففعلوا باهذه القصة من اصحاب الحسين ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان
ذلك فيهم ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان توصفوا لكانت لاجب ان توصفوا
ايدنا من القيد وقل الحسين يا ابا عبد الله ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان

ولا والله لا نقل حتى اقل ذلك وكتب الى الحسين فانه قد مررت فقال جيباً ففعلت
الحسين راسه الى السماء وقال ففعلت لاجب ان توصفوا لكانت لاجب ان توصفوا
قال مسلم بن جعفر ففعلت لاجب ان توصفوا لكانت لاجب ان توصفوا
منه لانه قد استشهد في الشرك في قبره ان غلام خيول ففعلت مسلم بن جعفر
الحسين ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان توصفوا لكانت لاجب ان توصفوا
فاستغفروا فقال الحسين بن علي ففعلت لاجب ان توصفوا لكانت لاجب ان توصفوا
ففعلوا باهذه القصة من اصحاب الحسين ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان
ففعلوا باهذه القصة من اصحاب الحسين ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان
ذلك فيهم ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان توصفوا لكانت لاجب ان توصفوا
ايدنا من القيد وقل الحسين يا ابا عبد الله ففعلت مسلم بن جعفر وانه لكانت لاجب ان



ضرب غلام غير مكش شدي واد جرح من مظهر وداري وقال السبيبة ثم تقدم جرح
ابن ذر الغفاري وكان عبداً اسود فقال الحسن انك فلان من فلان فاستغنا طلباً
فان تباطر فقال الحسن ابن رسول الله انا في الافاء وكس قصا علم وذا شدة ضحك وانه ان
ريح لم تنق وان حبر لم يعل ولا السوء وفتش في بحة فطيب بحبر ويزع حبر
وجرح لا يهت لا افاركم حشر تحت خطبة اتم الا سوسع وادلم وقال محسن اطلب ثم يزر
للقال وهو يشد ويقول كيف زر طفا ضرب الله البسيف فزاع من نر محمد
اذتبعهم البسان اليه ارجو بحة يوم المود ثم قاتل حشر قد فقت
عليه الحسين وقال القوم يقين وجهه وطيب ريح وجهه روح الابرار وعرق بينه وبين
محمد وال محمد وردى عن الباقر عن علي بن الحسين ان الكسرة اذا يحرقون المعركة
ويذوقون القتل فعبده اجنأ عشرة ايام لنفوس من راحة ملك ربه الله وقال صاحب
الكتاب ان ردة هذا كيف سير الفار من الله بمرقة القاطع المهنة
لبسيف صلتا عن نر محمد اذتبعهم البسان اليه ارجو بانك الفقه عله
من الله الله المودة اذ لا شيع عنه لاهمه ثم يزر بحرين سبيل الله
وهو ربحه ويقول لا ضربن القم ضرباً فيفوا ضرباً في العلة معلما
لا عاجزاً فيها ولا مولا ولا طاعت اليوم مواعيل طعن لا ليت حشر اشبا
ثم قاتل فقد حده الله ثم طرح حبه مرة بن البقرة القاري وهو ربحه يقول
قد ملك حقا لم غفار وخذت يد نر نزار بانتر التيت لمر الغار
لا ضربن عشر الفار للعرض فكر نزار ضرباً وجعا عن نر الاشيا
رعد القبر لسعة الاشيا ثم قاتل فقد حده الله ورحح حبه ملك سبيل
المال وهو ربحه ويقول قد ملك بالذودان واخذ قمران قمر عيلان

بان

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

اسم بکشت آل العنبر هذا ام است قد من حجر له به نكر ان ارفام لمحه
من ابقام صمدان من حجر انظر نكر ان نكر حرة الهب جبر نوا بطو اجبر
ولشرت فو فو فو فو وطوب نكر فو فو فو فو وول الطراف ان ان فو فو

سلطان نزل الهمم في حرمي	وانظر حالك نال غاشي	فيال فكم طرفة من معشري
الذين القدم الذين حيارهم	علقت على كسرى برنج حرم	وسلمت لاجل الملك قرا لفتنا
واخذن قرا ذلك الصغر	ابا من لسان ارباب العلى	وبنو الملك هم من حرم
فرا من الحبيب وفتنت	حتى جرت العينين حبيب حرم	وطلعت لعلك من ثم وكافنا
بكارهت صيني وامن بسند	صحت طاب المنة بسين لقي	صحت جاك كسرى صحت وكسرت
والفكر في الاخر من حجب	ولكون مومنه وبعث الحرم	وطلعت من جبر حرم شربنا
يكن طر حرم من حرم	نالك بريرة التي سجنه	ورعاوى سربال حبيب الصغر
يقى قرا لعلك حرم حرم	ويعلم مانه مقام المعفر	وإذا ما من شخص صنف مقرب
فقد مت رلى العبدان لم		
ادرس الكواء في طارق	لم من ولدنا من حبيب حرم	كسرت فانه لعلك من حرم
نحو نزل العبدان لم حرم	وامر القلا فرا من حرم	وبنر فاذرة وودرة من
لم ذوق وولادى من حرم	ولا فاضل رقدنا لم يكر	ولا صادم حرم حرم
لم نسمع الاذان صوت حرم	كل الذين نزل اعناق القنا	ونفر بلعورت مقرب الحرم
قلنا قمر ذكرى قدام	الا علوت على سنام الغفر	اس بقول الله اللطام واللعن
والنار يهون غدا حرم الحرم	فاذا لعلك من حرم حرم	نظر لعلك من حرم حرم
لعلك من حرم حرم حرم	الحرم حرم حرم حرم	ثم لعلك من حرم حرم
	ملاح برق في غمام معطر	
	فانظر حرم	
الام صبا حرم حرم	وهرم من حرم حرم	وهرم من الام حرم حرم
فليس الهمم حرم حرم	وهرم من حرم حرم	للمين شربا او نزل حرم

دبر سحرى يافى نال	الى عليها لعلك حرم	الا حرم حرم حرم
كبرت نال لعلك حرم	فارت برم قد لعلك حرم	لعلك حرم حرم حرم
لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
بئر اليل لعلك حرم	نظر لعلك حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
سمر لعلك حرم حرم	سمر لعلك حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
الست تر لعلك حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
فلما تنا رغا لعلك حرم	سمر لعلك حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
ورممت نال حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
واصحت حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
وقد حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
وسنة زرق لعلك حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
وقد حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
فلو نال لعلك حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
وقد حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
	الغيا لعلك حرم	
فلما حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
فلما حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم
وقد حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم	لعلك حرم حرم حرم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

لقد ورد في الحديث
تستدل به

فانظر

[illegible]

المدة التي انقضت من يوم ١٠ تموز ١٩١٩م الى اليوم

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

فأشيتج البهائم في دمه من صرف العرف في جميع الكتب
على كتب العلم صرف ما كان
والنصف البياض مع الدود
نظرت من الماء إلى القصباح
وتصعب مولدا من غير طائر
وتوضج أخفا في كثر باب
المرقنة ضللت الهداية
رب المحصولات صلك التذات

18

فمنع عنك الشروع مع الكفاشي
فمنع عنك الشروع مع الكفاشي

والتقى

چشمه را که در جلیست خا
این حوض یک چشم که که بصفا
آب را آید به دست در میان کلاه دارد
چشمه در جلیست خا
لطف او لطیف از آن حوضه خضر از آن حوضه
در سرچ و چین و هم زلف دلبر
که نه که ز یک سبزه ز سبزه
که صورت کرده از خود منتهی
که دیده است بر بوسن ز خود صورت
بنج بر هر جلیست خا
در آن فرینده زلفین مشکین
خسروان فرزند خضر دلبر

ماه و صنوبر هر خواندم اورا
هر گشت زبان فخر و زبان طعنه مانع
بر من این مرا گفت آن شکریه لب
مرا با صنوبر ما بنده کرد هر
چه ماند چسار خدیم ستاره
چه ماند لقمه چسار صنوبر

الحق

بگفت این دگر شد اندک دشمن هر گشت زبک برید لب اند
سازد چون کلاش زبوت بر رخ صنوبر چرخ ز غلام است بر سر

۵

صفت حسن اوله که بر وجه زیاده
علم است از عزیزان که حدیث از آن
چون سیم زلفش که علم صانع
زایش نشان چه جود زدن خود
چون که هر چه در سینه بلبل و صفت
چون در بخت خواص هر روز و غرض
نزد است اعتبار که که از کم بیند
هر وضی فراموش که کم که گفت
به نیاز گفت ز یاد پاک نیست پیام
زینکه ناز زلفش لغات عیال
شده نشان منور جانی سپهر
ز جدیت خوش که گفته زان به باد

در هر یک عشق اوله که بگفت در زیاده
بصفت در بخت بخت و زیاده
چون فریغ در پیش که هر چه در زیاده
نشد که که بر زدم جز زیاده
چون که شمع بخت زفا به زیاده
چون در بخت زلفش که زیاده
نه مراست روزگار که زیاده
سرور ز نار من کی که چینی زیاده
بدو چشم اوله که جانم بود اگر زیاده
سرخ زین و دلت نه طالع زیاده
که گفته بهر چرخ اوله که زیاده
که شاد و دلست را فدا تر زیاده

سرازمین که عطا دهم بر برید
بقیان شت سلاخا که بخرید

وہی

دهرت مراغت هر روزه
وز دهر سه لاسه دكلام
دهرت كينه لاسه كودك

در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است

در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است

در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است

در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است

در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است
 در این روز که بیست و یکم است

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

از اسلام و در عهد اسلام بوده و آنجا که چون علی بن ابیطالب **چون حسین**
 شکر گفتی و بنامیز که هر چه شکر گفته است از شرفی کرده و شاعر گفته **چون**
 و او را فرمود که شکر گوید و جواب فرمود که باز در دستان را بگو چه سلمان را بپایه
 حکما عالم شکر گفته اند و بدان خاطر که پس علم شکر را بپایه گوید چه هر کس که علم شکر را
 از جمله دانایان نبود **در بیان معنی شکر** که شکر لفظی است معنی شکر شکر است
 معنی شکر آن بود که چیزی را بداند و بدان شکر گوید که کسی دیگر نداند از صفاتی لطیف و
 فهم و چندان لطف دارد که بدان در حد پس هر که چیزی بداند و اندر باید او را عزم
 بر عفو و عطا و سخاوت هر چه که از نوع خود فاضلتر و شریفتر بود نام آن نوع مطلق بود
 چنانکه قدر علم شکر است فاضلتر بود از نوع خویش او را مطلق فقیه خوانند و فقه هم
 و همچنین هر چه چیزی را جوهر نتوان گفت چنین جوهر را زو سیم و گنبد و غیره
 ولیکن چون با قوس سرخ و قوسیم که شریفتر چیزی بود از نوع خویش نام آن مطلق

دادند و چون چوب که همه چوبها را باری خود خوانند و گویان چون خود شریف بود نوع
 خویش این نام مطلق بود و پس همچنین چون شریفتر از علی بود بنظم و تالیف و
 بدست معانی و قبح و لطیف او را شعر خوانند و این شعر دیوان عرب است حکم آنکه
 هر چه بود در روزگار در ادب این افتاده است از هر دو بستی و مردی و سخت
 و شجاعت و غیر آن بسبب این شعر در جهان نامی مانده است **در بیان کردن**
حرف شکر که بدانکه یک حرف چنان کسی که بدین نشد و سخن بگوید و بگوید
 و حرف کمتر بود پس چنانچه پادشاه را بدین شکر از ده بود و آن سخن بعضی متحرک بود بعضی
 ساکن و متحرک آن بود که اعراس غیب و و عجم دارد و سخن آن بود که اعراس غیب
 و هر سخن که مردم گویند او شکر متحرک بود و آخر ساکن معنی آن باشد که گویند و گویند
 بدان چیزی بدینند یا نام چیزی یا فعل چیزی و اسم کمتر بود چنان بود **دل تن** و آنچه
 بدین نام فعل کمتر بود چنانچه باشد **شکر** و آنچه بدین نامند و از این کمتر سخن معنی آن

برخیزد که تو بنی اگر از آنجا ابتدا کنی که بدین روزن فاعل بود و اگر از آنجا ابتدا
کنی که کن بر وزن فعلین بود و چون ابتدا
کنی از نیم فعلین و این هر دو رکن از یکدیگر بیرون
می آید زیرا که کن صوب روزن فاعل بود و علی غایب روزن فعلین و این یکبار دایره شصت
خوانند و در نه بسته زن باشد پس
دل چهار رکن از این دایره بیرون آید
چون از آنجا ابتدا کنی که زن شد دل فاعلین بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که دل شد
زن مستعمل بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که دل من شد فاعلتن بود و این چهار
رکن در یک تیره میگردد و از این دایره بیرون می آید و چون خطی که مستعمل
از این سه رکن بیرون آید کوئی فن فاعلا یا کوئی عین یا کوئی حركات
مف یا کوئی لحن فاعلن یا کوئی لات مفوعه این همه رکن روزن فاعل

باشد و اگر خواهی که مفعولات را ازین سه رکن بیرون آری کوئی مستقیم یا کج
لا مفاع یا کوئی فاعیل کم این سه رکن مفعولات بود و اگر خواهی که مفاعیل
و ازین سه رکن بیرون آری کوئی فعل مستقیم یا کوئی صواب یا کوئی مفعول
که این سه رکن مفاعیل بود این چهار رکن و فاعیل از یکدیگر بیرون آید پس
که تو همی بینی دایره سی و دوم غایت و در آن بسته بر دل من و دور رکن ازین
دایره برخیزد و صورت دایره است
اکنون اگر آتاجا ابتدا کنی که بر دل
بوزن مفاعیل بود و اگر آتاجا ابتدا کنی که دل من مبر بوزن مفاعیل بود
و اگر خواهی که مفاعیل از یکدیگر بیرون آری کوئی مفاعیل مفاعیل مفاعیل بود
عین مفاعیل بود و این دور رکن در یکدیگر میگرد و چنین گوی می نمود
سه دایره است و پشت رکن دور رکن چنانی چون فاعیل که از دایره

اول برین آید و چهار رکن سبب مستغفل و مفعول و فاعل و مفعولات از
دایره دوم و در رکن هم سبب مفعول و فاعل و مفعولات از دایره سوم برین آید
اما قول یک است و یک فاعل و یک سبب است و یک مستغفل
یک سبب است و یک فاعل و فاعل یک است و است بیان و سبب
مفعول یک فاعل و سبب و مفعولات و سبب و مفعول و فاعل
یک فاعل است و یک فاعل و فاعل یک فاعل است و یک فاعل این است
رکن که با و که هم رکنها سالمند و از برای آن سالم خواهند که ایشان را تغییر و
تبدیلی نیافته و چون این است را حذف فاعل و مفعول که در در و زیاد
بجای و بجا که شوند لیکن با بعضی که در شمار پرسی بجا را باید کنیم **اندر حرف**
ارکان بدانکه هر رکنی که حذف از او بشود باقی بماند اگر معنی دار بود بحال
خود بگذارد چون قول که نون از او بر حذف بشود فاعل بماند معنی دار بود چون

فاعل و الف بشود فاعل بماند معنی دار بود و این رکنها که از این دو نوع بود بجا میماند
بگذارد و بگویند و لیکن هر یکی را لغبی نبوده اند تا بدان لقب بماند که کدام حرف است
و کدام بماند و این لقبها یا در سبب و هر رکنی که حرفی از او بر حذف شود و باید و یا بیشتر و یا
معنی دار نبود و دیگری هم برین آن که معنی دار بود بجا میماند و این لغبی نبوده اند
تا بدانند که کدام است اکنون هر رکنی که دوم از حرف او ساکن بود و بر حذف از او
بشود از آن محزون خوانند چون مستغفل فاعل و مفعولات و فاعل که
دوم این رکنها ساکن است و در او دارند که این رکنی بر حذف شود و چون از مستغفل
حرف دوم بر حذف شود مستغفل بماند معنی دار نبود فاعل بجا میماند و فاعل آن
الف از او بشود فاعل بماند هم چنان بگذارد و مفعولات چنان فارز و شود مفعولات
بماند معنی دار نبود و مفعول برین اوست بجا میماند و فاعل چنان
از او بشود فاعل بجا میماند و از مفعول چنان فارز و مفعول بماند فاعل که

معنی دارد بجای می‌نهند و این هر پنج را مجنون خوانند و هر گاهی که چهارم اول
 بود و این گن خف شد و او را مقلوب خوانند چون مفعولات مستعملین
 که چهارم حرف این گن یا ساکن است چون خف شد مفعولات مفعلات
 و مستعملین مفعول مفعولین شده انگاه فاعلات بجای مفعولات
 که بودن او است و معنی دارد است و مفعول بجای مفعولین بنده که بدان فرق
 و معنی دارد است و فاعل بجای مفعولین بنده و این سه رکن در تحت را که بدل
 باشند از این سه رکن سالم مقلوب خوانند و هر گاهی که حرف پنجم از او
 بود و خف شد و مقلوب خوانند چون فاعل مفعولین که پنجم از این گن است
 از فاعل فاعل بنده فاعل بنده فاعل بنده فاعل بنده فاعل بنده
 و این هر دو معنی دارد هر دو بجای خویش گذارند و مقلوب نام کنند و هر
 گاهی که حرف مفعولین اول بود و آن گن از خف شد و مقلوب

خوانند چون مستعملین و فاعلات مفعولین که مفعولین از این گن است
 چون این گن خف شد و از مستعملین مستعمل بجای مفعولات نام بنده و از فاعلات
 فاعلات بنده بجای مفعولات بنده فاعلین مفعولین بنده بجای مفعولات نام این سه رکن معنی
 دارد و بجای خویش گذارند و مقلوب نام کنند و هر گاهی که سیم از آخر او شود و آنرا
 محذوف خوانند چون فاعل مفعولین فاعلات مفعولین بنده فاعل بنده فاعل بنده
 فعل بجای می‌نهند و از مفعولین بنده فاعل بنده فاعل بنده فاعل بنده فاعل بنده
 بن شده فاعل بنده فاعل بنده فاعل بنده فاعل بنده فاعل بنده
 و هر گاهی که ساکن سیمش بقیه از آخر و متحرک سیمش ساکن کند او را مقلوب
 خوانند چون فاعلات فاعلات مفعولین فاعلات مفعولین مفعولین مفعولین
 هر چه آخرش تا است تا ساکن شود فاعل بجای می‌نهند و چون فاعل
 و فاعلات و هر چه آخرش تا است تا ساکن شود فاعل بجای می‌نهند و چون فاعل

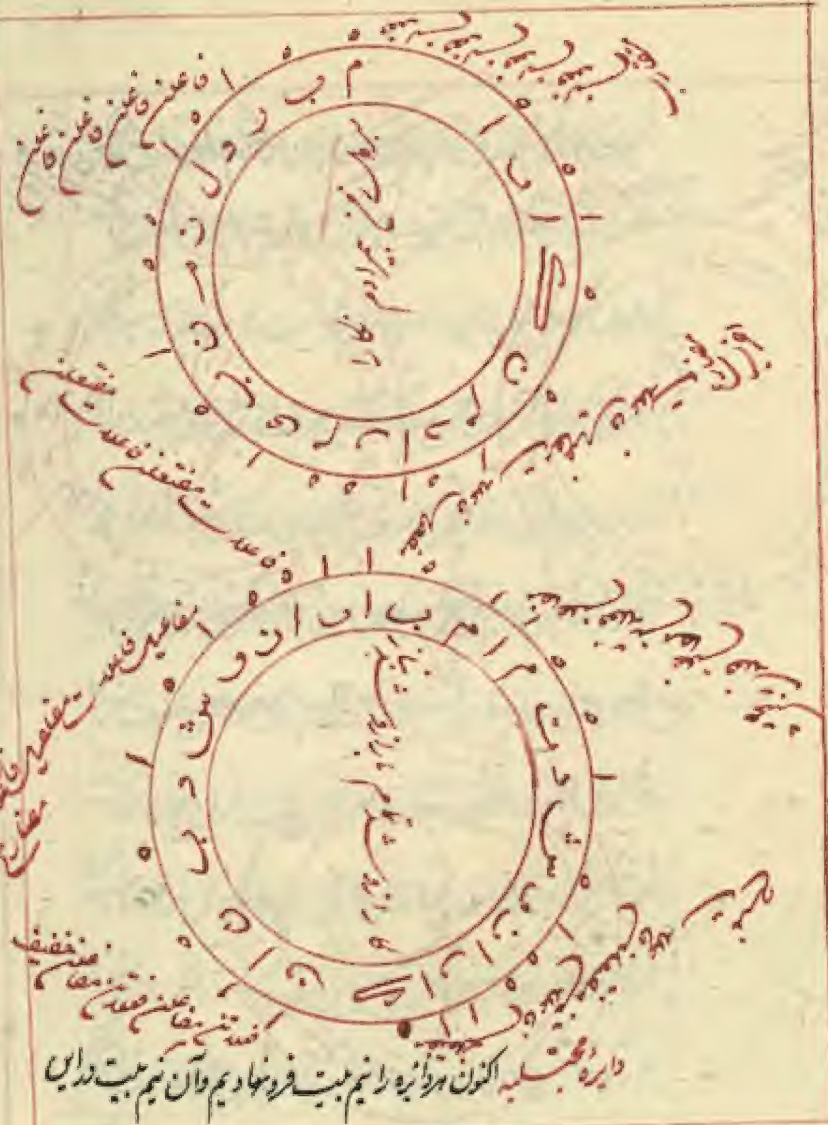
فعلان بجای نهوند و فاعلان چون الف نون از و بشود فاعلات بناهنگ
 تا و را شکو که بنده چون فاعلات که حرکت ساکن شود شکو مقصود خوانند
 و فعلان بجای نهوند و این همه که ما یاد کردیم خافت و فاعل جز در نسبت
 آه هر گز که او شش متری مجموع بود نخستین حرف اندک شش بنفید و از آخر
 خوانند چون فعلون و فاعلین که حرف اول از این دو در کن بنفید و فعلون چون
 بنا و از فاعلین فاعلین فعل بسکون عین بجای فعل نهوند و فعلون بجای
 فاعلین و این هر دو در کن را آخر هم مکفوف گویند و اگر فاعلین مکفوف آخر شود
 فاعلین مکفول بجای او نهوند و آخرش خوانند و فعلون چون مکفوف نشود
 فاعلین پس او نیز از او بشود و فاعل بجای نهوند و آخرش خوانند و اینست
 الفا که بنا که در شعر پاسبی بجای آید بجای این بسیار است و لیکن در ترنمای
 بجای آید و اگر شرح همه بگوئیم دراز گردد و اما در پاسبی این قدر کافیست و هر گز

که در آن خفت باشد سالم خواهند



باز از و ب و د





تا فهم بنیان برسد **دایره منصف** این دایره را نیز نیم بیت بکفیم
 چنانکه دایره پیشین را چهار کجای از این دایره برخیزد و نیم بیت است از او برین
 من را از او برین من غار این دایره بیت چهار حرفت در هر کسی حرفی
 و چون از آن حرف ابتدا کنی از او برین من را از او بر دل من غار من
 مکتوف بود و اگر از آنجا ابتدا
 کنی که زو برین من را از او
 بر دل من غار منجی بود
 و اگر از آنجا ابتدا کنی که برین
 مار از او بر دل من غار از او
 معطوف بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که من را از او بر دل من غار از او
 بود نیست جمله چهار کجای از این دایره بیرون آیند و دایره است که نموده



دایره مشهور این دایره مشهور از نیم بیت است که در یک باشد
 از این دایره برخیزد و نیم بیت است که از او شد تمام باز شد باز دایره
 من و چهار حرفت در هر کسی حرفی نبسته و اگر از آنجا ابتدا کنی که از او شد تمام
 باز شد باز کجای بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که از او شد تمام باز شد باز
 کجای بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که از او شد تمام باز شد باز کجای بود
 و اگر از آنجا ابتدا کنی که از او شد تمام باز شد باز کجای بود
 بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که از او شد تمام باز شد باز کجای بود
 این جمله شش کجای از این دایره برخیزد چنانکه می بینی منجی خفیف بود
 و منافع اخرب مقصوب محبت و این کجای بر سر هر کجای نام آن
 نوشته است تا معلوم گردد و برین و فهم مبتدیان برسد و در آن

اینست که نموده شد و قه

علم القیاس و ایزه عری

ازین دایره غریب است بحر

برخیزد سرخ قریب قریب

اخر با بحر سرخ نازک است



و بسیار گفته اند و لیکن قریب قریب بسیار مخصوص است و

نارایان گفته اند و این دایره

غریب هم نیم بیت فرد

نهادم چنانکه دیگر دایره را

و آن نیم بیت نیست



باز از من نشدم مستمند و اگر از آنجا ابتدا کنی که باز از من نشدم مستمند

و اگر از آنجا ابتدا کنی که از من نشدم مستمند باز بحر قریب است و اگر

از آنجا ابتدا کنی که بحر قریب و این سه بحر از این دایره

بر سرده قسمت است چنانکه نموده شد و ایزه عری این دایره را نیز نیم

بیت نهادیم و این دایره بیت قسمت است و در هر قسمتی حرفی نیست

نیم بیت نیست مبرول

زمن میرودم نکات و دیگر

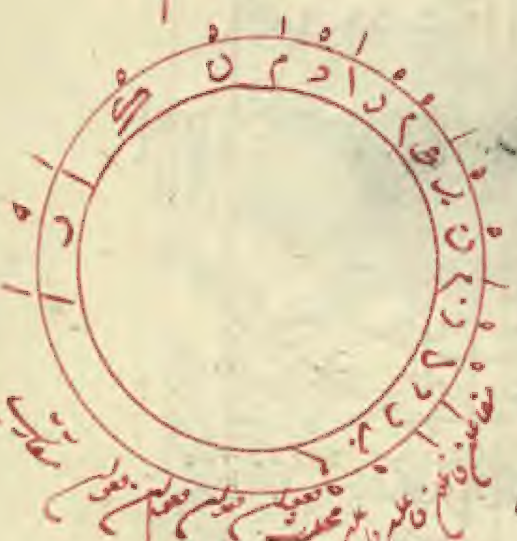
از این دایره بیرون آید که

از استقار خرابند و بحر

دیگر بیرون آید که محمد عری

و اگر از آنجا ابتدا کنی که از من نشدم مستمند

نیت و در این بحر شعر گفته اند که بسیل سخنان اکنون اگر از آنجا



خوشتر از بحر با جلال در بر آفتاب
پیش از طبع در نظرش است
نخاسته غنچه فاعله است
از بردارسته صدر خندان
در محزون است فاعله است
ز در نه چنین که قطعش هم
فدای غنچه فاعله است
از بارک نفس خوشش سخن
حوشش گنجه را یافت نظام
است قطعش از این گونه تمام
فدای غنچه فاعله است
بسویک شود از جامه کیم
بحر در انعام را لان بخار در سخن
بیج که قطعش از چنین سخن
مستغنی مستغنی مستغنی
هر روز بخت نو شود از کف دست
از غنچه نظر از خبر
و خوشش بر سر آید
مستغنی مستغنی مستغنی
یک بار در کف دست

طریق چنین در جز بود
عروض از چنین بود
مستغنی مستغنی مستغنی
همیشه در کف دست
بحر در خوشش بود
جله را کاش خوشش بود
مستغنی مستغنی مستغنی
همیشه بخار بر دست
قریب ز بحر نظر
بدان و نیک که قطعش هم
مستغنی مستغنی مستغنی
در صبح باب شعر کیم
خاک کیم در قریب
تین سخن را در موت
مستغنی مستغنی مستغنی
از دست تو در محبت
منه در بحر خوشش بود
فدای خوشش در حرفش
مستغنی مستغنی مستغنی
مستغنی مستغنی مستغنی
مستغنی مستغنی مستغنی

[illegible][illegible]

مهر خصل بریزد جانم با شیرین
غرضه قد تیز تر یا قنیا یا ناراحت
باجه و درین خصل اسیران این عالم
و در دنیا افتد خصل تو عالم شمع
خصل شد آتش که از آن ملک نماند
بکلیت در خصل تو

[illegible]

اصح الكلام انهم قد تولدوا من غير ان يكون لهم اولاد
منهم ان تولدوا قبل ان يكون لهم اولاد
منهم ان تولدوا بعد ان يكون لهم اولاد
منهم ان تولدوا من غير ان يكون لهم اولاد

نور محمدی که در بر چرخ شمس دایره بود
 غلامی که در محبت تو قد افروزید ای دبیر
 باز که نایب است هیچ که خود را دبیر
 بیایا شمس در غم آورد ای دبیر
 چرخ که در محبت تو میاید ای دبیر
 مدام در محبت تو در غم بود ای دبیر
 به به که بودم آواره غم به
 نفی نفی نه هم نامها زرق و برق
 به به که بودم آواره غم به
 کبر و خشم هر صفت که در کس

[illegible][illegible]

کدریو و لایله کدریو فراق خسته
کدریو که لیدر کدریو صفا
که سیه در جز آنکه عین کد

عمل ابدی و آبدی درشت در
 پله آبی رنگ کره در کمال درشت
 سبزه در آنک مجرب و زیاده
 درخت و سبزه از قضا و قضا
 لایه سبزه خاتمه آفرینش قهر
 درشت و پایش پنهان در زینت
 درخت و سبزه در کمال او در
 درخت و سبزه در کمال او در



در کمال او در
 درخت و سبزه در کمال او در
 درخت و سبزه در کمال او در

در کمال او در
 درخت و سبزه در کمال او در

(Faint handwritten Persian script visible through the paper)

ازبال السرطانية الجردية وتسمى وماذا كانت الامهات الحماير الميت منات
تتدرج على مقدم تصنيف وكيف لايفت وقصة التفتيت من فاولويل
القطرة الى الصيب الامانة الكفة الفلعل الواس واخذى انغزال الامام واهدا
منها الجمل من عصاره الجمل ذات طين طيب قبله طرفا وارز صافه
به شفا فقد اذوز اعجميا وعلى من الغرد انظما

فَقَالَ لَهُ

بسم الله الرحمن الرحيم

ابن القوت به معارف الرشاش وقد تمت بهار في الوصايل سائر من الله
السلام وثنا معروضة الاسلام ناشد عزلا ولا ولا صلح خلاصا
تظهر من الذهب الخالص وبقية برت وانه لعل من الرب وقية است
الطمان من دولة الفت المعصرة فاحق النصاة الامام وشيخ صالح الامانة
وخادم الدين وركن الشريعة وقية العزاليات وقودة الشعة وقطاع
القط المستقيم ويزان العدل الخاتمين الناج والقيم هادي البر
الناجحة وما على طر المحمل للامانة عصا الدين الحنيف ورافع لواء الشريعة
الحنيف شديمان الدين والملك الساطع المهيمن والادلة الامام
الذي بهد له بالقدرة بحراب الفضل ومقامه الامام فلت شالوا
فلذنه وارفاة بحر العلم الذي لا يدرك شامخ ساطع من الجلال الذي يطوي
اجل من احله العلي بعد الجلال من سوا الامام الصادق الاين
فاداهم الشيع المبين ولا فينت شقة قلة اللطالين فالذي ان لا
المشيق السامع من حيث مولا الذي فينت الجامع مانعة
بصير السمع فابري من ثون ناطق الذرع واودع الجامع والاشاء
لجام الاشواق اليه ماشاء

از ۱۳۸۵

المطبعة

الفائز

وإن الكيِّبَ الفرد من جات المحي إلى وإن لما في الجيب
فقد غلب الله أن في العين استخراة سطو الاشئ كما سر النفس استخراة

الحقنى وقد صدر هذا الكتاب وقد اتمى سنة ثلاث اربع مائة
في اربعين اتمى عليه صدره ساء وبعثت في العربى عن العبد ساءه وخاله
واسمه وكلمة السيد الامجد الامام احمد فيع الدولة الهاشمية عص
الرجة العاطية الزلزال في المعارف في اتمى المطارف المزمع
الولاساني بقية الله من راضيه طاب ثراه في وقته اليه ان يتوجه
ادامه ايجب لذلك العارفة ساءه ويشرح لكم من ادوامه ما راضى في اتمى
فما لا ساءه اتمى العبدية المصونة فمما الله على المجد في الفخ الشورى
فما لا ساءه عمت اشكال اشكاله وايمى له في اتمى ساءه
وكله خلفه الف الف من راضيه وعاصبه حتى كلة الخلافة العلوية
اتمى النواصب فانظر الى خطه هذا الام كيف يلقى من اتمى ساءه في
ولا ساءه لا فخر لهم بالناس في الف الف هذا الثاني الاكله في ساءه
الولاساني وقد رضى على المخلص دفع ذلك الى دولة الشرع والدين ووجه
الطله العبدية ومما لا ساءه هو المصطلح اليوم باتمى احكام الشرع
وحدوده والمطلع على كتابه اسوره وحدوده والمزمع في دولة الفضا
وحدوده والامضاء فليضرب على الظالم وليرة هذه الظلم ما يبعث
وقه من الظالم وسومح الوكيل المذكور من بينه هذه الدعوى ما يفسر
في اتمى اتمى اليل ولا دعوى فاذا جاد صورها ولا صورها اتفق اتمى
سما على الحق من الماظم ومن الحالى من العاظم على ان ساءه على الحق
مما لا ساءه فمما لا ساءه في امر سوى ساءه ومنه فمما لا ساءه
ما ساءه ساءه عليه وحفظ ما في اتمى من ان ساءه لا ساءه
لا فخر لها على اتمى ومنه ظلمها كدح في اتمى فمما لا ساءه ساءه
الولاساني في دولة العبدية اساءه من الوكيل المذكور في دولة الحق
فان لا ساءه ركب النواصب من اتمى في دولة الحق العارفين ما ساءه
لنا القودين ويقيم السطو على ان لا فخر في دولة لا فخر ولا فخر
تم تصحيحه واذا كانت في اتمى في اتمى في اتمى فمما لا ساءه
ما ساءه في دولة فمما لا ساءه في دولة فمما لا ساءه في دولة

حسابها السبعون من هذا المبلغ في القصد في المال الرئيسي.

هذا وقد قطعوا الحب على عدة السيفه بأمر الشيخ الصفيه الشريف
ولم يصدق ذلك قتل الزعيمين والنجيب الى البحر ولكن تعرضه قتلهم
بما وقع نظره الشريف لا رجس الاضاحه حافه وكذا في الاسواق كافه

مراقبه الرحمن الرحيم

[illegible]

هبات الملائكة الصغوية والملا الصغوية الهبوب الذي يفت كآرف
النسيم شاط. وهبت اليفاس الالطاف صباه وشال. رحمة اليفوجم
المتاحة روح العالي غرة جهة الكور ذاة هامة الشف عير الاعلى
مرافقه اجلا ملاكورة اذوصة العلى ع واليفينا

الظاهر العلم والنسب والوجع الجامع لقدره والمحب والشيخ المصنف
الفضل الموروث والكتب كثرته فغدا السلام عليه باسمه العزير
وقد كنت تأمل أن أضعها في المراجع والمراجعين ولا زالت مدة العليقة
أرباب الرجال تبتلي فبشأنه التكرم من أحب وأحب وأعبد فالتحق
أن الشوق إلى تلك الذات الملكية والخدمة السامية الملكية لمزلجة
تجدد سماع تلك المحامد والمناجح وما في تبيين زنده مزودة ما رآه فادع
البر في عذركه فادع فهو مصنف ما هو عليه من العباد وطيف الشا والأداء
والشكر في كل الأجل من البر في كل الأجل وهو كوفي على نعم الله الأجل
لحم جاني الغري الفحال بدوارك الحذرة التي هي حرم الإيمان ومرت
الأناني ومرت الأمان وشتم المجد وشعر الخضر ومطلع المجد ومصرع
المجد كحقت الأمانات والأجل ليو في لها وقهاها نارا
فصدر هذه الخدمة أصدر راجع لئلا وأسبها في عذرك الأجل
فبصلت الأمانات وأودعها من عذرك الأجل على ذلك الشا عذرك
في الغلوب وذا وتكونك المحامد محاسن وأحبها وكيل
السيد المثل ذا النسب الأصيل والمحب المثل الميزان المحمود
سوفت إلى المحسن عادل الله بطه النقي وفضل الشا وقد بين
به شافرا وأزاد من صياغة شجافا وهو يوم من قبل كره فذا
في وقد بين بورد فضل لها وذا في الرقص الريح استط
أداه ومن حال الجباب الرفيع بلع مرادة وقد دله انجبت عذرك الشا
له ويستظهر من جيل تامل في روضه وجماله وان يرين جناح فضلك
للهامه وقد فصل العبد من رجاك الله وان يشكره كان قال
قال عبد الله بن عباس رضي الله عنه

تورنشتراوت و کانه و طایفه
ما بقصر لایق از غرامت

الحمد لله

الموت

فصل

24

سعد الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

باسم الآخرة والاول
ما كنت اقل من عيشي وما كنت
ما اشتقت من الكمال يا ربك
شوقا الى الكمال وبك الذي
كيف لا اشتاق وبك اعلمت الى الافاضل بغير ما اراد
الاطمئنان من شياخوخ الانوار
وامت بغير اقل النور من كبريت وقوت
رأيت ورضوان وشهدت بالفضل اركاء
طهرت من مشاوب الاناس واظهرت بركة فكانت انا في اقل ما وضع الناس
ربما اضلت الى وجه وجه المقاصد كل حدب وفجئت عبيدك افواه
الماجد وشاء الادب وبك طبع نور الحسنة الى امة المدين وجل
نعم الظاهر صديقه على انوار من ليل من انوار من ليل
المستقى ونعمت لست انا بانه مطروحات الامانة وفي هذات الظلمة علم
السلوة المقافة بالفضل الامانة كمال الحناء الناطقة بالفضل احكامه
البيته الصالح وقد ذهب الكرام والقرعة الواضحة اذا اريد وجه المرام
المولى الذي اولى به العلم وما طوره في ساحة الجليل وقطعه الهدى
سراة ودواقه والحق له الفضل شائرا وارواقه بشارت الملة وصدر
الحلة كانت الفواصن ساوية في الواسع ومقص
من السائل والناظر الى اوصاف الفارها واستفت



والله الذي انقضت ايامها الحاسدين واستفت

فانقضت عليه قبابه والفضل ما اريدت عليه نياه

والشوق ما احياه وعصر ليله والحمد ما دبره عنه حجاب

روى عنه

لا يرحم كاسه حلال الوجود ولا في ايامها لم يرحم الشوق وبعد الذي ان هذا
الفضل الغيب الناصع الود الناصع الحبيب لم يترك شوقه من عباد
لكن القرات ومما رحمت الشيم المستلزمات ما استرق لحرارة خلاصه
وجمع بين خلاصته وجماله وطالما اتم الى سبب اسباب التجمع
سبب التجمع وخلف ذلك الباب انما هو اكل فان لا في الحق للفقير
جيد او راسك في راسك ما يتم بالقيود حتى كنهه من العواقب
عز الوجود الثاني راعاه ما اكل في الاول الثاني

الرجاء

ودع الله الشئ في نعمه بطمان حلال الطرح من لا ينفك
فأصد هذه الحصة الموضوعة باوي بما لا ينفك من التبعين في لا ينفك
نعمنا وانما في ايامها ما انظر الى منابه سكاها ما صار في الشوق وقد ثبت
في طهره وبابه واحسن الشئ العتد والفضل الغيب الامانة والبيت
الرفيع العتد المنة صديقي الحسني السو لستاني طهر الله من العتد على
المنشاهد الاماني وقدرته اليه اذ لم يمتداه وحضر من ايامها في الحجاب
شقاء النور من شقاء في ايامه وقبيل في شوقه وشره وشره
عليه فاما ما انكته من شقاء في ايامه وان عتده عاهد الوجه في ايامه
وتبعه لاسيما في ايامه من الشوق والكنية الرقيقة المصنوعة
فقد ذهب جميعا من شوقه وعبث ذهات الملة العتد من على الشوق
فانظر الى طهره في الاسم في الحق من الايام والاقام في الاول
وهذه جزا لما انقضى وتدرج في اصيل سبب الوكيل سبب في ايامه
وكل صورة عتدتها فالما من شوقه الذي هو صورة العتد وهو الذي
ما عتد الى الحلال النظام الحات الذي في سماح رعايته وانما في سماح رعايته
في ايامه عتدتها ليعود وهو اكل ذلك انما في سماح رعايته وانما في سماح رعايته
عند الله شوقه الى الحلال في سماح رعايته وانما في سماح رعايته

الموكلة

فكان كمال الحان الرمان وعود الابل كذا في طيات فان تملك فيه قول
من بيت شاك ولفه اقبال من تاريا من غير وخاله فندى وياست
فانح الامل وحسن المنظر فانه على مع الاسرار والسليح عليه وعلى
عليه من حراف من غايته وشهيد اوله ذلك



كذلك الكلام في هذا المقام يققن ايراد ما بحث فيشرا لبعضها لم سميت لليلة ليل القدر قبل ان
يقدر ان ينفذ ما يكون في استه من كل امر فالقدر بمنزلة القدر وقيل بمنزلة المنزلة من قولهم دخل
له قدر عندنا سلك من لم يكن ذا قدر اذا اصابها صار ذا قدر او لان الطاعات فيها قدر عظيم
وقيل لانها منزل فيا كن بدو قله الى رسول الله ذي قدر لا جل انما ذات قدر على يد ملك ذي قدر
وقيل سميت بذلك لان الارض تضيق فيها باللائكة من قولهم ومن قدر عليهم رزقه انما آية ليله على العلم
انما لا خلاف بيننا وبين القادة الا من شئت منهم في استزارنا وعدم اخفها عنها من الرسل وقال بعض
علمائهم اجمع من بعد بر على وجودها ودوامها الى اخر الدهر نظرا لافلاكها حديث وكثرة رواية الصالحين
لها وقال بعض شيوخهم نقول كانت خاصة بهم فزفت ثم اجمهوا ومن القائلين بالاستمرار من القادة
افضل فقال بعضهم انها مشبهة في اليا في السنة كما ذهب اليه ابو حنيفة ومنهم من قال في شهاب وشهاب
والاكثر من منهم على انها من شهور رمضان فذهب بعضهم الى انها اول ليلة منه وبعضهم الى انها ليلة سبع
عشرة منه وبعضهم الى انها ليلة سبع وعشرين وبعضهم الى انها ليلة سبع عشرة واهد من
ثلاث وعشرين وبعضهم الى اخرتي منها وعندهم اقوال شذو امرح لا تلاف في بعض اصحابنا
منها في المختارها في هذه الثلث الليالي اعز لسبع عشرة واهد وعشرين وثلاث وعشرين ونقل في
الطائفة في القبان الاجماع على كونها في اول العشرة الاواخر فيظهر من الاتفاق على الليالي الاخيرتي
واحدان متفاوتة وتكاثر في انحصارها في الثلث وكثير ما يدل على لاشي في الاخيرتي وكثير ما يدل على
الثالثة وبعضها على الثانية ويظهر من بعض ان كلا منها ليل القدر ليدخلتها في التقدير والتقدير
في ليلة سبع عشرة والابرار في اخر عشرين والامهات في ليلة ثلاث وعشرين فان الله تعالى لا افقت
حكمتها بالانفة برضا الخلق الى جنابه وتقرعهم وتوسلهم اليه في جميع امورهم قدر الامور اسبابا
وتقديرات وقدر التقديرات مراتب مختلفة في المرتبة الاولى من التقدير بغير ما قدر من سوء القضا

الامام في تلك التي ينزل عليهم الملائكة في كل ليلة باحوال اصحابها ليلته التي تلك الليلة ليلة
قدسهم والاولى اظهر والله يعلم ثم انه يتصور هذا اقله في آخر سنة حيث انه يمكن ان يكون
منزل ليلة القدر ليلة ثالثة والعشرين في هذا المبلط ظهر اليوم الثاني والعشرين في المبلط الاخر فكذا
او اقل تلك الليلة يمكن ان يكون او اقل اليوم الثالث والعشرين او اواخره بل يمكن ان يكون
تمام تلك الليلة يوما في المبلط الاخر لكن لا يتفق في غالب المهور الا لا يتفق جزء من ليلة تلك
البلاد مع جزء من ليلة المبلط امام فالمعتبر بالملاكام وهذا الاتفاق يكفي لكونه ليلته بالبلاد الاخر
ليلة القدر معن قوله القرآن في ليلة القدر وقد نزل في ثلث وعشرين سنة متجاكزة
المفسر في فضل المراد ابتداء نزوله وقبل نزول جلسته من الوقع في السفرة وقيل في السماء الدنيا
وقيل كان ينزل بجميع ما ينزل في السنة وليلة القدر في السفرة وفي الصدوق روى الفقيه كامل
نزول القرآن في ليلة القدر اقول ويحتمل نزول جلسته على البرية على الله عليه وآله ثم كان ينزل كجذب
المصطفى ومحمد بن الحسين بن علي بن عباس بن عبد الله عليه السلام قال في سنة
منه قول الله عز وجل شهر رمضان الذي انزلنا فيه القرآن وانما نزل فيه القرآن في عشرين سنة
بأن اوله وافته فقال ابو عبد الله عليه السلام نزل القرآن ليلة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور
ثم نزل في طول عشرين سنة ثم قل البرية على الله عليه وآله نزلت صحفا اربع في اول ليلة من شهر رمضان
وانزلت لتورث لست مضى من شهر رمضان وانزل الانجيل الثلث عشرة ليلة خلت من شهر رمضان
هذا الخبر ايضا مما يدل على كونه ليلة القدر ليلة ثلث وعشرين معن كونه في راسه
الف شهر قبل المراد ان العباد فيها من مناسبات في الشهر ليس في ليلة القدر وقيل في راسه
التي هي ليلة الله ربه من راسه على الله عليه وآله ما نفع في سبيل الله الف شهر في ذلك
رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الله في ذلك في سنة فربما جعلت اسنى اوفر
الامام اعلم واقله انما فاعطاه الله ليلة القدر وقال ليلة القدر من الشهر على فيها الملائكة الكرام
في سبيل الله ولا تخلف عن عبدك الى يوم القيمة في كل رمضان وكل ما في جز العجوة عجلنا ان يكون المراد
ان الله سلب فضل ليلة القدر في سنة ملكهم عن العالمين سور المصوم فعبادة ليلة القدر افضل من

نحو

تلك السنة لعدم كونه ليلة القدر فيها لا تفرق سلب فضلها عنهم لغرض الله فالمراد بالعبادة العبادة
التقديرية لعدم صحة عبادة من اى لو كانت مقبولة لكانت عبادة ليلة القدر افضل منها سلب
فضل ليلة القدر عنهم ويحتمل على بعد ان يكون المراد بيان مدة ملكهم وانها الف شهر وقوله ليس
فيها ليلة القدر اريد فقطه انظر من ليلة القدر لان الله سلبها في تلك المدة او المراد ان التوابع
منحه الله على العمل فيها جز من سلطته بغير اية وشركتهم واقتدارهم في تلك المدة لكن يابى عن
هذا المعنى من الاخبار فان قلت على هذا لا يظهر كثر فضل ليلة القدر في كل ثمانية المصوبات
الاخر وبتر وان كانت قليلة لبقائها وابدتها جز من جميع الدنيا وما فيها قلت ليس المراد ذلك
بل المراد ان ثواب العبادة ليلة القدر في جميع المصوبات الاخرى امتدادا وعلوا من ثوابهم
وملكهم بالانفراد على كل الدنيا وعزها فقير وانما اطلقنا عن المقام فيها المقام لكثرة الثواب
الذي لم يحل حقيقته الا فيهم ولقد خفيت عليك من جانب التحقيق ثمانية ابواب والله
الموفق لكل خير وصواب اعلم اننا ما ذكرنا جز الحقيقة من دوران رحمة الاسلام عشر امو
في حياته صلى الله عليه وآله من الهجرة الى وفاته لقوة الاسلام واستبلاثة في تلك المدة ثم فضل
في دوران رحمة الاسلام في عشرين سنة مدة خلافة لصوص الخلافة الثلاثة وبعد انقضاء
تلك المدة عاد الحق الى مقره ودارت رحمة الاسلام على قطرها الذي هو امام الهدى وكانت مدة
ودلته في سبيلها من خلافة ايراقينى عليه السلام الظاهرة مع ستة شهر مدة ولاية
خليفة الله بعد ابيه الحسن المجتبي عليه السلام كان قبل عثمان على ما ذكره ابن ابي عمير وغيره كان
في ثامن عشر شهر ربيع الثاني سنة فمضى وتبلى سنة الهجرة وقيل في ايام التشرية وذكر ابن طحطبة
المالك ان بيعة على عليه السلام كان يوم الجمعة فمضى بقي من ذي الحجة سنة فمضى وتبلى وفيه
التفكير لا شك في ان رجوع الخلافة اليه صلى الله عليه وآله كان في ذي الحجة وكانت شرعته
في شهر رمضان سنة اربعين من الهجرة وكان رمى خلافة اكر السلفين عليها السلام الى ان صالح

معوية ستة أشهر وثلاثة أيام أو خمسة أيام فالمراد بالراتس مشتمل الستة أو ثمانية كما قيل
 في ريشي الأي لا ما يكون له أجزاء متفادنة كالحشيش يطلق الرأس على كل من طرفيه
 ثم انشع مع ما نقلها يزيد من خلقه في الأما على عليها السلام على الحشى فالمراد به المالح
 نقرينا أو أنه لم يعد أو أنه خلقه الحشى عليها السلام لعدم استقامته ووهن سلطانته
 والمراد بملك القرائنة ملك من العباسي قتلهم كانوا أشد ظلمًا وغناؤًا وأكثر جوارحًا وفكًا
 الحشم عن أبي عبد الله عليه السلام قال خلق الله المشية بنفسها ثم خلق الأشياء بالمشية هذا
 الجزل الذي هو من خواص الاختيار فيقول وهو من ذلك ويل الأول أن يكون المراد بالمشية الدارسة بل هو
 مراتب التقديرات التي اقتضت الحكمة جعلها من سبب وجود شيء كالنقدرة في النوع مثله والاشياء فيه
 فالنوع وما اشبهه فيه لم يحصل بتقدير آخر من نوعه من ذلك النوع وإنما وجد سائر الأشياء بما قدره ذلك
 النوع وربما يكون هذا المعنى من بعض الأدباء ما نقلوا في كتاب بحار الأنوار في كتاب العدل وفي هذا المعنى
 محتمل أن يكون المخلق بمن التقدير الذي أن يكون خلق المشية بنفسها كناية عن كونها الدارسة لتأخر متو
 على خلقه إرادة أخرى فيكون نسب المخلق إليها كناية عن تحقها بنفسها مستزعة عن ذاته تعالى فلا يقد
 على مشية أخرى وإن كانت تسمى عاينة اقتضت علمه الكامل وهكذا في ملكه كون جميع الأشياء عاينة بالعلم
 بالشيء فالعلم انما اقتضت كمال ذاته أن لا يحد منه شيء الداعية الوهابية والاكمل تلك الداعية هي مشية
 الدارسة الحقيقية التي كانت ما ذكره السيد الزاهد قدس سره وهو أن المراد بالمشية هنا مشية
 العباد لا تعالى لهم الا في رتبة التقدير سبعا عشر مشية مخلوقة زائدة على ذاته عز وجل وبالدرج انما يعلم
 المرتبة وجوده على تلك المشية وبذلك تنحل مشية رتبة اوردت ههنا فمن انما كانت افعال العباد
 مسبوقه بآرائهم كانت الدارسة مسبوقه بآرائهم افرز وتسلط الدارسة الدارسة في الرابع ما ذكره بعض
 الافاضل وهو ان المشية هي التي ادها متعلق بالشيء وهو صفة كناية تدعى من نفس ذاته سبعا عشر مشية
 فانه سبعا عشر بحيث يختار ما هو الجرح والصلح والامر يتعلق بالشيء وهو حادث بمجودات المخلوقات لا يختلف
 المخلوقات عند وما يجاد سبعا عشر انما يجب اختياره وليست هفوة زائدة على ذاته عز وجل وعلى المخلوقات

بالمرسنة بينما تحدث بمجودات المخلوقات لفرعية للمشيى معافق له انما لا كان ههنا مقنة
 مشية سبعا عشر انما كان به عز وجل خلق الاشياء بالمشية فيخلق المشية بالمشية اعز فيلزم ان يكون
 قبل كل مشية مشية الى بالذاتية له فانما الامام عليه السلام ان الاشياء مخلوقة بالمشية واما المشية
 نفسها فلا يكتفي بخلقها الى مشية اعز بل هي مخلوقة بنفسها لذاتها نسبة واصفاة بآيات الله والشيء
 يحصل بوجوده لعيني والعلوي ولذا اصنف في خلقها الى اندسي نه كمال الوجودين له وفيه مشية
 وفيه له عليها السلام بنفسها دون الا يقول بنفسه ان في لطيفة الى ذلك نظير ذلك ما يقال ان الاشياء
 انما توجد بالوجود فاما الوجود بنفسه فلا يقتضي وجوده اعز بل انما يوجد بنفسه الى سبعا عشر
 بعض المحققين بعد تحقيق ان ارادة الله المجردة من نفسى فعله المجردة الذاتية الفاسدة فآلية
 الكمال حدث بالعلم الاضافي ترجع الى ما يجاد وبمعنى المرادية ترجع الى وجوده قال نحن انما فعلنا شيئا
 بقدرتنا واقتدارنا فآلية اوله ثم فعله بسبب الدارسة فآلية ثلثه من نفسه بذاتها
 الدارسة اعز والالتسلل الامر الى نهاية فالارادة مرادة لذاتها والفعل مراد بالارادة وكذا
 الشهادة في الحيوان مشتملة لذاتها لذينة بنفسها وسائر الاشياء مرغوبة بالمشية ففعل هذا المثال
 حال مشية المخلوق وهو نفس وجودات الاشياء فان الوجودين وموثر لذاته ومجبول بنفسه والاشياء
 بالوجود موجوده والوجود مشي بالذات والاشياء مشية بالوجود وكما ان الوجود حقيقة واحدة
 متفادنة بالاشياء والافتقار والحال والنقص فكذا الخيرية والشيء وليلى الجرح الحشى الذي لا يتوثر
 للوجود البحث الذي لا يمازجه عدم ونقص وموثرات الباري على مجول فانه المراد الحقيقي الى آخر
 ما حققه والادون في باصول الموالفة الاولى وعلى الله المولى

بإلهام الرحمن

مصائب المعصومين
عبد الخالق بن عبد الرحيم نوري



وبسم الله الرحمن الرحيم فتبين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين
عجل فيقول العبد للذنب الواثق ابن عبد الرحيم البرزوي عبد الله بن حشر ما استمع من
من هو بالوحي باطن مليه وعلى له الصلوة والسلام ما اطلق ما طلق ودر خاتمه ان
الكتاب جعل في حجة من الالات والاخبار الواردة في تقابل اهل العصمة ومضاه
صلوات الله عليهم اجمعين ابتداء من اهل البيت ودر الزاهرين وسميت **بما** **الكتاب** **الاول**
ان يكون حاله ما الله رب العالمين ودر الخاتمة دار الدنيا ويوم الدين ودر بقية على
وتجانب وقامت **اما** **الكتاب** **الثاني** فيها فهم ما في المجالس **الاول** في اخفاة الرسول
وفيه خطبة وقوله ثم انك سميت **بما** **الكتاب** **الثاني** واحاديث نبي الرسول صلى الله عليه
نفسه وامر بتفصيل جيش اسامة في خفاة **الاول** والثاني عنه وصلواته بالاناس
وضعة **الاول** فيها فهم ووضعتهم وضع الثاني من كتب الوصية وجعل **الاول** فيها
اعطاء آية اللوحيات وتعليم آية الف با من العلم ووضعتهم بغيره عند موته
وكيفية وداع الزهري والحسين مع **الكتاب** **الثاني** اجمعين **الكتاب** **الثاني** في اخفاة الرسول
واخفاة وفيه آية الجامعة واحاديث وضع جبريل عليه السلام وكيفية الصلوة عليه
عليها السلام وبما نص الله عليه والها مواعيد العاد وداعه مع الحسين واخفاة
باعتها عليه السلام واولادهم وكيفية في عزرائيل عنده وقبضه وصداقته في التمام
اهل البيت ودرهم مدي حقه عليه وآله وحج التبريد من الله ثم وحج جبريل وحقه
له **الكتاب** **الثاني** فيما جرى بين الامير ومن علم لعنة الله وبعض احواله في الليلة التي
صحتها وفيه رواية الجامعة وقوله ثم انك خلقكم من الطين **الاول** واحاديث ليعا



والنبي

والنبي والامير صلوات الله عليهم اجمعين الموقر وخفان الحسن التي بينهما النبي والآل
وحج ابن علي من اليمن الى المدينة وكيفية ما جرى بينه وبين الامير وكيفية مولده
لعنة الله مع قطامة الملعونة وبعض احوال الليلة التي ضربت في صحتها الامير
احوال الليلة ما شؤم **الكتاب** **الثاني** في احوال الامير في الليلة التي ضربت في صحتها
وفيه خطبة وقوله ثم انك خلقكم الله وولادته والاخبار الدالة على كون الامير
ولي الله وفكاك شيعته وخبره بحبيبه يوم القيمة وصديق نوري نفس واحد من بين
في فراش الرسول ٣٠ ودر بدء الرسول في التمام واخباره له بالاحكام ودر خطبة
جده في النوم عند وداع مرقوم ٣ وخرج الامير من البيت في تلك الليلة وخرج
من الجحش في يوم عاشوراء **الكتاب** **الثاني** في دفع الغيرة على اهل الامير وفيه خطبة
وقوله ثم يوم تحشر المتقين الى الرحمن الآية واحاديث وفود المتقين الى الرحمن في
يوم القيمة وشرفهم من العين المطهرة واغناهم في عين الحيات عند باب الجنة
كيفية دخولهم فيها وعلاقتهم مع المؤمنين وجملة من احوالها وحديث مقام النبا
وحديث كيفية حجي الامير الى المحشر وانه قسم للجنة والناز واهوال الجنة في الحشر
وجعل الله اعدائهم نفاقهم وكيفية دفع الغيرة عليه من اهل الملوك المظفر
الكتاب **الثاني** من في اطلاع الحسين عليه السلام واهل الكوفة على قتل الامير وفيه
خطبة وقوله ثم تقام في جنودهم من المصالح الانية والاحاديث الدالة على انها
صلوة الليل ووقوع الغيرة على جنابه واطلاع الناس عليه **الكتاب** **الثاني** في اخفاة
خزينة ابن علي الملعون واتباعه الى المسجد وفيه خطبة وقوله ثم خذوه فقلوه
الانية والاحاديث المتعلقة بالسلسلة التي ذبحها سبعون ذمها وبيان ما
داخها والامور بالمحنة في اهل البيت والابانة وفي عنقه التسلي وفضائله

الامير وسيفه وشيخه وسيفه اياهم من الكون وما اظهر في العالم حين وقوع الفتن
عليه واخذ خديعة ابن علي الفقي فاشارة الى المسجد **المجلس الخامس** في ارجاع الامير
بعد الفتن الى البيت وامر حاله عليه السلام وفيه خطبة الامير ووصيته ودواعي
مع اهله وعياله وجعل الحسن وصيه وامر حاله وروى حاله الفداء **المجلس التاسع** في
تجهيز امير المؤمنين ودفنه وفيه وصية الامير وتغريض الخضر ورجله الى محل
رمسه ودفنه والمجوزات التي ظهر رنج وفيه كيفية قتل ابن علي وقطاعه لعنه الله
ومرثية ام كلثوم على ايها **المجلس العاشر** في اضرام عراب دار الزهراء وضربها
سقط جنيها وفيه خطبة وقولهم ان جثم لم يعد لهم اجسين الامة والاحاديث
صاحب ابواب السبعة للجن ومقدار طول وقوف الغربيين في هذه الاخرة في
واخر جثم النبي عنها وكيفية مجي ناطية في الحشر وكيفية اضرام باب دارها ورواها
وسقط جنيها وجعل الخيل في حق الامير المؤمنين عليه السلام وحدث مرة
ناطية في الحشر ومثاله في الحسن وبره بنها الحسين بلارس وبعض مكالات
شروع الحسين عند قتل وعذاب قتل الحسين وذريته في الحشر
ناطية لحياتها ودخولهم في الجنة معها وعملهم فيها **المجلس الحادي عشر** في اكمال
الزهراء **المجلس الثاني عشر** في اكمال ابها صلوات الله عليهما وعلى الهما وفيه خطبة وقولهم
ينفع القادريين تصديق الامير وكيفية السؤال عن كل بقى ووصي في الحشر
ناطية لحياتها عن التام وموضع انتفاعهم بجهنم واعطاء الله لذكره بجهنم ابرة
في الحشر من دمي طوي بمقدار بكائها على ايها ام وسبي اموال الحسين **المجلس الثالث عشر** في
العاشر وسلب لباس حمير واحوال الزهراء في بيت الاخوان ووصيها الى ابن
في اولادها وقول التزيين وما فعل الكفار مع اولاد الحسين وخيامه يوم عاشوراء

المجلس الثاني عشر في اكمال الزهراء ودفنها صلوات الله عليهما وفيه خطبة وقولهم
دخل عليها تركها الحجاب الابرار واحاديث يحيى الزهراء من الله تعالى **المجلس الثالث عشر** في اكمال
لورها وحج خطبة من الله تعالى لفاطمة واقبل القربى من الله تعالى **المجلس الرابع عشر** في اكمال
رجل من سليم ونزل الصخرة من الله تعالى من دعاء الزهراء واصفها بحجها ووجهه
بالزهراء ورواها النبي في قصر من الدار وخبأها بالموت ووصيها الى الامير
بدفن ما في الحقة معها وكيفية تجهيزها الامير ودواع اولادها معها بعد الغل
ودواع حريم الحسين **المجلس الخامس عشر** في اكمال الزهراء ودفنها صلوات الله عليهما وفيه خطبة
المجلس السادس عشر في كيفية اكمال الزهراء صلوات الله عليهما وفيه خطبة ووصيها
الاحباب بعد دفنها وفيه خطبة وقولهم وهو الذي خلق من الماء بشرا الاخرة واما
خلقته الماء الذي منه خلق النبي والامير وكون الامير نصبا وصهر وكيفية خلق
بين الامير والزهراء في الارض والسماء ومقدار مهرها وان الفوت من مهرها
الحسين واصحابه يتموا في صحبة عاشوراء بجنبه وانما دخل الشجرة فشرب الماء فنادوا
بجاء المومة خذعة ورجوعه عنها عطشا واما مكالمته مع شمر لعنه الله ورواها
الى الامير ومن دعاها بالية ان لا يصح في وجهه اولاده وان الحسين **المجلس السابع عشر** في اكمال
السماء فوقع سهم الى الخوق في جهنم واخذ دمه والحج راسه وخطبة بها وكيفية
امر حال الزهراء وتغريض الامير لها ودفنها بالبلا وكيفية الدفن ومكالات الامير
واشعاره عند دفنها والابواب الحادثة بعد واردة عن عرش قبرها الصلوة
عليها وفتح الامير عن **المجلس الثامن عشر** في قتل مولانا حسن بن علي عليه السلام وفيه
خطبة عند ابيه ثم خطبة في مسجد الشام عند محاربة واصحابه وحدث الشجر بين
الثنين في الجنة واسم احدهما الحسن والاخرى الحسين وحدث انها اشتغلت

الله واحاديثه في حقهم من الامعة الاميرة للناس مع الله ان يحل ومن حل الفلك لا ياب
الطيرة ومن سير في القبل بالمراد وبالعكس ومن اخبار وجد في القبل ومن
بافي القبل وفيه ذكر محادثة وتجربة وعبادته وشرب السم ووصيته ونبأه ملك
لدا وبقاله ودخل الجنة اياه على رقد الرسول وما صدر من مائدة بالنبوة اليه
ودفن بالقيع وقصيدة اخبر في رثيته **المجلس الخامس عشر** في فضائل الحسين ولا
الى مصائبهما وفي قصيدة منيب اختتمها مني عنهما واينسبها له وكيفهما وش
استدلال العلوي بالانبياء عند الحاج علي بن ابي رسول الله وحدثت في قبل
لحسين وبيان سر **المجلس السادس عشر** في مناقب الحسين وجملة من مصائبهما
خطبة والامر بخرج البحرين بليقمان الى قوله يخرج منها اللؤلؤ والياحجان والاحجار الفا
على انما اللؤلؤ والياحجان والياحجان وكوفا اما من في مدينتي الشرق
المغرب واثان خازن الجنة لها الثياب واثان لها نقاعة الجنة وسفر لهما في
من احبهما لم يمت حتى يارحمهم وان الكذاب والعثرة وديقان من الامور
الاخرة وان قصص الحسن في خضر الجنة وقصص الحسين في امر فيها وودع الحسن
عند الاربعين وجعل القاسم امانته عند اخيه واثان القوم في الاثان واثان
الحسين والنسوة عند اربعين الحسن وان الحسين لم يكن عنه احد وان الحسن
وضوء الكوفة في غش وغش وغش الحسين عيان الانسان ونكدهما
جملة من مصائبهما بالمقايسة **المجلس السابع عشر** في مناقب الحسين في الجمل
مصائب اميرتهم وفيه خطبة وقوله ان الامير يمشي من قاص الى
واحاديث الدالة على نزله في علي بن ابي طالب والحسن والحسين صلوات الله عليهم وفتحة
اعطوا افطارهم للمسكين واليتيم والاسير وان صفاء نورهم كان مطيعا لله

جبريل نقاعة الجنة لهم فغداه اليك الذي في السماء الذي بقر وانهم ذوو القربى
والكلمات التي تلقاها ادم من تبار وان شيخهم معهم في اعلا عليين وان جبر
مثل الله عز وجل ان يجعلها معهما واثان النبي بمصائب اميرتهم **المجلس الثامن عشر**
في مناقب الحسين من الانبياء صلوات الله عليهم على قتل الحسين في رثاهم
خطبة وقوله قتلني ادم من جبر كلمات الامير واحاديث دخول ادم في الجنة
خبر به فيها من احاديث انوار الجنة النجباء في ساق العرش وبكائه على الحسين
الى كبره وما امير فوج من الجنة ومروسة في كبره ومروسة لهم على كبره
وعن غيرة وكون جبر الحسين فداه قتل لولده اسمعيل ومروسة اسمعيل
من الله عز وجل على الحسين واطلق نكته يا ادم قتل ومروسة على كبره واثان
تعالى من جملة مصائبه في طور سيناء واخباره في رثاهم من سبب فضيلة لقته
على سائر الامم ونزل بساط سليمان في كبره ومروسة في رثاهم
رسول الله صلى الله عليه واله في رثاهم من مصائب **المجلس التاسع عشر**
في مناقب النبي والزهراء صلوات الله عليهما وعلى الهما على شهادة الحسين في
وسليمها وفي خطبة واثان الملك تبار الحسين النبي واخباره في رثاهم
لهم في الارض ابا عبد الله واخباره بها واخباره جبريل بها وقيل لها واخبار
للزهاد بها وتسلمها لها واثان الحداد الكوفي احوال الحشر **المجلس العاشر** في
خروج مولانا سيد الشهداء في المدينة ودخوله في مكة وارصاه مسلم بن عقيل الى
الكوفة وقلا من نيا لفته الله به وفيه خطبة واحاديث سبب خروج الحسين من
ووداعه لفرقة واثان واخبر وصفا لا شمع محمد بن الحسين واثان سلمه واثان
امن الكرب والبكاء واعطاه اياها من رثته ونزل في فوج الملك والنجاة

ونزلهم في مكة وتواتر رسائل اهل الكوفة اليه وجوابهم لهم وامر اهل المسلم الى الكوفة
 فخرج فيها وبعث الناس له وكيفية خروجه من بلاد الله فيها وكيفية تكس الناس
 بغيره وسلم وشها حقه وشهادة هاني واطلاع الحسين على شهادته **المجلس الثاني**
والعشرون في خروج الحسين من مكة ونزوله في كربلاء وبعض ما جرى عليه ليلة
 عاشوراء وقبلها وفيها ما دبت خروجه من المدينة الى مكة واشتارته بفتح القناد
 للملائكة وخطبته عند المخرج عنهما ومكان المشج مع محمد بن الحنفية وغيره ومدا
 مع المناقبين ورواياه في الثعلبية ومما لته الى اهل الكوفة وقتل مولاه فيها
 من ائمة كلام لها في الطريق وملائكة الحشر وبعض مكالماتها ونزولها على
 وخطبته من زياد في الكوفة وترغيبه الناس في قتاله واجتماعهم في كربلاء ومنهم
 الما عنه وحفره عليه السلام البئر خلف الخيام واثبات العباس لهم الماء ومكانته مع
 سعد بن العكرين وامراده ابن زياد ترك القتال وتحريك الشمر لقتله عليه واثبات
 الشمر العباسي واخراجه الا من من القتل ورواه له واستماله عنهم في ليلة عاشوراء
 الحسين في تلك الليلة ومكالمته مع اصحابه ونقض بعضهم بعهده وابلها الاخرة
 واستماع من ينيب من نعي الحسين ومكالماتها وتسلية لها ورواياه في الشجر وتواري
 في الغداة **المجلس الثاني والعشرون** في احوال الحسين ومن حذر في ليلة عاشوراء
 خطبته وكلمات غريبة وببائات جديدة بحجة **المجلس الثالث والعشرون** فيما قلده
 الحسين في صبيحة عاشوراء وفيه شهادة المير وعبد الله بن مسلم تقسم بن الحسين
 وفيه قصيدة عاشوراء وكيفية ترتيب العسكرين في صبيحة عاشوراء وعدد
 الكوفة ودها الحسين والمكانة بينه وبين شمر وضعة مسلم بن عوسجة من رمي
 الحسين وخطبته بين العسكرين ومكانته مع اهل الكوفة وعمر بن سعد ونفي حتر

عندهم وشهادته وروى اهل الكوفة عن كونه وشهادة عبد الله بن مسلم وقسم بن الحسين
الباب والعشرون في شهادة العباس بن امير المؤمنين واخوه عليهم السلام وفيه
 ان ذكر الله وذكر علي والائمة جادة ومحنة الامير في امره بفتح الشجرين وافوا
 وعنى انصار من اريد ان ينظر اليه حين فقوده لفتقا والحاجة وامر الملائكة بالحفا
 معويه وعمر بن يزيد واصار الحاد والقلوه وشيخال معويه ويزيد على حال الحبة ليسلم
 شالحات والقضايه على مال البسلم وعدم اقتداره منكبر على المشي والتحول في البيت
 ونزع القباب ولبسها والاكل والبول والغايطة الا بعد الاذن بولائه وامرته
 بعد جواره له من الخطاب وقصره على قوسه ثوبا ناعدا ومكوبه العمامه مع
 ودهاها الى جزيرة العيينة وتلقاه عليه معاوية وشاير في الشام مع كونه في الكوفة
 واثبات الرسول من بعد القوم عن حقه بعده وفيه شتم من احواله بعد وقوع القصة
 الحسين الى الجبل ومكالمته ابن عجل مع ام كلثوم وندبة منيب وام كلثوم
 الحسن في موقع النبل على جبل الحسين وشهادة العباس واخوه **المجلس الثاني**
والعشرون في شهادة مولى علي الاكبر على الاحقر وفيه خطبة معجزة مولى الحسين
 في منع البرس والحي ونذرة بدا رجل من بدالة في المطاوع والطاق الصبي واجبا والمرة
 داره الرسول والاخير بعد ما قالها الاصح بن نباته وخلق الله لها يطير بين
 اخذ الحسن حين التخلي وظلمه ورائها وليس يدى اللعنون بدما الحسين
 جهالة وصيرة الدليل وقونا بدما له واخباره من جبابرة الدليل والشناس النصوص
 وحفرة البئر خلف الخيمة في كربلاء وهاول عبد الله بن جوير وقسم بن جعفر
 اشق بدما له وجبر على المعاش لا سيما على شهادة ولديه على الاكبر وعلى الاصح
 ذكر كيفية شهادتهما **المجلس الخامس والعشرون** في دواعي مولى الحسين مع اهل

وفيه زيارة الحسين في فضل البكاء عليه وقوابل نفس المموم وغير ذلك كما
التس ونوحه وبكائه وقوابل الملازمة لضبط الذموم وبكاء الصادق وحال يوم عاشوراء
ودوام الأول مع أهل بيته ومكانته مع ابن سعد بن ويزيد وقتل جعفر
المنافقين ووروده على المنبر ورجوعه إلى الخيمة ودوامه مع أهل الأزد والوعاء
السابع والعشرون في مقامات الحسين ودوره على الأديان وشهادة عبد الله
وفيه خطبة وقوله تعالى يا أيها الذين آمنوا صلوا لله عليهم اجمعين
من مصائب النبي والولي والزهراء والحسين والحسين صلوات الله عليهم اجمعين
مجرى الحسين وشجاعتهم وتركهم للقاء الله بالشهادة وكيفيات القتال والجهاد
والإمامة عليه بعد دهما وقوله تعالى انتم خير الامم اخرجت للناس وفوقه على الأديان
والجراحات النازلة عليهم من السيوف والسهام والاسنان والايها والفتنة
العصاة وكيفيات شهادة عبد الله بن الحسين ومكانته في بيته وفي الله تعالى مع
سعد وقصيدة من قبائلها **المجلس الثامن والعشرون** في كيفية شهادة سيدنا
محمد وآل البيت وفيه خطبة مستقلة على مقام الشهادة والاشهاد وقوله تعالى واذا اخذنا
ميثاقكم لا تقتلون دماءكم الاية والحديث الدال على ان نزل الحسين به يوم
الاقتل وقوابل دموع الباكي وتكامل دموع الحاضرين وقوابل البيوت والبيوت
عند الحسين وبكاء الرسول ونوحه على الحسين وبعض احواله بعد وقوعه على الأرض
واساسي من ليل القتل وخرج ومكانته مع شمل الملوك وكلما اتم ومناجاته عند
قتل وما خلفه في السموات والأرضين من قتل واطلاق أهل بيت المقدس في
عاشوراء على قتل وكيفيات بكاء الزهراء وبكاء الملازمة والخبرة والناظر وما يرى
وما لا يرى له **المجلس التاسع والعشرون** في اطلاع ابن عباس واهل بيته في القدر

في القدر

على قتله عليه السلام في يوم عاشوراء وفيه خطبة وحديث اهداء الناس بنوح جعفر
الحسين ومناجات جبرئيل وقول الرسول حين منى وانا من حين والبعث
لهم من رغب جناح جهنم وقصر في الجنة من النار وجوزية التي خرجت من النار
وانه احب اهل الارض من اهل السماء وانما الله الحق بابراهيم ولده وان الحسين
ومحبته ومحبي محبته في الجنة وانه ابو سحج وان كان يركب النبي بين الصلوة
وان النبي منزل من المنبر لاختذه وبكى الفراق بخشيتها الوردية امير المؤمنين في يوم
قتل ولده الحسين وامر ابن عباس للنبي هاتين بعرايا التي كانت من
ورده ابن عباس للنبي شفا ورويته ام سلمة كرو صيرة منيرة القامة
المجلس الثلاثون في سلب الحسين بعد قتله وقطع اصبعه وفيه خطبة وقوله تعالى
يوشعون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة الاية واحاديث في فضل النخلة وقص
الصلوة وشتمه من سخاوة النبي والولي والزهراء والحسين والحسين والجهاد
الواحدة على يده حين اخذ على الاضطر على صدره وجعل سلب جميع لباسه فقطع
اصبعه ثم يده **المجلس الحادي والثلاثون** في دوى الخيل جسد الشريف وفيه
وقوله تعالى ما احاب من عبيدة في الارض الاية وجملة من الاخبار المناسبة للزهد
الدينا وشتمه من زهد الخبيثات صلوات الله عليهم اجمعين واشعار ضاحكة
الحسين وجوابه عنه تعالى وناداه في عروضة الظف وناداه عند وداع ولده على
الاكر وشهادة نداء زينب بعد شهادة علي الاكر واستسقاء الحسين من شمل
والنجاه ففضله لفاضة بالاسد في امر من المايز لمراة الاجاد والايها والناظر
على دوى الخيل ظهورهم **المجلس الثاني والثلاثون** في ربيعة دوى الخيل الى الجنة
وكيفية نهب اموال الحسين وفيه خطبة واحاديث قوابل البكاء على الحسين ومنا

بعض العسكر رسول الله بين القلبي يوم عاشوراء وكيفية راجعة ذوق الخراج الى الجنة سلب
 الاسارى وهربوا الى الحسين **المجلس الثالث والثلاثون** في عود الاسارى الى الكوفة مع ولده
 خطبة واحاديث ثواب البكاء على الحسين وبكاء السجادة عليه فكيفته بعبود مع الاسارى
 المعركة ومكالمة مع الاحبا والمجتمعة وقصة دخول **المجلس الرابع والثلاثون** في احوال
 الاسارى في ليلة وفيه مطالب جديد **المجلس الخامس والثلاثون** في قطع الجمال يدعى
 من الزينين وفيه خطبة وقودهم فابكت عليهم السماء والارض الامة وجمد من الاخبار
 الدالة على بكاء السماء والارض بل كل شئ على الحسين وبكاء مقتدر بكاء الاشياء اورد
 حكاية قطع الجمال الملعون بيد **المجلس السادس والثلاثون** في بعض احوال الحسين
 بعد شهادته الى دفن احباده الشهداء صلوات الله عليهم اجمعين وفيه زيارة الحسين
 وجملة من الاخبار في فضل زيارة الحسين عليه ودكر جملة من زيارته من يوم شهادته
 الى يوم دفنه كالاشهر حين عبورهم على القلعة واللائكة الذين في الدارين يقرعون
 وزيارة الطين والروح والطهور ومحى الطير الى المدينة ملتحقا بالدم لغيره ومحلى
 البها لئلا يكون حيا من دمه ومكالمة الفاطمية الصغرى مع حبيبيها ودا
 لدن جسدته واحبا والشهداء رحمة الله عليهم **المجلس السابع والثلاثون** في شهادته
 ولدى مسلم منهم الله وفيه خطبة وحديث شقلمة النبي يوم القيمة لاربعه منهم
 ناصر في زيارته وذكر صلى الله عليه واله في المحشر ناصري في زيارته وادخال اياهم في الجنة
 لغيرهم فيه وفيه وصلى الله لئلا يدع ما كان ينجح في كل سنة الى يوم القيمة يابنه من
 اكرم العلوية الناطقة برش البط لاكل ومشاهدة التبع السم قدى في النور
 الجوسق الذي اكرم العلوية واسلم مع اهله بيدها وفي عدد درجات من رضى عن
 ودرجات الجنة وحلى على الهما وفي ثواب البكاء على مصائب اهل البيت لائمتها الحسين

الى اوشش

مفق

وبعض الفقهاء من الزيادة المحقة للمعونة الى مولى صاحب الزمان عجل الله فرجه
 للندبة على جنة الحسين وفيه ذكر ذهاب العسكر من كربلاء الى الكوفة مع ولده
 بن عجل واحوالها في التجني والفرار منه وشهادتها بحجب الفرات وبنان من
 الى عبيد بن زياد وامره بقتل القاتل وكيفية قتل ذلك الملعون واحراق النار **المجلس**
الثامن والثلاثون في كيفية دخول الاسارى عليهم السلام في الكوفة وفيه خطبة وقود
 تعالى فلا سلام عليكم عليه اهل الامة واحاديثها نزلت في علي وفاطمة وابيها وادان
 حب فاطمة في مادة موطن وكيفية مجيها الى المحشر وكيفية دخول الاسارى في الكوفة
 وفيه خطبة زينب دام كلثوم وفاطمة الصغرى ومولى اسد الساجدين صلوات الله
 عليهم اجمعين عند الدخول فيها وحديث مسلم لخصاص **المجلس التاسع والثلاثون**
 في كيفية مجلس ابن زياد عليه المقتة وفيه خطبة وقودهم العزة كيف ضرب الله
 كلمة طيبة كشجرة طيبة الامة والارتماء الدالة على الله ورع في الباطن في حق
 الجبار وشيخهم وفيه مجمل مع مصائب الجنة وكيفية دخول الناس بالاسارى
 على ابن زياد عليه اللعنة في مجلس الكوفة ومكالمة مع زينب **المجلس**
 وامره بقتله وعفوه وامره بالحم الى التجني ودخوله اللعنة في المسجد وخطبة
 من اربعة عبد الله بن عفيف عليه الرحمة وامره بقتل **المجلس الاخير** في بيان
 في مجلس ابن زياد مع اهل السبايا الى دمشق واحوالهم في الدار الى دهم
 وفيه خطبة وقودهم سحان الذي اسرى الامة وبعض الاحاديث المعربة ودر
 النبي في الجنة وان نطقة فاطمة من قفاح الجنة وحكاية صالح اليهودي مع
 وكيفية مجلس ابن زياد لعنة الله لاهل السبايا الى دمشق واحوالهم بين الكوفة
 دمشق من منزل قادميته وفكرته ومشاو وعجليلك واشعار النبي في زيارته الحسين

وحكاية الذهب مع مله الشيف وعلا السخيفين للامس وكيفية التبايا الى دمشق **الجلس الثاني**
والاربعون نيا وقع عليهم في مجلس ابيون عبد العباد الشيد وفي خطبة وقورتم كالانسان
التي اكله سجين الاية والاخبار الواردة في الجنة والآخرة والنجاة وبسببها ودخل السبايا في
دمشق ومجلس يزيد عبد الله **الجلس الثاني والاربعون** في بعض ما جرى بين السبايا وبين
يزيد وحكاية سكينه وياها وفي خطبة وقورتم ووصينا الانسان بوالديه احسانا
والاخبار الواردة على انها تدر في الحنين من حيث الخبر النبي الزهر بقدر قبل جد وبعد
لمحمد كرها ووضع كرها وحديث الجواد د. اسئل وفطرس وصلها ليد ومكانه
مع يزيد وحكاية سكينه وياها **الجلس الثالث والاربعون** في ذنوب الحنين في
الشام وفي خطبة وقورتم ومن لم يجعل الله ذنبا فاما من فخر والاخبار الواردة على ان
بالنور هو المعصومون عليهم السلام واقم في بدو خلقهم كانوا انوارا وان من انوارهم
خلق ما خلق وذنوب الحنين في معنى الشام **الجلس الرابع والاربعون** في انما من لا
للعاء في الشام بعد الاستيذان من يزيد عبد الله وفي خطبة وقورتم والحنين
قتلو في سبيل الله الاية واحاديث الحنين من عند ربه مذكور وثوبه بياضه
في عيد الاضحى ومنه وان من كبرياء خلقت قبل الكعبة وانها افضل من الجنة والجنة
تعالى ام الكعبة ان تكون خلية الارض كبرياء وان ارواح الانبياء والملائكة ياتون
في مصفحة واقم الكبرياء مله الشريف في الشام في منزل يزيد ومراحم هذه
واجزت منه بذلك في بيت مظلم واخر جعل الاسارى من الحنن واخذها بانامه عز
الحنين وانتقاله بالبحر الى سبعة ايام وخرج من الشام للرجوع الى المدينة
الجلس الخامس والاربعون في ذكر مدني من الحنين وفي خطبة وقورتم ووصينا
الانسان بوالديه احسانا والاخبار وقورتم ووصينا الانسان بوالديه احسانا

واحاديث باموال الدين والعاق لها وان العلماء ابا في الباطن والبر والاحسان
في الباطن وكذا الانسان بل كل المعصومين ابا في الباطن وفي كيفية حديث جلاله
بالحنين عليه السلام وان الاية الثامنة تدر فيها ما والا في الحنين في الباطن في
الحنن وضع من ثدي امه الحنين من لم يرضع من امه لا ترضع لبنها من غيره
ولا من ثدي اخر بل يرضع من لسان الحنن واجها صر ولما كانت الاما من في ولد
وبعد ذكر شدة من شدة من عطش الحنين وحجرات بدمه الشريف ووقوع النيل على
وما فعل القوي لضعفه مع مله وكذا عبيد الله بن زياد ويزيد في مجلسه او من قبل
والانبياء صلوات الله عليهم اجمعين ذرية مله وحجرة يزيد واخذهم الناس معهم
جاء من الانبياء المؤمنين المؤمنين من الانبياء صلواتهم وكون مله الشريف عند قبره الموهوبين
او من ثدي في دمشق او عند قبر امته او في المصرا في كبرياء **الجلس السادس**
والاربعون في خطبة الجواد في الشام وامر يزيد في قتلهم وفيه قصص فزرد في
السجاد منها لائق للشام في المطاوع وكيفية عبادته فضا جات في بيت الله
فيها واشعاره في المناجات حين تعلقه بابنائه والمزمع وخطبة في مسجد الشام وامر
ابن العلقم يزيد من عونه بقتله في المجلس واذا خال الجلال في البستان فقلوا
اليد في الحوكم لجلال الجلال **الجلس السابع والاربعون** في رجوع السجاد والاسرار
للكبرياء وفي خطبة وعجرات موبنا من العباد من كذا ندر حوت يوسف واجابته
وكما تلهمه الاسد من لجلال السامق وكاتبان الحنن والفواكر وغيرها وكما لمع
الذهب والفضة وكان من بعض الاحصاء ان خالفت في الباطن وبذرة وطلب
وكما تلهمه بين يدي الرسل والملا من الحجر الاسود بعد الفاتحة فيه جلد من صا
عبادته وحجرة دعاءه من سلب وفيه وجوه على القل ودخول في الكون والشام

الحركة واستغفار فيها بانامة العزلة المجلس الثاني من الاربعون في مجازات مولانا الصادق عليه السلام
الحديث العتيق واستغفار فيها وفي خطبة وفي خطبة الحسين ودعاء وفي خطبة
التقارب ودعاء وبعض مجازات من طبع على الحصة كابانر وابانر وارجاع الشباب
الواليه ومن اقله الجرح الاسود بامامته عند محمد بن حنفية ومن احياء الله مائة رجل
من وجه زارية اللقي وفي بعض احوالهم في طريق الحج وكيف خرج مع الاسارى من
ودخل في المدينة وخطبة وقصيدة ام كلثوم عند الدخول فيها وطريق دخولهم
ارغاله فيها **المجلس التاسع والاربعون** في مجازات مولانا الباقر وسما ودر وفيه
ومجازات مولانا الصادق من تكلم مع الوريثان والذئب وابانر الاكر واحيا الميت
تكلم الميت المحب ابنى امير بسود الوجع مع ولده المحب له واثبات الخلافة الطرية
وفي الخلافة عنده باشارة واشاره باجرى بين بعض حجة وبين بعض في الارض
مع كونه عندهم وتلاوه الرجل الذي ضرب يده بخرى حارثية عند الباب مع ان
كان في داخل الدار من مكة الجبل ودوق الزلزلة في المدينة بغير تلك الخط وتكلم
الشيخ والفقيه والشهيد بامره وفي بعض ما جرى بينه وبين عبد الملك بن عبد الله
اللعنه وسما ودر بالتم **المجلس العشرون** في مجازات مولانا الصادق في مجلس النجوم
شهادته بالتم وفي خطبة ومجازات في كشف الارض ودعوة مع داء الرقي فيها في
والبربره وابانر اياه قاتل النبي والاصحاب صلوات الله عليهم اجمعين وكذا قوله
فخوم الارض مع ابي بصير في حجره وابانر اياه في خيام النبي والاصحاب صلوات الله عليهم اجمعين
وخبره وبعض الامم وكما كتبه عبد الله بن سنان في الكوفة وفي الاخبار عن
همم وان النجوم والذئب وبعض تلك الاطوب واخبار دخولهم عليه السلام مع مرث
استغفار عن بركة معاذ وحديثه بالجمع القدر واقله الجانر بامامته

شهادته بالتم ودفعه اليق **المجلس الحادي والعشرون** في مجازات مولانا الصادق عليه السلام
المصنوع وسما ودر بالتم وفي خطبة واحاديث دخولهم على المصنوعة المدة الخامسة في
التاسعة وظهور كل مرة معجزة من جبابرة وحديث قتل بالتم **المجلس الثاني والعشرون**
فيما جرى بين مولانا موسى بن جعفر عليه السلام وهرور ملعون وسما ودر بالتم وفيه
خطبة وابانر الما هذه واحاديث اثباته لهرور كون الاختار من ذرية الرسول كما
واكرامه وسبب احضاره اياه وحديث اياه واحاديث الحسين ودعاء وكفاية الخلافة
الذي دعاه حين دخولهم على هرور ودعاء الذي قله ما طاهر هرور من المجلس
الذي الاوى وحديث حبيب ثانيا وابانر القيين جماعة لقتله واقله اولاد الجاهنة
بامامته واحاديث الحسين في المدة الثانية وقوله هرور بالذبح المسموم سيد سدي
شاهل وكان سدي قله وفيه كيفية عسلا ودفعه ومقاتلة امر الجحد والحسين
في هذه **المجلس الثالث والعشرون** في مجازات مولانا موسى بن جعفر عليه السلام وسما
وكيفية حراثة الحنيفة ودفعه وفي خطبة ومجازات من امر الاسود باقتل من الغزاة
ومن جلوسه على النار وعدم احتراق ثيابه ومن امره الخاب بجمل القالح الطالق
من جزيرة بلقاء القيين الى بلده ومن اعطاه الرطب المسموم كلب هرور في المجلس
الاربعين جارية هرور من رضة القدم من في المجلس ومن اخبره النبي بشهادته على
الوصية وفي بيان الاختلاف في قتل وكيف قتل ودعاء مع الرضا وابانر واكثر
هرور قتل واستشهاده من الجبل بذلك وكيفية حمل سدي نعشه الى مضجعه
سليمان بعد اطلاله عليها وفيه حجة من مقاتلة شهادته مع شهادة جعفر الحسين
وكيفية طلع اهل المدينة على شهادته **المجلس الرابع والعشرون** في ولادة الامام ومجازاته
وسما ودر وفي خطبة بليغ عنه واحاديث مجازاته في بطن امه وقوله ومجازاته

باعطاه ما امن منه رجل في قلبه من الشياطين والدرهم ولعطاء التمر جل جلاله وما
في الشام ان رسول الله اعطاه ولعطاءه قميصا ودرهم بعض ابناءه على الفحل الذي
في قلبه وقفاوه دين رجل من انصاره قبل طهاره وكتابه جواب مسائل رجل من
بعد واخباره م في مبعوث البطاني في الكوفة والتمها بالقاهرة فبقي الى يوم القيمة
لكونه من الواقفة وحديث قبوله ولا يدرى العهد عن الامامون مع الكوفة وبعض
حدث في يوم قبول العهد وكيف ذهب الى الصلوة العيد باذن الامامون ونفذ
الامامون على الادنى وصنعوا به من الصلوة وفي حديث ثواب الجاه على الامانة واخباره
بقتل بالتم وثوابه بغيره وفي كيفية شرب السم ووصاياه الى ابي القلت ووداعه
مع ولده الجواد واما حاله **المجلس الخامس والخمسون في شهادة علي بن موسى عليه السلام**
خطبه بغيره منه وجملة من اخبار الوارثة في فضل زيارته وكيفية استقامته
الى م ووداعه مع جده الرسول واما الدين الدنية والدر واستقامته المظنية
وسعايته بعض المنافقين عليه عند الامامون ومحاكمتهم مع ذلك المنافق واره
ماقتله القوم ثمان الفان هاهنا على السند وفي كيفية قتل الامامون بالسم وحديث
في الصلوات ومجى مولد الجواد م ووداعه عند ابي جاز **المجلس السادس والخمسون في**
وصية مولينا الرضا م واما حاله ودفنه م وفي خطبته واحاديثه منع الرضا م صب
الماء على يد الامامون للوضوء ومحاكمة السامق مع الامامون وطلبه عليه في حصون
واستقامته م السامق وكراهته للامامون لذلك واشتغال بحبب ومقتله وذكر احواله
الحبس وبكة السامق وارسال الامامون للوعون غلاما بالسيوف فقتل في الحبس
ضربهم اباه م بها وظلمهم قتله مع ابيه بقتل وحديث هرة المختل على وصية جاز
بلية بقتل وسوموا وانه بقتل ابنه شمس م وانه بدين م فقهه م وانه بقتل م

بكفر

وكيفية ظهوره على ما اخبر به من قتل وغيره ونحوه للامامون بعد دفنه **المجلس السابع والستون**
في معجرات مولينا واما ما اخبر به النبي الجواد م وشهادته وفي خطبته وموعظه ومجى
اخباره واخباره ما في نفس واثق الرضا م وقصته دنيته من تحت معقل ومن مشي
الشام الى الكوفة ومنها الى المسجد الرسول م ومنه الى مكة ومنها الى الشام في رمضان
واخذ سبكه من الزبد وتصرف فيها واشتد النجس بدماءه بالاسر ذهاب المال
اخباره بمجدة الاخرين والحب من اثنين الف سنة في مجلس واحد وبعض ما جرى
بينه وبين مامون من ترويع اثم الفحل وصاياته مع يحيى بن اكرم وبعض معجراته بعد
الترجيع باخباره بقطش الطين وتخليكون الماء صوموا واخباره ما في فضل الكوفة
دفن الامامون حين الشكر باحواله الفحل بغيره موتة لذلك وفي كيفية شهادته وتبر
بفعل زوجته ام الفضل والمغصم واما حاله م ونحوه بغيره من الحسين م
كوفها ملقى على اثرها **المجلس الثامن والخمسون في معجرات مولينا واما ما على النبي**
السلم وشهادته وفي خطبته ومعجراته من اخذ الشياطين الغلظة والبابين والدين
لدفع البرد الذي قتل جميعا في الطريق ومن اخباره الشجرة والماء بين الطريق
اهلكوا الله حمارا لثعلب في الحار م واخباره بالدرهم التي معه وعدم اسلامه
ولده ومن رفع اليه بدماءه ومن سكوت الطيور والقواح لاجلاله وتعظيمه
انزاس صورة الاسد بامر الكاهن ومن تعظيم السباع له ومن اخباره عسكره
لللائكة المتوكلين الله ومن اخباره غام في قلب الرجل ومن تعظيم المتوكلين وعلمه
لغصم بقتله من قتلهم بقتله ومن اخباره بقتل المتوكلين يومين قبل قتلهم
ارائهم الرضات لبعض مواليد محبة وفي كيفية شهادة بالتم وخطبة بعض
احواله باحوال الحسين م **المجلس التاسع والخمسون في معجرات مولينا واما ما على النبي**

وسجادة وفيه خطبة ومجزة من اخباره بما في كتابه من ثم الدين ونقطة عارضا
لدفع همة سبيل الله في الفتنة من الارض ومن كتابه جميع القادوس اخباره من قبة
الرجل من ذلك قبله ومن اخباره بان هذا الشاب من اولاد ابي جعفر انه لم يكن
قبلا وتسميته باسم ام الشاب ومن اخباره بركة مال الرجل الذي من ابن جعفر وجوز ابن جعفر
ومن اخباره بان في يد ابي الحسن الذي نزل به على المطر عظام من احد الانبياء ومن
القلنسوة من ربه على ما فاته الرجل في قبله ومن اخباره بان السيد المفضل المفقود عند
بحر وخطبه هذا في قلبه صاحب ومن اخباره بان الامام الاجل علم كما نزل الرجل في
ومن اخباره رجلا هبوت ولده في البصرة ومن اخباره رجلا بان عمة واقفي وفيه
منذ من الواقفة ومن قصده من ثبوتين مملوتين بالدم وطشت هامة بالدين و
اسام الطيب بيده ومن كتب جوبيل السلالة التي في السائل من القادوس ومن اخباره
يقول الحسين بان الله لعنت الله قبل ثلثة ايام ومن اخباره بقتل المهدي ومن تعظيم بعض
له وفيه ذكر بعض اخلاقه وافعاله وشهادته والمهمل عليه ومنه وفيه شهادته
مصابيح الحسين **الجلس الثون** في تولد مولد القادوس عجل الله فرجه ومجزة
عليه زمان ظهوره صلوات الله عليه وشهادته وفيه خطبة بقوله ونزولان من
على الذين استضعفوا في الارض من الايتام وبعض مجازاته حين تولده وصغره وكبره
واحاديثه تولد انتقام الفرج ودماء الفرج وبعض امارات الفرج وبعض العزيم
للقادوس زمان ظهوره كظهور ابي الحسن في حيدته وقتل ابي الحسن بيد القادوس
او بيد النعم ورجوع الاخير ومدة ملك النعم والايام لولدت الله عليهما وعلى القادوس
ظهوره الحسين واهله وتبنيهم الله وانتقام القادوس منهم وشهادته القادوس
للقادوس وتولية الحسين له كقصة وقيام الحسين بعده للسلطنة **الجلس الثاني**

فيهم

في بعض ملائم ظهور القادوس في مكة ونوطته في كونه وفيه خطبة وعلة
علام كظهور القادوس عجل الله فرجه من الحيرة وكان كظهور السفاني وقتله
الذي جال مع اعدائه وقتله بيد صاحب المسح وكيفية ظهور القادوس عجل الله فرجه من
الحيرة وكان والديان واعوانه وانصاره من النعم والاكس واللاكه وخافه بعضا
وسيفه وعامته وقبضه وايقان جريته البرق وقبضه وبجبهه الجبل من ظهوره وظهور النعم
الاخير عليه سدر عنده ودخوله مكة وارسلته اليه من اهل وقبضه النعم ودخوله
في مسجد الخرام وجريته من يمينه وميكائيل من يساره ونذاه جريته واجتماع اللومين
اطراف العالم عنده ونزل المسح من السماء وشجى القادوس بعد الحج والكمالات التي
بها وكيفية ما بعد من بايعه ونذاه النعم والاكس والاكس وهدم الكعبة
اياها الى اساسها وقتل سرقها وخرجه عنها ونذاه عليه الذي لم يبق في المشركين
والغريب احدا الا بقية من ذلك لثغرة في البلاء وكوبه على الشاب وقتل
اهل مكة ثمانية الذين اقاموا فيها بعد خروجه عنها وانتم منهم نائما اخر
بين الطريق رجل وجهه على فناء لبشارة هلال السفاني وبجبهه الى الكوفة وجعلها
واجتماع اللومين عنده ونجاء من قسومهم عن كيد بلاء وظهور البركات في كيد
وفي حديث شيعي في فضل كيد بلاء وانما الى الجمل من مصائب الحسين من
بين العزيم ووداعه مع العباس والقياس وعلى الاكبر وسائر الاحبة ووداعه مع
الكوفة والحجرات النازلة على راس الشريف **الجلس الثاني والثون** فيما يفعل
في المدينة والكوفة وفيه كيفية جعل اهل العتبة عليهم السلام وفيه خطبة وقوله تعالى
فتريدان من الايتام وحديث حول القادوس المهدي عجل الله فرجه في المدينة وما
مع الاول والثاني الذي انجزهما بانصار وظهور النعم والاكس اللومين وقبضهما في

كل يوم الف قتلة وفي الاشارة الى بعض مصائب الخبيثين ودور القاصدين مع
في الكوفة وظهور الحسين مع عسكره ومكان اهتمام بين العسكرين ومطالبة الحسين
علامات الامارة واظهاره له ومبايعه الحسين مع عسكره واقرارهم بانه المهدي
من الامم على الله عليهم اجمعين وخرج امير المؤمنين ونصب القتلة وجعل يثني
جميع الاوصياء مع انصاره ونظامهم وجمع الزهراء صلوات الله عليها وشكها
عند اميرها جميع ما فعل الاول والثاني نعمها الله بها وبارك المؤمنين ولولاها
فخر بشاؤه عند امير المؤمنين الحروب والامم الواردة عليه بعد مائة سنة
عندهم بلحن جميع المصائب الواردة عليه من الاخرة فقام الحسين في خطبة
بدمه مع جميع من قتل معه فيشكوا عنده ما فعلوا فقوموا بغيره وتسلوا من
الشر والفساد فياذن الله لها فيقتل قتلة اولادها في ذلك اليوم الف سنة
يقوم الامم واحدا بعد واحد الى المهدي فيكون مصائبهم وما عرو عليهم
عندهم فخره عليه عند القاصدين فجلدها ثم يرجع المهدي الى الكوفة فظهر الله
النعم كل النعم ويجمع المؤمنين من الاطراف فيها وفي جملة ما يظهر بعد جلوسه
في الكوفة من غريب المحاجد وتغيرها وغير ذلك وغير ذلك من غرائب
القائمة فيها بعض الادعية المناسبة لحتم بحال الوعد وذكر الاخبار والمصائب
الجلس الاول في بعض اصحاب الرسول صلى الله عليه وآله السلام عليكم يا امير
ومحمد الله وبركاته وحشرهم الله مع بنيكم في الدنيا والاخرة **وجعل**
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا في الشك والظلمة ونجانا من الضلال والظلمة
من امير المؤمنين الانبياء وفضل الاكابر وعمل المصطفى عليه السلام في الدنيا
المنتهى بان صيرنا من شيعته جنات الاوصياء واهل الاولياء على امير المؤمنين سائما

الحسين

للمؤمنين وحاصل التواتر على الاولاد الكرام والبهائم ومن محبة من محبة وحليمة فذكر في خطبة
الزهراء صلوات الله وسلامه عليها ومن انصار اولاده النجباء والاصفياء والافاضاء
اكثر اهل الارض والسماء وشفعاء ولا الجزاء عليهم من الصلوات اكملها ومن الخيرات
وعلى نعماتهم لعاش الله استذرها ولبيها **ومعد** فقد حاطب الله نبيته في حكم
فقال نعم انك ميت وانا قاتم ميتون روى عن الصادق انما نزلت هذه الآية الشريفة
قال رسول الله ليتني اعلم متى يكون ذلك فنزل سورة الضحى فكان فيك بين الكبر
والفراسة بعد نزولها فيقول سبحانه الله والحمد لله استغفر الله والتوب اليه فيقول
لربى ذلك فقال اما ان نفسي نعت الى فخرى بكى بكاء شديدا فيقول يا رسول الله
او تبكى من الموت وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال يا ابن هوى
راين شقة القبر وطمة الحد وامين القيمة والادعال فعاشر بعد نزل هذه الشوا
عاما عن امانى القومى من عبد الله بن مسعود قال نعى الناجين وبقينا نفع
ناي داعي ونفسه لافكاره قبل موته لشهرا في الفان جهنا في بيت فظن
الينا انه مع عباده فخرنا مرجا بكم حياكم الله حفظكم الله فخرهم الله ففكم
هذاكم الله وفكم الله سلمكم الله قبلكم الله منكم الله فخرهم الله فكم
شقيى الله واوصى الله بكم الى لكم تدبر من ان لا تفعلوا على الله في عباده
عباده فان الله قال الى ولكم تلك الدار الاخرة يجعلها الله للذين لا يورثون
في الامم ولا خسادا والعاقبة للقيمين وقال سبحانه الذين في جهنم متوون
قلنا يا رسول الله منى يا بنى الله اهلك قال ربى الاجل والمغالب الحاقه والى
المنفى وجعل الله لى والعرش الاعلى الكاس الاوى والعيش الاهى روى عن
اعلام الروى انما تقدم رسول الله المدينة من حجة الوداع بعث بعده

اكرم ال رسول

سبيل وامر ان يقصد حيث قتل ابوه وقال لا اولى الخيل واخر الشام من اوابل الذرة او جعل
 في جيبه شاة تحت رايته اعين المهاجرين ووجوه الانصار وفتحهم ابو بكر وعمر وابو عبد الله
 عسكرا لاسامة الخنز فاشتكى رسول الله شكواه التي توفى فيها وكان يقول في
 نفق واخذ جيش اسامة ويكره ذلك واما فعل الله فلا يبقى بالمدينة عند من
 يختلف في الامامة ويطمع في الامارة ويستوفى الامر لاهل البيت وبتبع جماعة
 من اصحابه وتوخذ اليه البيعة فقال التمس عليكم اهل القبور لاهلنا كما اجتمع
 قضاة الناس اقبلت الفتن كقطع الليل المظلم ينتج اخرها انما قال ان
 كان بعين علي القدر كل سنة مرة وتعرضه العام مرتين ولا اراه الا لخصومة
 فترى قال يا علي اني خيوت بين خزائن الدنيا والخلود فيها والجنة فاذا انما ست في علي
 واستمر حتى فاقه لاهله احد الا انه قد راى الى منزله فكث ثلثة ايام موقفا فانه
 الى المسجد يوم الاربعاء معصوب الرأس مكتبا على علي بن ابي طالب وعلى الفضل بن العباس
 باليد الاخرى فجلس على المنبر فحمد الله واثني عليه فقرأ انما بعد **ايها الناس** ان قد
 قدحان خفوق من بين اظهركم من كانت له عندي عنة فلما انتهى اعطاه رايه
 ومن كان له علي دين فليجزي به فقام رجل فقال يا رسول الله لي عندك عنة
 تزوجت فوعدتني ان تعطيني ثلثة اواق فقال لا املكها اياه يا فضل شرفك
 الامراء والخميس فلما كان يوم الجمعة جلس على المنبر وخطب قال ايها الناس ان
 ليس بين الله وبين احد شيء يعطيه بغيره او يعرضه عند شر الا اهل البيت
 لا بدع مدح ولا يمتحن معقن والذوق بعيني الحق بينا لا ينبغي عمل الا مع حمزة الله
 ولو عصيت لهويت الله هم هل بلغت ثلثة اواق فقرأ فاعلى الناس شره وعلينهم
 في العوالم فاستمر الى اياما وثقل الجاه ببلان عند صلوة الصبح ورسول الله

وهذا احتسب رسول الله الذي اقره
 وقلد يوم السبت او يوم الاحد
 فليكون من صفات اخذ

خفوق

مذموم

باليمن فنادى الصلوة بمرحكم الله فاوذن رسول الله بندا ثم فقال اني ارجو ان ياتي
 في مشغول بنفسي فقال اني اشد من ابا بكر وقال خففه من امر فقال رسول الله حين
 كلامه اولى حرس كل واحد منها على التسوية رايها واقتضاها بذلك ورسول الله في
 الفتن فان كن صويحبات يوسف ثم قام ٢٠ جارا وخوان من تقدم احد الرجلين
 كان ٢٠ امرا بالخرج مع اسامة ولم يكن عنده اقتضاة فخلعوا فقاموا مع من عاتبه
 وحفظه ماسع علم اقتضاة اخرين عن امره فبذلهم لكف الفتن والامانة الشفيع
 وانه لا يستقل على الارض من الصعق فاخذ بيده علي بن ابي طالب والفضل بن
 فاقه عليهما وجلاه بخطان الارض من الصعق لما خرج الى المسجد ووجدوا
 قد سبق على الحرب فامروا اليه بيده ان فاقه عنده فاقه ابو بكر فقام رسول الله
 وكبروا ابتداء الصلوة التي كانت ابتداءها ابو بكر ولم يكن على ما مضى من حالها
 سلم الله الى منزله واستدعى ابا بكر وعمر وجماعة من المسلمين من حضر المسجد
 فقالوا لاهلنا من تنفذوا جيش اسامة فقالوا بل يا رسول الله قال فلم تخرج
 من امرى قال ابو بكر اني خرجت ثم رجعت لاجل ذلك عهد ان قال حمزة رسول
 اني لم اخرج لان لم احسان اسلم على الراكب فقال النبي لم نقصد واخذوا اسامة
 فخذوا جيش اسامة بكرة ثلث مرات ثم اخي عليه من الناب الذي حصد الاسنة
 عتيدت فخي عليه فبكي المسلمون وارتفع الحجب من ازا واجه دوله وفساء المؤمنين
 وجميع من حضروا المسلمين فافاق رسول الله ففعل اليهم روى عن الحسن بن
 عباس لما قال حضرت النبي الوفاة وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب فقال رسول
 الله هم هؤلاء اكتب لكم كتابا بالي تنزلوا بعده ابدا فقالوا لا تاوه بئى فانه قد عليه
 الوجه في رواية اخرى فانه يجر وعندك القرآن حسبا كتابا به فاختلف اهل

واخضعوا انهم من يقول قوما فليكن لکم رسول الله و منهم من يقول ما قال
فلما اكره اللفظ والاختلاف قال رسول الله قوما عني وروى في العوالي عن ابي
عن القوم فمضوا وبقى عنده القاسم والفضل بن العباس وعلي بن ابي طالب واهل
خاصة فقال له العباس يا رسول الله ان يكن هذا الامر فينا مستقرا من بعدك فبشرنا
وان كنت تعلم اننا نطلب عليك يا رسول الله انتم المستضعفون من بعدى وصحت
فمنهم من القوم وهم يكون قد يسوا من النبي فلما خرجوا من عنده قال رسول الله
اخي عليا وحي العباس فانفذوا من دعاهما فخطبا فلما استقرهما المجلس قال
يا رسول الله تقبل وصيتي وتختار وعدتي وتفضي ديني فقال العباس يا
الله علك شيخ كبير ذو عيال كثير وانت تبارى التبع سخاء وكرها وعليك وعدا
لا ينقض برحمتك فاقبل علي علي بن ابي طالب فقال لا يا اخي تقبل وصيتي وتختار
عدتي وتفضي ديني وتقوم بامر علي من بعدى روى عن ابي ابي الطوفان
قال علي لما نبي نفسه مرجع فوادى والي علي لقول البكاء عظم اندر ان الله
لشئ ثم عاد لقوله فقال يا علي اقبل وصيتي قال فقلت وقد خففتي العزم
الذات ابي بن ربيعة اخرى قال نعم يا رسول الله فقال اذن من عندنا من
فقتل البير ثم منع خافه من يده فقال لا نحن هذا فضع في يدك ودعا لبيد
جميع لامر قد فزع ذلك اليه والقسم بها بتر كان فيقدها على بطنه اذا لبس حلة
ونزع اللبس فينفي بها اليه فدفنوها الى امير المؤمنين وقال له معنى علي السلام الله
منزل لك وفي رواية اخرى كان البيت فاحا يومئذ من المهاجرين والانصار فقال
يا علي اقبض هذا ومدا اصبر وقال في جوة مني وشهادة من في البيت لكيلا
ينازلك احد من بعدى ففقت وما كاد اصبح قدم استودعت فذلك جعلا بمنزلي

ومر رسول

نزل

يا علي اقبض فاجلسه واستندته الى ظهره قال يا علي قلقد راي رسول الله وان
لنقل منعنا وهو يقول لي مع اهل البيت واذنا من اني ووصي ووريثي وخليفتي
في اقطار علي بن ابي طالب يقضي ديني ويخبر موعدى يا بني هاشم يا بني عبد المطلب لا
تفصوا عليا ولا تخافوا من امر فقتلوا ولا تخفوا وترهبوا ففكروا فاجتمعوا
فاصبغت الحديج وروى انما كان من الغد حجب الناس عنه ونقل في مرضه وكان
امير المؤمنين لا يفارق الا لضرورة فقام في بعض شؤنه فأتى رسول الله ف
عليا فقال يا زنا جرحوا ادعوا الى ابي وصاحبي وفي رواية اخرى قال ادعوا الى
علي وعاوده الضعف فاصحى فقال ما انت ادعوا اليك فقام فدخل عليه وقد
عند راسه فلما افتح عينيه نظر اليه فلعن من عنده بوجهه فقام ابو بكر فقال لو كان
الى ما جئت لا تقضي بها التي ومن الغصاة من ابي حقيق قال قال رسول الله في من
الذي قبض فيه ادعوا الى علي فامسك عاتقه وحففته الى ابويهما فلما جارا غطي
رسول الله وجهه وراسه ففراقا فالتفت رسول الله فقال ادعوا الى
فامسك عاتقه وحففته اليهما فلما جارا غطي رسول الله راسه فالتفتا وقال
ما نرى رسول الله امرنا فالتا اجرا فلما قال ادعوا الى علي او قال جيبوه فاجروا
ان تكونا انتهاها وروى في العوالي انها لم تقابلتم سيرة ثم ادعوا اليها فلما
غير ندب امير المؤمنين ومن الغصاة من علي فلما دخلت عليه قال يا علي انت
وخليفتي علي علي وادعوني في حياوتي وبعد موتي وتلك وليتي ووليي وولي الله و
عدوتي وعدوتي وعدو الله با على المنكر لا امانك بعلمك المنكر ليراني في حياوتي
لا امان مني وانا منك ومن الغصاة ايضا قال في حياوتي وادعوني وادعوني فاجروا
علي نام رسول الله فدخل عليه فبشره قال يا علي فخذني بالحق فحدثني

في احوال النجوم حين موته

حديث الف حديث حتى عرفت وعرف رسول الله حتى اسال على اعرف رسال عليه
ومناهم من الاصح حتى عرفت من امير المؤمنين م قال سمعت يقول ان رسول الله
الف باب من اللذات والخرام وما كان وما هو كما في اليوم الفين كل باب منها
الف الف باب حتى علمت الدنيا بالابواب وفصل الخطاب اقول وامعناه وانزلنا
وقد البكاء والتعجب على بيننا رسول الله م وشفع جميع ذنوبنا اعلوا يا امير المؤمنين
بعد وصية هذا م وفي القوام امير المؤمنين فقل وحفظ الموت وامير المؤمنين ما
فنا قد خرج نفسه م قال وضع يدي على راسي في حجره فقل لها الله تبارك وتعالى
فنا لها فاصح بها وجهك فوجهي الى القبلة وتول امرؤ على اقل الناس ولا
نقام في حق قومين في راسي فاسمع بالله تعالى فاحذر على راسه فوضع في
فأخى عليه اقول والله تأملوا ايها الباكين على رسول الله في ان عند واثق
كان الامير حاضر ووضع راسه في حجره ولكن لما اخذ ابن علي الملعون سيفه وهزم
ضرب على راس الامير المؤمنين م فرب العباد فوقف الفيز على الفيز التي ضربها
عبدوه لغزة الله ففتح راس الشريف الى موضع سجود له لم يكن النبي حاضر حتى يقع
المشعوق المكرم في حجره يا اخوتي الباكين هل تدرون ان وضع راسه في حجره
امير م في القوام ان ولد الحق غار واحذر راسه في حجره فوجد مغتبا فوجد
م كانا شديدا وجعل يقبل وجبهته وما بين عينيه وموضع سجود يا اخوتي المؤمنين ان
لم يكن الرسول حاضر عنده في الظاهر كان حاضر في الباطن والشاهد على هذا ما
في القوام امير المؤمنين م فطارت على امير المؤمنين م ففتح عينه فراه
فقال لا ياتي باليمن ما هذا البكاء والافس الاورع على امير المؤمنين هذا جلاله
وحججه وعلوه والحوالين محمد فون منظره وندوم ايها اقول هذا هو حال

الامر الامير

الامر المؤمنين م عند واثق النبي م واثق احوال الامير المؤمنين صلوات الله عليها ففعلوا نقل
الطوسي م عن سلمان الفارسي م قال دخل على رسول الله م مرضا الذي ففعلوا نقل
قال ودخلت فاطمة ابنته فلما رأت ما رسول الله م من الضعف خضعها الجرة حتى نام
على صدره فان بصره ففعل رسول الله م فقال ما يبكيك يا بنية امير المؤمنين ولا بكاهها
وكيف لا بكى فان امرؤ ما بك من الضعف قال لها يا فاطمة توكل على الله واصبري كما
صبر اباؤك من الانبياء واصبري فان راجع الحديث ومن ارشاد الله في هذا
رسول الله م عليه واله فوضعه في حجره فاحس عليه فاكبت فاطمة تنظر في وجهه وتبكي
وتبكي الى ان قال فبكيت طويلا ففعل اليها بالذنوب من ففعل من ففعل اليها
وجهها قال في القوام حيات الرزية ان ففعل فاطمة ما الذي اسر اليك رسول
ففرى حذرك ما كنت عليه من الخزن والقلق ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل
بني طويلا وما ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل
ما قالت منة حيا ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل
جنيها واغلت من رزية السوط التي وقعت من رزية الخطاب على عند هان
با احبار الامير المؤمنين كيف يطول حياة المرأة لظها ابن الخطاب بل طهرت ففعل ففعل
في وجهها ان لم تخلص من الدنيا ولا تخبر الله ما فلا ما فعل الله ففعل ففعل
صد ما نقل من ابن العباس من حيث قال لما حضرت رسول الله ففعل ففعل ففعل ففعل
حتى بنة وموعد محبة ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل
يصنع جميع من بعد واما ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل
وعصر عظمها وقهر بجلها وغصبت على صليتها وكلفتها بها وهي تنادي بالاباء با
فلا يعينها احد من امي ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل ففعل

وفاة الامير

لا يغفل ولا يغفرو من الرجال والنساء النظر الى عورتهم وهو حرام عليهم ما اذا فرغت من
فضعف على روح وانفج على من يابى بلوغ من اربعين ذكرا ومفتحة الاخوة قالوا لا بد
قال اربعين ذكرا وشكك بغيرنا في ذلك فذكر عليك يا علي عاصم مني واحفظوا على طه
والحسن والحسين من مزارع ينظرو الى عورتهم من عورتهم فذكر فقام عند ذلك فقام ما كان
بما هو كان الشاء الله اقبلت يا علي قال نعم قال اللهم فاشهد يا علي انت صانع لونا
عليك بعدى وتقوموا عليك وبث اليك طاعتهم بدهول الى الجنة فذكر بيت
فقال كما نفا والشارح من الابل فخذ ولا عجزنا مما هو ما ومن ذلك يقول هذه الد
قال فلما سمعت فاطمة ما قال رسول الله صرحت وبكت فبكى رسول الله بكاء شديدا
بابيئة لا تكين ولا هو من جلسا لك من الله فذكر هذا جبريل بكى بكاء شديدا وبكى
وصاحبه شديدا فذكر بابيئة فذكر بكت السموات والارض بكاء فقال علي عليه السلام
استغاثا بالقوم واصبر على ما اصاب من غير بعة لهم ما لم اصاب احد من اهل البقا
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا علي ما انت صانع بالقرين والقرينة والقرينة
قال يا رسول الله اجعلهم في الجنة من اقبلوه والاسمعت الله عز وجل فاشهد لك
قال اشهد قال وكان فيها اوصى به رسول الله ان يدعى في بيته الذي فبني فيدي
شجرة ابوابه صديها ايمان وفي رواية اخرى قال يا ابن ابي طالب اذا زبنت روى في
جدي فاعلمني وانني على وكفى في طري هذين وفي بيان مصرود بيان ولا
في كفى قال الذي قال ولا يذبح من غير علي فذكر يا علي يا علي هذا هو علي
فذكر علي جبريل وهو يقر كما اسماء ويقول كما اسماء واعلم اني وكما قال ذلك
وليكن الناطرة الباقي علي بن ابي طالب فذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من فذكر
صديقه صلحتم يا علي قال في الباقي قال نصف ما بيني لها ونصف لمن روى يا رسول الله

فذكر

فأقبضه وروى فيه قال علي لرسول الله لم تبن ان اصيرك في بيتك ان حدث بك
قال نعم يا علي بين قري قال علي فقلت يا بني انت وامي فذكر في التوفي اصيرك فيه
قال انك مني الموضع وقره قال له عابته يا رسول الله فابن اسكن قال اسكن
انت بيتنا من البيوت اما هي بيني ليس لك فيه من الحق الا ما لغيره فقري في
ولا تخرجي مني الجاهلية الاولى ولا تقاكي مولاي وذلك طاعة شافعة
لما علم فبلغ ذلك من قول عمر فقال لابنته حفصة روى عابته ولا تقاكي في
علي ولا تاذنه فانه قد استجيم فيه حياته وعنده موتنا انما البيت بيتك لا يمان
فيه احد ما اذا فقت الدالة عذتها من زوجها كانت اولى بيته انك الى اني لما
شانت وفي رواية ثم قال يا علي كن انت وابتق ما طهره والحسن والحسين وكبريا
وسبيا تكبره وكبرهما وانفرو وذلك في الفلوة قال علي يا بني انت وامي
ياذن هذا قال يؤذني في رواية اخرى بعد ما بالفضل والكف قال علي
ففعولني على شقيق قري فاذل من يعلى على الجاهل جلاله من فرق عرشه فذكر
جبريل وميكائيل واسرافيل وفي رواية ثم عز ملائكة جنود من الملائكة لا يحصى
الا لله جل وعز ثم الحاقون بالعرش ثم سكان اهل سما فقام فذكر جلال
بهم ونسألى الاقربون فالاقربون يوصون ايماء ويسلمون تسليما لا يبدون في
بعوث دابة ولا مزية فذكر يا بلال هلم علي بالناس فاجتمع الناس فخرج
الله متعقبا بجمعهم فتوكبا على قوس حتى صعد المنبر فحمد الله وانق عليه ثم
معاشر اهل بيته اني بينكم كتم الامجاد بين الظفر كتم الله بكره يا عيسى الله
المرسل الدعاء على عروحي حتى كفت لحبي المر اكباد الشدة والبهجة مع حجاب
المرابط حجاب الجاهل على الحق قالوا علي يا رسول الله لقد كنت قد صابرا من منكر

في رواية

بلاد الله ناهيا فخر الله عنا افضل الجزاء قال وانتم فخرتم الله ثم قال ان رغبتم ان يرفع منكم
ما قسم ان لا يخرجوا ظلم خالتم فانتكم بانتم اني رجل منكم كانت قبل خيبر مائة مائة
فيمض من القصاص في دار الدنيا اجتمع من القصاص في دار الآخرة على ما من الله
والانبياء فقام اليه رجل من اقصى القوم فقال له سواده بن قيس فقال له ذلك الذي
يا رسول الله انك لما اقبلت من الطائف استقبلتك وانت على ناقك الغضاء
ببدك القريب المشوق فرغضت القريب وانت تريد الداء العلة فاصاب بطني واذا
عدا او خطا فقال معاذ الله ان يكون تعدت شعرا بل بالان ثم الى منزله فاطمته في
بالقريب المشوق فخرج بلال وهو ينادي في سكك المدينة معاشرا الناس من
يعطى القصاص من نفسه قبل ان يرم القيمة فحمد الله على القصاص من نفسه
يوم القيمة وطرح بلال الباب على فاطمة عليها السلام وهو يقول يا فاطمة قومي
يريد القريب المشوق فاقبلت فاطمة وهي تقول يا بلال فما يضع والذي يا
وليس هذا يوم القريب فقال بلال يا فاطمة اما علمت ان والدك قد صعد المنبر فهو يوم
اهل الدين والدينا فصاحت فاطمة وقالت يا عمه يا اباة من الفقر والنا
واجن السبل يا حبيب الله وحبيب القلوب ثم راوت بلالا القريب فخرج حتى
رسول الله فقال رسول الله ابن الشيخ ها انا انا يا رسول الله ما انا
فقال فاقبل حتى حتى فقال الشيخ ناكشف عن بطنك يا رسول الله
عن بطنك فقال الشيخ يا ابا انت واني يا رسول الله انا انا ان اضع في علي
ناذن له فقال اعود بموضع القصاص من بطن رسول الله من النار يوم النام
فقال رسول الله يا سواده بن قيس اعطواكم تقتضون فقال لعن يا رسول الله
الله لعن من سواده بن قيس كما لعن من بيتك حتى شغل رسول الله فدخل

امية

اربع الرسول

امية وهو يقول منكم امية حجة من النار ويرى عليهم الحجاب فقالت ام سلمة يا رسول
الله ما لي اربك معكم امية اللون فقال نيت لي نفسي هذه الساعة فسلمت اليك في الدنيا
فلا تسجدن بعد هذا اليوم صوتي اذ قال ام سلمة واخراة خرا لا تتركه الساعة
يا محمد فغل من كتاب الطائف من الصادق لما كانت اليك التي فبين التي في صحتها
عليها فاطمة والحسين واغلق عليهم الباب وقال يا فاطمة واذا هاتفت فاطهاها
من القبل طويلا فلما طال ذلك خرج علي ومعه الحسن والحسين واما موايا الباب فذا
التي من ينظرون الى علي ومعاناه فقالت عائشة لا مرقا اخرجك من رسول الله
بابنه وذلك في هذه الساعة فقال لها علي قد خرجت الذي خلاها ولد دها هو
يعني ما كنت فيه ابول وصاحبا وما تان سماه فوجئت ان تروا اليه كلمة قال ما
لست ان ناداني فاطمة قد دخلت على النبي وهو يجود بنفسه وبكت ولما مال النبي
ما به بلك الحال يجود بنفسه فقال لي ما يبكيك يا علي ليس هذا ان البكاء ففزعها
العراق من بينك فاستودع الله يا ابي فقفا فخرجت من ربه ما عذبه واما ابناكي
وختي وحزني عليك وعلى هذا ان تضع بعدى هذا فقد اجمع القوم على ظلمكم
استودعكم الله وقبلكم حتى وديعة يا علي ابي اوصيت فاطمة ابنتي باسباة ولم يخاف
ان تلقيها اليك فافزعها في الصادقة الصلة من فزعها اليه وقبل راسها
فقال ابو بكر فاعلمت صوتها بالبكاء ففزعها اليه وقال اما والله لا تفتن الله
مخبر في غفصتي ففضل قال ابو بكر فاعلمت صوتها بالبكاء ففزعها اليه وقال اما والله لا تفتن الله
فوالله لقد حسبت بضعته مني قد ذهب لي كانه حتى هلت عينا مثل المطر حتى
وهو من حبه وملاذة كانت عليه وهو يلزم في طمته لا يفارها وراى على صدره
واما صندع والحسين والحسين فبقيل ان قد ميرة ويكيان على اسواقها ان علي

قلت ان جبريل في البيت المقدس لاني كنت اسمع بكاء ونفث لا اعرفها او كنت اعلم انها
 للملكة لاشك فيها لان جبريل لم يكن في مثل تلك الليلة بفارس السن وقد رايته بكاء
 منها احبب ان السن والارمين قد يكلمها فقد قال لها يا بنية الله خليك عليكم وهو
 خير خليفة والذي يعني بالحق لقد بكى بكاء عظيم وعاوله من الملكة والسن
 والارمن وما فيها باطلة والذي يعني بالحق لقد حرمت الخبز على الخادم حتى يذ
 وتلك الاذن خلق الله في خلقها معدي كاسية حالها ناعمة باطلة هيئ الله والذي يعني
 بالحق نبيا انك السيرة من يد ملكها النساء والذي يعني بالحق ان حجتهم لتزفر في لا
 يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل الا صعد فيا دى اليها ان يا حجتهم يقول لك العباد
 يعزى واستقرى حتى تجوز فاطمة بنت محمد الى الجنان لانفسها قفر ولا ذلة والذي
 بالحق ليد خلن حسن وحين من مينل وحين من بيارك ولتشرق على من الجنان
 بين يدي الله في المقام الشريف ولولا الحمد مع على ابن ابي طالب بكسى اذ كسيت وحين
 اذا حجت والذي يعني بالحق لا قوم من محبوس من اعدائك وليند من قوم اخذوا
 وقطعوا مودتك وكن بر على وليفعل في دوقنا قولا امتي امتي فيقال انهم يدوا بعد
 وصاروا الى المتجر يقول للولف ويزرون يا اخواني المؤمنين كيف يدوا بالرد في
 وشرعيته وحكمه اعلموا انهم اجلسوا خليفة الاذن على من الرسول اظلم اوجبا خليفة
 مع جماعة من المنافقين الى باب دار الزهراء وحرقوه وضربوا الباب بسبع نطمرة
 التي مرغمت بعض فضاهاها نكسوا اضلاهما واسقطوا حينها وضربها الثاني بما
 حتى ومرت فخرهم فاحذوا عليها امير المؤمنين ووضعوا الحجر في عنقه والنوة
 العالة في السجدة بين المهاجرين والانصار للبيعة ولم يكفوا بذلك فشققوا امره في
 الى محمده في محراب العبادة ثم قتلوا الحسن والحسين بالمكر والحيلة فكسروا قلبه

محق

عنه

على العبيدة اياه ثم سوا بان ما لم يترك فطافوا بها تارة على المعركة شاهد هذه الاعمال
 المشقة والاحساد المحترقات والابن ان العاطيات واخرى على الدبر واخرى على الاسود
 لها من جنة الذوات فوالله لا ادري كيف يجنون الرسول في مواعيد النبوة في يوم النشوة
 واذا امرتم ان تفرضوا هو عيسى عليه السلام فاعلموا انه روى ان رسول الله في شدة مرضه قال
 لبعض الخاضعين ادع الى جنتك فليد فقرة عيسى فاطمة فنجي فقرا عيسى فنجي فاطمة
 وهي تهود ففعل الفكرة ووجهي لوجهي الزمان يا ابنة الاكلى كمل في كمل فاني انظر
 اليك والى فاعلم ان الدنيا تار في حكاك الموت فقتال شديد فقال لها يا بنية في هذا
 فسلام عليك متى قالت يا ابنة فابن اللقي يوم القيمة قال عند الحساب قال ان لم
 عند الحساب قال عند الشفاعة لا في قال ان لم الفل قال ان لم الفل عند الشفاة
 لانك قال عند الفل جبريل من عيسى ومجائيل من يسارى والملك نكر من خطرة فذا
 ينادون رب علم الله محمد ومن النار وليس عليهم الحساب ومن كلف القدر من ما
 فان قال في السن وفي سكرة الموت يا ابنة انا لا صبر عليك ساعة من الدنيا فاني
 البعاد عند انا اما انك اولى اهل الحواشي والبياد على جبر حجتهم قال يا ابنت النبي
 حرمت الله عز وجل جسمك ولحمك على النار قال بلى ولكني فانه حتى تجوز امتي قالت
 لعل لا هناك قال عند خطرة الساعة من فاطم حجتهم متوهبا لظالم من الظالم
 قالت فان لم ذلك هناك قال من في مقام الشفاة وانا انتفع لاحق قالت وان
 انك هناك قال من عند الميراث وانا اسئل لاهي الخلاص من النار قالت فان
 او ذلك هناك قال من عند الحوض ومن عرض ما بين اليلا في صنعاء على حوضي ان
 بالحق كاس الكوثر للشظوم وكالبقي المكون من خاد من منبر فترفعها اليها
 ابا الحسين ومن اعلى الصلوات قلت فاطمة فابن والذي خديجة قال في قتل الزهراء

والفعلوت

ابواب الجنة ثم اغشى على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يقول الصلوة ^{فخرج} محمد بن
رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وحقق الصلوة ثم قال دعوا لي على بن ابي طالب واسامه
منه فما وضع يده على عاتق علي والآخرى على اسامة بن زيد ثم انطلقا الى المدينة
حتى وضع يدهما في حجرها فافلح الحسن والحسين بيكبان ويصطرخان وهما يقولان
لنفسك الفداء وجوهنا الوجهان الوتره فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من هذان يا علي
هذان ابناي الحسن والحسين فعانقهما وقبلهما وكان الحسن اشبه بكه فقال له
يا حسن فقد شقيقت علي رسول الله صلى الله عليه وسلم ^{واياها} اقول يا ابا عبد الله
يوم القيمة من محمد وآل الطاهرين على الله عليهم اجمعين في ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان جميع بكاء الحسين فنهى عن البكاء وقال الحسن قد شقيقت علي فعانقهما وقبلهما
لا ادى ابن كان حتى يعانق الحسن جعش ففعل كعب من شتم وخرجت فرقة
في الطشت بين يديه وهو يقول يا حباه يا رسول الله وابائاه يا عليا ولبيش
عليها وكان اخيه الحسين واخوه زين العابدين وكلهم وغيرهم ويا في الخدمت بال
بالية عليه وكانوا يودعونهم ويعلمون انه يسودم الدار الفانية ويرحل الدار الباقية
اه وادبلاه ثم ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى صانق ولده الحسين حيث غلب عليه العيش
امير المؤمنين والبراءة وكان يستحب له نفسه واطفالوه فلا يفتاد فكان
يا رسول الله انما احببتك العيشان وادبلاه انا اولد الحواريان ويا ابا
يا حباه انا احببتك العيشان والارطان وان لم يكن احد منهم حتى يحسب بخله
وما يزداد من مما احببتكم الحسين ووبكاهم عليهما ما روى في العوائد من ابن عباس
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اغشى عليه من شدة الدفق بها الحسن والحسين يعجبان ويكلمان
حتى وقعا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانهما ان يفتحا عنده فانهما رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

علي

يا علي دعني استسما ويشتاقني واخره ومهما وبقر ودان مني اما انما استبطلنا بعد في
كلما نلتنا الله على من يطلبها يقول فالك ثلثا اقول هذا احوال النبي مع اهل بيته
معيته وادبلاه هل يدرون احوالهم مع ملك الموت فاعلموا انه على من الملكات عن
عيا من امته اغشى على النبي صلى الله عليه وسلم في مرضه فاباه فقال صلى الله عليه وسلم قال انا رجل فرب ليقتل
النبي انما تدون لي في الدخول علي فاجابت امير المؤمنين صلى الله عليه وسلم الله عز وجل مشغول
فخرج مع نذوق الباب قال غريب لبيد ان علي رسول الله صلى الله عليه وسلم انا ذوق الخبر يا في نذوق
من مشيت وانا يا غار فذم من من هذا السلا يا رسول الله قال هذا عفر في الحيا
ومنعن اللذات هذا ملك الموت ما استاذن والله من احد قبلي ولا يستاذن علي احد
استاذن علي بكر من علي بن ابي طالب فقال له ادخل حرك الله فدخل كريح فانه وعا
السلام على اهل البيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اقول هذا حديث دل علي ان عليا عليه السلام
لا بالدخول ونقل من كشف التور عن ابي جعفر قال لما حضرته النبي الوفا استاذن
مجلس فخرج اليه علي فقال ما احببتك قال ادركت الدخول علي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ليست
تصل اليك ما احببتك فقال ادركت الدخول علي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ليست
فان ادخل مجلس عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فله من هذا الحديث ان الاخير للموت
ادركت ويظهر ما نقل من امالي القصد وان استاذن ملك الموت فقال جبريل يا
هذا ملك الموت يستاذن عليك لم يستاذن علي احد بعدك فقال الذين ادركت
ان قبل حتى وقعه بين يديه فقال يا احمد ام علي اليك وامرني ان اطيعك فيما تأمرني
امرني بقتل نفسي بقتلها وان كرهت كرهتها فقال النبي صلى الله عليه وسلم فاعلم ان الله
قال نعم بذلك ادركت ان اطيعك فيما تأمرني فقال له جبريل يا احمد ان الله ما يراة
فدانشان الى لقائك قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امير المؤمنين جبريل عليه السلام

في هذا الخبر في رسول الله

انهم بعد ان عاهدوا الله على ان لا يقاتلوا من كان ما عاهدوا به معا ذنبا من غير ما تركوا من ذنبا
التي اقاموا في العوالم فقال يا ايها الناس اتقوا الله اني قد اخذتكم على ان تدينوا به يومئذ
يوهم رجل واحد فيخبر على الناس فقال ايها الناس ان رسول الله كان اما احيا
ومتيا وهل تعلمون ان رسول الله لعن من جعل القبور على وعلى لعن من جعل
الله لها اخر ولعن من كسر باعته وشق لثنته فقالوا الاكبر اليك فاضع ما اهلته قال
اذ فر رسول الله في البقعة التي قبض فيها فام على الدابة حتى جئتكم اهل الدنيا
عند ان تصفكون عليه فخر يخرجون ربي من الكافي من التي جعفر لما قبض رسول الله
البحر باطول ليلة حتى ظنوا ان لاسما فظلمهم ولامهم فقام لان رسول الله
الاقرين والابدين في الله فيسماهم كذا لك اذا اتهم الاستلام من ذنوبهم
فقال السلام عليكم اهل البيت ورحمة الله وبركاته في الله عزه من كل معصية
فيجاء من كل هلكة فلكا لما تكل ففقد الموت واما انتم فكونوا
القيصة فمن نزع من النار وادخل الجنة فقد فاز بها الحياة الدنيا الاضام
ان الله اخبركم وفعلكم وظهركم وجعلكم اهل بيت نبينا واستودعكم على ما
كنتم وجعلكم تابوت علي وعصا نوح وقرب لكم مثالا من نوره وعصاكم من النار
واضامكم من الفتن ففقدوا بعد الله فان الله لن يفرج عنكم رحمة وان يرسل اليكم
نعت ما سمع اهل الله عز وجل الذين هم قتل النعمة واجتمع الفتن وانكفرت الكلمة
وانتم اولياءه من قولكم فام من ظلمكم حقكم من هو موتكم من الله واجتمع فيكم
على عبادة المؤمنين ثم الله على نفعكم اذا اتيتم به من جبر العوالم الا هو انما
نصرتم فيكم الله من بنية وبعث واستودعكم اولياءه المؤمنين في الارض من ادنى
امانة الله الله صدق فقام الامانة المستودعكم الموودة الواجبة والطاعة المفروضة

فبين

فبين رسول الله وقد اهل لكم الدين وبقين لكم سبيل المخرج فلم يتزل الجاهل بخبر
جهل او تجا هلا وانكر اذنى او ناسى فلي الله حاسبه والله من ذنوبه وحاجكم
واستودعكم الله والسلام عليكم قال الزبيري فسلط با جعفر حق انهم التغير
من الله تعالى وروى عن العباس عن ابي عبد الله قال لما قبض رسول
الله جأتم جبريل والروح مستجبي في البيت على وناجته والحسن والحسين
السلام فقال السلام عليكم يا اهل بيت الله كل نفس دانقة للموت الاكبر
في الاخرة في كل معصية وذكرا من كل مائة وخلف من كل هلكة فانا الله
فقدوا يا ناسا جأتم الله من حرم الثواب هذا اخر وطى في الدنيا قالوا
صوتنا ولم نر شخصنا وروى ان خضره با جأه وقال مثل ما قال جبريل
الحديث انا لله وانا اليه راجعون **الجلس الثالث في ما جوي بين الاخير**
عليه وسلم وبعض احواله عليه السلام في الليلة التي ضرب في صحتها السلام عليكم يا
المؤمنين السلام عليكم يا سيد الوصيين السلام عليكم يا قائد الغر المحجلين
عليك وعلى اخيك سيدنا الحسين السلام عليكم وعلى ابن مكرم خاتمة المرسلين السلام
عليك وعلى زوجة الطاهرة الزهراء السلام عليكم وعلى وليدك الحسن والحسين
شباب اهل الجنة السلام عليكم وعلى ابناك الطيبين الطاهرين المعصومين السلام
عليك وعلى خبيجك ادم ونوح السلام عليكم وعلى جاريك هوذا ومالك السلام
عليك وعلى جميع شيعتك وهو اليك السلام عليكم جعلا ورحمة الله وبركاته
فقد قال سبحانه في حكم كتابه امودا بالله من الشيطان الرجيم اني اخلقكم من
كسبة الطير فانا نفع فيه يكون طيرا يا ذن الله وابرى الاكبر والارض واحي الو
يا ذن الله وابشركم بما تاكلون وما تدخرون في ميوتكم ان في ذلك لآية لمن

والإحسان إلى أهل مملكتك وأعلمهم من علي حاشي عشرة من المسلمين ولم يبق لهم
حشر الله يوم القيمة ويده مغلولان إلى عقاب لا يقبلهما إلا بعد الحيا في دار الدنيا فإذا
ورع عليك كتابي هذا فاقبله على من قبلك من أهل اليمن وخذ في البيعة على من
من المسلمين فإذا بايع القوم مثل البيعة الرضوان فامكث من هناك وانفذ إلى نعم
يكونون من عقاب نعم وفصاحمهم وثقافهم ممن يكون استودعهم عونا من أهل نعم
الشيخاء عامرين بالله ما لم ين باديا نعم وما لهم وما عليهم وأجودهم ما ياد
وعليهم السلام وطوى الكتاب وختمه وأمره مع امرأته فلما وصل إليه قبله من
منه ولم يدر ما فعله سعد بن عبد الله وأتى عليه وصلى على محمد وآله ثم قال أما
أعلموا أن ثمان قد قضيت تحية نذبايع الناس من بعده العبد الصالح والامام الثاني
أما رسول الله وخليفته وهو أئمة بالخلافة وهو خير رسول الله وأئمة و
الكريمين وجهه ومخرج أئمة ووصيه والوسطية أمير المؤمنين فاما نقولون في
بيعتهم والذين في طاعتهم فافتح الناس بالبكا والتعجب وقالوا سمعنا وأطعنا
حياءا وكراهة فلهذا رسول الله ولا في رسولنا خذل البيعة عليهم مائة فلما أبا بعوه
لهم أريد منهم عشرة من رؤسائهم ومجتمعا نكحهم اليك كما امر في بيوتهم
سمعنا وطاعتنا فاختار منهم مائة نفر من الامة سبعين نفر من السبعين ثمانين
من الثمانين حشرهم معهم عبد الرحمن بن عليم المرادي لعنة الله عليه خروا من سائر
نظامهم سلكوا عليه وهتوه بالخلافة ففرع عليهم السلام ورجبهم فقدم ابن عليم
الدين وقام بين يديه وقال السلام عليك أيها الامام العادل والبدر الثاقب
والنبي الهادي والبطال الصفي والفرار من القمام ومن فضل الله على سائر
الانام صلى الله عليك وعلى آله الكرام أشهد أنك أمير المؤمنين صدقنا وحقا

مكتبة ابن عليم المرادي
في اول دولة بني

والله

فأناك وصلى رسول الله والخليفة من بعده وأما بعد لعن الله من حشره
مقامك أصبحت أمير وعبد القدا شمس بين البرية عدلك وهطلت شائب
وسحاب جنتك وأنتك عليهم ولقد أفضنا الأمير اليك فزنا بالقدم عليك
نورك بهذه الطلعة الرضوية وهنت بالخلافة في الرعية ففتح أمير المؤمنين
عبيد في وجهه ونظر إلى الوفد ففرحهم وأدناهم فلما جلسوا دفعوا إليه الكتاب
فقد وقروه وستر ما فيه وأمر لكل واحد منهم بحلة مائة وروكوبه شيرة وفرة
مريسة وأمر أن يقتلوا ويكرهوا فلما أفضنا ابن عليم ووقف بين يديه وأنت
أشاد ابن عليم لعنة الله عليه **صلى الله عليه وسلم** أمير المؤمنين أنت الحصن والمهذب **صلى الله عليه وسلم**
وابن الصراخ في الظلم الأول الله خضعت يا وصي محمد وحباك فضا في
النور وحالك بالزهر بنت محمد حوزة بنت النبي المرسل أشهدك يا أمير المؤمنين
أمر من أفاضت شفتي نوري ما أيزر فوالله ما فينا أكل بطلا هبنا وحاننا
وشجاع اشوم ورفنا ذلك من الآباء والأجداد وكل نور من صالح الأولاد قال
ناستحسن أمير المؤمنين كلامه من بين الوفد فقال لما اسمك يا غلام قال سمي
عبد الرحمن قال ابن من قال ابن عليم المرادي قال لا امرأتي أنت قال نعم يا أمير المؤمنين
بكرز النظر إليه وبصر واحد يديره على الآخر ويسترجع ثم قال لا يحل امرأتي
قال نعم فغندها قتلها يقول **بإعي الأمير بخاها بابن عليم** أي ابن عليم
بالودادي مكانا شقة وانت من الودادي أمير جوتة ويدين قلمي عذيرك
من خيلك من مراعي قال الأصم بن بشار لما دخل الوفد إلى أمير المؤمنين قال
فتوفى منه بالجهود والمواثيق أن لا يعزروا ولا يذكرك ففعل الله ما عرفت
فأنا توفى منه فقال ابن عليم لعنة الله يا أمير المؤمنين ما أمرك ففعلت هذا

عربي فقال بعض لشريك فادرك فقتل ما بابعت عليه فقال ابن مليم كانك تكبره
وفودي عليك لما سمعت من اسي ولى والله لا تحب الا من معك ولها ادين
يديك وان تلبس تحتك والى والله الى وليك والعاوى عدول قال فبقيتم وقالوا
يا اخا ملان شريك من مخي قصدي فينا اى وعيتك يا امير المؤمنين فقال له
هل كان لك دابة يهودية كانت اذا بكيت تقربك وتعلم جيتك وتقول لك
ما لك اشقى من عاقبة ما لم يستحي في كبرك يا عظيمه بغضب الله بها
ويكون مصيرك الى النار فقال فذكان ذلك وكذلك والله يا امير المؤمنين
الى من كل احد فقال امير المؤمنين والله ما كذبت وكذبت ولقد نطقته
وقلت صدقا وانت والله تاتى الاحمال وتستغيب هذه من هذه واستار الى
ومرسته ولقد قرب وقتك وحال زمانك فقال ابن مليم والله يا امير المؤمنين
احب الى من كل ما طالع عليه الشمس ولكن اذا عرفت ذلك حتى يقرب الى
مكان يكون ديارك من ديارى بعيدة فقال كن مع اصحابك حتى اذن لكم بالرجوع
الى اليمن فلما امره على الخروج مرض ابن مليم مرضا شديدا فذهبوا وركبه كذا امره
امير المؤمنين وكان لا يقام له ليل ولا نهار وبساع في قضاء حوائجه وكان عليه السلام
يكوم ويذهب الى منزله ويقرب وكان مع ذلك يقول لا انت تاتى ويكره عليه
اسديحونه ويريد قتل عذيرك من خيلك من مودى فيقول يا امير المؤمنين اذا عرفت
ذلك متى فاقبلني فيقول انه لا يجل ذلك ان اقل رجلا قبل ان يفعل في شياى
اخر قال اذا قتلتك نحن يقتلني قال ففهم الشيعه ذلك فوش مالكا الاكثر للرب
الاكوار وغيرها من الشيعة فخرتوا سيوفهم وقالوا يا امير المؤمنين من هذا الكلام الذي
فنا طبعه مثل هذا الخطاب بله وانت لما صاوت وليا وابن تم بيتنا قريبا فقتل

الى بلاد كثر فخرهم بالقتل
في حقهم فاصواتهم
فخرهم بالرجوع

م

لهم اغدوا سيوفكم باري الله منكم ولا تشقوا عصا هذه الا من امرت اني اقل رجلا
له يصنع في شياى اقول واجال ما يشقوا من تقاضى الاجار وهو ان ذلك القين كان
في خدمة الامير الى ان خرج معه الى غزوة خروان وقاتل ابن بدير قاتلا شديدا
الفتح مرجع معه الى الكوفة وكان يمشي الناس في كل السكك والشوارع بالفتح من على
باب دار فقامت للمعونة فامارت اليه ودخل عليها فكتفت له من وجهها واظهرت
لها حسنها وكانت موصوفة بالحسن والجمال والجمال والحكم فلما راها العجزة وهو بها
فانفسرت من المقتولين في المعركة فارت قد قتل امير المؤمنين في هذا الحرب من
فوجها جماعة كثيرة منهم ابوها واخوها وبناتها فلما سمعت صرخت باكية فخرها
علم وبعدان جرت بينهما حكايات عديدة طلب منها النكاح فقالت ان انت
الاذنيار وعبد وقتية واخذت دى من علي بن ابي طالب وقتلتها انابن
يديك في فعل ما سئت والا فلا فقال القين اجلبني يلقي هذه حتى انظر امر
واليك غدا فلما هم بالخروج من بينها راحت ولبت الخزيها بها وقصا رقيقا
صدرها وحلبها وزادت في الحلى والطيب واتت عشرة من ذوابها منظر
بالذرة والجوهر واقلت البيد وضعت الى صدرها وقلت ما بين خيليه وامرته بالا
في قتل على فخرج متفكرا ثم عجا بفسه واخرى ينظر نياه ووصل القطاة
فخرج من الكوفة الى اليمن واجتمع المهجر القطاة من وده الى الكوفة ورجع الى الكوفة
ومر بها ووعدها على قتل الامير وحال الفداء وقعا هذه مع رجلا من
نومر على انصاره في القتل اذا عرفت هذا ما علم الامر دى في العواد عوام
بنت امير المؤمنين لما كانت ليلة تسع عشر من شهر رمضان فذهبت الى
افطاره طبقا فيه زهران من خبز الشعير وقصعة فيها لبن وعلج حريش فلما امع

من مائة اقبل على فطوره فلما نظر اليه وناما خروا له وسجدوا له بكاء مستديرا على ايدائهما
يا بنية ما ظننت ان بناتك سوداها كما قد استنتت التي قالت وماذا يا اباها قال
يا بنية اتقدم بين اليك اهل بيتي في فري طبعي وصدق امره ان يقول وقوفى هذا بيني
يدى الله عز وجل يوم القيمة انا اريد ان اشبع ابنى وابن عمى رسول الله ما قدم اليه
في طبق واحد الى ان قبض الله يا بنية ما من رجل طاب مطعمه ومشربه ومجلسه الا
وقوف بين يدي الله عز وجل يوم القيمة انا اريد ان اشبع ابنى وابن عمى رسول الله
يا بنية ان الدنيا في حلها حساب وفي حلها عقاب فقد اجزى حبيبي رسول الله
ان جبرئيل نزل اليه ومعه مفاتيح كنوز الارض قال يا محمد يقبل السلام ويقول لك
ثقت بربك معك جبال خاضعة ذهب فضة وحديد مفاتيح كنوز الارض لا
ينقص ذلك من حطائك يوم القيمة قال يا جبرئيل وما يكون بعد ذلك قال الموت فعلا
اذ لا احبته في الدنيا اذ اجمع يوما واشبع يوما فاليوم الذي اجمع فيه اتفرغ
الى ربى واسئله اليوم الذي اشبع فيه اشكره لى واحده فقال جبرئيل انك تقف
خير يا محمد ثم قال يا بنية الدنيا دار الغرر والدموع وان تدم شقيا وجده يا
والله لا اكل شيئا حتى ترى من احد الادميين فلما دفعت فقد الى طعام فاكل ما
واحد بالملح الجريش ثم حمد الله واشفى عليه ثم نام لا مروتة فعلى ولهم من ملكا وحشا
ويجهلا وموتوا الى الله سبحانه ويكثر الدخول والخروج وهو ينظر الى السماء وهو
يتأمل شعر فرسه فيسبح حتى ختمها ثم وثق هنيئة وانتهى به وبها وجعل يسبح وجهه
بجوهر ونعم من قاضا على قدومه وهو يقول اللهم بارك لنا في ايمانك ويكثر من قول
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ثم صلى حتى ذهب بعض الليل ثم جلس للتعب
نامت ميناة وهو جالس ثم انشبه من نومته وبها قالت يا ام كلثوم كان يدور

جمع اولاده واهل بيته فقال لهم في هذا الشهر نفقد منى الى راسيت في هذه الليلة وبهاها
وامرهم ان اقمها عليكم قالوا وما هي قال انى راسيت الساعة رسول الله في المنام هو
يقول لى يا ابا الحسن انك قادم اليان من قريبي حبيبي اليك اشفاها ليخصني بشيئك من
ملسك وانا والله مشتاق اليك وانا عندنا في العشر الاخر من شهر رمضان فليعلم
فا عندنا خير لك وابقى قال فلما سمعوا كلامه حنوا بالبقاء والتحب وابدوا العويل فقام
عليهم بالتكوت فاستكوتوا فليل علمهم بوضعهم في امرهم بالخبر ونههم عن الشرب
ام كلثوم ولحيتك تلك الليلة فاما واقعدا واما كذا وساجدا ثم خرج ساعة بعد ساجدا
بقلب طهر في السماء وينظر في الكواكب وهو يقول ما الكذب ولا الكذب وانها
التي وعدت بها ثم يعود الى مصليها ويقول اللهم بارك لنا في الموت فيكون من قول
وانا اليه را حيون ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ويصلى على النبي والرسول
كثيرا قالت ام كلثوم فلما راسيت في تلك الليلة فلما مضى لاكثر الذكر والاستغفار
مصر ليلتي وقالت يا اباها ما لي اذ لك هذه الليلة لان ذوق طعم الوفا وبقا يا بنية ان ابا
قتل الا بطل وها من الاهوال وما دخل في نلبي عساك انما دخل في هذه الليلة
ثم قال انا لله وانا اليه راجعون فقلت يا اباها صا لك تنعى فضل عند الليلة قال يا
بنية قد قرب الاجل والامنع طمع الامل قالت لم كلثوم فبكيت فقال لى يا بنية لا
ناقى الله اكل فلهذا الاجماع عهد الى النبي ام اول بالانوف المؤمنين والله تاملوا حق
النامل فانتم قد كنوت الشاهدين بين الليلة التي كانت اخر ليلتي حيوة امير المؤمنين
مع الليلة الاخيرة من حيوة الغريب الشهيدي يعني ليلة العاصم وابيان الشاهدة
هو انه روى المصنف رحمه الله في الاشارة قال في الطبين ٣ الى الجالس في تلك
الوقت مثل الحية حينها وعندى عنى نقيب عنى اذ اعتزل ابنى في خلاء

وعند جون مولى ابي ذر الغفاري وهو يبالغ سيفه ويعطى واني يقول اشهد بالخير في
ليز الحاسك ما يدهر لك من خيلك كدرك بالاشدق والاحيل من صاحب او طالت
والده لا يفتح بالبدل او انا الامر الى الخليل وكل من سالك سبيلنا فاعادها مرتين او
حتى فهمتها فمرفت ما اذ لم تفتني العرة وورثها فذمت السكوت وعلت ان البلاء
قد نزل واما عني سمعت ما سمعت في امرة ومن شأن النساء الرقة والفرج فلم
نفسها ان وثبت فخر زوجها وانما الحاسرة حتى انتهت اليه فقالت وانك لا تلو
اعد من الحيرة ما تاتي من طهره ابي علي واني الحسن يا خليفة الناصي وقال الباقي
اليها للخيرين وقال لها يا اخية لا يذهب من حلك الشيطان وترفت عيناها بالذموع
لومر العظام نام فقالت يا وليداه افتخضت نفسا اغصا بافلاك ادع لعلني
على نفسي ثم لمحت نفسها وهوت الى جيبها فتشفت وخزنت مفتحة عليها فقا
اليها للخيرين علي وجهها الماك وقال لها يا اخاه اني والله تقري بعز الله واعلم ان
الارض موقون واهل السماء لا يبعون وان كل شيء حال الا وجه الله الذي خلق
بعده من وبعث الخلق ويعودون وهو فرد وحد ابي خير مني واني خير مني واني
خير مني واني وكل سلم رسول الله اسوة ففعلها بهذا الحق وقال لها يا اخية اني
اسمعت اليك فابره في قسمي لا تشقي علي حيا ولا تمشي علي وبعها ولا تدني علي
الويل والثبور ما انا اهلكتم ثم جاء بها حتى اجلسها عندي فخرج الى اصحاب
فامرهم ان يقرع بعقمتهم من بعض وان يدركوا الاخطاب بعصمها في بعض وان يكونوا
بين البيوت فيقبلون القوم من وجه واحد والبيوت والكم من ايمانهم ومن
لهم قد حقت هم الا الوجه الذي لا يقم منه عدوهم ورجعهم الى مكانه فقام الليل
كله يعطي ويستغفر ويدعو ويتضرع وقام اصحابه كذلك يصلون ويبكون ويستغفرون

وروي عن الناقب فلما كان في وقت الصبح خلق الحسين بن علي بن ابي طالب فقالوا لفلان
ما رايت في منامي السامرة فقالوا وما الذي رايت يا بن رسول الله فقال رايت كان
قد شئت على لشهشي وفيها كلب ايقع رايت اشدها علي موطن ان الذي يتوفى قاضي
ابره من بين هؤلاء القوم ثم اني رايت بعد ذلك جدي رسول الله صلى الله عليه وآله
جاءه من اصحابه وهو يقول لي يا بني انت شهيد الله وند استبشر بك اهل السموات
واهل النجس اهل نيلك انظر الى عذري القليل عجل ولا تؤخر هذا الملك قد نزل من
لياخذ ملك في قاعة خضر وفيها ما رايت وقد نزل الامر واقترب الدليل من هذه الدنيا
الا انك في ذلك انتهى الحديث ان الله وانا اليه رجوع المجلس الرابع في احوال امير
في البلد التي من ربه صاحبها بسهم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لا
والاخرين ولعن عجز من شكر نعمه من في السموات والارضين والصلوة والسلام على
اسرة النباكين والهادين محمد السابق على المرسلين مع كونه حاتم النبيين ثم علي
وصيه وآمين محمد ووليته با من الله من القدر العاليين ثم علي حليته والاولاد العاليين
المعصومين ولعن الله على اعدائهم اجمعين بعد فقد نال الله عز وجل في كتابه
ودعا من الميمن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم انما وليكم الله ورسوله والذين
الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون ومن يقول الله ورسوله
اصوبون حارب الله هم الغالبون وروي عن الناقب في تفسير هذه
الاية يعني اوليكم اي احق بكم وباوصوكم من انفسكم ومن اموالكم ورسوله والذين
معني عليا واولاده الاثمة الى يوم القيمة وفيهم الله عز وجل فقال الذين يعصون
الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون وكان امير المؤمنين في صلوة الظهر في
راكعين وهو راكع وعليه حلة فيها الله ورسوله وكان النبي صلى الله عليه وآله وكان النبا

اهداهما لغيره سائل فقال السلام عليك يا ولي الله والى بالمؤمنين من انفسهم بقدر
على مسكين فطرح الطلة الى اوى اليه ان املهها فانزل الله عز وجل في هذه الآية
نعمه اولاده بنعمته فكل من بلغ من اولاده مبلغ الامامة يكون من هذه القصة
فيصيرون وهم كالكون والمساكين الذين سئلوا المؤمنين من الملائكة الذين يملكون
الامانة من اولاده يكونون من الملائكة الذين يظهرون بعض الاحياء وهو ان
اعطاه خاتما مثل ما روى في الجبال من الباقين ان مرطعا من اليهود اسلموا منهم
من سنان واسعد وعلب وابو امين وابو صوريا فاقول النبي فقالوا يا بني الله ان
اوصى الى يوشع بن نون بن وصيك يا رسول الله ومن ولينا بعدك فذكرت هذه الآية
وليكلم الله الابرار قال رسول الله فوموا مقاموا فانزل المجد فاسألوا حاج فقال اسأل
اما اعطاك احد شيئا قال نعم هذا الخاتم قال من اعطاك قال اعطاك ذلك الرجل الذي
يعلى قال قال علي بن ابي طالب قال كان لراثة فذكر النبي فذكر المجد فقال
النبي علي بن ابي طالب وليكم بعدى قالوا نعم يا الله نبينا ومجتبى الله عليه وآله
وعلى بن ابي طالب ولينا فانزل الله ومن يقول الله ورسوله والذين آمنوا ان
هم القابون ومن التوحيد من الصادق يحيى رسول الله يوم القيمة اخذوا
ومن اخذون بحجة بيتنا وشيخنا اخذون بحجة بيتنا فحق وشيخنا حزب الله فان
استقم القابون والله ما ينهم القابون الا من رزقنا الله من ذلك يحيى
الله احد ابدى الله ونحى يحيى اخدين بدين بيتنا ويحيى شيخنا اخدين بدين
ومثل ما روى من القصاص من امير المؤمنين قال قال في كنت اوصي في المسجد فها
سائل ما تار كع فانزل خاتمي من اصبح فانزل الله تعالى انما وليكم الله لا اله الا
فيه في احتجاج علي بن ابي بكر قال عليه السلام فاشركم بالله الى الولاية من الله

الابرار

الابرار رسول في اية نكوة الخاتم لك قال بل لك وروى عن محمد بن الخطاب بن قتادة
نقدت ما بين حاتم واما ما راع ليزل في مثل في علي بن ابي طالب فانزل اقول علي
باعطاه من رة الخاتم والاخرى الخاتم ونزلت اية من بين وكيع كان نزل هذه الآية
فيه اتفاق بين الخاصة والعامة ونقل في الجمع من جمهور القسرين وفيها اشارة
على امامته ومن الاخبار المناسبة هذه الآية الشريفة هو الذي روى في الاحتجاج من
امير المؤمنين قال قال حيث نزلت هذه الآية وبغيرها ما فيها لفظ الولاية قال ان
يا رسول الله انا في بعض المؤمنين ام عاترة في جميعهم فانزل الله عز وجل في
ولاية امرهم وان يفسر لهم الولاية ما فسر لهم من صلواتهم ومكرواتهم وصومهم وحجهم
لأن من يفسرهم ثم يخطب فقال ايها الناس ان الله تبارك وتعالى ارسلني برسالة
برصد ربي ووطنيت ان الناس مكد في ما وعدني لا يلقونها اولا بعد من فخر فلو
بالصلوة جماعة ثم يخطب وقال ايها الناس ان الله عز وجل ارسلني
مولى المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم قالوا بل يا رسول الله فقال ثم ما علي
فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقال سلام
فقال يا رسول الله والاه كوالا من كنت اولى به من نفسه فعلي اولى به من نفسه
وقا ساسما ايها هو الذي روى في الخبر من سيد البشر ان قال ذات يوم لبعض اصحابه
يا عبد الله احبب الله واخضب في الله وقال في الله وعاد في الله فانزل الله
الله الا بذلك ولا يجدى رجل طعم الايمان وان كثر صلواته وصيامه حتى يكون كذا
فقال يا رسول الله وكيع لح ان اعلم اني واليت في الله وعاديت في الله
على الله حتى اواليه ومن مدوه حتى اعاد به ما شار رسول الله بذلك الى علي بن
فقال انرى هذا قال نعم قال في هذا وفي الله وعدوه هذا وعد الله فوالى هذا

فقال علي بن ابي طالب

ولما رآه ابوك وعاد بعد وهذا ولما رآه ابوك شعر اذا كنت تهوى الغيوم فاسأل سبطك
فما وصلوا الا بقطع العروق وما نقل الهندى وهو جدين على كفة الابدن
ابوك واذا حرق الله ولحق الله لا بأس بان تذكر بعض فضائل اوليائه وشيعته فاعلم
مدى المعنى في الارثاء ومن سبب البشر على الله عليه واله ان قال يدخل الجنة
الذين اخلصوا بعلهم ولا فساد بصل العجم فخر يفتى على من فقال هم شيعتك فانت
امامهم ومدى فيديهم قال النورى سئل ام سلمة زوج النبي عن علي بن ابي طالب
فقال سمعت رسول الله يقول ان عليا وشيعته هم الفائزون وفيه ايضا من لا
ينبأ من علي قال قال رسول الله صلى الله عليه واله ان الله تم خلق قسما
بأقوات احمد لا ياله الا حق وشيعنا وسائر الناس من غيرهم وفيه ايضا من
ابن ابي طالب قال شكوت الى رسول الله محمد الناس اباي فقال يا علي ان ابوك
امر بغيره يدخلون الجنة انما كانت ولكن وللبين ودرينها ورا طهموزا وحبنا
ومرارة ودرينها وانشاءنا من اماننا وشما لنا مدي علم من باسره ان قال كان
امير المؤمنين جالس في ذكر القضا اذ هضض اليه رجل فقال اصفوا ان اكل
له انما رجل من شيعتك وعلى نوبت ما يدان تظهر في مصاف الدنيا لاهل
الآخرة وما معي ذنب فقال الامام ما اعظم ذنوبك وما هي فقال انما الرط القيا
فقال ايما احب اليك ضرب يدي القفار اولا قلب عليك جلد او ادمى عليك او
فان ذلك جزاء من لم يترك تلك المعصية فقال يا مولاي اخرجني النار لا اخرج
من نار الآخرة فقال انما ارجع الضحرة فصب لغيره غداة فنادى
فقال للرجل اصف وارضى بذلك وبالميل قال ففهم من الرجل ما له وما عليه
وقسم امورا الى اولاده وعلى كل ذي حق حقه ثم بارز على حجة امير المؤمنين

علي بن ابي طالب في بيت نوح ٣٠ مشرقى جامع الكوفة فلما صلى امير المؤمنين قال ما
نار بالكونة اخرجوا وانظروا امير المؤمنين فقال جماعة منهم كيف يخرج رجل من
محبته وهو الساعدي يذبحه بالنار فبطلت امامته فسمع بذلك امير المؤمنين
قال فماذا فعل الامام الرجل ورمى عليه الفخضة من القصب فاعطاه وقد
ذكر بيتا وقال اندج واحرق نفسك ان كنت شيعتي ومحبي فقام في فناء لا
وان كنت من الخايعين المكذبين فالتنا من اكل الحما وتكسر عظم فاقول الرجل
على نفسه واحرق القصب وكان على الرجل ثياب بيض لم تعلق بها النار ولم تقرب
النيران فاستفتح الامام م وقال كذب العادلون بالله وذلوا ضللا لا يبيد
قال ان شيعتنا منا وانما قسم الجنة والنار وشهد الى رسول الله في مؤلف
كثيرة من النبي قال اما ان من شيعته علي عليه السلام لمن ياتي يوم القيمة وقد
وضع في كفة سيئاته من الاثام ما هو اعظم من الجبال الرامس والجمال الشا
يعقون الخلائق هلاك هذا العبد فلا يشكون ان من لها الكون وفي هذا الله
من الخالدين قيامته النراء من قبل الله نعم يا ايها العبد الخاطي للجاني هذا
الذنوب الموبقات فعمل بامرنا احسنه كما فيها وتدخل الجنة بركة الله وترى
عليها وتدخلها بركة الله يقول العبد لا ادرى فيقول منادى من وراء حجاب
ان يرحم يقول نادى في محصات القيمة الا ان فلان بن فلان من اهل بيتك
وكذا وقبره كذا وكذا قد رقت بيثا مد كما قال الجبان والجمام والاحسن بان
نادى اهل هذا المحشر كما نتج من يد او عارضة فليعنى بجماد التي عنها هذا
اول او ان سدة حاجتي اليها فينادى الرجل بذلك نادى من يجيبه على
بن ابي طالب بلبينك لبينك ايها المتحصى في محنتي المظلوم بعدا ولحق ثم ياتي

جزء من علي بن ابي طالب

منهم من بعد كثير وجم غفير وان كانوا اقل عددا من خصماء الذين لهم الظلال
 فيقول ذلك العدو يا ايها المؤمنين نحن اخوانكم المؤمنين كان سبابا لنا ولنا كما وفيها
 معاشرنا يا ابا مع كثرة احساننا لينا متواضعا وتدين لنا من جميع طامعنا
 لا فيقول على ما اذا تدخلت بغيركم فيقولون بسم الله الواسع التي لا بعد
 من والاك ووالى الك يا ابا رسول الله فباي النكا من قبل الله فهو با اخا
 الله هو الاخوان المؤمنين قد يقولوا فان ما اذا تبدل لنا في ان الحكم
 وبني من الذي توب قد غفرها لهما والاك وما بين وبين عادي من الظلال
 ثلاثة من فصل الحكم بينه وبينهم فيقول على ما اريا فعل ما نأمر في فيقول الله
 يا ابا من لخصما قد غفرهم من ظلالهم قبل فيضمن لهم على عدي السلام
 ويقول لهم افرحوا على ما شئتم اعطاكم عرضا من ظلالكم قبل فيقولون يا ابا
 رسول الله نجعل لنا بائنا وظلالنا قبل توب بعض من انفسنا ليل فيقول
 فرأى حجة فيقول على ما قد وهبت ذلك لكم فيقول الله عز وجل فانظروا يا ايها
 الان التي ما تأتوه من على ما نداء لصاحب من ظلالكم ويظهر لهم توب بعض
 واحد في الجان من عجائب تصورها وبجرائها يكون ذلك ما بين من الله بخصما
 اولئك المؤمنين ثم يريهم بعد ذلك من الدرجات والمنازل ما لا عين رأت ولا
 اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر فيقولون يا ربنا هل بقي من جناتك شيء اذا
 كل لنا ما بين تحمل سايرها وات المؤمنين والانبيا والصديقون والشهداء
 القاطنون وتقبل اليم عند ذلك ان القصة بأسرها قد جعلت لهم في في النار
 من قبل الله تعالى يا عادي هذا توب بعض من انفسنا على بن ابي طالب الذي اقر
 عليه قد جعل لكم خذوه وانظروا فيصرون هم وهذا المؤمن الذي هو عادي في

فلا

تلك الجان ثم يرون ما يصفه الله عز وجل الى ما لك على في الجان ما هو افضل
 ما بين من وليه المولى ما شاء من الاضواء التي لا يبرها غيره فقال رسول
 الله صلى الله عليه وآله انكم شجرة الزقوم المدة لخالق ابي ورجي على بن ابي طالب
 عرفت بعض فضائل امير المؤمنين وصار من شيعته عند الله في الدنيا والآخرة
 فاستعد للبعاء لما جرى عليه السلام من المضايقة التي كان ما عيا الى بعضها
 مؤثر ثم اعلم انه روى من كثر الكراحي ان امير المؤمنين كان ساجدا على حتى
 ملائكة واما رفع صوت بالبكاء فقلنا يا امير المؤمنين لقد امرنا بكاء وشجانا
 وما دناك قد فعلت مثل هذه الفعل قط فقال كنت ساجدا دعوا ربى بدماء
 الخبز في سجدتي فقلبي حزين فقلت رب يا هالتي قطع عني ربك رسول الله
 صلى الله عليه وآله والى ما هو يقول يا ابا الحسن طالت غيبتك فقد اشتقت الى
 رديك وقد انجزت ربي ما وعدني فيك فقلت يا رسول الله وما الذي انجز
 لي منك وفي رزقك وبنائك وزيارتك في الدرجات العلى وفي عليين قلت يا ابا
 انت واني يا رسول الله فشيئا قال شيئا معناه وقصودهم بخبره وقصودنا
 فصار لهم مقابل منا فقلنا يا رسول الله فاشيئا في الدنيا قال لا مني في
 قلت فالحمد عند الموت قال عليكم الرجل نفسه وبو ملك الموت بطاعة
 فالحمد حتى يعرف قال بلى ان اشتد شيعتنا لنا جابا يكون خراج نفسه كثر
 احكم يوم الصفا للدار والبار والذى يتقنع به القلوب وان سايرهم لموت
 كما يخط احكم على نفسه كما قرأ ما كانت عليه موقرة وروى العبد في الارض
 موسى خادما امير المؤمنين وهو جالس فلهما ربي عليه السلام قالت سمعت عليا يقول
 يا بشير الى اني فلما اصبحكم قالت وكيف ذلك يا ابتاه قال اني لميت بنى الله

اجاز على بن ابي طالب

الظاهر ان معنى ما في الظلال فيكون
 الاضواء في قوله الموت في قوله
 بل في قوله في قوله

في سائر وهو مبعث العباد من وجهي وهو يقول يا علي لا عليك نالت فما حكتنا الا
 حتى ضرب تلك القيمة فصاحتم كلشوم فقال يا بنيت لا تفعل في نافي امري رسول الله
 صلى الله عليه واله ليس لي بكثرة يا علي علم البنا ان ما عندنا هو خير لك ومن يحس
 قال في يوم الذي فيه ملكتي هين وانا جالس فسمع لي رسول الله
 يا رسول الله ما ذا القيت من امتك من الافه والذلة فقال ادع عليهم فقلت يا رسول الله
 بهم خير منهم وايد لهم في شرا مني اقول يا الله من هذه الذرة يا الله ما لها الا خير
 ما لها الا خير من الدنيا من الدنيا من وضع عليه السلام راسه على قبر النبي
 وادركه القمام فاشهر في العوالم فسمع من رسول الله صلى الله عليه واله قد القبل
 في كنفه من الامم من بينه وبين شماله وبين يديه حتى تم الحرس الى صدره وقبل
 ما بين يديه وقال جئني يا حسين كافي امك من قريب مقلا بدمائك مذبحا بارعا
 كبر وبكاه من عصابة من امتي وانت مع ذلك عشان لا تفتني وطان لا تروى هم
 مع ذلك لا يرجون شفاعتي لان الله شفاعتي يوم القيمة جئني يا حسين ان انا
 واسلك واحال فذموا علي هم متناقون اليك وان لك في الجارات له جارات لن تها
 الا بالشهادة قال ليجمل الحسين في منامه ينظر الى جده ويقول يا جده لا حاجة
 لي في الرجوع الى الدنيا حتى شرف الشهادة وما قد كتبت الله لك فيها من الثواب العظيم
 فان اباك واحال وعملك وهم امك بخشون يوم القيمة في زهرة واحدة حتى يد
 الجنة قال يا بنيت الحسين من نومته فزما رجوا بافقت ربه يا علي الهالين ومن
 المطلب فلم يكن في ذلك اليوم في مشرق ولا مغرب قوم استخفوا من اهل البيت
 الله صلى الله عليه واله ولا انزكا ولا اكرههم وفي رواية اخرى في العوالم
 ام كلثوم ولم ير له كان الجنة تلك البسلة فاما ما عدا ذلك وما جده ان يخرج

صاحته

سامة بعد سامة بقلب طر في السماء وينظر في الكواكب وهو يقول ما كذبت ولا كذبت
 وانها البسلة التي وعدت بها ثم يعود الى مقالته ويقول الله سامة بالحق في الموت وكثير
 قول ان الله وانا البسلة رجوع ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ويعلي على النبي
 وينتظر الله كثيرا قال يا بنيت اذا قرب وقت الاذان فاعلم في رجوع الى ما كان عليه
 الليل من العلو والنعاء والسمع الى الله عز وجل قال ان كل شوم فجلت ارجله
 الاذان فلما الاح الوقت البسلة ومعها الله فيه ما ثم ايقظته اسخ الوضوء فقام
 فابعد وفتح باب ربه من الدار وكان في الدار من نداء هدى الى الحبيب من نداء
 نزل خربن وملكه وفرفر في وجهه وكان قبل تلك البسلة لم يعنى فقال عليه
 لا اله الا الله صوامح يتبعها فواج في غداة قد يظهر القضاء فقلت يا اباها هكذا
 نظرو فقال يا بنيت ما انا اهل البيت من ينظر ولا يتطهر ولكن قول جري على
 فقال يا بنيت عني عليك الامانة اطلقه فقد حبت ما لبس لسان ولا يقدر على الكلام
 اذ اجام او عطش في طبعه واسقيه والاخلى سبيله يا كل من حنا ايق الا من نداء
 الى الباب فعا لرجله فتعلق الباب بجزره فاعمل منزه حتى سقط ما خذ وشه وهو
 شعر اسد وجانك الموت فان الموت لا يمك ولا يخرج من الموت اذا حل بالوكا
 ولا تغتر بالدهر وان كان يوما يمك كما اضمحل الدهر كذلك الدهر يمك كما قال الله
 يا بنيت في الموت الله ما يرضى في لقائك نالت ام كلثوم وكنت اسحق خلفه فلما
 يقول ذلك قلت واغوثاه والبقاه امر انك تنى نفسك من البسلة قال يا بنيت ما هو
 نعاء ولكنك الحلالات وعلا مات الموت تنبع بعضها بعضا من مسكن من الجواب
 فخرج الباب وخرج اقول اذا سمعتم يا اخوتي الموت يمين الباكين ان عند خرج الى
 عليه السلام من الدار الى محل الشهادة كانت الموت خرج من وراءه وفرفر في وجهي

اشعار اهل البيت

في وجهه ناسموا ان عند مخرج قبة العباس الامير عليه السلام اعني ولده الشهيد العباس
الشهيد اذ رحل الفداء في يوم العاشور من الحميم الى محل الشهادة كانت التواريخ
والصوامع من فساد وادلاء الغريبات المغيرات العطلات العظام الى الجبايات
وام كلثوم وزناطة ورفقة وسكنه وامثالها فامروا في العواصم ان يلعبن
على اثنين وسبعين رجلا من اهل بيته صرحا تحت الى الخيمة فنادى باسكنه يا
بارئ يا ام كلثوم عليك من السلام فنادى مسكنه يا ابراهيم فنادى فقال
كيف لا تسلم من الامارة ولا لعبين يا اخوتي سمعتم ان الامير المؤمنين اوصى
كلثوم في الطعام والوزر وسقيتم فوالله لا ادرى كيف كان حال مولانا الحسين
حيث لم يوجد في هذا الوقت عنده شرب ولا طعام حتى يوصي الى ام كلثوم في
ابنته مسكنة الضيقة المزينة بالاكسية ولا تخشين الله فنادى فقال يا ابراهيم
الحاجس الخا من في قبة العباس على راس الامير عليه السلام السلام عليكم يا مسكنة
المؤمنين عليه السلام ورحمة الله وبركاته اعلوا ان من بعض الخطب البليغة
هو ما كان اول الدين معرفته الله وكما لم يعرفه الضيق ببركته ان الضيق في
توحيد وكما لو حده الاخلاص ونحو الصفات عند شهادة كل صفة اخرى للوصف
من وصف الله سبحانه فقد فرغ ومن فرغ فقد شأه ومن شأه فقد حزنه
حزنه فقد جهله ومن جهله فقد اشار اليه ومن اشار اليه فقد حزنه ومن حزنه
نقد عذته انتهى ما اوردنا نقل خطبة ما قول بعد الحمد لله سبحانه والحمد
وسلم على اشرف انبياءك واكمل اوليائك وخير اهل عالمك والحمد للطينين
المعصومين والحق على اهلهم اجمعين اهل الايمان وبعد فقد قال الله عز وجل
يوم نحشر النقيين الى الرحمن وقد اوتى الحق من الجحيم ودر امرى في

الحال

الحال من ابي جعفر عليه السلام قال على من رسول الله صلى الله عليه واله من قول
يوم نحشر النقيين الى الرحمن وقد افاقا يا اهل ان الوالد لا يكونون الا كبا اذ اذكركم
رجال انقذ الله ناحبهم الله عز ذكره واختصهم ورضى اعمالهم فتاهم المؤمنين فصار
لا باعلى اما والذي خلق الجنة وبرزخ النعمة اقم لغرض من فيهم وان الملائكة
لنستقبلهم بنوق من فوق العرش عليها رجال الذهب مكللة بالذرة واليا فون
الاشترين والسندس وخطابها اجذل الاجواس فظهرهم الى الحشر مع كل رجل منهم
الفضل من تلامذ ومن يمينه ومن شماله يرفقهم ثم اوحى بينهم الى باب الجنة
وعلى باب الجنة شجرة ان الورقة منها يستظل تحتها الف رجل من الناس ومن بين
الشجرة عين المطهرة مركبة قال فيسقون منها شرابا فيطهر الله بها قلوبهم من
ويستقطن ايمانهم الشجرة ذلك قول الله عز وجل وسقيهم شرابا طهورا من تلك
العين المطهرة قال فيكون الى عين اخرى عن يسار الشجرة فيفسلون فيها وهي
من الحيرة فلا يموتون ابدا قال ثم يوقفهم فقام العرش وتسلموا من الانوار ولا
والمرور ابدا قال فيقول الجبار رجل ذكره الملائكة الذين معهم اخبره اولياي الى
الجنة ولا يوفقونهم مع الخلائق فقد سبق رضائي عنهم ووجبت رحمتي لهم
كعباد يذبحون او تقف مع اصحاب الحارات والسيئات قال فنسوقهم الملائكة الى
الجنة فاذا انتهوا بهم الى باب الجنة الاعظم ضرب الملائكة اللطيفة ضرب ففزعوا
فبلغ صوت صريرها كل جنة خلقها الله واعدها الا لباكر فيها شر من هم اذا
صروا للجنة ويعول بعضهم لبعض فذبحنا اوليا الله فيفتح لهم الباب فيدخلون
ويفرح عليهم اهلهم من المؤمنين والامميين فيقبلونهم فاما كان اشهد
سؤنا اليكم ويعول الحق اوليا الله مثل ذلك وفيه ايضا قال رسول الله صلى الله عليه واله

كيفية دخول النقيين الى الحشر
والجنة

دخول النقيين الى الجنة

سبعون سنة جئتموه واربعة سنوة من الادميين واللوم من ساعته مع الحوكة وساعة
مع الادميين وساعة غلبوا على الارض ملكا ينظر بعض المؤمنين الى بعض اقول
كثير في الاختيار ان سنوة اللوم من الادميين لا يزيد عن اربعة وثمانين من الحوكة العين
تكثر من الاختيار بدل على اليد من سبعين وبعضها بدل على الانقص من حصى العين
بدل على الايمان ويمكن الجمع بينهما بان اختلافها يكون باختلاف درجات اهل الجنة
كما لا يخفى على ذي بصيرة باختلاف المؤمنين هل يحبون ان يسمعوا احدا يشاء ان يروا
سئونكم كما مثال او امر الله واجاب لوجه حتى تدخلوا في الجنة التي خلقها الله
وجعل الطيبه ناعله ان يروى في ايها من رسول الله صلى الله عليه واله وان
لغشاء شعاع نور وهو على امره فيقول لخدمه ما هذا الشعاع الازع هل البياض
لحظي فيقول لخدمه قدوس قدوس جل جلال الله بل هذه حوراء من نسائك
من لم يدخل بها بعد اشترت عليك من خيمتها اسواق اليك وقد تعرضت لك
احبت لقائك فلما ان مررت منك على سبيلك بسمت شوك شوك البياض شعاع
الذي رايت والنور الذي خشيان وهو من بياض نورها صفاء وقامه ورفعة
ولي اقتباده نواها فتقول التي فيستدرا اليها الف وجبت والفت وصغيرة بمشربها
بذلك فتسزل اليد من خيمتها وعليها سبعون حلقة مغسوبة بالذهب والفضة
بالذهب واليا قوت والبرجد صبي من المسك والعنبر والوان مختلفة يرمى فيها
من ذرات سبعين حلقة طوقها سبعون ذراعا وعرض ما بين منكبها عشرة اذرع
دنت من على هذا اهل الخدام بعضا من الذهب والفضة فيها الذرة واليا قوت والبرجد
فيشربها عليها ثم يعانقها وتعاقد وفيه ايقاعه ثم يخرج عليه من جنة الحوراء
من خيمتها ثمان مائة وحوها وصانعت وعليها سبعون حلقة مغسوبة باليا

واللوم

واللوم والبرجد هي من مسك وعنبر وعلى راسها تاج الكرامه وعليها اقلان من
مكلائان باليا قوت واللوم بشر كما باقوت احمر فاذا ادست من على سنوة فتم ان
اليها شوق فتقول ليا تقى الله ليس هذا يوم ثقب ولا ثقب فلا تقم انك والى
فيختفان مقفلا من حوراء عام من احوام الدنيا لا يعلمها ولا خلاف قال فاذا فسر بعض
من غير ملالة نظر الى غنمها فاذا عليها فلا يد من ثقب من باقوت احمر وسطحها الروح
درة مكتوب فيها انت يا ولي الله جبري وانا للوكة جبريتك البياض ناهت نفسي الى
ناهت نفسك حتى عن ابي بصرى من الصادق قال قلت له جعلت ذاك شوق فقال يا
يا محمد ان الذي في غنم الجنة ان يوجد مرجمها ميرة الغنم من مسافة الدنيا وان
ادنى اهل الجنة من لا يوزن من الغنم الحق والافس لوسمهم طعاما وشربا فلا
عنده شيء ان امير اهل الجنة ضراره من يدخل الجنة فيرفع له ثقب عدائي فاذا دخل
انما من روى فيها من الارزاج والخدم والاختار والتمار وما شاء الله مما كان
قوة وقلبه مشرة فاذا سكر الله وحده قبل المرفع مرسل الى الحد بقة الثانية
ماليس في الاولى فيقول يا رب يعطى هذه فيقول الله نعم لعل ان اعطيتكمها استغنى
ميرها فيقول رب هذه فاذا هو دخلها سكر الله وحده قال فيقال انتم اليا باليا الجنة
فيقال للمرفع مرسل فاذا فتح باب من القلعة ويرى اصنافا ما كان فيها قبل فيقول
عن نفسي اختلفت ميرة ربك للحمى الذي لا يحصى اذ صنعت على بالجان وان خفي
من اليزان قال ابو بصير فيكيت وتلك جعلت ذلك منى في البياض ان في الجنة
تعد في حافيت حوراء ثابتات اذ امر المومنين بخارجة من الجنة قلعهما وابنت الله
وجعل مكانها اخرى تلك جعلت ذلك منى قال يا محمد اللوم من يزوج فانها تارة
عن ذكرا واربعة الاثني عشر واربعة جنتين من اللوم العين تلك جعلت ذاك فان ما تارة

احوال حور العين
والقوار

مسافة اهل الجنة من الحور العين

في الجنة من طرفة
الحور العين

من نور يدين بطرهم في ارجاء الهواء بنادون في عزة القيمة سخن العلويون فيما بينهم النذاه
من قبل الله انتم للقرن الذين لاحزون عليكم اليوم ولا انتم تخرجون من قضاة القضاة
الباقية قال يادى مناد يوم القيمة ابن الحقون لعلي عليه السلام فيقولون من نكل
عيق يقال لهم من انتم قالوا نحن العلي الخالصون لاجبا فيقال انفسكون في جنتهم
من الناس فيقولون لا فيقال لهم ادخلوا الجنة انتم وازواجكم تخرجون اقول يا ايها
الحقون لعلي بن ابي طالب اسمعوا حديثا قرئت به ربوبكم ونزل حجتكم له واعلموا ان الله
من تغيره ولينا العسكري عليه السلام من النبي صلى الله عليه وآله وعليها وعلى الهما يادى
مناد يوم القيمة ابن الحقون علي بن ابي طالب فيقوم قوم من القائلين فيقال لهم خذوا
من شتم في عزة القيمة فادخلوهم الجنة فاقول رجل منهم بخوا ابتغاه من اهل تلك
العصاة الصالح رجل فمادى مناد ابن البقية من حجتى علي بن ابي طالب فيقوم
يقصدون فيقال لهم من الله عز وجل ما شتم فيقولون فيقتل رجل واحد منهم ما
ثم يصف لهم مائة الف ضعف ثم ينادى ابن البقية من حجتى علي بن ابي طالب فيقوم
قوم ظالمون لا انفسم معذورون عليها فيقال ابن المفضون لعلي بن ابي طالب
فيؤتى ثم يغفو بعد عظيم كثير فيقال لا تجعل كل الف من هو الا نكادوا واحد من
عق علي بن ابي طالب له دخل الجنة فيجى الله عز وجل جحيم ويجعل اعداءكم قدام
ايها الحقون لعلي بن ابي طالب من حال الضد اهل بغداد ان سمعوا ما صدر من
عليه السلام بالنسبة الى وديكم واماكم الذي جديكون سببا انكم لا والله لا تفتنوا
ولو تدرتم ففقتى محبتكم فخلاصكم ان تكونوا تصحوا امرئ الشكلى ويجعل تلك الامور
لها يد على ابتغاه من الاجار العبرة للذين في العوالم وغيره هو الله والى
لما كان ليلة تسع عشرة من شهر رمضان افطر لى عليه السلام بغير من شيعته من

البر

البرق ثم حمد الله واتى عليه ثم قام الى صلوة فخطب ولهم نزل ملكا وساجدا وجلا
الى الله سبحانه ويكثر الى قول والخرج وهو ينظر الى السماء وهو ملق بجلال فلما دخل
وكان قد بقى ذلك الليل اسخ الضوء وليس قايده فخرج بايده وخرج قال اسم كل شئ فحيت
الى ابي الحسن فقلت يا ابي قد كان من امير الدنيا كذا وكذا وتخرج في هذا الليل
فالحق فقام الحسن وبعده فخطب برقبته ان يدخل الخاسع فقال يا اباها ما اخرجك في هذه
الليلة وتبقى من الليل ثلثة فقال يا حبيبي يا قرة عيني خرجت لري يا اباها
في هذه الليلة هاتى وان جئتى وانلقى فقال لخير امر ايت وخير يكون ففهمها
عليه فقال يا بنى رايبت كان جبرئيل نذير من السماء على رجل ابليس فتناول
حجرين ومضاهما الى الكعبة ونزعا على ظهرهما وضربا حدهما على الارض فصارت
ثم نزلها في النزع فابقي مكة ولا المدينة بيت الا يدخل من ذلك النقاد فقال
لرايت وما ناوليها فقال يا بنى ان صدقت روى ان اناك مقول لا ولا
مكة حينئذ ولا المدينة بيت الا يدخل من ذلك ثم ومعه بنة من اجل فقال
هل تدرى متى يكون لك يا بنى فقال يا بنى ان الله تعالى يقول وما تدرى
ما اذا تكسب ثوابا وما تدرى نفس باقى امرئ قوت ولكن محمد الى جبرئيل
على الله عليه واله انه يكون في العشر الاخر من شهر رمضان يقتلى ابن عمه الاوى
عليه فقلت ليا ابتاه اذا علمت منه ذلك فاقتل يا بنى لا يجوز القصاص الا
للخانية وللخانية لم تحصل مني يا بنى لو اجتمع الثقلان الا في الحق على ان
ذلك لما نذر يا بنى ارجع الى فراشك فقال الحسن يا ابتاه اريد امسى معك
موضع صلواتك فقال لا اقصت محبة الا ارجع الى فراشك لئلا يتفق عليك
نومك ولا تعصبي في ذلك قال فرجع الحسن فوجد اخته ام كلثوم قائمة خلف

جان شهادة امير المؤمنين
عليه السلام

في القصر

ابد الابرار ودهالذاهرين بقمارتك يا ائمة الشيعين الحمد لله الذي
الحسين عليه السلام اهل الكوفة على قتل امير المؤمنين علي السلام باسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي ليس له حد محدود ولا وقت محدود وليس له شبيه ونظير وهو
 بكل شئ بصير كان من الامن حدوث موجود ولا من عدم مع كل شئ لا بالقادر
 وغير كل شئ لا بالابدي بل في كل لاجع الحركات والالات انشاء المخلوق انشاء وابتد
 ابتداء بلا فكر ومرتبة بلا اعتبار وبقدر بلا بعد بالقدر الكمال والاسم
 القاهرة اللهم صل على ائمتنا الطاهرة وخيرتك من الخليفة محمد بن عبد الله بن
 الاثرية قم على منير نور الطاهرة وكاسف الغمة المقتول سيدنا شفي الامير في
 العادة على ساق الشيعين يوم القيمة عليه افضل الصلوات ثم على روجه فاعلم ان
 واولادها النجباء عليهم السلام البهار والنساء والعت على ائمتنا بقاء دار
 البقار فقد قال الله سبحانه في كتابه الكريم الاكرام التعظيم والتكريم في جنوهم
 من المضاجع يدعون ربهم خوفا وطعنا ومتامرين بما هم يقضون فلا تعلم نفس ما
 لهم من قرة عين جزاء بما كانوا يعملون واعلم ان شيعنا من الاجيال الكثيرة ونفائ
 النامة والخاصة انما تركت في الحث والتعريب على صلوة الليل ثم اعلم ان من لا
 ما يذل من ان للوجب تركها والباست ليل التوفيق لا يثابها هو الذي في العبد
 مارة في المحاسن من الصادق ان الرجل يذنب الذنب ويحرم صلوة الليل او
 عمل السيئ اصبح في صاحبه من السكينة في اللطم اقول وكيف في ذم تركها مارة في
 من الجعفر عليه السلام قال ان الليل شيطان يا ايها الذين هم اذا استيقظ العبد
 القيام للصلوة قال لا ليست ساعلك يستيقظ مرة اخرى فيقول لم يبق لي
 فاما ان كذلك ينزل ويجبه حتى يطلع الفجر يا ايها الذين هم اذا نزع المضاجع

عن

مذنب فخر او يبعث وقد ايقن من الباقر عليه السلام ما من عبد الا وهو يستغفر او يتوب
 في الليل او لا فان نام والالح الشيطان فبال في اذنه الا يرى احدكم اذا كان منة في ذلك
 نام فليقل وكسلان واذا اخبر بالوجه للشيخ فيها هي اكثر من ان تذكرها في هذا
 لكن تذكر جملتها ايقاظا وقسطا بقا للمؤمنين فيها مارة في ايضا من على من ايقاظ
 قيام الليل معصية للبدن ومخالفة للنفس باصلاح البنين وتغري للمعصية ومارة في
 من النبي عبد الله قال كذب من زعم انه يعل صلوة الليل وهو يجمع ان صلوة الليل نقص
 الثمار وفيه الله قال رسول الله من صلى الليل احسن وجهه بالتهجد ومارة في
 الا اجرهم يا ابا عبد الله فيل نعم يا رسول الله قال لا الصوم جنب من النار والعن ينقص
 للخطية وقيام الرجل في جوف الليل يتبع وجه الله وفي رواية يذكر الله في مكانه وفي
 نياي تبه تحفر هذا الاية تجافي جنوهم من المضاجع ومارة في من الحاسن من
 الله لما امر به ربه في الجنة فها من من الذين واجه من العمل واستقامته
 السم في ابلاب من عدو الخوف على مخاطرة قابلية الباقوت الاحمر والاذن الا بغير فضيلة
 بخلافه فان هو مسك ثمره كما اذ كان يلقى ثمره الى النجلى فيشقيها من سبعين حذو
 على كرسى وهم القوم المحجلون حيث شاءوا من الجنة فيسألهم كذلك اذا مشى عليهم
 من فوقه يقول سبحان الله يا عبد الله اما انك اذ كنت فيقول من انت تقول
 انا من اللؤلؤ قال الله فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة عين ومارة في
 اما الى الصدوق من الصادق من ابا عليهم السلام قال قال رسول الله صلى
 عليه واله ان الله جل جلاله اوى الى الدنيا ان اتقى من خدمك واحد من
 من فضلك وان العبد اذا اتقى لبيد في جوف الليل للظلم وناجاه الله الله
 في قلبه قال قال يا رب يا رب ناداه الليل جل جلاله ليلى عدى سنلى

تغفر له قبل

وتوكل القليل ثم يقول جل جلاله لا تكثر ملائكتي انظر الى عبدى قد عنتى في جوار القليل
والساقون لا همون والعاقلون ينام استجدوا انى تدفطر طعمه ماري عن نفس الامام ما
عليه السلام بيان ثواب الصلوة واذا قال بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله قبح العالمين وقبح
فاخرة القادري وسورة قال الله تعالى ملائكتنا ما من عبد وهذا الكيف نلذذ بهارة
استجدكم يا ملائكتي لا تقرب لي يوم القيمة اقرب في جاني وارقي في صدري فلا يزال
يقرب ويرقى بعد ذلك مرتبة درجة من فضة ودرجة من لؤلؤ ودرجة من جوهرة ودرجة
من زهر جود اخضر ودرجة من زهر اخضر ودرجة من نور زهر العرق دما مري في
الكليتي قال النبي صلى الله عليه وسلم يا ايها الذين آمنوا صلوا اليك بصلوة القليل وعلينا بصلوة
وماري في مجالس الصدوق قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب ان في الجنة يا علي
تخرج من اعلاها للليل ومن اسفلها اجل يلق مسجود عليه ودون اخضر لا تروى ولا
تبركها اوليا الله فيقرهم في الجنة حيث يشاءه ايقول الذين اسلموا هم بايتنا ما ينبغي
بصادق هذه الكلمة فيقول الله جل جلاله انهم كانوا يقومون القليل والانياسيون ويعتبرون
النهار ولا ياكلون عجا حديد الحديد ولا يجنبون ويصدقون لا يخلون ويصا
حديث الشريف غريب عن الصادق جعفر بن محمد عن ابي عبد الله السلام ان رجلا سئل عن
الخطاب من قيام الليل بالقرآن فقال له انك لا تدري من صلى من الليل عتري ليلة الله
اعتبار مضات الله قال الله عز وجل ملائكة النبي صلى الله عليه وسلم هذا من الحسنات عددا
انبت في الليل من حبه وورقه وثمره وعتق وعتق وعتق وعتق وعتق ومن صلى في
اعطاء الله عشرة دعوات مستجابات واعطاه كتابا به منته يوم القيمة ومن صلى في ليلة
اعطاه الله اربعة عشر صابرا من النية ومنع في اهل بيته ومن صلى مع ليلة خرج
من ذرة يوم يبعث وجهه كاهن ليلة البدر حتى يتر على الصراط مع الامين ومن صلى

سنة ليلة كتبت في الاولين وغفر له ما تقدم من ذنبه ومن صلى مع ليلة من اهل بيته
خليل الرحمن في قبره ومن صلى مع ليلة كان في اول الغائبين حتى يتر على الصراط
العاصف ويدخل الجنة بغير حساب ومن صلى ثلث ليلة لم يبق من ملك الا اعطاه من
من الله عز وجل وقيل لا يدخل من ابي القواب الجنة الثمانية شئت ومن صلى مع
ليلة نكح على ملاك الارض ذهاب سبعين الف مرة لم يعد لاجن وكان له ذاك انكسر
من عتق رفته من ذلك ما جعل ومن صلى ثلث ليلة كان له من الحسنات قدره على ما
انها احسن افضل من جبل احد عشر ليلة ومن صلى ليلة تامة تاليا الكتاب لله عز وجل
مكافا وساجدا واكثر اعطى من الثواب ما ادناه يخرج من الذنوب كما ولد له افسد
لدم دما خلق من الحسنات ومنها ما ادراجا وبنت الثور كالبقرة وبنت الابل
والسد من ثلثة ومار من هذا البر يعطى به ليلة من النار ويبعث من الاخيرين
ويقول الرب مبارك وتعالى ملائكة ملائكتي انظر الى عبدى احيى ليك ايتاه
مراضي اسكنوه الفرس ولديها مائة الف مدينة في كل مدينة جمع ما شئني
الافضل وثلث الامين وما لا يحظر على بال سوى ما اعدت من الكرامة والبر
والقربة وما روي عن الجمع عن النبي صلى الله عليه وسلم يقول الله اعدت لعبادي الصالحين ما لا
عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر لعله ما اطلعكم عليه اقرا وان شئتم فلا
تقل فتن الاية يقول المولى وقد الله لقلب غلامه يا اخوان المؤمنين للمحمد
الملكين بصلوة القليل والناجات في آناه واطراف النهار اعلوا ان صلوة الليل كان
اجرها ارجا من الجنة العزير و" ويرى لا يجوز بيان احد لا ملائكة الا الله
القد وما كان عا حادته فقط لا يمكن الاحياء بانزولهم اهل الله ما الله
من قولهم السلام وما لا يحظر على بال ومن قولهم عليهم السلام ولا خطر على

فثبت صلوة الليل

بشره ما روى عن النبي من الصادق ما من عمل حسن بعد العبد الا ان يثوب في القبر
 الاصلوة الكليل فان الله لم يبين ثوابها العظم خطره عنده فقال جل ذكره تعالى في
 ثلومهم الى قولهم يقولون ولما كان العصومون صلوات الله عليهم اجمعين
 بتركها بل بناه اكثر من اشياهم واتباعهم كان ويكون على اتباعها وعدم تركها
 ولو بقضاها في صدر الثمار ربنا وفقنا بما بقي من عمرنا على ان نتجاهل الخلق
 والاجتهاد على ان نتقرب من الله ولو في ليلة واحدة نجاه محمد وبعثته الطاهر عليهم
 السلام انهم في الله ثم الله من تفرطينا فيما معنى من عمرنا وفيما سباني الاخوة من الله
 قوته فوالله اني على الحشنة صلو الكليل ما روى عن الاحتجاج عن الكاظم ع
 عن ابيه عن امير المؤمنين عليه السلام قال لقد نام رسول الله صلى الله عليه واله عشر
 على طرفيها حتى فوجئت نداءه واصفر وجهه ويقوم الليل اجمع حتى توجبت في
 ذلك فقال الله عز وجل طمها انزلنا عليك القرآن لتشتقي به لتستعبد به وما روى
 في الارشاد من سجد بن كلثوم قال كنت عند الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فذكر
 علي بن ابي طالب عليه السلام ما روى في قوله تعالى والله ما اكل على بن ابي طالب
 من الدنيا حراما قط حتى مضى بسبيله وما روى في الامان ما روى في الاحتجاج بانها
 عليه عديته وما روى في رسول الله ما روى في الادعاء تقرب به فما اطاق من رسول الله
 من هذه الامور غير وان كان يعمل عمل رجل كان وجهه بين الجنة والنار رجوعا وتوابع
 هذه فيحاذر عذاب هذه ولقد عرفت من ما روى في الملوك في طلب جبر الله والحقا
 القام ما كذب به وشيخ من جنيته وان كان ليصور اهل البيت والعلل والمخبر وما
 لئلا لا انكر ان يفسد اذا فعل شي من يده من كرهه بالحق لا فقهه وما استشهد عن
 ولله واهل بيته احد اقرب شهابه في لباسه وفقهه من علي بن الحسين عليهما السلام

دخل ابو جعفر عليه السلام ما روى في القادر في العباد في ما له يخلصه احد فراه وقد اصف
 من الشكر ومرضت عياله من البكا وديرت جهته واخرم انفسه من التجر وندما من
 في الصلوة فقال ابو جعفر لم املك حين رايته بتلك الحال فكنت رجلا وذا هو تفكر
 في الصلوة الى بعد هينته من دعوى فقال لي يا بني اعطني بعض تلك الصلوات التي فيها
 على بن ابي طالب عليه السلام فاعطيت فقرامها شيئا ليس ثم ثلها من يده تفكر وول
 بقوى على عبادة علي بن ابي طالب اقول اذا سمعتم بالخوان للربيعين فيل صلو الكليل
 معكم مقدار صلو الكليل لبعض العصومين صلى الله عليهم اجمعين فوالله لا اتي الله
 هل تقدر ان ان تصوم حكايات صلو ليل مكلها امير المؤمنين ع مع حال العدا
 في حجره ليلة التاسع عشر من شهر رمضان المبارك لا والله لا يقدر احد من اصحاب
 المؤمنين ع واشيا من علي استماعها الا انه يفرح ويكسر بكاء الكاظم الله واريه
 الله الله دخل امير المؤمنين ع في تلك الليلة في جامع الكوفة وعاد الى محرابه
 تا ما يصلي وكان عليه السلام بطول الركوع والسجود في الصلوة كما ذكر في الفقهين
 والنوازل احاطا تلبه فتمضى ابن علي للعلل للطرود مسرا وابتلى بمشي حتى وقف على
 الاستنارة التي كان الامام عليه السلام يقف عليها فانهم حتى على الذكر في الاولى
 وسجد السجدة الاولى منها ويرفع راسه فحسد ذلك اخذ السيف وهزم ثم صرا
 على راس المكرم الشريف فوقعت القربة على القربة التي جربها عمر بن عبد الله
 فخر اخذت القبة من مرقف راسه الى موضع السجود في رجب الامير ع ما جاز
 والسنوت واصطفتت ابواب الجامع ونجت للامير في التمسك بالذمار وهبت
 مريح ما صف سودا وظلمة وناوى جبريل امين السما والارض بصوت يسمع كل
 مستبسط هدمت والله كان للدين والحق والله يحوم السما والارض

كيفية القربة في الركعة

في ركعة القربة في الركعة

وانفجعت والله العزة الوقتي قتل ابن عم محمد المصطفى قتل الوصي الجبتي قتل علي بن ابي
قتل وانه سب الاوصياء قتل اشقي الاشقياء قاتل الزوي قتل سمعت لم كل يوم نعي جريح
فلطفت على جميعها وحدها وشقت جميعها وصاحت البتاء واعلياء واعلياء واستباه
فخذ اخبت الى خواجها الحسن والحسين عليهما السلام فقطعتما وقالت لهما القدر قتل او كما
فما ما يبكيان فقال لهما الحسن يا اخاه كفى من البكاء حتى نعرف صحة الخبر كيلا
الاحد فخرجما فاد الناس يذون ويناديون واما ما والامير المؤمنين قتل والله
امام عابد عاهد له ليحصد نعم كان اشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سمع الحسن
عليه السلام خواتم الناس ناديا ابو البتاء واعلياء ليست الموت احد من الجوة فلما
للبا مع ودخلا وجدا ابا جعفر بن هير ومعه جماعة من الناس وهم يجتهدون
بسمو الامام في الحرب ليعلي الناس لم يلق على العوض وتأخر من الصف ونفذ
فصل بالناس واما المؤمنين يعل ايام من جلوس وهو صبح الدم من كبرية
الشفيع تارة ويكن اخرى والحسن ينادي وانقطع طلعه بغر الله على ان امر
هكذا اقول والله قد كثرت الشبهة فيما بين هذه الحوادث لا اير على السلام والدين
كانت عليها ابن الحسين حيث نزع من السج الى ارض الطيف وكان ربه وشيعة
واستغاثه عليه طلحة بالدم وكان يجلس تارة ويضع راسه الشريف تارة اخرى
على الذمال الى ارض من الضعف وكان يقول اسعدي شربة من الماء ولم يقض حاجته
من الكثرة الذين اجتمعوا له قال الزوي قتل امير المؤمنين بن قبيد ولا لايضا
ياخي لا يخرج على ابيك بعد اليوم هذا جندك محمد المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم وجندك
خديجة الكبرى وملك فاطمة الكبرى والمواليين منتظون قدم ابيك فطهر نفسك
فهيما وكفى من البكاء فان للبلاد تدارقفت الى السماء قال الزوي نعم ان الحرب شأنا

في الخراب

بشيع شهادة امير المؤمنين
في الكثرة

في الخراب الكثرة ونشر الناس حتى المحدثات خرج من خذ من الخراج ينظرون الى
امير المؤمنين قد دخل الناس الى جامع وجد الحسن بن علي بن ابي جبر وقد فضل اليه
عنه وشدة الطرب وهي فتجب ما وجهه قد راها خاضعة وهو من السار
والسار يسبح الله ويوحده وهو يقول اسلك يا رب الطريق الاخلى فاحسن الحسن بن علي
جبر فوجده مغشيا عليه فندها يبكي بكاء شديدا وجعل يقبل وجرا به وما بين منيرة
موضع سجود فسقط من دموعه قطرة على وجه امير المؤمنين ففزع منه فراه بالاكاف
لما نفي بالحسن ما هذا البكاء ياخي لا روي على ابيك بعدم اليوم هذا جندك محمد المصطفى
عنه وشدة الطرب وهي فتجب ما وجهه قد راها خاضعة وهو من السار
الابن وهذا فضل ابيك بعدى مسموما مظلوما ويقبل اخوك بالشفيع هكذا ولطفا
بجندك كما وابيك واسمك اقول صدق والله امير المؤمنين عليه السلام ان القوم لم يكفوا
بقتل امير المؤمنين فقتلوا ابنه الحسن فقطعو ابيك ومن حزن قطعات كثيرة
من ثم مائة وسبعين فلما وهذا ايضا العريكة فوا بلى قتلوا الحسين ايضا قتل لم يقبل
مظلوما احد من لدن ادم الى يوم القيامة لا تدم قتل مظلوما عطفنا اناه جابجا وحيدا
فربها والحال ان كان مرق قتل العوانة وانصاره واقرباءه واخوانه واولاده بفعب
منيرة يا اخواني سمعتم ان جند شيع قتل الامير المؤمنين ونشر الناس حتى المحدثات
والله العزة قتل سب الاوصياء فاسمعوا ان قتل ولده الكلوم مولد الحسين
لم يكن له ربا وبالكية الا ولده الطويل سيدنا جعفر بن محمد بن الكرام العظمى
الجامع يابيت فلو اتيتهم والبكاء واولاده واما مصيبتهم كلها بكوا خروهم ومنعهم عنه

في سلسله وابلا لمن تبع جلهم وكلهم وما ناسب هذه الابنه فكر عجزه من عجز اما الابن
فكاشف الغم وشفيح يوم القيمة مولانا امير المؤمنين صلوات الله عليه ابا الابرار هو
انتم روى من الاجبح بن نباته قال كنت يوما مع مولانا امير المؤمنين اذ دخل عديفر من
اصحابه فغم ابو موسى الاشعري وعبد الله بن السعدي وابو بن مالك وابو هريرة
للخيرة بن شيرة وخديفة بن الحبان وغيرهم فقالوا يا امير المؤمنين انما نشتا من عجزك
التي خفها الله بها فقال ما انتم وذلك وسواكم عاالامعون بد والله تعالى
وغنى وجلالى وامرنا مع مكافى ان لا اعدن بر احد من خلقى الا بحجة وبرهان
وعلم وبيان لان محيى غفنى وكنت لتعز على وانا اذم الذم والودود
وانا الممان العظيم وانا العزيز الحكيم فاذا ارسلت رسول لا اعطيه بهان ونسبت
عليه كما بائن امن بى وبرسولى فاولئك هم المفلحون ومن كفر بى وبرسولى فاولئك
هم المفسدون الذين استحقوا عذابى فقالوا يا امير المؤمنين نحن امننا بالله
وبرسوله وتوكلنا عليه فقال على الله استشهد على ما يقولون وانا اعلمهم
بما يفعلون ثم قال قوموا ففنا مع محيى انى بالجبانة ولم يكن فى ذلك للروح
ما كان فظننا فاما روضه خضره فقلت ما فاذ فى الروضه عذرا وفى العذرا
حيان فقلنا والله انما قال الاله الامانة فانا غيرنا يا امير المؤمنين والافضل
بعض ما لونا فقال حبي الله ونعم الوكيل ثم استامر بده العلياء اخو الجان فانا
نصور كثيرة مكللة بالذرة والياقوت واليهر والياقوت من الذهب والفضة واذا فى
القصور حور عذبان وانهار واشجار وطيور ونبات كثيرة فقيضا صبيح من متجيبين
وصايف وجوارى وولدان وعلان كاللؤلؤ للكون فقالوا يا امير المؤمنين انما
اشته شوقنا اليك والى شقيقك واولياك نادى الهم بالسلوك ثم ركن الارض

مرجو

مرجوه فانتقلت الارض من جبر من يافوت احمرنا فى اليد فخذ الله وانى وصلى على
صلى الله عليه وآله قال غصوا ابصاركم فغزنا عيننا فغصنا احفنا احفنا للامير
بالسبح والتحميل والتحميد والتعظيم والتقدس ثم قاموا بين يديه والوا امرا بامر الله
للمؤمنين وخليفة رب العالمين صلوات الله عليك فقال صلى الله عليه وآله يا امير المؤمنين
اسامع يا بليس الابانة وفهمون الفهمه قال فوالله ما كان باسرع من طرفه من حتى
احضره منه ٢ فقال له امير المؤمنين انى فغزنا عيننا ونفى لا نستطيع ان ننظر
من شعاع نور اللانك فقلنا يا امير المؤمنين انك فى ابصارنا فانا نطهر شيا لى وسعنا
فصلنا لى لى واصطكان الاكلال وبيت برع عظيمه فقالت للامير يا خليفة الله
من الملحون لغه الله وصاحف على العذاب فقلنا يا امير المؤمنين انك الله فى ابصارنا
صاحفنا فوالله ما نقتدر على احتمال هذا الشر القدر فلما جرد بين يديه ثم قال
رياه من ظلم التحد وادبنا من اجترأى عليهم ثم قال يا سيدى امحى فاقى لاحتل
هذا العذاب فقال صلى الله عليه وآله لا املك الله ولا غير الله الا انى المحسن المحسن
للمحسن ثم انفتحت ابوابه لاهم يعرفون هذا باسمه وحسب فقلنا نعم يا امير المؤمنين
كلما فقال سلوه حتى يخرجكم من هو فقالوا من انت قال انا ابليس الابانة وروى
هذه الامانة انما الذى جحد سيدى وهو لاقى امير المؤمنين وخليفة رب العالمين
فانكرته لما نده ومجربته اقول قد تقدم فيما رينا من الصادق ان اللاد من عون هذا
الامر من هذا الابر هو صاوية عليه الهادى فاذن الايام من اجل لفظ فروع فى هذا الحديث
عليه يكون هو الذى فخر من حجة الامير على السلام حاله لا محار ويمكن ان يكون للامير
من ابليس الابانة وفروعون الفهمه فى الاله وبيت فيما فى هذا الحديث هو الله
لغته الله بالابعد ان يكون هو الظاهر لوجوب احدها انكرهم بل سيدهم حتى

احضر لى لى
فروع الفهمه

نقل ان الثاني مع ما هو عليه سبته واحدة من شيا من فهو ونحوه الف ليلة وليلة
 الابن يعني وان كان الامير بل التمس كل واحد منهم ابليس الامير بالنسبة اليهم
 ابليس هم نعم غيرت بعيا ولا ياتي هذا الطلاق كون الذبيح وهو معوية فرعون هذا
 الامير لانه لا يفتح ما عداه مكل واحد منهم فرعون هذه الامير والاول فرعون
 هذه الامير وثانيهما ان معوية كان جسد جبان بعد المناسب للمقام فلما كان
 بعد انتقاله الى مقره كما اتفق نظره لظلمه وامثاله كما سبق في الكتاب من عند
 الباطن عليه السلام فقال امير المؤمنين يا قوم غصوا امهتكم فغصنا باعيننا فكنكم
 مكلام اخي فاذن في الموضوع الذي كذابه لا تقوم ولا كما ولا عذر ان ولا شيا
 قال الاصح والذي كذبني ما ريت من الله لايل والمجرات ما تفرق القوم انما هو
 وشكوا وقال بعضهم من كذابه وانكر فقال امير المؤمنين ان بني امير المؤمنين
 ولا يجرى الحق الا بعد ما سئلوا الابيات والدلائل فقد حلت عقوبة الله
 بهم والان حلت لغز الله فيكم وعقوبة عليكم فقال الاصح بانه من الذي ايقنت
 ان العقوبة حلت بكم لمدالات والمجرات اقول اذا عرفتم يا اخوتي المؤمنين
 معجزة امامكم واضعوا الى استماع نفاير الدلالة على ان النجاة من الحميم والسلسلة لا
 يحصل الا بحسب وصودته وحال القدر ففما ما روي الصدوق في المجالس عن
 ابن عباس قال قال رسول الله ما اسبغ الا نيا والرسولين وا فضل من ذلك
 للقرين واوصيا في ساحة اوصيا النبيين ولا رسولين وذريتي افضل من ذرية
 النبيين والرسولين واصحابي الذين سلكوا مناهي افضل اصحاب النبيين والرسولين
 واتبقي فاطمة سيدة نساء العالمين والطاهرة من امواتي افضل اللواتي واتي
 حرامه اخرجت للناس وانا اكثر النبيين شعبا يوم القيمة وفي حوض عرش عابدين

حديث الخوف

دهو

بهرى وسما من الاباين عد ونجوم السماء وتلغى على الخوف يومئذ خيل في
 الدنيا فضل من ذلك يا رسول الله ما قال امام المسلمين وامير المؤمنين وصلاهم بعد
 علي بن ابي طالب عليه السلام يبقى اولياكم ويدفع عنه عدائكم كما يدفع احدكم الغيبة عن
 الايمان لك الله قال من احب عليا واطاعه في دار الدنيا وعصاه لداره ولم يفر في
 حق في ورجي في الجنة ومن ابغض عليا في دار الدنيا وعصاه لداره ولم يفر في
 الغيبة واجل ودفن واخذته فارت الشمال الى النار ومما ما روي في المجالس ان
 علي بن ابي طالب عليه السلام قال رسول الله ان من بين العرش يوما وجههم من نور على منار من
 يظلمهم البيتون ليسوا بايدياء ولا عهود فقال يا بني الله ما روي اوداهو الا من
 اذ لم يكونوا انبياء ولا شهداء الاقران من الله فله ان تكون مشقة علي من امامهم
 مما ما روي في العوام من كتاب مفضة الوافلين قال ابن عباس من رجع الله رايه
 سلمان الفارسي من رجع الله عليه من اصاب في قتل ليا سلمان فقال سلمان فقلت
 مولاي النبي قال لي واذا علي تاج من ياقوت وعليه حلي وحل فقلت يا سلمان هذا
 منزلة حسن لفظها الله عز وجل فقال نعم فقلت فماذا رايته في الجنة افضل
 الايمان بالله ورسوله فقال ليس في الجنة بعد الايمان بالله ورسوله فهو افضل من
 علي بن ابي طالب والاشهاد به اقول لما استجرت ان الفضل ما شهد بالامانة فالحكم ذلك
 فضائل امير المؤمنين وخبره ها ما روي من جامع الاخبار من عثمان بن عفان من عني
 الخطاب بن ابى بكر عن ابى جعفر قال سمعت رسول الله يقول ان الله يبارك وتعالى
 خلق من نور وجه علي بن ابي طالب ملائكة فيحسون ويصدقون ويكفون نور ذلك
 خفية وعني ولله عليهم سلام ما روي في العوام من عابدين قال رايته ابا بكر بكرا
 الى وجه علي بن ابي طالب فقلت ابارك لك في النظر الى وجه علي عليه السلام فقال يا

مراد يا ابي عباس سلمان
 بن موشى

سماوات الارض والسموات

سمعت رسول الله يقول النظر الى وجهي على العباد درة في البحار عن الامام جعفر
 محمد بن ابي عن جعفر بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى السموات فبلغت
 الخامسة نظرت الى صورة علي بن ابي طالب فقلت جبريل ما هذه الصورة فقال
 جبريل يا محمد انشئت للملائكة ان ينظروا الى صورة علي فقالوا امين انك بنو آدم وقد
 لم يتقون غيرة وعفت بالنظر الى علي بن ابي طالب جبريل جعل محمد علي بن ابي طالب
 وخلفه وصيه وامين خلفا بصورة قد رما فتح لها الدنيا بفضاء لهم صورة من نور
 قدس جعل فيهم بين ايديهم ليلا ونهار ابره من ينظرون اليه غيرة وعفت
 ناجز الى الارض من جعفر بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى السموات فبلغت
 السادسة نظرت الى صورة علي بن ابي طالب فقلت جبريل ما هذه الصورة فقال
 جبريل يا محمد انشئت للملائكة ان ينظروا الى صورة علي فقالوا امين انك بنو آدم وقد
 لم يتقون غيرة وعفت بالنظر الى علي بن ابي طالب جبريل جعل محمد علي بن ابي طالب
 وخلفه وصيه وامين خلفا بصورة قد رما فتح لها الدنيا بفضاء لهم صورة من نور
 قدس جعل فيهم بين ايديهم ليلا ونهار ابره من ينظرون اليه غيرة وعفت
 ناجز الى الارض من جعفر بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى السموات فبلغت
 السادسة نظرت الى صورة علي بن ابي طالب فقلت جبريل ما هذه الصورة فقال
 جبريل يا محمد انشئت للملائكة ان ينظروا الى صورة علي فقالوا امين انك بنو آدم وقد
 لم يتقون غيرة وعفت بالنظر الى علي بن ابي طالب جبريل جعل محمد علي بن ابي طالب
 وخلفه وصيه وامين خلفا بصورة قد رما فتح لها الدنيا بفضاء لهم صورة من نور
 قدس جعل فيهم بين ايديهم ليلا ونهار ابره من ينظرون اليه غيرة وعفت
 ناجز الى الارض من جعفر بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى السموات فبلغت

فعل

نادى جبريل بن السماوات والارض بصوت ليحمد كل مستيقظ هذه السموات والارض
 القدي وانطقت دهنه نجوم السماوات وعلام النقي قتل بن ثم غدا المصطفى قتل الرحمن
 العلي قتل علي بن ابي طالب قتل الله سيد الاوصياء قتل اشقي الاشقياء فلما سمعتهم
 نوح جبريل لم يطق على دمجها وحدها وشقت بجها وصاح فابناه واعياه
 واسيده ثم اقبلت الى اخوها الحسن والحسين عليهما السلام بقصتهما ما نيا الى المسجد فوضع
 الحزن ملأ من بين حجره فدخل الدم عنه دشتا الفريز وهي بعد تفتيح دعا ورجمه
 ثم دما صا بصغرة وهو من السماوات بطهره ولسانه رجع الله ديو حن وهو يقول
 اسلك يا رب الدرع الاعلى فاحذر الحسن من راسه في حجره فوجن مفتاحا عليه ففعل
 بكى بكاء شديدا وجعل يقبل جبريل وما بين يديه وموضع حجره فزوى في الحوا
 انه يا ابناه ما تعرفنا من مثلك ومن فعل بك هذا ما لا مثلي ابن اليهودي جبريل
 الرحمن بن علي الذي فقال يا اباه من ابي طرف من مضي قال لا يعني احد في طلبه
 سبطك عليكم من هذا الباب وانما يريد الشيعه الى باب كنده قال الذي لم
 يركب السم ليس في راسه ديدنه فما غنى عليه ساعة والناس ينظرون تدوم اللعن
 من ياب كنده واشتغل الناس بالنظر الى باب كنده ويرتقبون تدوم اللعن
 غنى المحسن بالعامر ما بين بالك وعززون فلما كان ساعه واذا بالبحر قد انفتحت
 وزفر من السماوات وتجاوا بعد ذلك ابن علي مكنون وهذا البحر وهو الضيق ثم
 يمشون لهم باسنا فتم ويقولون لا يا عبد الله ما فعلت اهلك امتك وقتلت ميراثنا
 وانما صامت وبين يد يبررجلا يقال له خذنيته الخنثي بيده سيف مشهور وهو
 الناس من قتل وهو يقول هذا اني الامام علي عليه السلام حتى دخلوه المسجد قال
 الشقي كما في النظر الى ابنا وعينا فطارت في ام راسه كما قتما قطعوا عن راسه

اخبرني عن ابن جعفر عن
 دار جابر الى المسجد

في وجهه ضربه قد شتمت وجهه وانفرد القدم ليليل الحنينة وعلى صدره وهو ينظر مني
وسما الا عيناه قد طارتا في اتم راسه وهو اسير الكون حسن الوجه وفي وجهه انوار
وكان على راسه شعرا سودا وشورا على وجهه كانه الشيطان الرجيم فلما حادني سمعته
يقوم بهذه الايات **اشعار ابن عليم** حين دخوله في المسجد اتولى لنفسه
ما كنت اجهل او قد كنت استأصها وكنت اكيد هاهنا نفس كفى من طلائك واجبر
ولا تطلبني فما عليك ببسدها فما قبلت بغضتي وقد كنت ناصحا كنعج ولودعاري
وليد هاهنا طلبت الاعنائى وشقوتى فبا طرد مكفى في الحميم بعيد هاهنا حالوا
براد فقهه بين يدي امير المؤمنين فلما نظر اليه الحسن قال له يا ويلك يا لعين
يا عدو الله انت قاتل امير المؤمنين ومكشكنا امام المسلمين هذا جزاءك منك
والد وقرينك وادناك والناظر على غيرك وهلكا كان بنس الامام لك حتى جاز
هذا للزور يا شقي قال الذي علم بكلم بلادعت عباده فانكبت الحسن من امير المؤمنين
وقال له هذا قالك يا اياه فدا من الله منك فلم يجبه وكان ناخا نكرة ان يو
من فومر ثم التفت الى ابن عليم الملعون قال له يا عدو الله هذا كان جزاءك منك
بذلك وادناك وقرينك وجاك وفضلك على غيرك كل هلكا كان بنس الامام لك
حتى جازيتم هذا للزور يا شقي الاشقياء فقال له لللعون يا ابا محمد انت
من في النار فخذ ذلك حجة الناس بالبحار والمضيق من مرهم للحسن بالسكوت
فمن التفت للحسن الى الذي جاهد من خديف من الله فقل له طفر به الله
واين لغيبه فقال يا مولاي ان حديثي معك عجيب بذلك الى كنت البامرنا
في دامي ونرجي الى جاني وهو من غطفان وانا من تدوي مستقطلا
على الفرقة وناحيا بنو امير المؤمنين وهو يقول هدمت والله امكان الهدى

والله

والله اعلم الله الذي قتل ابن عليم المصطفى قتل على الرعي فلما شق الاشقياء ان يقطن في
لانت ناعمة وقد قتل ابا مارك على من اسطاب من ان نبهت من كلامها فزاعروا
ونلت لها يا ويلك ما هذا الكلام مني انتة قالت لعن الشيطان الذي في سمعك هذا
ارحم الله الذي عليك يا ويلك ان امير المؤمنين عليه السلام ليس لاحد من خلق الله قتل
واللاصة وانه ليم كالا لالرجيم ولا رمله كالروح الطوف وبعد ذلك فن قال
يقدر على قتل امير المؤمنين وهو الاسد الضعيف والبطل الهام والقادر على الفع
ناكرا على فقالت لى سمعت ما لم تسمع ولم تلم فقال لها ما سمعت من خبر
بالصوت فقال لى سمعت ناعيا ينادى باعلى صوت هدمت والله امكان الهدى
وانطمت والله اعلم الله الذي قتل ابن عليم المصطفى قتل على الرعي فلما شق الاشقياء
توزات ما امكن بينا في الكوفة الا وقد دخله هذا الصوت قال فيما انا رعي فلما
وانا بصحبة عظيمة وجلسه وخجته عظيمة قاتل يقول قتل امير المؤمنين فحس نجي
بالشر قد دوت يدى الى سبي وسلالة من غده واخذته تزلزلت مرورا ففتح باب
دارى وخرجت فلما حرت في وسط الجادة فظفرت بينا وشمالا واذا بعد قال الله
يجول فيها يطلب مهاجرا فلم يجد واذا انشدت الطرقات في وجهه فلما نظرت
اليه هو كذلك ما بين امره فناديته يا ويلك من انت وما تريد لاكم لك في
وسط هذا الدب قمر يحيى فتسنى بغراسه وانجى الى غير كبره فقلت له من
ابن اقبلت قال من شربى قلت والى ابن من من قمت في هذا الوقت قال الى الحسن
قلت ولما لا تفقد حتى يقتل مع امير المؤمنين صلوة الفداء وتقى في ما
فقال اخشى ان اقع الصلوة فتفوت حاجتي فقلت يا ويلك لى سمعت
دنا لا يقول قتل امير المؤمنين فقل عندك من ذلك خبر قال لا علم لي بها

في السداد الذي

سمعت

منه

حقا

يا حري بين خديف

والله

قلت ادع لا تمنى معي حتى تتحقق الخبر وتفي في حاجتك فقال انا ما من في هذا
وهي اقم من ذلك فلما قال في مثل ذلك القول بالكعب والجمال حاجتك اجلبك
التجسس لاير المومنين ^م وامام المسلمين اذا والله بالكعب ما لا عند الله من
وحملت عليه يسفي وهبت ان اعلم بفرغ عني فيها انا احاط بها ذهبت
فكشفت انهم وبسيف يلمع تحت الاثر كما نمرات مع مصقولة فلما رأت
تحت ثيابي تلك يا ويلك ما هذا السيف المشهور تحت ثيابك لعالم انت قال
امير المومنين ^م ما راد ان يقول لا في نطق الله لسانه بالحق فقال نعم في
سيفي وضربته فرجع هو سيفه وهم ان يقولوا بمرأى تحت عنقه ففرقه على
نا وقته ودفع لحينه ودفع عليه وصرخت صرخة مشددة وادعت اخذ سيفي
فما نعت منه فخرج اهل الجيرة فلما فرغوا عليه حتى اوثقه كنانا وجعلت به
هوبين يديك جعلني الله لذلك فاضع بهما شئت فقال الحسن ^م الحمد لله
الذي نصر وليه وحذ له قد فم انكبت الحسن ^م على ابيه يقبله وقال لربا اياه
هذا عدو الله وعدوه قد امكن الله منه فلم يجبه وكان قائما فذكره ان يوقه
من فومهم فزود ساعته ثم فتح عليه وهو يقول امر فتولي يا ملائكة ^م
فقال له الحسن ^م هذا عدو الله ابن علي قد امكن الله منه وقد حضر بين يديك
ناه ففتح امير المومنين ^م عليه ونظر اليه وهو مكتوف وسيفه معلق في عنقه
بضعف وانكسار صوت ومزمنة ورحمة يا هذا لقد جئت عظيما ورايكت امرا
وخطبا جبارا من الامم كئنتك حتى جازيتني بهذا الجلاء المكن شقيقا ^م
ما فرقت على ضلوك واحسنت اليك وبرت في اعطائك الذي يكره فقال لي هؤلاء
كنا وكذا فخلعت لك السبيل وفضحت عظامي وقد كنت اعلم انك تاتي لاحالة ^م

م

رجوت بذلك الانطهار من الله تعالى عليك بالكعب وعلى ان ترجع من هناك فقلت عليك
الشفاعة يا شفي الاشقياء قال لا اقول بذهبت منها ابن علي لعنة الله تعالى وقال امير المومنين ^م
وانت تشغل من في النار قال لرصدت ثم الفت عليه السلام الى ولده الحسن وقال له
بالدري يا بريد وارحم وامن اليه واشفق عليه الامير ^م غيرة قد طارنا في ام لمسة
يرجع خوفا ورجاء فزعا فقال له الحسن ^م يا ابااه قد قتل هذا العبد الفاجر واخنا
ملك وانت تامر يا اباي فزعا فقال نعم يا بني عني اهل بيت لا تزداد على الذنب النبا ^م
كراهوا وعضوا والضره والشفقة من شيمتنا الا من شتمه بحق عليك فطهر يا بني فما
الشفقة فما تشرب ولا تغتسل قدما ولا تغسل لريدا فان انا مت فاقض مني ان تغسل
نفسه بغير واحدة وتغسله بالغار ولا تمسك بالرجل فاني سمعت جده رسول الله ^{صلى}
الله يقول اياكم والمثل والكلب العقور وان انا مت فانا اليه بالعضوة وانا ^م
يا اباي ان عضوت فحق اهل بيتي فاد على الذنب النبا الا عضوا وكما امرتني
من محمد بن حنفية قال ثم اني ارجو الله ان احملي في الموضوع مصلاتي في ضلوتي
لحملة اليراقول اللهم انزل علي مولينا وسيدنا امير المومنين ^م عبدك محمد بن علي
بعد تكلما في ذلك والعن علي ابن علي العاصر للملعون بعد جميع عنقوتك بغير
يا ذا البطن الشديد ^م **الحسين الثامن في ارجاع الامير المومنين ^م** بعد الفجر الى البيت
امير المومنين ^م لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اعلوا يا اهل البيت المومنين ان
الحبيب عاظم يستدنا وصودنا واما من امير المومنين ^م عبدك محمد بن علي
قال عليه السلام في الاجحاج الحمد لله الذي لا تدركه الشهادة ولا تحجب الاشهاد
تراه النواظر لا تحجب السواثر الدال على قدره بحدوث خلقه على وجوده وباشياء
ان الاشياء التي صدق في معادته وارتفع عن ظلم معادته وقام بالقطي

الحسين الثامن في ارجاع الامير المومنين ^م

في ارجاع الحسن بن علي

وعدله عليهم في حكمه مستشهد بحديث الاحبار على ان يشتر ما وسعها برون البحر على يد
 وبما اضطرها اليه من الضيق على دواصر واحد لا يجد دواصر لا يجد دواصر لا يجد دواصر لا
 تنلقاه الاذهان لا تشاعر وتشهد لا تدرى لا تحاضرة لم تحضر لا الاوهام بل
 تجلي لها بها وبها اذ منع منها والهاها كما البس بدو كبر امتدت ببرهاهايات فكبر
 نجيبا ولا بدنى عظم مناهت ببرهاهايات نجيبا بل كبر منا وانا عظم سلطانا استحي
 اللهم صل على محمد وسلم عليه وعلى آله وصحبه ومن اهتدى بهن رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى من
 وانا اذ الطيبين الطاهرين المعصومين عليهم سلام الله وهدى الماهدين على اعدائهم
 لعان الله اعدائهم الذين لم اعلوا يا اخواني المؤمنين ان احسن الوصايا والوصايع
 هاك وبهوما اوصى روحه بربنا به عليه السلام الى امة الحسن مائة مرة من بها
 المنيعة واماني الطوبى رحمهما الله من بعض الاحبار قال حدثني الحسن بن علي بن
 عليه السلام قال لما حضرت في الذي الوقت اقبل برحى فقال هذا اما اوصى به علي بن
 اسباب الب اخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله واكثر من عترة واصابة اولى وصيتي التي
 استجد ان لا الاله الا الله وان شجداة وخيرة ترخصا معك وارفعاه لخير من ان
 باعة من في القصور وسائل الناس من اهلهم قال ما با في الصدوق ثم اني اوصيت يا
 حسن وكفى بك وصيا ما اوصاني به رسول الله ما كان ذلك يا بني الزم بك
 وابل ولا تكن كغيرك اوصيت يا بني بالصلوة عند وقتها والذكر في اهلها عند
 والعترة الاقتصا والعدالة والهدى والعتبة وحسن الخلق والكرم والصفحة
 الجود والاحسان بالبلد وصلة الرحم وحسن السمع والسمع والتواضع فانه من
 العبادة وقصه لاهل وادكر الموت فانه هدى في الدنيا ما نك من موت من بلا
 وصيغ ستم وارسله بخيرته الله في منزلته وعلايتك واهلك من القوم بالقول

مؤلفه

والصلوة

والعمل واداع من مكي من امر الاخرة فابعد بدو اداع من مكي من امر الدنيا فاحق
 حتى تصيب رشدا في ايامك وموطن التهمة والمجلس المنطقون به الشك وان قري
 بين جلب وكنت دني بائع ما لا ومن الختام جردا وبها المعروف امر ومن الشكهاها
 راج الاخوان في الله واحتر القامح لصلاد واما العاسق من بينك وانفصه بعقلك
 ما لا باع الله لك لا تكون مثله واما الجلبوس في الطرافت ودع الهامات من لا عقل
 والاهل واقصد يا بني في معيشك واقصد في مبادتك وعليك فيها بالامر الدائم الشك
 نظيفة الزم الصمت تسلم وقدم نفسك نفعم وتعلم الخير تعلم وكنت ذاكرا على كل حال
 تادم من اهلك الصبر وقربهم الكبر ولا تاكلن طعاما حتى تصدق منه قبل ان يملك
 بالقوم فانه ركة البدن وجنة لاهل وبها عقل واحد جليل واجتنب عدو
 وعليك بحسن الذكر والزم من الذم ما نافي له الذل يا بني فها وهذا من بيني وبينك و
 اريد باجل محمد خيرا ما تدر شفعك وبها عقل وقد تعلم حتى واما اخوان الحسن فهو ابن
 اهلك ولا تروا الوصاية بذلك واقفه لليلة عليك وانا اسئل ان يعطكم وان يكف الطغاة
 اللغات عنكم وانصبر وانصبر حتى ينزل الله الامم الاخرة الا بالله العلي العظيم اقول اذا سمعتم
 يا اخواني المؤمنين ما اوصى به امامكم دها وبكم راحة القدر فذا رفقكم بالعتك
 الاهلكا ومنه فوالله يا اخواني الحبيب لاصير الوصية هذا السلام لو اطلعتم على معانيها
 وسيد كبره والامة التي كان عليها حين اوصى بهذه الوصية لم تقدر ان تفهم من
 والنجيب بل يتكون بكاء ونكلا واهم جناه وادب له اهلوا ان اخذت
 الشريك من راس فضل الكرم بسبع ابن عجل اللعنون في عزب العبادة في السجدة
 من الكون امره السلام على ما روي في العوائد من محمد بن خفيه من الله عز وجل
 من ذلك الحبيب الى موضع مسئلة في منزلته في محمد خلتنا به البهوه من دفع الناس

وصية مولانا الميرزا محمد باقر

حولهم في ارضهم بآياتهم فخرجوا من قدامهم على الهلال من البكار والخيل ثم انزلهم
الحسين وهو يركب فقال يا ابتاه من لنا بعدك لا يومك الا يومك رسول الله من اجلك
فقلت البكار بعز الله على ان ما هكذا فناداه عليه السلام وقال يا حسين يا ابا عبد الله
اذن مني قد نامت وقد فرحت ابعثان عبيد من البكار لفتح القوم من عبيدك ووضعت
يدي على بكرتي فقال يا بني الله وبطل الله فليكن بالبكر والبقر واجزل لك والاخر مال عظيم الا
فكن رعيته واهدي من مكانك ما في الله فداجل على علم معاك لم اجد
على حجر من وجلس في حجره قال الذي واخيت مني واثم كل يوم حتى جلبنا
على خراش واخيت مني واثم كل يوم حتى جلبنا على خراش واخيت مني واثم كل يوم حتى جلبنا
القام يا ابتاه حزنا عليك طويل وعبرنا لكم لا تفرقوا الله ما انبى حلو
عند فداش الامير عليه السلام يحلو معهما عند جند الجرح الشهيد الغريبي ارض
حين ودع المحدثات للادب ان الجرحات نعم الفرح هو ان امير المؤمنين كان على
الفرش هنا والحسين الشهيد مدهم كان على الارض الخاوية والفرق الاخر هو ان
يكن الامير عليه السلام اخرج واحد كان للحسين الف رشفة وجن من جرحه كما
عليه الراية والفرق الاخر هو ان راس جباب امير عليه السلام كان مع جند
وبنكم معهما وراس الغيب الشهيد كان على فناء الاعداء والفرق الاخر انها
عند ودع الامير عليه السلام ما صارنا اميرين بخلاف ودعنا مع الحسين عليه السلام
قال الذي فجع الناس من دمه وجره الامير بالبكار والخيل واخيت مني
امير المؤمنين عند ذلك وجعل يلقب طريفة ويظهر الى اهل بيته والاولاد
دعى الحسين والحسين عليهما السلام وجعل يلقبهما او يقبلهما فاما عن عبيد طريفة
وان كان كذلك كان رسول الله يعني عبيد طريفة ويقض امره كما كان صلى

صلى الله عليه

صلى الله عليه وآله وصحبه وما آتاه الله من قبله من الدين كله بما من بين المشركين قبل ان يبعث
في اهل البيت احموا الى اميركم ثم قال الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام
وارفعوا الى الحسين موق وتلقوا ما آكل وتسبقوا شرب حتى تكون اكرم منه بعد
ذلك حملوا اليه اللبن واخبروه بما قال الامير عليه السلام في حقناخذ اللبن وشربنا
الراوي لما حمل امير المؤمنين الى منزله جاورا باللعين مكثوا الى بيت من بيت
النهر فحبسوه فيه فقالتم كل يوم وهي تكي يا ويلك اما اني لا امان عليك وان الله
يخزيك في الدنيا والاخرة وان يصير الى النار خالدا فيها فقال لها ابن علي عليه السلام
ابني ان كنت يا كبر هو الله لقد اخبرت مني هذا بالفرحهم وسميت بالفرحهم
لو كانت شرب هذه لجمع اهل الكوفة ما في منهم احد في ذلك اليوم والله دتر من
باب فلا جرح ولا شرا ان ظهرت بها ثياب الامام من فيض دايم غفرته
وحسني سقط حرة الردى وحقت على من حمام من علي بن محمد بن خزيمة ما
كافيت ليلة احد وعشرين واظم الليل وهي القيلة الثانية من الكا من رجوع ابي
الاولاد واهل بيته ودمهم ثم قال ان الله جل في قلوبكم وهو جبي ودم الوكيل
او ما هم الجميع منهم بل في الامان والادب والاحكام التي اوصاه بها رسول الله صلى
عليه وآله اقول ان من نصايها ما يكونا عليك ما بقا فقال محمد بن خزيمة
نرايد وروح التمس في جند الشيعين حتى نظرنا الى قدسنا وقد اجرا جميعا بكرة علينا
واينا منتم اصبح قبلنا في رواية اخرى فلما اصبح استاذن الناس عليه وآله وسلم
الذين من خلفه فاقبلوا يسلمون عليه وهو يتر تعليم السلام ثم قال ايها الناس
تربوا ان تغفروا لي وخففوا سؤلكم لي حتى اناكم قال في الناس عند ذلك بكاء
واشفقوا ان يسلموا تخففا عنه فقام اليه جرحي عندي الثاني قال الشافعي

والله مع اولاده
وابر الناس

على المولى النبي ^{عليه السلام} اهل الطهارة جسدته التي انكحتم خست منكم لعين ناس قتل
فيلقن ميتا من حاد عنكم وبومكم لنا وبلى لاكم يوم الحشر خسرنا وانتم خسرنا
للهادى النبي ^{عليه السلام} فقا بهم وسمع شعره قال لا كنعني بك اذا دعيت الى البهجة حتى فاعلمنا
ان نقول فقال لا نقول يا امير المؤمنين لو قطع بالشفاعة انما اضرنا واضرم في النار ما
فيها الا ذلك ذلك على البهجة منكم فقال ونقت كل خير يا خير جلال الله خير من
بيس بنيت ثم قال هل من شربة لبن نأفوه بلبن في قعب فاحضه عليه السلام وشربه كله
مذاكر للمؤمنين بن علي وانه لم يخلع لبيبا فقال وكان امر الله نكحها مقدما على
التي شرب الجميع ولم يبق الا امير المؤمنين من هذا الاشارة اخرى من في الدنيا ^{عليه السلام}
عليك يا بنى الاما اسقبت مثل ما شرب في البهجة ذلك فشره وفي رواية اخرى في الدنيا
من محمد بن حنفية ثم عرضا عليه للكون وللشرب فابى ان يشرب فنظرا الى خفيته
فخجلوا ان يذكر الله تعالى وجعل جبينه برقع مرها وهو مع بيده قلت انك
جيبك فقال يا بنى اني سمعت حديث رسول الله ^{عليه السلام} يقول ان للوجه اذا لم يترك
وذنت وفاتر عرف جبينه وصا مكال لولوا انظرب ومكن انينه فم كان يا ابنا
ويا عون ثم هادى اولاده كلهم باسمائهم صغيرا وكبيرا واحدا بعد واحد وجعل يرفق
ويقول الله خليفتي عليكم استودعكم الله وهم يكونون امة واحدة ما فعلوا
اصبروا صبرين معاخذ ولده الغريب الشهد في ليلة العاشوراء حيث اجتمع عليه
اصحابه واولاده حول وكان يامرهم بقوى الله والصبر على البلاء وكان يرفع
وكبرهم قامة يرضى الى ولده لعل مولينا سيد الساجدين عليه السلام بالحكا
الشريفة وكيفية امامة الامامة وادعى بالمداد استمع يزيد واقرب من اللامعين
واخرى يرضى الى اخيهما منسب بالصبر على البهجة بعد شهادته ويكونها كالا

المراد

المراد على اولاده والاكراه المتخلفة عنه ومرتج باخذ السكت في حجرها وبقيتها وبدو
ودع المعامنة عنها ثم فوجئ في خيمة الشريفة واشتغل بالصلاة والركوع والتهجد
الشفيع والانتباه الى الله عز وجل ودفع عبادة مرتزاه وادبلا ودامت اهلها
المؤمنون بالكون ان مولى الحسين كان مادام في البهجة العاشوراء يعني في اواخر
ما كره وجوده لكن الاصرار على ما روي في المحضر العوالمة عن محمد بن الحنفية كان يعني
تلك الليلة من جلوسه في البهجة انما اوردع الاصرار اولاده مروي في العوالمة انما
الله خليفتي عليكم استودعكم الله وهم يكونون فقال للحسن يا ابنت ما دعاك الى هذا
يا بنى اني رايت حديثك رسول الله ^{عليه السلام} في ضامى قبل هذه الكاشفة ببليدة فشكلوا
ما انا فيكون التذلل والادنى من هذه الامنة فقال الحادع عليهم فقلت اللهم ابد
في شرا مني وابد لي بهم خير منهم فقال انت في قد استجاب الله دعائك مستقبل النيا
بعد ذلك وقد مضت الثلث بالامانة اوصيك يا ابا عبد الله خيرنا تمامي وانا
ثم انفتحت الى اولاده الذين من مربي طم عليها السلام وادعاهم ان لا يجتمعوا الا في طاعة
الحسن والحسين عليهما السلام ثم قال احسن الله لكم العزرة الاواني صفه عنكم ورجل
في البيت هذه ولا تخف محبتي محمد صلى الله عليه وآله كما ومن في فاذا انا مت يا ابا محمد
فعلني وكعني وخطني ببقية حنوط جسدك رسول الله ^{عليه السلام} نكحها كاهن الخبز جارة
جربلا وفي رواية اخرى في العوالمة جارة كافر جديدين من الخبز وفي رواية اخرى
في البهجة خطبها جميعا امول خلافا في بين الاحياء ثم قال يا حسن ضعني على
سري ولا تقدم احد منكم التبريد واحكموا امور خرة وابتغوا مقدماتي موضع
وضع القدم فضعوا للوخر خنث فام سري في فهو موضع قبري ثم تقدم يا ابا محمد
وصل علي يا بنى يا حسن وكبر علي سبعا واعلم انه لا تخل ذلك على احد غيري الا

عن ابي عبد الله
ابن الحسن

الا على رجل يخرج في اخر الزمان اسمه القاهر المهدى من ولد ابيك الحسين بن علي
 الحق ما زالت صلبت فارفع التبر من موضع ثم كلف التواب من قريته
 ولما مضوا با وساجه منقوبة فاصحى فيها ما ذا الميت الخرج من قريته ففقد
 فانك لا تجد في واقى الا في هذا رسول الله صلى الله عليه واله واعلم يا بني ما
 موت وان كان مد فونا بالشرق وموت وصية بالمغرب الا وجمع الله عز وجل
 بين رجبهما وجديهما فمتر فتران فيرجع كل واحد منهما الى موضع قبره
 الى موضع الذي حط فيه فتران في هذا بالدين واهل التراب على قبره
 قريته وكان من بعد ذلك ان لا يعلم موضع قبره احد من بني امية فاعلموا
 علموا موضع قبره لمخبره واخرجوه واخرجوه كما فعل يزيد بن علي بن الحسين بن علي
 السلام فمتر بعد ذلك بآتي اذا اصبح الصباح اخرجوا ابونا الى ظاهر الكوفة
 فانه من يرها ما عليها كاتما زبد الدية بحيث لا يخفى على العامة موضع
 قبره الذي نضحي فيه وكان في بكم وقد خرجت عليكم لغت من ههنا وههنا فاعلمكم
 بالغير فهو محمدا جرحي بحكم الله وهو خير الحاكمين ثم قال يا ابا عبد الله انت
 شهيد هذه الامم فعلمنا بقوى الله والصبر على بلائه ثم اعني عليه ساعته
 ان قال هذا رسول الله ثم اعني حمزة واعي جعفر واصحاب رسول الله وكان
 يقولون خيل كسانا فمتر علينا فاننا اليك متوافون فمتر ابراهيم في اهل بيته
 فقال استودعكم الله جميعا سيد وكرم الله جميعا حفظكم الله جميعا وحفظتكم
 الله وكن يا فتى حليمة ثم قال عليكم السلام يا رسول الله فمتر هذا
 فاعلموا ان الله مع الذين اتقوا والذين هم خاشعون وعرف جبينه وهو
 يذكر الله كثيرا وما مثل يذكر الله كثيرا ويشهد الشهادتين في المستقبل القليل

وعنه

وغض عينه ومثله جليله ولا يدري ان لا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
 عبده ورسوله ثم قضى حجة وكافته ما في شهر الزمان والظهرها واكثرها في
 ليلة احدى وعشرين من شهر رمضان وكانت ليلة الجمعة سنة اربعين من الهجرة في
 اخرى منقولة عن كتاب حجة الطوسي انه فجع ليلة ثلث وتسعين من شهر رمضان
 وظهر ليلة احدى وعشرين قال الرازي فقد ذاك صرخت برب بنت علي وكنتم
 جميعا شامرا وقد شقوا الجيوب وطلوا الصدود وارتفعت الفجعة في العصر فعلم اهل
 الكوفة ان امير المؤمنين قد فجع فاقبل الرجال والنساء يهرعون اليها فاجابها
 وصاحوا صيحة عظيمة فارتجت الكوفة باهلها وكثر البكاء والحجب وكثر البصير
 بالكونه وقبائلها ودورها وجميع انصارها فكان ذلك اليوم مات فيه رسول الله
 صلى الله عليه واله ولما اظلم الليل تغيرت في السماء وارتجت الارض ورجع من عليها
 بكوه وكنا نسمع جلبة ونسبح في الهواك فاعلمنا انها اصوات لللائكة فلم يزل ذلك
 الى ان طلع الفجر ثم ارتفعت الاصوات وسمعناها فاعلمنا انها اصوات للحاضرين ولا
 يدرون شخصه يقولون استغفار لها فثقت في جود السماء في عزاء الامير المؤمنين عليه السلام
 بنفسه ومالي ثم اهلى واسرعت فذا من احمى قتيلا من علي اهل مرقا فوق الخلافة في
 الوفا فهدت له امركان بيت الحرم على امير المؤمنين ومن بكى المقتل البطل
 والناصف من مرم بكاد القضا والمشران كلاهما هيدا وبان النقص ماء مرم
 واصبحت الشمس المنيرة ضياءها انقل امير المؤمنين دهم وظل لافق السماء كاد
 كسفة نور لونها لون غندم وناحت على الجن ان جفت برحمتها الكلى لو حيا
 بوتره واوحى اليها واليو واثبت مقما وكان التي في قبره المتهدم والحق
 والغير والظلم والظن وبات العلى في قبره المتهدم بكاد القضا والنجار كلها

اكمال امير المؤمنين
 من در الدنيا الى الدنيا

يعدوا بان النقص في ماؤهم منكم لعقد على خبر من دعا للنهي انا العالم لهاد
الشيخ المعظم يا قول فان الله وانا اليه راجعون اللهم عظم اجرنا في غرة امير المؤمنين
عليه السلام الله امير المؤمنين واخيرا مصر في يوم الذين سرجك يا ارحم الراحمين
المجلس التاسع في تجهيز امير المؤمنين وفسر لهم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب
العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين ولعن الله على اعدائهم
الذين بعد ان احسن الكلام الوصايا باللو المعظم هو ما اوصى به وعظ به خيرا
الاوصياء واشهر الاولياء ومن اهل الارض والسماء مزيج ناهيهم الله عن ذلك
الحسن المسموم بسم الجفاء والحبس الشريد المذبح من العفا وهو الذي شج
شريف في الحراس الدماء بسبب من علم الذي هو اسبق الاشياء عليه الارز اللغة وا
البلاء والوصية هو الذي روى عن الكافي عن ابيهم بن ابي الاثرين قال لما حضر
امير المؤمنين عليه السلام حقه من العواد وقيل له يا امير المؤمنين اوص فقال
لي وسادة ثم قال الحمد لله حتى تدرى من متبقي امره احمد كما احب ولله الا الله
الوحدان فقد كما انتسب اليها الناس كلامي لان في فريده ما منه بغير الا
مساق النفس البه والهر منه هو انتم كما اطرقت الايام انتم من يكون هذا
الامر يا الله عز وجل ذكره الا اخفاءه هيما من علم يكون اما وصي فان لا تشكروا
بالله جل شانه مثبنا ومحمد صلى الله عليه وآله فلا تضيقوا منه انتم واحد بن
العمود بن والوقدوا هذا بن المصاحبين وخلاكم فتم ما لم تشهدوا حمل كل امرئ
منكم بمحموده وخلف من الجملة من سببهم واما ما علم ودين فوهمنا بالاك
صاحبكم واليوم عبرتكم وهذا مقامكم ان تثبت الوطنية في هذه المنزلة فذا
الفراد وان تدعوا القدم فانا كما في ايامنا انصاف ودين وراح ونحت ظاهرا

الحمد لله

استعمل في اليوم متانتها وعنى في الارض عظمتها وانا كنت في الارض جالما وكبريا
ايام وسعيقون متى جنته خلا ساكنة بعد حركة وكلمة بعد نطق لعظمك هدى وخفي
الطريق وسكون الطريق فاني او عظمكم من الناطق البليغ ودعكم ودع رعد القاذي غدا
من ان اياي ويكشف الله من اجل من سراري وتعرفني بعد خلق مكاني وقيام غري فقا
ان ابن فانا ربي وان ابن الفناء معادي وان اعف ما لعقولي فربز ولكم حنة
ما عفو واصحوا الا محبون ان يغفر لكم فيها احسن على كل ذي غفلة ان يكون عمره
عجزة ويؤتيه الله شقوة جعلنا الله ويا لكم من لا يقهر من طاعة الله ومطاعة وحل
بذلك لوت فتمت فانا نحن له وبه ثم اقبل على الحسين عليه السلام فقال يا بني من رجا
طوبى ولا تشرى من غيبة الطوسي فدا فرغ من وصيته فان حفظكم الله وحفظ فيكم
يتكم استودعكم الله واقر عليكم السلام ورحمته وبركاته ثم لم يزل يقول لا اله الا الله
حتى قبض وروى في الكافي عن صفوان صاحب رسول الله قال لما كان اليوم الذي
في امير المؤمنين اخرج للوضع بالبحار وهش الناس كيووم قبض النبي صلى الله عليه وآله
وعا رجل بال ناله العولام وغيره من الكتب المحيرة ان الظاهر ان كان ختم وهو
مفسر مسترجع وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبي حتى وقف على ابي البيت
الذي في امير المؤمنين فقال مرحبا الله يا ابا الحسن كنت اول القوم اسلاما واول
ايما واستدعهم بيثنا واخوهم الله عز وجل واعظم غناه واحولهم على رسول الله
واصهم على صاحبهم واقبلهم ضاقت اكرهم سوابق وارفعهم درجة واقربهم من رسول
الله واستجهم بدهديا ونطقا وستا وفعلا واشرفهم منزلة واكرمهم عليا
الله من الاسلام ومن رسول الله ومن المسلمين خير اقرب من جيل ضعيف اصحاب
مبذت جيل استكاثوا ونقضت حين وهذا ولدت منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله

وغيره من اهل البيت

فغيره من اهل البيت

اذ هم اصحاب كنت حلفه حقا لم يمانع ولم يرفع منهم المناقبة وفيه الكمال
الحاسد بن وضغن الفاسقين ففت بالامر حين فتاوا ونطق حين تتقو
سواء منكم عز وجل حين وقفوا ولو اتبعوا لهذا كنت احفظهم صوتا واعلام قوة
انتم كذا واصوبهم منطقا واكثرهم بزاوا وجميعهم تلبا واستدتم بعبا واحتمهم علا
اعزهم بالاهور كنت جاد الله للدين يسوبا وكنت للمومنين ابا رجما اذ صار عليك
ثقلت انقال ما عر ضعموا وخففت ما اضافوا ورميت ما اهلوا او علوت اذ
وجرت اذ جرت اذ ركت اذ غفلوا اذ اوبك ما لم يحسوا وكنت على الكافرين
علا با صبا وللمومنين غنا وخضا فطرت والله بعبا فتاوت بخنا غما واخرت
سواء بها وذهبت بعبا ثلها لم تقلل جتلك ولم يرفع تلبك ولم يرفع
ولم يحس بنفسك ولم يفتن كنت كالجبل لا تترك العواصف والامر لله العواصف
كنت كمانا البني مع ضعفا في بدلك قويا في امر الله متواضعا في نفسك عظيم
عز وجل كبر في الامر من جليل عند اللومين لم يكن لاحد فيك صغر ولا
فبك مغر ولا لاحد عندك هودة القوي العزيز عندك صغير فليل حق
منه الحق والبعد والعيب عندك في ذلك سواد شانك الحق والرفق الصد
وقولك حكم وحكم وامر وحكم وعزم ورايك علم وعزم فيما فعلت وتدفع السبل
العير باطفال النار واعتدل بك الدين وقوى بك الايمان وثبت بك الاسلام
واللومون سخر سقا بعدا وانعت من بعدك تجاسد ما جتلت من
الكبار وعظمت من زينك في السماء وهذت مصيبتك بالامام فان الله وانا الله
ما جعون رجينا من الله قضاءا وسلمنا استقامه فو الله في بعبا المسلمين
ابدا كنت للمومنين كعبا وحضا على الكافرين فلفظ وعظما بالحق الله

الامر

الامرنا اجرك ولا اشدنا بعدك وسكت القدم حتى انقضى كلامك وبكى وبكى ثم طم
ثم بعد هذا قول بعد ان عرفت كيفية نوصلة الحق على السلام اذ ادرت ان تعرف كيفية
وكيفية ودفعة فاعلم انه روي عن محمد بن حنفية رضى الله عنه انه قال اخذنا في محام
امير المؤمنين عليه السلام وكان الحسن بن فضال والحسين بن يوسف لما عليه وكان لا يحتاج
ان يقبله بل كان ينقلب كما يريد بالناسل بيننا وشمالا وكانت رايحة اطيب من
رايحة السك والعبر شراوى الحسن باجته رايحة واما كلثوم قال امير السلام يا ابن
مخطوط جدي رسول الله فادعوت من رايحة سريرة حتى انتمى رايحة قال الذي روي
ناحت الكاثر وجميع الكوفة وشوامها الشدة رايحة ذلك الجيب وروي عن مناقب
ابن شهر اشوب قال اوصى علي بن الحسين بن الحسين وقال لهما ان انا مت في حكا
مجدان عند راسي خوطا من الجنة وثقت الكفان من اسير في الجنة ففعلوني
بالخوط وكفوني قال الحسن فوجدنا عند راسه الكفان من اسير في الجنة طبقا من
الذهب عليه خمس شها مات من كافر الجنة وسدر من سدر الجنة ففعلوه بحسنة
الواب كما امر عليه السلام ثم وضعوه على السرير وروي انه خرج السرير مما يلي باب كنة
وتقدم الحسن والحسين عليهما سلم الى السرير من موخره واذا مقدمه قدما رفع
لا يروى حامله وكانا حاملاه مقدمه جبريل وميكائيل عليهما السلام فاما رايحة
وجبال الارض الا انحنى له ساجدا وروي عن المناقب مثل ابن مسكان عن الصادق
من القائم المايل في طريق العربي فقال نعم انتم لما اجازا بسر امير المؤمنين
اغنى اسفا وخزا على امير المؤمنين قال ابن حنفية رضى الله عنه نظرت الى
السرير واذ ليز بالخطان والخلل فتعجبوا وحق مستغما الى الجف الى موضع
قال ونحى الكوفة بالكماء والخشب وخرج النساء بعبت لاهل حاسر ففعلهم

كيفية رايحة امير المؤمنين

وقام من البكاء والعيول وصرخ من اى امكن ويظهر من رايته ان لم نكن مذهب
 الحقين به يقول لاجل لافرة الاقامة على العظم انا الله وانا اليه مرجعون يا اياه وا
 انقطاع لظلمه من اجله نعلت البكاء الى الله المتكلى اقول والله ناملو حق التامل
 الحسن من الصريح من محبة الخيانة والظلال ان من العلوم الحق كن مستور وذا
 اساس ولباس وخامر للمكين مع الخيانة للقدسة الا للحدود من الرحمة والاحسان
 فلا يرى ان كان الحسن من حق به من في الودع الاخر مع الحقين في امر من الطف
 كيف يتبعه ويركض على فرسه ومبغ من الذهاب الى ميدان العرب فخر الادب من
 كان الحسن من يدهن بلا اساس ولباس مكشوفت الوجوه ونحو ذلك الجوار فكل
 الحالة كن تارة عند اجساد الشبهاء والاخر الوداع واخرى على اقبالها كاسماء
 الزلزال والذيل من روى من مشارق الاقوال من محد في الكوفة ان امير المؤمنين عليه
 الحسن والحسين على سريره وجدا بين الطريق ناهيا منقوع منه راحة المسك فكل
 فقال الحسن انت الحسن بن علي مريض الوجع والشر بل وقسم العلم والشر للبلبل خليفه
 امير المؤمنين وسيد الوصيين قال نعم قال هذا الحسين بن علي امير المؤمنين وسيد الو
 سبط الحسن ومهجع العصاة وربيب الحكمة والدا الامية قال نعم فكلما سلكنا في
 في دعة الله فقال له الحسن ما ارضى البسا ان لا نسلم الا جليلين جبريل وميكائيل
 انت خفيما فكشف النقاب فاذ هو هو امير المؤمنين قال الحسن يا ابا محمد انك لا
 نفس الا وبيد هذا انما لبيد جده قال محمد بن حنفية فلما اتهمنا الى جبره واذا
 الشير قد وضع فوضع الحسن موحرة ثم نام الحسن وصلى عليه والمجاهد خلفه بكبر
 كما امر به ابيه عليه السلام فخر من خاسر به وكشفنا الثوب في ريقه فاذن جهر
 بقباه تلح فوران حفرنا ما واذا نحن في قبره نحو من الحد متفوق وساجد متفوق

مكتوب

مكتوب عليها هذا ما اشتهر لاجل فوج النبي الجسد الطاهر المطهر في رايته فدا
 لاجل مكتوب عليها سلطان بالسر يا نبي الله صلى الله عليه وسلم انت الحق اقيم هذا حق فوج
 فوج النبي صلى الله عليه وسلم قبل الطوفان وسبعاء عام فلما امدوا من رمل سمعواها انفا
 بعد انزلوه الى التربة الطاهرة ففقدوا لسان الجيب الى الجيب فدهش الناس من
 وغيرة او روى من مشارق الاقوال من الحسن بن علي عليهما السلام ان امير المؤمنين
 الحسن والحسين عليهما السلام اذا وضعا في القبر فكل واحد من قبل ان يغسل
 الزلزال وانظر له ان يكون فلما اوضعا في القبر فكل واحد من قبل ان يغسل
 القبر مغطى ثوب من مسدس واسبرق فكشف الحسن ما يلي وجده امير المؤمنين
 عليه السلام فوجد رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اقام وارباهم عليها سلم مع امير المؤمنين
 وكشف الحسين ما يلي رجله فوجد الذهب عليها السلام وحواء ومير واسية عليهن السلام
 وكشف الحسين على امير المؤمنين وسيد برافون هذا كله من غريب احوال وفي الا
 المؤمنين قبل وضع اللبنة على قبره الشريف ولما انقلب الطاهرة بعده فهي
 كثر منها ما يظهر مما روى من كتاب تحفة الغري ان امير المؤمنين قال في
 ربيعة لانه الحسن ثم وضع على سبع لبن كبا ثم انظر فانك لن تراه في الحد وفي
 اخرى في العواذر والحاب الا انك لا تراه لولده الحسن قالوا ادركت المخرج من
 فافقد في فانك لا تجدني والى الاحق بخذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يعلم
 فوج ما من بني مومت وان كان صدقنا بالمشق ومومت وصية بالمغرب الا ان
 الله عز وجل بين رعيهما وحدهما فخر يقرانه فيرجع كل واحد منهما الى موضعه
 فخره الى موضع الذي حطفه وروى عن كتاب وصية الغري عن الصادق عليه السلام
 امير المؤمنين الى الحسين عليهما السلام وصية طويلة الى ان قال في الحديث واشترجا

باني نفس امير المؤمنين

على الذين قاموا بالثبوت ما عند الله من وادفرا ما سمعوا ما خافوا فلبثوا عند الله بعد ما
 انشأ جليل الله من فادفرا ما سمعوا ما خافوا فلبثوا عند الله بعد ما
 ولحقه الله من جليل الله من فادفرا ما سمعوا ما خافوا فلبثوا عند الله بعد ما
 في الذين وصات وصيت في القرب الحق الله الوحي بالتي روي في خبر طويل في ذكر
 كيفية ايمان الحسين عليه السلام لم يجد من ايمانهم عند قبره الشريف فلبثوا
 فالتقى القبر فادفرا ما سمعوا ما خافوا فلبثوا عند الله بعد ما
 بالقرينة احسن الله لكم العز في سيدكم وحبته الله على جليله اقول اذا عرضت كيفية
 الذين فاعلم انهم من الاحبار والكثيرة الذين وقوا ليل اسوة من الملوك والخواج
 فادفرا ما سمعوا ما خافوا فلبثوا عند الله بعد ما
 حجر الا وجد تحتهم عيط وروي من الناس لابن شهر اشوب عن ابن عباس قال
 قال رسول الله ان السما انبلى على المؤمنين اذ مات اربعين صباحا وانما انبلى
 على العالم اذ مات اربعين شهرا وان السما والارض ليكيان على رسول
 مستر وان السما والارض ليكيان عليك يا علي اذ انزلت اربعين سنة
 يا اخواني المؤمنين لايام المؤمنين اذ كان هذا حال بكاء السموات والارضين
 لانهم في على اوق حال كان بكاء الحسن والحسين عليه السلام بعد ان دفنا ابا
 بايديهما ورايا ان جسد الشريف قد احجب بالزبداء واهزناه فاقبلوا في
 حالهما عليه السلام في اوق حال رجعا من دفن ابيهما وكيف خلدوا في
 وكيف روي حجة الامير عليه السلام خالصة عن حاجتهما وكيف قدما ان
 على مفارقة والد مثل الامير عليه السلام وعلى عدم استماع صوته في اوقات الصلاة
 والعبادة والمناجاة وعلى انقطاع الاستدراك بكلماته وصالحه ومعه مائة

والارض

والله

والله لا ادرى كيف حال منيب ولم كلثوم في مفارقة قرايبها بعد ان كانتا ذنبتين
 معارفة من اجتهاد الله في صلاته عليه السلام وكيف عاشتا في الكوفة فربما خزنه
 وكيف صبرا في معجزة الامير عليه السلام وسيدة النساء صلوات الله عليهما اهلها
 الباكون على معجزة امير المؤمنين عليه السلام انهم رجوع الحسين عليهما السلام
 بعض اصحابهما الذين كانوا حاضرين معهما من دفنهم دخلت ام كلثوم على اخيهما الحسين
 واقسمت عليه ان لا يترك لللعون في الحياة ساعدا واحدة فامر الحسين ان ياتوا بها
 بهر مكنون حتى ادخلوه الى الموضع الذي ضرب فيه الالهام عليه السلام والناس يلحونه ويوم
 وهو ساكن لا يجتمع في بيته وبينه وبين مولينا الحسن عليه السلام كلمات دفن عليه السلام
 واحدة وكذا الحسين عليه السلام ضربته فابندوا الناس باسبابهم فقطعوه اربابا فخرجوا
 جثته وخرجوا من المسجد وجعلوا يحيطوا به فخرجوا بالثأر وقبل طروقه في حفرة
 بالزبد فهو يعقو كعوى الكلب في حفرة الى يوم القيمة وانبثوا الى القطع من
 الفاسقة الفاجرة فقطعوا بالسيوف اربابا وجعلوا اربابا ثم اخذوها وخرجوا
 الى ظلم الكوفة وخرجوها بالثأر لم يخرجهم الله ابدان دار البوار وعندهما
 عذاب جميع الكفار وروي ان الله عز وجل وكل طير على ابن علي عليه السلام فادفرا ما
 راجع فيطير فخر راجع الاخر فخر راجع فخر راجع فيطير الكلى فيصير حيا ثم يفعل به
 كذا الى يوم الى يوم القيمة وبعد استخلاصهم من قتلها ادخلوا البيت وروي في
 العواصف والبرق فالتفت بهم ام كلثوم وانشأت بعد دفن الامير عليه السلام
 الايامين جردى واسعدني الانا بكى امير المؤمنين وبكى ام كلثوم عينا
 ردت اليقظة الاول المخرج حين كانوا فلا فرت جيون الحاسدين وابكى حين
 من ركب المطايا اذ حثها الظلماء واقرع عينا وابكى حين من ركب المطايا ففنا

قتل ابن علي وقطعت
 جوفه من ادم الشرا
 الخراب امير المؤمنين
 عيا بن ابي طالب صرخت
 عذره ولفظه الله على الملوك
 فذكر ابن الروم الدين

مريم ام كلثوم على ابيها

الامير عليه السلام

ومن ركب السفينة ومن ركب الغال ومن جفاها ومن فرغ للثاني وللبنا ومن صام
وقام ليلا ونادى الله عز وجل يا ايها الامام صادق فبقدر هوى علماء ديننا شياع
اشترى من بطل همام ومقدم الامور في الدنيا كمن باسل فرغ هزين حتى ادرج ليثا
فامر فاجع في الارض اطفاء سقى ابن وز من جنينا ورجب تده بالسيف نذا وعفر
والخمار على الجينا ابوات على الفرائش بقى لغيره ولم يصاب بكيد الكاذبين ويدعو
للمعامرة من معصاة ويقضى بالمرافق مستبينا وكل من اقر بالجزيرة فينة وجبر رسول
رب العالمينا معنى عبد الله بن مضر فغنى اياهم وجزى الله الحينا اذ استقبلت
وجدا باحين ارباب البدر فان لنا طربنا وكنا قبل مقلد غير مزي مولد
الله فينا بغير النج والارباب فينة ونمهلك قطع ابدى السار فينا وليس مكانا
علم الدبر ولم يخلق من المغير بنا افي الشهر الحرام لمجسونا غير لظن طرا
ومن عبد الله بن مضر فغنى البوحن وجزى الله الحينا فلو اننا سلكنا الدال فينا بذا
للال فينا البينا كان الناس اذ فخذوا علينا نعمام جان في بلد سينا فلو اننا
لا انسى علينا اوجن صلواتي في الدنيا لعلنا لعلنا فريش حيث كانت بانك خبرها
حبا ودينه الا ما بلغ فعورين حرب فلا فريش عيون الناميتا وقل للشاميين
بنا ريديا سيلقى الشاميين كما لقينا قتلهم خبر من ركب للطايبا وذللتها ومن
مركب السفينة الا ما بلغ فعورين حرب بان بقية الخلفاء فينا قال المدي
يقول احد في المصحة الا فحجب بكى لكانها وكل من كان حاضرا من مدد
ولم يباكية اكثر من ذلك اليوم اقول لو بكى جميع الائمة ومن القصور من اول
الدنيا الى يوم نبعث القصور ويندوا اكلها بالحق لولا ان الشور قد صعد كل
منه القصور لم يودوا حتى نغزير عبد البدر الشور الذي توارى من نور

من

نور الهم احضرنا معمر في يوم الشور دوام مخلود لوجه القصور من جنتك وكريك يا
يا عفو رب **باب العاشرة** **احرم حراب دار الزهراء** صلوات الله عليها ورضيها
سقط جنبها عليها السلام للحدود المتعز بالبقاء الذي لا يعز به الفناء
عباده في دار الاسلام بانزال الكتب وارصال الانبياء ولزم مناصرة الامة
ثم جازهم باعمالهم في يوم الجزاء اعا بالجنة التي اخبرها الانبياء اولها
التي اشعلها للاشقياء فمينا لمن سلك سبل الدنيا واستراح ابدان في دار العطاء
ونجوا من طوبى طريق الشقاء واستقر مع اهل القعب والعتاة واشتوا في
على القرب والناهي ومقر القبول والقصوى ثم واحضرنا لولم يكن حق في
وناداه نادى ثم ادنى فبلغ بذلك التبعج الامل ووصل بما كان احب ومحب
الهم هذا هو النى الذي امنى فا اظن ان نرى في فارتدى فواديه ان
كنت اهوى مع من هوى قانع في جرد الجحيم ونطى ثم وامعجناه من منبر الا
بسم فيمن من شلى وبكى ومن نار حزمها لا يطفى وجرحها لا يداوى الله الله الله
منزل الالديا بحق نبينا حاتم الاكبر وولينا امير الاوصياء وسيد
الزهد والادام النقاء النجاء عليهم السلام الخيرة والنساء خصوصاً عليا
اهل الكساء الذويج بسبع الجفاء من القفاء الذي اشتهر اسمه في السما
التمكاد من حال القفاء وعلى امداء اللغز الى يوم الققاء ويجده دول
الصحح والكاء من بواتر عليه المصبة والبالا **باب** فقد نال جل جلاله
في حكم كتابه وان جنت لمودهم اجيب لها سبعة ابواب وكل واحد باب
جزء مقصود والحق الله اعلم البتة تكون جنت مودع الشيطان ونا بجنة
وتكون لجنت ابواب سبعة وقد قسم لكل طاقتة وصف من التابعين لرباب

سورة القاف

حالم وحين كانت قد اخرجت النار لاجسادهم وكلهم طوعهم وبقيت وجوههم وقلوبهم يتلاد
في الجنة الصلوة والايان فيقول جبريل ام رفع الطبق حتى انظر اليهم فيامر ملك الخزنة
بفتح الطبق عنهم فينظرون الجبريل ويرى راحته ملقا على الله ليس من اللذات
العذاب فيقولون يا مالك من هذا الصب الذي لم نر شيئا منه احسن منه فيقول
هذا جبريل الكريم الامين قد تعالي الذي كان ياتي على محمد بك بالوحي واذا سمعوا
همزة صاحب اجعهم ويكون ويقولون يا جبريل اقر منا محمد التسليم واخبرنا
وقد لم نمن من الضعفاء من امتك قد اخرجت النار اعصابنا وقد كنا في النار
جبريل حتى يقوم بين يدي الله تعالى فيقول الله كيف رايت يا جبريل ام شهادتك
على الله عليه واله فيقول يا رب انت اعلم بما لهم وضيق مكانهم وسو حالهم فيقول
الله تعالى انطلق اليه ويكشف فينظرون جبريل الى محمد صلى الله عليه واله بالكلية فيخبر
عن حالهم فاذا هو تحت شجرة طوبى في الجنة من دعة بيضاء ولها اربعة اركان
باب ولها مائة امان من الذهب الاحمر فاذا راي النبي جبريل يقول ما يبكيك في
يا ابي فيقول يا محمد ما رايت ما رايت لكيت استر من بكائي وقد جئت
من عند امتك العصاة الذين يعذبون في النار وهم يقرعون عليك السلام ويقولون
ما اسمنا وما نزلنا وصنق مكاننا ويخجلون ويقولون يا محمد ما اله الا الله ان النار
قد كملت كل امعاننا واخشاينا وجع اجدنا فسمع تلك الضاحجة حاجتهم
فيقول اسمع بنيتهم وصاحبهم اسمع يا محمد صوغم وهم يقولون يا محمد ااه
تد طالعنا بنا فكذا اسمع النبي صوغم يقول لبيك يا امي فيقول النبي ما بك يا
والا بنيا عليهم السلام خلفه فخر ساجدا وينتفي على الله تعالى باذنه من احد
فيقول الله تعالى يا محمد ارفع راسك واسئل تعطها واستغ فيقول يا رب

الجنة

الاشقياء قد اشدت من ملك فيهم وانفتحت عذابا لهم فيقول الله تعالى قد شغلني
وانطلق وادع عليهم السلام فياتي النبي ويخرج منها كل من كان نائلا لاله الا الله
رسول الله وعلى بن ابي طالب فينطلق النبي الى جنته فاذا انظر الى الله صلى الله عليه
عليه واله قام كائنا تعظيما فيقول النبي انفتح الباب وامر مع الطبق عنهم فاذا رفع
الله الطبق وهم يرون النبي فاذا راي النبي يقولون يا جبريل يا محمد ااه اغشانا
واخرجنا قد اخرجت النار جلودنا ولحمنا وقد كنا في النار فيقولون يا محمد ما علمنا
هذه فخيرتهم جميعا قد صاروا لغوا وقد كلفهم النار جميع اعضائهم فينطلق بهم الى
بار الجنة فيقول يا رب الجنة يستودعهم الجنة ان يغفلون جميعا فخرجوا من
شاربون اقربا بالمرحاة فيكونون وكان وجوههم مثل القمر ليلة البدر ومكتوب على
جباههم هولاء جنتيون عتقاء الرحمن من النار فيدخلون الجنة ويعبرون
بذلك فيدخلون الله من يحو امنهم فيحو الله تعالى من جباههم ذلك فاذا راي
الكفار ان المسلمين قد خرجوا من النار قالوا يا ايها الكفار اسلم من كنا ايضا فخرج
من النار وهو قد نزل على ربنا بالوحي الذين كفروا وكانوا مسلمين يقولون انا
يا اخواني المؤمنين بعض احوال اهل النار ما علموا انه لا يحب موجب لغنا
من العذاب والنكال احسن من حب النبي ما سمعتم ما روي في العوالم
جعفر بن محمد بن علي الباقر عليه السلام سمعت جابر بن عبد الله ان
يقول قال رسول الله اذا كان يوم القيمة تقبل الحق فيطرح على النار من
الجنة مذبح الجنين خطاياهم من لو لم يربوا بها من النار والافضل
فيها من النار الا من فيها ما ياتون من النار وان عذب قس من نور يربوا بها
من باطنها واطنها من طاهرها داخلها عضو الله خارجها راحة الله على

باب احوال المؤمنين
من ارضهم الله عز وجل
ويغفر لهم في النار فخرج
اشقى من بعد الله

وجعل عند المصطفى فقال يا ويلك اذعرت ان هذا حبي ونبي فلم تقبل فيقال قال النبي
ان هذا قال من باخذ الجارية من بين فقال ما احب لك الجارية من بينك وشافته
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال للعين دان من الجارية احب اليك منك ومن جدي
فقاله اذ كان لا يد من قولي فاستغنى شرب من الماء فقال للعين هجرت واخذ لا
قطرة واحدة من الماء حتى تزدق الموت ففتر بعد الفقة ودمى ان ذاك العين بها
يا من ابي تراب الست فتم ان اباك على حرم التي بقي من العبد فاصبر حتى تأخذ
الاء من يده ودمى بعض الكتب ان كان يقال باجته والجملة والابا القاسما
والاباء واعلناه اقل عطفنا وحدي محمد للمصطفى واقل عطفنا انا واني على الذي
راى فاطمة الزهراء اقول والله لا اقدر على بيان كيفية قتلها واعلم ان محبة لم يقدر
على امتناعه الا في ان لا تذكره فاعلموا انهم من اهل بيت المقدس انهم
عشيرة قتلها ما ينادى في حرم الليل شعر اتجوا القدر فتلو احسينا شفاعة
يوم الحساب معاد الله لا نعلم يقينا شفاعة لحد واني تبارك اقول يا احباء
لولا ان بشي قليل من غيظ قلوبكم فاستمعوا الى مقم حديث محي فاطمة عليها
في الحشر وهو انه بعد ان يقول للحسين عليه السلام يا رب خذني اليوم حتى
يغضب عند ذلك الجليل ويغضب الغضب جهنم وللاذلة اجعون فترفع
ذلك منفرة فخر يخرج فوج من النار ويلتقط قتل الحسين هو ابناهم وابناهم
ابناهم يقولون يا رب انا لم نخش الحسين فيقول الله تعالى لربنا نيز جهنم
ببهاهم نيز من الاعين وسواد الوجوه خذوا بنو ابيهم فاقولهم في الذل
الاسفل من النار فاقم كانوا الشدة على اولياء الحسين من ابائهم الذين حاربوا
الحسين فقتلوه وفي رواية اخرى في العباد والعوالم مثل الله عز وجل رجاها

في حشر

صورة وهو نجا حم قتل بله اس يجمع الله قتلته المحترمين عليه ومن مثل في قتل
يقولهم حتى ان على اخرهم ثم يشتركون فيقتلهم امير المؤمنين ثم يشتركون فيقتلهم
ثم يشتركون فيقتلهم فلا يبقى من ذرية احد الا قتلهم قتلته قتلته فبالله يكشف العظم
وبنفس الحزن وفي الجاهل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان يوم القيامة جانت فاطمة صلوات
الله عليها فملا من نساها فيقال لها ادخلي الجنة فقول لا ادخل حتى اعلم ما
بولدى الحسين من بعدى فيقال لها انظرى في قلب القبة فطر الى الحسين من ما
وليس له من فخره صرخه واصبح لها نجا وتخرج الملكة له نسا فيغضب الله
وجعل لنا عند ذلك فيا من انا يقال لها هب نداء قتلها الف عام حتى
لا يدخلها امح ابد لا يخرج صرخه ابد فيقال لها التقطى قتل الحسين صلوات
الله عليه وحده القرآن فاقطعهم ناءا صاروا في حوصلتها صهلت وصهارها
وشحقت وشتموا بها ونفرت وخرقوا بها فينطقون بالسنة راضة طليقة
بارتها بما اوجبت لنا النار قبل عبدة الاضام فيا تهم الجواب عن الله عز وجل
ان من علم ليس كن لا يعلم وفي العوالم قال رسول الله صلى الله عليه وآله عليه السلام ثم يقول
جبريل يا فاطمة على حائك فتقولين يا رب بشي فتقول الله عز وجل
لهم فتقولين يا رب بشي ولدى فيقول الله تعالى فخرت لهم فتقولين يا رب بشي
فيقول الله تعالى فخرت لهم فتقول الله تعالى فخرت لهم فتقولين يا رب بشي
انهم كانوا جميعين ويزين ملك شيعته وشيعته ولدك وشيعته امير المؤمنين
عليه السلام انتم من عاقم مستورة عورتهم قد ذهب عنهم الشدة وسهلت لهم
الوارد فجادوا الناس وهم لا يحياون ويلطوننا من وهم لا يظنون فاذا بلغت
الجنة تلتك اني حشر العوالم لم يلحق احد قبلك ولا يلحق احدك ان احد

في نهجها سلم في الحشر

يا ايديهم حارب من نور على خيب من نور ما يابها من الذهب الاصفر الباقوت
 من نور مطب على كل خيب ثمرة من سند من منقود فاذا دخلت الجنة تبارك
 بك اهلها وروضع لشعرك مواث من نور على عمدة من نور نياكون منها والناس
 في الحساب وهم فيما انتهت الفهم حال دون فاذا استقر اوليا الله في الجنة من
 ادم ومن دونه من النبيين وان في بطان العز وس لواله فان من عرف واحسن
 بيضاء ولؤلؤ وصفه فيها قصور وودور كل واحد سبعون الف واما نال بيضاء
 لنا ولشعنا والصفحة منارة لابرهم والابرهم صلوات الله عليهم اجمعين
 يا ابيت فاكنت ان احب اري يومك ولا ابقى بعدك قد ما ابقى بعدك في
 جبريل من الله انك اول من تلحقني من اهل بيتي قالوا بل كل من ظلمك في
 العظم من نوري ثم الحديث اللهم اجعلنا من شيعتك الزهراء وشيعتك زوجها
 وشيعتك اولادها الطيبين الطاهرين المعصومين صلى الله عليهم اجمعين فيم
 من النار ببركتهم وحققهم وخرقتهم وامسقتهم من حوضهم بيدهم ولدحت الجنة
 ولا تفرق بينا وبينهم طرقتهم ابدان الدنيا والاخرة بفضل وجودك وكرمك
 وسجدة يا ارحم الراحمين **الحل للامور عشر** في بكاء الامم ولا رحال اهلها
 الله عليها وعلى اهلها محمد اللهم يا ابا ال يوم الدين ويا احكم الحاكمين ويا اعدل
 العادلين المرائت الذي تسلك من معاد الدين والشرع التي شرعها للعالمين
 تسلك في الاكام من النبيين اولاد من القلم واللوح في صورتي ودينين وثاني
 وجبريل الاوين واللائق من اشرف الساميين والافاضين ويزر المسته من والائين
 محمد المبعوث على الرقة اجمعين عليه صلواتك ايها الاديبن دهر الداهرين وراعي
 سيد الوصيين وغفر الخبيثين ويعصو بالدين فاعلم ان الغر المحجلين على امير المؤمنين عليه

استهليل

في كل ان وعين وادم ربوبيتك يا رب العالمين ثم من امام من افتر السليمان الذين
 الهادين المهديين الطيبين الطاهرين المعصومين عليهم صلواتك ما دام اهل الجنة
 فيها مخلدون ثم من جميع الحجج الاامين من الانبياء والرسلين واصحابهم الرضيين
 عليهم رحمتك وكراماتك يا ارحم الراحمين ويا اكرم الاكرمين اللهم انك تعلم ان لا
 شفع لنا الا نوح من حب ال طهر وليس ولا وسيلة لنا الا حسن من البكا على مرزايها
 المعصومين فرتقنا الخصيل ما جعلناهم عامرين وحشرنا في مزية الانبياء عليهم
 واللعن على اعدائهم ما دام اهل النار فيها خالدين عاكفين بقها ميثاق وجايتك
 يا اشد التقين **في عيد** فقد قال الله عز وجل سورة كتاب النبيين للكين هذا يوم
 الصاويين صدقتم لهم جات تجزي من تحتها الاخوان والذين فيها العار من الله
 ورضوا عنه والاك هو القوم اعلمكم روى في غير الامم من الباقر عليه السلام في
 هذه الآية اذا كان يوم القيمة وحشر الناس للحساب فيمرون باهل يوم القيمة فلا
 ينهون الى العزة حتى يجحدوا بعد استبداد ما لا يقفون بقا العزة ويشتروا
 الجبار عليهم وهو على عرش قارون من يدعي بذكاء ويسع للاربع اجمعين ان يفت
 باسم محمد بن عبد الله النبي المرشدين العربي صلى الله عليه وآله قال فيقدم حتى
 يقف على عرش العرش قال ثم يدعي بصاحبكم فيقدم حتى يقف على عرش
 صلى الله عليه وآله ثم يدعي باسم محمد صلى الله عليه وآله فيقفون على عرشه
 ثم يدعي من بقي مني وامرهم من اول النبيين الى اخرهم وامرهم معهم فيقفون
 من عرش العرش ثم قال ثم ادل من يدعي للساعة القلم قال فيقدم فيقفون
 الله في صورة الادميين فيقول الله هلي سطر في اللوح ما الهتك وامرنا من
 الوحي فيقول نعم يا رب قد علمت التي قد سطر في اللوح ما الهتك والهفتي بر

بيان السواد في الخبز والخبز
 معلوم استهليل

فأفترقا في الطوارق فلما ذهبت من الطوارق ولدت الرجوع إلى منزلي جعلت طريقا إلى سوق
الغمام وإذا أنا بها جالسة في منزل من الناس فابكت عليها ولعلت بها ولعلت
بها هذيرة ولم تصدقها فها صدمت فقلت لها باقتة أخري من مولائك فاطمة الزهراء
عليها السلام وما الذي رايت من عند وفاتها بعد مواليها محمد صلى الله عليه وآله
قال ورقت لما سمعت كذا في نعت عيناها بالدموع ثم انصبت نادبة فقالت يا
رسول الله بعد الله هيجت على حزني ساكنها واشجانا في فؤادي كانت كاهنتي
الآن ما ساهلت منها الله قبض رسول الله ثم انصبت لالتصيف والكر والفرار
وقال العز وعظم مرز سر على الاقرباء والاحباب والاولاد والاعقاب والاعقاب
ولم تلق الاكل باله وبكائه ونادب ونادب ولم يكن في اهل الامم بالاحباب
والاقرباء والاحباب اسست من فناء وعظم مكانا وانما يا من مولائي فاطمة الزهراء
عليها السلام وكان حزنها يجرد دوبريد وبكائها نيت فجلست سبعة ايام لا
يحدث لها عين ولا يمكن من هذا الحزن وكل يوم جاء كان بكائها اكثر من اليوم
الاول فلما كان في اليوم الثامن ابدت ما كنت من الحزن فلم تطق حبرا اذ خرجت
من تحت مكانها من ثم رسول الله ثم تنطق فبادرت النسوان وخرجت للولادة
والولاد فخرج الناس بالبكاء والتعجب وجار الثامن من كل مكان واظفرت للصلوات
لكيلا يقين صلات النساء وخرجت إلى النسوان ان رسول الله قد مات من فناء
وصارت الناس قد ذهبت وجعلت قد لم تهم وهي عليها السلام تنادي وتنادي
والبنات واصفياه وشفاه يا ابا القاسم وامرهم الاكل واليتاما من القبلة
ومن لا ينشأ الوالدة الحكيمة فاضلت تعثر اذ بالها وهي لا تعرف شيئا من
قواتر ومعها حتى نمت من فناءها محمد صلى الله عليه وآله فلما نظرت الحزينة وقع عليها

في المائدة

عليها السلام
عليها السلام

على المائدة فقدرت خطاها وودم نجحها وبكائها الى ان اغنى عليها فبادرت النسوان
بها تنطق اليها عليها وعلى صدرها وجنيها حتى انفت فلما انفت من غشيتها
قامت وهي تقول منعت فوقي رماخي جلدي وشمت في عذري والذكر تاتلي يا
ابناءه بقبت والهة وجذع وجوانته فريدة فعدا الخمد صوفي وانقطع ظهري و
تنقص عيشي وتكدر دهرى فما اجد يا ابناه بعدك انفسا الوحشي والاولاد الذين
ولاهمنا الضحى اقول يا احوالي المومنين ان فاطمة الزهراء عليها السلام كانت عند
امير المؤمنين وكان معها الحسن والحسين عليهم السلام في المدينة هو في بيتها و
سمعتم انما قالت فما اجد يا ابناه بعدك انفسا الوحشي والاولاد الذين
لنصفى نور الله لادري على في حال كانت بنتها من يلبس المظلومة في بلاد الغربة
بعد قتل الحسين رضي الله عنه حيث لم يدم حولها الكفار ولنا نفقون فوجد
ياخذ منية النساء والاخرين ما في القيام والاخرين فناعتهن ولها سجن
يترجون القيام ولم يكن مندهن الاية والحسن والحسين عليهم السلام ولم يكن
في وطنهم ولا عند المهاجرين والانصار بل اجتمع حولهم الكفار بالاحزاب
ان فاطمة الزهراء عليها السلام وقت مغى عليها فبادرت النساء اليها وجبن لها
على صدرها وجنيها فاستمعوا لما روى في كتبنا ان فاطمة الزهراء كانت
واقعة بابر الحجة وانا انظر الى ابني واحبي ابراهيم بن كالا حامي عذري
لنيل على اجادهم تجول وانا انكر فيما يقع علينا بعد ابني من بني امية انقلوا
ايامهم ثانا ذا رجل على ظهر حوله يسوق النساء بكعب محترق ومن يلدن
يبيعن وقد اخذن ما عليهن من الخمر واسورة وهن يعجن يا جداه وعلياه و
ما صرع وحناء اما من يحير خيرا اما من يركب دبره وعا قالت فطمة الزهراء واما

فذبحني فجلست اجمل بطريقه مني وشاء الاله عني ثم كلثوم خشيته من ان ياتيني فنيلا
 على هذه الحال فاذا بر قد قصد في نقرت فخره وانا اني اني اسلم منه واذا بر
 بعض نذله خشيته مني منه واذا بكعب الترح بين كفي فسقطت على وجهي فخر
 واخذ فرطى ومغنى وثرى الذم والفسيل على خذي وراسي قصه الشمس وبنى
 الى الخيم وانا مغشى عليه يا اخواني للعشيت فطراذره من اجبت جمعها جامعة من الهيا
 والانتصار ولما غشيت بنتها فاطمة الصغرى لم تكن هنا امر من عند الله هلك
 من انت عند هان فطراذره من فاطمة الصغرى انها قالت فاذا انا فعني من
 تنكي وهي تقول فزوى معنى ما علم ما جرى على البنات ولعل العليل يا اخواني لما
 غشيت فاطمة الصغرى كان هذا ما حدثي بهت عليها ولكن فاطمة الصغرى
 عطشا نذرها فخره ولم يكن هناك ما لم يكن به حطتها كيف بهت على صدرها
 يا اخواني للعشيت فاطمة الصغرى عليها السلام كان لها من امورها انما هو
 روى من فاطمة الصغرى انها قالت فقت وقت يا عتاه هل من خيرة استجبار
 من امين النظار فقالت يا بنتا وعتاك مثلك فزيت راسها مكشونه ومثما
 اسودت من القرب فلما رجعت الى الخيمة الاله خشيته وما فيها امرى الى الجاه
 لما يقين رسول الله صلى الله عليه وسلم بلال من الاذان قال لا اذن لاحد بعد
 صلى الله عليه وآله وان فاطمة قالت ذات يوم اني اشتهي ان اسمع صوت
 الي بالاذان فبلغ ذلك بلالا فاحذ بنا الاذن فلما اتقيا كبر الله كبره
 اباه واما من فلما تمالك من الكبار فلما بلغ الى قوله لا تشهد ان محمد امين
 شحقت فاطمة وسقطت جميعها وخشي عليها فقال الناس لبلال اصلا يا
 بلال فقد ماتت انبى رسول الله صلى الله عليه وآله وظنوا انها قد ماتت

فانقطع

فافطع اذنه ولم يبقه فافطع فافطع فافطع فافطع فافطع فافطع فافطع فافطع
 النسوان اني اخشى عليك مما تقولني على نفسك انا سمعت صوتي بالاذان فافطع
 من ذلك وروى في غير النسخ في العوالي من فضة انها قالت ان فاطمة الصغرى تومض
 تراجعا فقالت يا ابتاه فقد نفي بعدك بحكم التشريع ومحب جبريل وعمل كما قيل
 انقلب بعدك يا ابتاه الاسباب وتعلق في الابواب فانا للذي بنا بعدك فاني
 وعليك فانه من انقاسي بالية لا ينفذ شوقي اليك ولا حزن عليك ثم ناديت يا
 ابتاه والباة ثم قالت **شعر** ان حزني عليك حزن جديد فودى وافطع خشيته
 كل يوم يبريد فيه خجوني واكتيا بي عليك ليس بيدي جعل خطي فان من فزوني
 فبكا في كل وقت جديد ان قلبا عليك يا فخر جبريل واخر فانه لجليله ثم ناديت يا
 ابتاه انقطعت بك الدنيا يا فخرها ومنذ من هجرتها وكانت بهجتك زهر
 فقد اسودت فقال لها فصار لي حنا دسها من طبعها وابها يا ابتاه لا اذ لك اسفة
 عليك الى التلاقي بالباة ما ازل غزى فندحتي الفراق يا ابتاه من لا يزل ولا
 المسكين ومن لا يفتقر الى يوم الدين يا ابتاه امنيما بعدك من المستضعفين يا
 ابتاه اصحبت الناس منا مخرجين ولقد كذبك معطين في الناس غفيرة
 مستضعفين فاني ومنه لفرقتك لا تفعل فاني حزن عليك لا يتصل واني حزن
 بالنوم يكسل وانت ربيع الدين ونور البين فكيف للجبال لا تحور وللنهار
 لا تقور والارض كيف لم يفر منك رقيب يا ابتاه بل الخطيب الجليل ولم يكن
 الذي تميز بالليل بالباة بالمعالي العظمى بالفاخر المحمود بكنك يا ابتاه الا
 ومنقنا الا فلال فبكر بعدك مستوحش ومزاجك خال من مناجاتك وتبريد
 بمولتك والمخبة مقادير اليك والى معالك وصلواتك يا ابتاه ما اعظم ظلمك

نورة الزهراء
 لايها رسول الله
 عليه السلام

فواسف عليك الى ان اقدم ما جلا عليك وانك اهل الحسن والورع ابو ولدك الحسن في
واولك وولدك وجيبك من ريشة صغير واختك كبر واحلا احبابك واجبا
اليك من كان منهم صافيا وصاحبنا واهلنا والفكر ما ملنا والكبار ما قلنا والاصحاب
لا نرنا ثم منعت زهرة وانت اشدك دت روحا ان تخرج ثم فالت فلا صبري
وبان عن عرائي بعد فقدى لنا امر الانبياء عيني يا عين اسكب الدموع سحبا
لا تجلي بفيض الدمع ما يرسول الله الا بالبراءة الله وبالكف الايام وان
تسلك الجبال والوحش جميعا والارض والطير بعد بكاء السماء وبكاء الارض
والنهر والشجر باسدي مع العالم وبكاء المجرى والدرى من المثل في الفصح
معلنا والمساكن وبكاء الاسلام اذ صار في الناس غريبا من ساير الغرابة
مزي للمز الذي كنت تملوه اعداء الظلام بعد الفناء يا الهى عجل وناى سريعا فقد
تنفست الحيوة يا مولاي قد رجعت الى منزلها واخذت بالبعث والعويل ليلها
دهامها وهي لا تمزق دمعها ولا تهدى زفرها واجتمع شيخ المؤمنين
الى امير المؤمنين فقالوا يا ابا الحسن ان طاعة الله عز وجل تلي الليل والنهار فلا
احد منا يتحشا بالنوم في الليل على فراشه ولا يات بها رنا فامر على استفادنا
معاشنا وانما نأكل ان تسلمها اما ان تبكى ليلنا واما نأكل فقال عليه السلام حيا
كلامنا قبل امير المؤمنين حتى دخل على طهر وهو لا يقين من البكاء ولا
فيها العز فلما طهر مكنت هنت له فقال يا بنت رسول الله ان شيخ الدنيا
يسلوق ان تسلك اما ان تبكين اباك ليلنا واما نأكل فقال يا ابا الحسن ما
اقل مكنت بينهم وما افر بين من بين اظهرهم فوالله ما اسكت ليلنا ولا نأكل
والحسب رسول الله صلى الله عليه واله فقال لها على عليه السلام اقبل يا بنت

ما زاد

جار زهره السلام
يا بنت الامير

ما بد لك انهم من لها بيتا في البقيع نازعا من للدينه فبقي بيت الاخرين وكانت
اصحبت فدمت للحسن والحسين عليهما السلام لما معها وخرجت الى البقيع باكية فلا تملك
بين العصور باكية فاذبحا القليل قبل من المؤمنين عبد السلام اليها واسماها عين بدعة
منها ولم يزل على ذلك الى ان مضى لها بعد موت ابها سبع وعشرون يوما فان
العله التي وفتت فيها فبقيت الى يوم الاربعين وقد صلى امير المؤمنين عليه السلام
الظهر واضل يرد للنزل اذا استقبل الجوارى عزيمات فقال لهن هلمن وناى
الركن صغيرا الوجه والصوم فقلن يا امير المؤمنين ادرك ابنتك في الزمان
وما فطنت منه كما فطنت امير المؤمنين صرا حتى دخل عليها واذا بها ملثما
فراخها وهو من فاطمي مصر وهي تقضي عينا وقد سماها لاني لا اكون من مائة
العامة من ليد وحل ليد روم حتى اخذها معها ومنكها في حجره وناذرها بانها
تكله فناديها يا بنت محمد للعطوف صلى الله عليه واله فلم تكله فناديها يا بنت من
حمل الذكوة في طهر روم وبذلها على الفقراء فلم تكله فناديها يا بنت من صلى
باللائكة في السماء مشى مشى فلم تكله فناديها يا فاطمة كليني فانا ابن مكرم
ابي طالب قال ففحيت عينا في وجهه ونظرت اليه وبكت وبكى وقال ما الذي
يحدث بك فانا ابن عمك علي بن ابي طالب فقالت يا ابن العم اني اجد الموت الذي
لا بد منه ولا يحصى عنه وانا اعلم انك جدي لا تبصر على ثلثة اذ يبع فان انت
من جنت امرأة فاجعل لها يوما وليلا واجعل لاولادي يوما وليلا يا ابا الحسن
فلا يصح في وجوهها فيصيحان يتيمين خريجين منك من فاتها بالامس فقد
حذها واليوم ينفدان اصحابنا اول لامة تغلبها وتغضها ففراشات تقو
شعر ابكي ان يكميت خبز هادي واسل الدموع فهو يوم الفرقان يا قري

احفاز زهره السلام

البتول اوصيك بالفضل فقد اجابا حليف الايمان ابكن ولبان البتول والانس القليل
 ناجحوا انما اجابا في قوله العذ بطق العرش ناسرا فاجابوا عطف الله عليهم ففرقوا قول بالاجابا
 الموصون سمعتم ان فاطمة الزهراء عليها السلام اوصت الى مولانا امير المؤمنين
 لا تصنع في وجه ابنا من فوائده لا ادرى ان كانت حتى ترضى في وقعة الطف ان
 الكفار والمنافقين كيف يصحون على وجه الالقاء ولبانها بل لا يكتفون
 بالفتحة وبادونهم با انواع الاذنين حتى ضربوهن ولطموا على وجوههن بحب
 اسود عذارهن واخذوا فمناجهن وسلبوا منهنهجن وحرقوا اجابتهن بل ولم
 يتكفوا بذلك وحملوهن على ثياب الطيات بياقوتهن في البرية والغلات
 كاهن من بعض الغيمات تاملوا يا محبي فاطمة الزهراء عذرا في انها اوصت
 الى امير المؤمنين في انما اخذت بعد ما نزع جثة جعلها يوما وليدة والايام
 الزهراء يوما وليدة ومن المعلوم ان عرسها من هذه الوصية ليس الا لاسننا
 بهم حتى لا يتوحشوا من الوحدة ولا تقلم الصيق والشقة فوالله لا ادرى انها
 ماتهم في المنازل الغريبة بين الكون والاشام جمانا عطشا تا كيف كان حالها ايضا
 ولولا هم ان دحهم اسود من اثر الشمس وكيف كانت تدب ديكى عليهم ولا
 الله عاندا عما جعل الظالمون فان الله وانا البير بصوت **الجلس الثاني مشرف**
 امر حال الزهراء ودفعها صلوات الله عليها الحمد لله الذي فوتر قلبنا بنور
 الايمان وبصر بوجونا بصور العريان والشكر لك يا اكرم والامنان على نعمك
 يا ذا الفضل والاحسان فصل اللهم على اشرى النبيين وفضل السابقين واللاحقين
 الفاتحة كنت بنينا والادم بين الدار والطين الذي شهد القباية خاتم الدين
 محمد البعوث على الاذنين والآخرين ثم صل اللهم على خير الوحيين ونامي

سوق

سبق جميع المحكومين وهادي من سلك سبل الهند بن والذ الامنة المعصومين
 الظاهرين ونهج ابنه رسول رب العالمين على بن ابي طالب امير المؤمنين ثم صل
 اللهم على من افاضت في هراجه استغفار بنورها دورا الاضمار والمهاجرين
 استغفار بنوعها السقوات واللاجئين وكانت بمنزلها المائدة من طين فاطمة
 الزهراء سيدة نساء العالمين ثم صل اللهم على اولادهم المتخفين حج الله على طين
 اجعين اعني صابرة الامنة الهادي بن المحمدين المعصومين عليهم صلوات الله
 الابدين والافعة على اعدائهم الى يوم الدين **بعد** فقد قال الله جل جلاله كلمنا
 دخل عليها منكري الحرب وجد عندنا منقلا يا مريم في لك هذا قالت هي
 عند الله ان الله يريد من يشاء فيجربها والمعه الله نعم كل وقت محل على
 منكري في الحرب الى اشرى مواضع بيت المقدس حتى يسلامه محل جانبة الشيطان
 وجد منكري عند مريم رزاي فأكفرا الشقاء في القيف وبالعكس فكان ينبغي
 من هذا الان عاذرة ولي ما روى ان كان لا يدخل عليها اعين واذا اخرج اغلق عليها
 سبعة ابواب فكلمها على عندها الذي قال لها يا مريم اني لله هذا الرزق
 لا تتعجب منه فانه من عند الله سبحانه فانك مريم من نساء من عباده بغير
 مردى في الصافي من العياشي عن الباقية على اسم كانت من اجل النساء وكانت
 فعلى فضي الحرب ليومها الحديث اقول كما جابا انزوين من الله عز وجل
 عليها سلم كذا الجار لست فاطمة الزهراء صلوات الله عليها وكما كان فيضي
 ليومها كذا كان فيضي هرب الزهراء صلوات الله عليها ليومها بل هربها
 ايضا اما الاحبار ما قالوا قد قال على الرزق لها هي كثيرة منها ما روى في الصافي
 والموالد عن الباقية على اسم فان فاطمة عليها اسم صفت لعلى عذرا اسم على البيت

نزل الائمة فاطمة

والجني والجن و قم البيت وضح لها الحق ما كان خلف الباب من فضل الخيط
يحيى الطعام فقال لها يا مائة هل عندك شيء قالت والذي عظم حقك ما كان
عندنا من ذلك الا نتي نقر بك به قال فلا اخبرني قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
واكدها في ان اسلك شيئا قال فلا قال ابن حبان شيئا ان جاريته والافلا
قال فلما خرج علي تلقى رجلا استقر من منديها ثم اقبل به وقدمي فلقى مقذرا
اسود فقال للمقذرا وما اعزبك في هذه الساعة قال الجرح والذي عظم حقك يا
امير المؤمنين قال فهو لعزني وقد استقرت دنياي وما ان يترك بيد الله
البدن قبل فوجد رسول الله صلى الله عليه واله جالسا واطمة عليها السلام تعلق بطنها
معلق فلما فرغت اخبرته ذلك الشيء فلما جفنت من جرحه ولم تلبث باطمة الى هذا
قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب فقال رسول الله صلى الله
عليه واله الا احذرك مثلك ومثلكا قال عليه السلام مثل زكريا اذا دخل على امرائه
فوجد عندها مزي قال يا مريم اني لك هذا قالت هو من عند الله ان الله
يرزق من يشاء بغير حساب قالوا انها شهرا وهي الجفت التي ياكل منها الفقار
صلى الله عليه واله وهي عندنا وضحا ما رواد في العوالم والجار من ابن عباس
خرج المديني من بني سليم يمشي في البرية فاذا هو يقبض قد نقر من يد يربوب
نسي وركه حتى اصطان ثم جعله كثر واجبل يردف نحو النبي فلما ان وقع يائرا
ناداه يا محمد يا محمد وكان من احلاق رسول الله صلى الله عليه واله الا اقبل لما
محمد قال يا محمد واذا اقبل لما يا محمد قال يا احمد واذا اقبل لما يا ابا القاسم قال يا ابا
القاسم واذا اقبل لما رسول الله قال ليسك وسعد بك وتهدل وجهه فلما نادى
الاهرابي يا محمد يا محمد قال النبي يا محمد يا محمد قال انت الساهر اللذيق الذي

المن

ما اظلم الخشكة ولا اقلد الفكرة من وفي الحجة هو الكذب منك انت الذي منهم ان
في هذه النسخة لها بقية بك الى الاسود والابيض والاذن والعري لولا اني احذرت
ان تومي بيقيني الجرح لعنت يميني هذا ضربة اقلتك فيها ناسود بك الاكبرين
الاخبرين فوثب البصر من المطار ليطش به فقال النبي صلى الله عليه وسلم اجلس يا ابا حفص بعد
كاد يعلم ان يكون نبيا ثم انفتحت الابواب فقال له يا ابا حفص يا ابا
هكذا اتفعل العجم ينجون علينا في محالنا ينجوننا باحكام الفيلطما ابراهيم
الذي يعني بالنبي نبيا ان اهل السماء السابعة يستوفون احمد الصادق يا امرابي
نسلم من النار يكون لك ما لك ما عليك ما عليك وتكون اخانا في الاسلام قال فغضب
الاهرابي وقال والاذن والعري لا ومن بك يا محمد ويوم من هذا القرب ثم رمى
بالقرب من كثر فلما ان وقع القرب على الارض منى لها راي فناداه النبي صلى الله
عليه واله ايها القرب من انا اذا هو ينطق بلسان فصيح مريد غير قطع فقال انت
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلى الله عليه وسلم اجعل
لنبي صلى الله عليه واله من تصد قال عبد الله عز وجل الذي خلق الخيرة وبرها
السمعة واتخذ ابراهيم خليليا واصطفى ابا محمد جيبا ثم انشأ يقول اشعار
الابا رسول الله انك صادق خورك صهدة يا ووركها ديا شربت لنا دمن
معد ما عبدنا كما ضال للحيار الطواغيتا فباخر من مود باخر من مود
والاس لبيك ولعيا مغي اس من سليم واننا انبياء نرجوا ان نزال العوالم
انتب بيوهان من الله واضعنا جفت فنادا صادق القول راكبا فبوركنا فلا
حيات ميتا وبوركنا مولودا وبوركنا ناسيا قال فخر اطلق على قم الصم فلم يجروا
ان نظر الاهرابي الى ذلك قال ولما احببنا اصد من البويرة ثم انبت يرق في

عظم القرب بالفتح والقرارة
شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله ورسول الاهرابي
عز من الخيرة عز الربيع هذه
عبد الله ورسول

لا ينفقه ولا ينفقه ولا يعقل تكلم محمد صلى الله عليه وآله بهذا الكلام ويشهد له بهذه
الشهادة انما اطلب انما بعد مد منيك نانا تشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمد صلى الله عليه وآله رسول الله صلى الله عليه وآله وحسن اسلامه ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله الى
احبابه فقال لهم من يحل الاخر في شانا فتراضوا له على الله فانه من فون الحيرة قال
فويش اليه سعد بن عبادته قال فذلك ذلك الذي واني عندي فانه من حمر وعشر
للأعرابي فقال النبي صلى الله عليه وآله يا سعد فخر علينا بنا فترك الاصفى لك فترضى
بذلك من فانه الاخر في فقال بلى ذلك الذي واني فقال يا سعد فانه من ذهب
وفوايها من الخبر ودمرها من الفعز من وضاها من با فخره من وعنها من
الزهر من الاخضر وسماها من الكا فورا الاشيب وذقها من الذر وخطها
من اللؤلؤ اطلب عليها فترضى من دية بيضاء يرمي بالنها من ظاهرها وظاهرها
من بالنها فقبولك في الحيرة ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله فقال لهم من يتزوج الا
لعن لعن الله ناس النبي فذكر من حصة قال فترضى على علي سلم مائة فترضى بها الامر
ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله فقال من يترى الاخر في وارضى له على الله عز وجل
الفتوى قال فترضى اليه سلمان الفارسي فقال فذلك الذي واني وما ارد التقوى
يا سلمان اذ كان الاخر يوم من الدنيا فترك الله عز وجل قول شهادته ان لا اله الا
وان محمد صلى الله عليه وآله رسول الله فان انت قلبها القتي ولقيت ان وانت لم تظلمها لم تظلم
لما انك ابدان فمضى سلمان حتى طاف تسعة ايام من بيوت رسول الله صلى الله عليه وآله
ثم عرجه عن من مثنا فلما ان ولج ارجعا نظر الى حجر فانه لم يكن خيرا من
مترى فظلمه بفتحه فخرج الباب فاجابه من دكة الباب من بالباب فقال لها
سلمان الفارسي انما نقالت يا سلمان فمات فخرج فترضى الاخر في والفتى مع النبي

منه

قالت يا سلمان والذي بعث محمد صلى الله عليه وآله بالحق بيننا ان لنا ثلثا ما طعمنا وان الحسن والحسين
تداخرا في من شدة الجوع ثم رندا كاهما فخان فتوفان ولكن لا ردة لخير من
يا سلمان خذ مني هذا ثم امض برالى شعون اليهودي وقول نقول فانه يثبت
حلي الله عليه وآله فرضني عليه هاهنا من الشجر اربعة عليك ان شاء الله قال فاحذ
الدمع ثم راني برالى شعون اليهودي قال فاحذ شعون الذرع ثم جعل كفه بقلبه
في كفه وعبان فتمنان بالدمع وهو يقول يا سلمان هذا هو الذهب في الدنيا
هو الذي اخبرنا به موسى بن عمران في التوراة انا اشهد ان لا اله الا الله واشهد
محمد صلى الله عليه وآله رسول الله صلى الله عليه وآله وحسن اسلامه ثم رفع الى سلمان صا
من فترضاها من شجرنا في يد سلمان الى القاطرة فطحنه بيده واجترى فخر
حق الى يد الى سلمان فقالت لحنه وارض برالى النبي صلى الله عليه وآله قال فقال
سلمان يا فخر خذ مني فترضا فقلبن بل الحسن والحسين فقالت يا سلمان هذا شجر
امضنا الله عز وجل لسانا لحنه منه شينا قال فاحذ سلمان فاني برالى النبي صلى الله عليه وآله فقال
حلي الله عليه وآله الى سلمان قال سلمان من اين لك هذا فقال من منزله ببيتك
قال وقال النبي صلى الله عليه وآله لم يلهم طها ما منذ ثلث قال فويش النبي صلى الله عليه وآله حتى ورد الى حجر فانه
فخرج الباب وكان اذا خرج النبي صلى الله عليه وآله من الباب لا ينفقه الباب الا ان طرقتا ان
له الباب فترضى النبي صلى الله عليه وآله الى صفاء وجهها وتغير جدتها فقال لها يا بنت ما لك
امره من صفاء وجهك وتغير جدتيك فقالت يا بنت ان لنا ثلثا ما طعمنا
وان الحسن والحسين فقد اضرنا على من شدة الجوع ثم رندا كاهما فخان فتوفان
قال فانه يثبت حلي الله عليه وآله فرضني عليه هاهنا من الشجر اربعة عليك ان شاء الله قال فاحذ
الاسير وحبس فاطمة بين يديه واعتقها النبي صلى الله عليه وآله ودخل على بن ابي طالب

تسببها بالزهره لظهور نورها في حرب العباد بل روى في العوالم عن جابر قال قلت لابي
عليه السلام لم سميت فلانة الزهراء قال لان الله عز وجل خلقها من نور عظمته فلما انشئت
اضاءت السموات والارض بنورها غلبت النصارى لان الله عز وجل خلقها من نور عظمته
فقالوا لها ربيدنا ما هذا النور ما روى الله اليهم هذا نورى اسكنه في مكنون خلقه
من عظمته اخبره من صلبه من انبياء الى افضل على جميع الانبياء واخرج من فمها
النور فترى قومون بامرى ويهدى خلق الى حق واجعلهم خلقا كسفا مرمى بعد
انقضاء روى في العوالم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام لم سميت فلانة
الزهراء قال لانها في الجنة قبة من نور يا قوت النور ارفعها في الهواء مسيرة
معلقة بقدره الخيام لا علاقتها لها من نورها فتسكنها ولا داعية لها من نورها
فتدبرها لها ماء العذاب على كل باب الف من اللذة كبرها اهل الجنة كما روى
الكوكب الدرر في الزهر من افق السما فبقولون هذه الزهراء فلما طهر عليها السلام
اقول اذا خرم اهل الجنة للزهره الرزية بعض فضائلها صلوات الله عليها وخرجت
ورثتها عند الله سبحانه ان بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وآله اودعها
القوم بانواع الاذى واظروا بآب دارها الذي كان يخرج منه الانوار المقدسة فيض
منها حيوان المدينة ويزيد الباب بجنتها واسقفوا اجنبتها الذي سماه الرسول
عليه والرحمة والدفء بعلمها وولد بها بانواع الاذى وكانت صلوات الله عليها آيات
حزينة لها فزايها وما وقع عليها من اذى القوم وكانت باكية ليلا في الدنيا
وما روى في مدينة الاحزان فخص جميعها وخايرت عيناها واصغرت لونها الدلالة الى
ان دنا جلها من خبر ابن عمها امير المؤمنين بامرها لها من رضى الجاهل والعدو
ان قال لها على من ابنك يا بنت رسول الله هذا الخبر الوبى قد انقطع عنا انت

ما تسمى

يا ابا الحسن ردت السامرة فابنت جيبى رسول الله في قصر من الدار الايفى فلما روى
قال صلى الى بابيته فالى البان مشان فقلت والله لى لا تشد شوقا منذ ان روى
فقال العطف اللبى عندي وهو الصادق لما وعد اللوق لما عهد ما فانت خراش
فأعلم لى نصبت نحي قلنى ولا تكتشف عني فاني طاهرة مطهرة ولعل على معاد من
الادنى فالادنى ومن روى اجري فادنى ليلا في قبرى بهذا الخبر جيبى رسول
الله صلى الله عليه وآله ونقل من صاحب معراج النبوة ملا معين من العامة في حصة
فاخره على ما سلم انها قالت لى لى فاني فاني معى هذا الكفن الذى في اللوق فقال لها
سيد الوصين عبد السلام بن النقي اخبرني عافيه قالت حين المداين برزني الى منك
قال صلى الله عليه وآله من جنتك يا علي على صدق امر بها درهم قلت ضربت عليها
امرني بصدق امر بها درهم فجا جبرئيل قال يا رسول الله يقول الله عز وجل
فيها صدق لفاطمة قلت لا امرني قال اي شي تريد من ثقتك لريد اقول لان
مستودع باثنتك فخرج جبرئيل ثم جاء بهذا الكفن مكتوب رجعت شغلته امر محمد
صدق فاطمة فانا كان يوم الغيبة اقول الى هذه قبلة سفاعة امر محمد صلى الله عليه
وروى في الجاهل انها بعثت بعد ايتها الميعين صباحا لما حفرها الوفاة قالت
ان جبرئيل الى الوصي صلى الله عليه وآله لما حفرها الوفاة بكافور من الجنة فقتله لانا
ثقت لفسه وثقت لعلى وثقت له وكان الميعين دهرها ففالت يا سمارة التي بعثت
والذي من موضع كذا وكذا ففيعر عند موسى فوصفه ففيعر ففيعر ففيعر ففيعر
انتظر بى هيبة وادعيت فان اجبتك والى على ان قد مت على ابى فانتظر بها
ثم نادتها فلم تجبها فنادت يا بنت محمد للصطفى يا بنت اكرم من حلة القمل فنادت
حين روى الحصى يا بنت من كان من ربه ربه جوسين او ادنى فلم تجبها فكشف

وصية الزهراء

من رجها فانها تدارك الدنيا فوفقت عليها انصباها وهي تقول فاطمة اذا نزلت
على ابيك رسول الله فترى من اسماء بنت عميس السلام فينا هي كذا ^{الحسن} اذا دخل
والحسين فقالا لاسماء ما نعيم امنا في هذه الساعة قالت يا ابني رسول الله
ليس لي شئ انما نزلت الدنيا فوفقت عليها الحسن فيقبلها امره وهو يقول يا ابا
انا اقبل الحسن كلني قبل ان تفارق مني حتى قال واقبل الحسن فيقبل عليها
ويقول يا امه انا اقبل الحسن م كلني قبل ان يضيع علي يا صوت نالها اسماء
يا ابنا رسول الله انطلقا اليكما علي فاحضرا عيونكما فخرجتا حتى اذا كانا
فرب المسجد رفعا اصواتهما بالبكاء فابتدراهم جميع الصحابة فقالوا ما يبكيكما
يا ابنا رسول الله لا ابل الله اعينكما لعلكما نظرا فما الى موقف جدكما فيكنا
شوق اليه فقالا لا بل ليس بدهانت امنا فاطمة م قال فوقع علي علي وجهه يقول
من العرو يا بنت محمد كنت بك تغزى نعيم العرو من جدك الحديث ^{وهي}
فبما انما كانت عايشة فدخل عليها فقال اسماء لا تدخلين فقلت عايشة لا بكر
فكانت ان هذه الخشعة تحول بيننا وبين ابنه رسول الله وقد جعلت لها ^{مثل}
هوج العرو من فقال اسماء لا يجي بكرا مني ان لا يدخل عليها احد واربعها
الذي وهي حية فامرني ان اصنع لها ذلك فقال ابو بكر احضري ما اتركنا
ما نعرف من رضى عن العرو امره اخرجت مره ففقدته لودعته من عبد الله فقال
علي م والله لقد اخذت في امرها وخسرتها في قبضتها ولم اكنش عنها في الله
لقد كانت مبهمة طاهرة مظهره اقول اذا استمعوا اليها التباكون حديثا
تلوكم وهو انه يقول وعظم المناحة من رضى من عبد الله ان عليا امي السلام
لما فرغ من يغسل فاطمة عليها السلام خرج باكيا فيقول لها ما يبكيك يا ابا

نزلت فاطمة من رضى

صفت

من رضى

امن الفري في الدهر فقال لا فاطمة يبكيك الا اثر السياط جميعها الصود كما انزلت فلكنا
يوم القيمة وتلقى الله تعالى ورضي الله العوالم من ففتة قال امير المؤمنين ثم خطبها
ففتة فخطب رسول الله صلى الله عليه وآله وكفتها وادرجتها في كفها فاذها هبت
اعقد الذكوة ما ديت يا رقيب يا ام كلثوم يا سكر يا فقة يا حسن يا حسين هلموا وتروا
من نعمكم هذا العز واللقاء في الجنة واقبل الحسن والحسين عليهما سرورهما ناديا
واحضرا لا تظني ابدا من فقد جدنا محمد المصطفى صلى الله عليه وآله وامنا فاطمة
عليها السلام يا ام الحسن يا ام الحسين اذا اقيمت جدنا محمد المصطفى صلى الله عليه وآله
ببرتنا السلام وتولى رانا فبقيا بعدك يمينين في دار الدنيا فقال امير المؤمنين
الى استشهد الله انما قد حنت وارتدت وتذرت يديها وضمتها الى صدرها مليا
واذا بها تنف من السماء ينادي يا ابا الحسن من معها انما فلكنا ايكي والله ملائكة
السموات فتدنا ثاق الحبيب الى الجواب قال فرفعا من صدرها وجعلت بعدا
وانشأ هذه الايات اشعارا ^{وهي} امير المؤمنين هذه تكفين الزهر بها السهم
فزانك اعظم الاشياء عندى وفقدك ناطم اعها النكول سابل حرة وانوح
على خطي معنى اسفا سبيل الامامين جودي واسعدني افرق في دأب اكل جليلي
اقول والله لا ادرى اين كان امير المؤمنين حتى يرفع ولده العليل الضعيف ^{الغيب}
مولانا الشجاع عليه السلام وبسببنا زينت ^{كلنا} ورقة وعاطة وسكنة في يوم عاشوراء
جدولته للذبح الطعين المخرج مولانا الحسين رضاه فله في امره كبر ^{طيف}
حيث امره وانضم من اعلى الجوع على الجسد الرمل بالذنا والذبح من القفا
كل يعرج بجحش نزع من سماها ملائكة السماء اما سمعتم يا ابنا الحسين وبجنا
ماره في الزك كان الحبيب ^{نبت} صغرة وكانت من بين تلك النساء جالسة

نزلت فاطمة من رضى

ابها ان يفتد بكفده وكفرت بحرها وانه ثم كفرتا فقبل كفده تارة فضع اصابعه على
تارة على عنقها وتداخلت من صدره وخضبت وجهها وشعرها ومن كلاهما و
يا اياه اذا اظلم الليل على شئ يحوي احماي يا اياه ان عطشت فن يروي ظمائي يا اياه
انظر الى مرة منا لكشونة والى الكبادنا المتلفعة والى عني المفروبة يا اخوتي ^{عزائي}
الباكين على الحسين اسمعتم ان الحسين عليه السلام قال لا اذيعها اذا اعتت جدينا محمد
الطفي حتى يلقى عليه فافترسوا السلام اسمعوا ان سكتة جلست في امر من ^{الطفي}
ودقت جدي على الاصغر وضعت في حجرها ثم نمتها الثمار متواذرت وجلست
على صخرة فقالت يا اخي تافر جدي وحديثي مني السلام وتال الجدي اخي سكتة
البلد خلفها وتخرجها اذنها وفصموا اخن لها ثم انها وضعت في صخرة على شفتي
خديري وعينها تاتي الساق وهو يركي على حالها فخرها عند وبعد ما عند وكما
يده واقبل بها الى قبر ابيها وادى السلام عليها يا رسول الله السلام عليك يا
حبيب الله السلام عليك يا نوري الله السلام عليك يا حقوة الله مني السلام عليك
والخيرة واصلة مني اليك ولديك من ابنتك الزائرة عليك بقائك وان الوديع
قد استردت والفرصة قد اخذت فواخرنا على الرسول صلى الله عليه وآله ثم من بعد
على البيوت ولقد استودت على الغرور وبعدت عن الخضر فواخرنا في الاسفاه
عدل بها على الرخصة وصلى عليها في اهلها واصحابها ومواليها واصحابها وطائفة من
لها جبرين والانصار فلما ادركها والحدود في لحدها انشأ هذه الايات يقول
امرئ على الدنيا على كثيرة واصحابها حتى المات عليه كل اجتماع من خيلين
وان يقاوم بعدكم الغلبين وان افقارني ناطا بعد احد دليل على ان لا
خيلين فان الله وانا اليه مرجعون رضابقفا والله وليكم الله ^{الملك}

الغزوة

انقل الزور من اعم

مشر في الحال انه كره صلوات الله عليهما ودفنها وما جرى بين الاحبار بعد دفنها
الذي خلق الاشياء من العدم وحبس من بينها ابانا آدم وادع في حلبة نوريت لا
وانوارا لباء النعم واشتد شتم الاكرم اللهم صل وسلم على النبي المصطفى وصية الله
هو صديق بين الاحبار الذين خلق الله ما وجدها الجنة الا من سنة قبل تكوين ابانا انا
في هذه النشأة ثم اودع صلبه في الاصلاب الطاهرة ونقله منها الى الارحام المقدسة
المختارة فشقه في صلب عبد القلب عبد القدرة فكلمني فقلت من شقة هذا ثم بعثه
على البقيع ومن الاخر عليا وجعله هادي الامم من الضلالة ثم صلى الله على بنت
خير الانبياء وحليته اشرف الاوصياء والمزج بين الملاكة في السماء بخطه البر
افصح الفصحانا مطر عليهم الطوبى والتمنا اية البشارة بالوعد واللا ولا ريب
المختارة والبواقيت الجرد فادركت بها الملاكة بالتمنا طماننا فليست النساء
يخاد من ويفتخرن به الى يوم الحجاز وهي ام الاثمة النقاء القباء صلاتنا وسنة
نا طمة انه كره صلوات الله وسلامه عليهما وعلى اولادها الحج على امرين والسماء الا
لها من جميع الانبياء عليهم السلام والثناء والامت على عالمهم الانبياء
دام البقاء وبعد فقد قال الله جل جلاله وهو الذي خلق من الماء بشرا فجعله
نسبا وصهرا وكان ربك قدير مروي في التواتر عن الجمع عن ابن سيرين نزلت في
صلى الله عليه وآله وعلى بني ابي طالب عليه السلام مزجنا طمة عليا نحو ابن بنت وزوج
انتهى مكان لبنا وصهرا من الاماني من النبي من الله من النبي صلى الله عليه وآله قال
قلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله وار علي اخوك قال نعم قلت يا رسول الله صف لي كيف
علي اخوك قال فان الله عز وجل خلق ما تحت العرش قبل ان يخلق ادم عبد اسم ثلاثة
عام واسكت في لواءه حفرة في فامه من علمه الى ان نزل خلق فخلق الله في

الاول ناجل في صلب آدم الى ان قبض الله ثم نقض الى صلب شيت فلم يزل ذلك الما من
ظلم الى ظلم حتى صار في عبد للطلب ثم شققت رجل نصفين نصف في الجنة
من عبد للطلب ونصف في صلب آدم فانا نصف للآدم وعلى من نصف الآخر فعلى
في الدنيا والاخرة ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه واله وهو الذي الاية وفي العوا
من ابن عباس من فضله هذه الاية قال خلق الله نطفة بيضا مكنونة فجعلها في
آدم ثم نقلها من صلب آدم الى صلب شيت ومن صلب شيت الى صلب انوش
ومن صلب انوش الى صلب نوح حتى قوامنا كالم اهل الارضية ه طهرت الاجسام
حتى جعلها الله في صلب عبد للطلب ثم قسمها نصفين فالتى نصفها الى صلب
ونصفها الى صلب ايطالب وفي سائر توفد من عبد الله شيئا صلى الله عليه واله
ومن ايطالب فقال قول تعالى الاية ونخرج نطفة من تحت عذري فاعلى من محمد
ومحمد من علي المحققين والذين في طه سب وعلى القهر صلوات الله عليهم اجمعين
عن يوسف بن طيار عن النبي صلى الله عليه واله قال سمعت يقول لولا ان الله خلق اهل الجنة
لم يكن لظلمة على عبد الا من آدم فن دود من الاجسام من الباقر من اهل الجنة
قال الا اني محض من باقى القران باسماء اصنافه وان نقلوا عليها انفسها من
انا الصمير يقول الله عز وجل وهو الذي خلق من الماء بشرا الاية اقول واذا قرأتم
الماء من الصمير الاية الشريفة في الباطن هو امر الله من مع رحمة الله
المناسب ان تذكر شطر من الاجزاء الواحدة في كيفية تفرعها مع فاطمة الزهراء
الله صلواتها فاعلم انه فضل من اهل الصداق من الصادق من اهل العلم
قال على بعد همت بترج واما غيره اننا ذكر عند النبي صلى الله عليه واله وان اخرج في
صدري بلى وفاء وحق فقلت على رسول الله صلى الله عليه واله فقال يا علي قلت

بدا

ليكن يا رسول الله قال هل لك في التزوج فقلت يا رسول الله اعلم واذا هو يريد ان
يتزوج بعض شاء قرأ في راي في فوات طهره فما شعرت بشي ان قال في
رسول الله صلى الله عليه واله فقال اجب النبي مع واسع فاما يا رسول الله فاما
منه اليوم قال فاني شرع ما اذا هو في حجرة لم سلمه فلما نظرت الى خال وجده فزجا
ونعتم حتى نظرت الى باطن اسنانه يروق فقال النبي يا علي فان الله ما كان احسن
امرته وبجاء فقلت وكيف ذلك يا رسول الله قال في جبريل ومعه ثوب من الجنة
فمظلمها وبارئها فاحسنها وشتمها فقلت ما سب هذا السب والامر فقلت فقال
ان الله تبارك وتعالى امر سكان السموات والارض ومن فيها ان يدينوا للجنة ان كلهم
واشجارها وثمارها وقصورها وامرهم بها فثبت بانواع العطر والطيب وادرجها
بالقراءة لبوطة طوطوسين وبينهم حشوق ثم نادى من تحت العرش الا ان
اليوم يوم ولهم على بن ايطالب الا في اسمك كما في فوات زوجت فاطمة بنت محمد
من علي بن ايطالب ثم ما في بعضها من بعض فترى الله تبارك وتعالى بها
تفطرت عليهم من لولودها وبنيرجها ونوا قتها انما صلت للآدم وفنرت من سفل
الجنة وقد نقلها ففقد هذا ما ينتمى للآدم من روعة العواصم صعب ان الله تبارك
اولى الى جبريل من ردة النور بالنور وكان الوحي الله والخيط جبريل والنادي
والنادي اسفل والناشر من راي سفل والشهيد وعلامة السموات والارض ثم اوحى
الله تعالى الى منجى طوفان ان افترق ما عليك فنشرت الذر الاجبين والباقرات
الزبد الاخر والكو لواء الطيب فبادرهم اللوراجين بيلقطن بهذين بعضهن
الى بعض فيه وفي حديث اخر من يتقوا الله ينفقن الى يوم القيمة وكانوا اجنادا
ويقولون هذا شقة جبرائيل وفي حديث اخر من احسن منه يوسف بن عباس اما اخذ

الطبع النبوي صلى الله عليه واله
بترج عينا فاطمة الزهراء
بين الله والاسفل

فقد ان من ذلك على كان فاشيا قد بعثه رسول الله صلى الله عليه واله في حادثة ثم
رسول الله صلى الله عليه واله يرس في روض بين ايدينا ثم قال انتموه انتموه انتموه
قال يا علي ان الله امرني ان اذ وجل فاطمة وتدرجكم على اربع مائة مثقال
انصبت قال رحمت يا رسول الله ثم قال علي في حادثة ساجدا فقال النبي صلى الله عليه واله
الحية الكثرة والطيب وبكرك قال ان الله قد اخرج منها الكثير الجيب من
في الجاهل انما كانت ليلة الزفاف التي صلى الله عليه واله وبغلة الشجر وفيها
فطيرة وقال لفاطمة امي فاسلمها ان ان يقودها والنبي صلى الله عليه واله فاشيا
في بعض الطريق اذ سمع النبي صلى الله عليه واله فاشيا في سبعين الفا ومكائيل
في سبعين الفا فقال النبي صلى الله عليه واله ما اهلهم الى الارض قالوا اجبت انتم فاطمة الى علي بن
طالب عليه السلام وفي رواية اخرى مكائيل جبرئيل بالقيام واصل السرير بالركاب
امساك مكائيل بالثغر ورسول الله صلى الله عليه واله يسوي عليها الثياب فكبر جبرئيل وكبر
ميكائيل وكبر في المكائيل وكبر محمد صلى الله عليه واله فوضع اليكبر على العرش
من تلك الليلة وروى في انما كانت الليلة التي نزلت فاطمة الى علي بن
امامها وجبرئيل من يمينها وميكائيل من يسارها وسبعون الف ملك خلفها
الله وبعدهم من حتى طلع الفجر وفي رواية اخرى فيه وحولها سبعون حورا وانشى
وحرة وعقيل وجعفر واهل البيت مبشرون خلفها من يمين يسارهم وانشى النبي
ميرزا وروى في انما دخل رسول الله صلى الله عليه واله فاطمة على علي وسرها
عبادة وقرنها اهاب كبر ودسا وها ادم نحو مسد وروى عن اسماء بنت
عيسى تقول سمعت سبي في فاطمة تقول ليلة دخل في علي بن ابي طالب اقرني
في فراخي فقلت فقلت انك انت يا سيدة النساء قالت سمعت الارض تخطو في

بيان الزفاف فاطمة الزهراء
عليها السلام

نحو

نصحت وانا فاطمة فاجرت والدني فوجدت حجة طويلة ثم رفع لاسه وقال يا فاطمة اني
بطلب النسل فان الله فضل عليك على ما يرضى فاطمة واما الارض ان خدش باجنادها
وما جري على وجهها من شرين الارض الى غيرها وروى عن الاحش من امير من جند
قال كنا نعدو لعنة النبي صلى الله عليه واله اذ كانت فاطمة تبكي بكاء شديدا فقال لها ام
الله ما يبكيك يا فاطمة قالت يا ليت عيرتي نساء فربش فقلن ان اباك من عير من
معدوم الامال فقال لها النبي صلى الله عليه واله لا تبكين ما نزع جنتك حتى نزع جنة الله
من فوق عرشه واستمد بذلك جبرئيل وميكائيل يا فاطمة ان الله عز وجل طلع
على اهل الدنيا ناخرا من الخلافة اباك فبعثت بها فاطمة طلع الثانية فاخا من
الخلافة عليا ووزع جلاياه واتخذة وصيا فعلى اشجع الناس قلبا واحكم الناس
حكما واسمع الناس كرا واندم الناس سلا واعلم الناس علما والحق والحقين
سيدنا ابا اهل الجنة واسمها في التوبة بغير تكرار منها على الله عز وجل
يا فاطمة لا تبكين فوالله اذا كان يوم القيمة تكس ابونا حلين وعلى حلين
الحديث يدعي فاطمة لعلي كرامة الله عز وجل يا فاطمة لا تبكين فاني دعيت الى
رب العالمين يجيئني علي معي فاذا استغن الله شفع عليا يا فاطمة اذا كان يوم
يناد مناد في الهواء ذاك اليوم يا محمد نعم الجدة جنتك ابراهيم خليل الرحمن نعم
الاحقر اخو علي بن ابي طالب يا فاطمة على بعين علي معافاة للجنة وشجرة
الغارثون يوم القيمة عندا في الجنة اقول اذا عرفت كيفية عقد الزهراء عليها السلام
ان الاحبار المختلفة في صهرها صلوات الله عليها انها كالحديد المتقدم بيد علي
اربعة مثقال فقه روى من قرب الامساك من ابي سنان بكير قال سمعت ابا عبد
عليه السلام يقول من حج رسول الله صلى الله عليه واله عليا فاطمة صلوات الله عليها

بيان الزفاف فاطمة عليها السلام

لحظية فتوفي ثلثين درهم مرادى من المضاف من الحسين بن علي عليه السلام في خبره
ناظر عليا علي صادق اربعة وثلاثين درهما وروى عن العدة من ابن ابي يعقوب قال
سمعت ابا عبد الله يقول ان عليا تزوج فاطمة على جرد وبرد ودرع وفراش كان
اهاب كيش مرادى في العوالمه من ابي عبد الله عليه السلام قال تزوج رسول الله صلى الله عليه وسلم
عبد وارضيا فاطمة عليها السلام على درع حظيرة وكان فراشاها اهاب كيش مجعلا من
الصنوبر اذا اضطجعا تحت جنبه بها ومن الكلبين ربح النبي صلى الله عليه وسلم وارضيا فاطمة
السلام من علي عليه السلام على جرد وبرد ومن الكفاي من ابي عبد الله قال ان فاطمة
عليها السلام قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم تزوجني بالمهر الخيس فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا ما نزع جلد ولكن الله نزع جلدك من السماء وجعل مهرها
الذي ما دامت السموات والارض ومن كتاب الفهرست من ابي جعفر ان النبي
قال لعلي عليه السلام ان الله نزع جلد فاطمة عليها السلام وجعل صداقها الارض فمن مشى
عليها مغبضا لك مشى عليها حراما وفي العوالمه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
مهرها في السماء حتى لا يرضى من مشى مغبضا لها ولولها مشى عليها حراما
ان تقوم الساعة وفيه ايها قال النبي صلى الله عليه وسلم جنت فاطمة انجي صلح بامر الله تعالى
صدان جنس الارض واربعة وثلاثين درهما الاجل جنس الارض والعاجل اربعة
ثلاثين درهما وفيه ايضا من الباقر عليه السلام وجبت مملكتها من علي عليه السلام حتى الدنيا
ونكث الجنة وجعلتها في الارض اربعة اقسام الفرات وبلع مصر وهوان وهجر
بلخ فربما انت يا محمد بن جهماء درهم تكون سنة لا تفك اقول فاملوا ايها الكوا
نر مع كون الفرات مهران فاطمة الزهراء كيف حالوا بينه وبين ولد العزة كما
عليه السلام حتى صاعده صبيحة عاشوراء باليتيم وكان هوام واللاه وفسا

وصحبه

واصحابه عطاها ما سمعته ما روى من اللقيط والسيد وابن ما رحمهم الله جميعا
اشتد العطش بالحسين عليه فركب المشاة يريد الفرات والنجاس اخوه بين يديه فمضى
حبل بن سعد فمضى رجل من بني دارم الحسين بهجهم فاشتد في حنكة الشريف فمضى
صلوات الله عليه الستم وبسط يده تحت حنكة حتى امتلأت ارجاءه من الدم فمضى
به وقال اللهم اني اشكو اليك ما يفعل باني بنيتك ولما سمعته ما روى من ابن
شهر بن شاذان الحسين عليه السلام حمل على الاعمى السلي وعمر بن الخطاب الذي يدي وكاف
اربعه الا ان رجل على المشيرة واتهم الفرس على الفرات فلما وقع الفرس من الفرس
وقال عليه السلام انت عطشان وانا عطشان والله لا اذنت الا حتى تشرب ندا سمع
كلام الحسين عليه السلام شال له ولع يشرب كانه فمضى الكلام فقال الحسين عليه السلام فانا
فمضى الحسين عليه السلام يده يفر من الماء فقال فارس يا ابا عبد الله تكلن ذبيحة الماء
وتد هتكت حرك فيضعف الماء من يده وجعل على القوم فكشفهم فاذ الحجة نسا
وقال ابو الفرج وجعل الحسين عليه السلام يطلب الماء وشرب فمضى الله عليه يقول والله ليشرب
او روى عن النضر بن عطاء بن رطل الانبياء الى الفرات باحسين كانه يطون الحيات والله
لا تدنو او غوث عطشان فقال الحسين عليه السلام امس عطشانانا قال والله لقد كان
هذا الرجل يقول اسقوني ما في في في بام فمضى حتى يخرج من يده يقول اسقوني
فتلقى العطش فلم يزل كذلك حتى مات الحمد لله رب العالمين ثم املوا يا احبا
الزهراء عليها السلام انه قال في العوالمه قال الصادق عليه السلام ان الله تعالى في
مربع الدنيا فبها لها ومعه الجنة والنار فدخل اولياها الجنة وعلها النار فقال
من صاحب الصراط السوية فلامعين من العامة في وصية فاطمة لعلي عليها السلام انها
اذا ادغضت فادغضت في هذا الكاف الذي في الحق فقال لها سيد الرضيين عليه

معاينة الحسين مع الشريف

بحق النبي اعترف بما فيه قالت حين المدا ان يرتجى الي منك مال لي صلى الله عليه واله
من علي علي صلوات الله عليه وسلم قلت رغبتم في الدنيا ولا رغبتم في الآخرة وبعثوا
جبريل ام فقال يا رسول الله صلى الله عليه واله يقول الله عز وجل وما بها صلوات الله
قلت لا رغبتم في الدنيا رغبتم في الآخرة قلت لا رغبتم في الدنيا رغبتم في الآخرة
جبريل ام ثم جاء بهذا الكتاب المكتوب جعلت شفاعة من شهد علي بن ابي طالب
طريقا اذا كان يوم القيمة اقول الحق هذا قبالة شفاعة من شهد علي بن ابي طالب
الي صيتها الي ابي المومنين علي السلام حين دفنوا لا باس بان تذكر بعض وصايا
الآخر وبعض ما يناسب امرها لها من دار الغانية الي المدا رالية فاعلموا يا شفعاء
الزهاد وحبيبتهم انهم نقلوا عن روضة الواعظين انه رخصت فاطمة مرضا شديدا وكانت
اربعين ليلة في مرضها الي ان توفيت صلوات الله عليها فلما نعت اليها انفسها
ام امين واسما بنت عيسى وذهب خلق علي فاحضره وقالت يا بن عمي اني رغبتم
نفسى فاني لا اري ما لي الا في الآخرة فاني ساعده بعد ساعة وانا اوصيل بابا
في قلبى قال لها علي عليه السلام اوصني بما احببت يا بنت رسول الله ثم جلس اليه
مرحها واضح من كان في البيت ثم قالت يا بن عمي ما عهدتني كاذبة ولا خائنة
ولا انا افضل من هذا شرفي فقال له معاذ الله انت اعلم بالله وابنه وانني اكرام
واستحق حوى من الله ان اوتجلك بها لفق قد عرفت على معارفك وتفقدك على
انه لا يذهب الله جوده على صبيته رسول الله عليه واله ففوقك ففانك
فان الله وان الله را جوت من صبيته ما انجها والها او اصفها او اضرها هذه
صبيته لاخرها ومرتبة لا خلف لها ثم بكيا جميعا ساعة واخذ علي راسها ووضعها
صدره قال اوصني ما شئت قال فانك تجدين في نفسها وامضى كما امرت به واحدا

تمت

كانت رغبته في الدنيا رغبته في الآخرة

امرك على امرى ثم قالت جبريل الله عز وجل يا بن عمي رسول الله اوصلي اوليائك
فتزوج بعدى با ما صدفها فها يكون لولدى شلى فان الرجال لا يقد لهم من النساء قال
اجل ذلك قال ابراهيم المومنين ام اربع ليس لي الي من رزق سبيل امامة او حق بها
بنت محمد صلى الله عليه وآله وفي رواية اخرى قالت اجعل لها يوما وليا واجعل لها
يوما وليتها بالحسن لا تفزع في وجوهها فيصحا ان يفتعن عريين منكبين
بالاحسن فقد احبها واليوم يفقدان امتهما فالويل لامة قتلها وبغضها
فاطمة الزهراء ووصت الي ابي المومنين ثم جاء رجبها ان لا يفتح في وجوهها
ادري ان كانت ترى ان ولد الحسين ام صار رجبها في رضى من الطغاة وحمل
اربعه الا من النافعين ويرى وعظم بها هم حتى روى ان السهام كانت في
كالشون في جلد الشفذة ثم رماه ابو النخوق الجعفي اللعين بسهم فوقع السهم في
جسمه فسال الدم على وجهه ولحيته فقال صلوات الله وسلامه عليه اللهم انك
ما انا فيه من عبادك هو لك العصاة ثم اتاه سهم محمد ومحمود لثقت
السهم في صدره وفي بعض الروايات علي قلبه فقال الحسين ام سر بها الفداء بسم
وبالله وعلى صلات رسول الله صلى الله عليه وآله والى رضى راسه الي السماء وتاكد
انك تعلم انهم يقتلون رجلا ليس على وجه الارض ابن بنى فبذره ثم اخذ السهم
واخرجه من قفاه فانبعث الدم كالينوب فوضع يده على الجرح فلما اصابته
الي السماء الي ان دمر في الحديث ثم وضع يده ثانيا فلما اصابته الجرح بها
ولحيته فقال هكذا اكون حتى الي حدى رسول الله صلى الله عليه وآله فقلني
اولا قلت فاطمة الزهراء صلوات الله عليها اوصلي يا بن عمي ان تجتهد في عشا
فقد رايت الملائكة صوروا صورة فقال لها صبري فوضعت فاحذوها لها قال

نفس على وجه الأرض ذلك وما أدى أحد قبله ولا عمل أحد ثم قالت أوصلني
لأشهد أحد جاني من هؤلاء الذين ظلموني وأخذت بحق فاقم عدلي
رسول الله صلى الله عليه وآله ولا شريك له يعلى على أحد منهم ولا من أتاهم
في الليل إذا هلك الصيون ونامت الألباب وفي الجاهل أن ناطق ما حضر
الوقات بنيت رسول الله لما حضرت نظرت نظرا إذا عرفت السلام
على جبريل السلام على رسول الله اللهم مع رسولك اللهم في رضوانك وجودك
دامك والرسول ثم قالت استرون ما أرى فقبل لها مائة من ثوب هذه موكب
السحوات وهذا جبريل وهذا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يا نبينا اقدسي
أما لك خيال ونفوس ككابر لآل الإمامة من أمير المؤمنين ثم لما كانت الليلة
التي أمر الله أن يكرمها ويقضها البتة قبلت تقول وعليك السلام وهي تقول
يا ابن عمي هذا نافي جبريل مسلما وقال لي السلام بقر عليك السلام يا حبيب الله
ومرقة فوالله اليوم لطيفين بالرفع الإلهي وجنتي لا أرى ثم انصرف عني ثم
سمعتها ثابته تقول وعليك السلام فقالت يا ابن عمي هذا والله ميكائيل
لي تقول صاحبه ثم تقول وعليك السلام وما بناها قد فتحت عنهما فخا شديدا
ثم قالت يا ابن عمي هذا والله لوق وهذا عزرائيل قد فتر جناحه بالشرق والغرب
وتد صفا إلى وهذه صفته ضمها تقول وعليك السلام يا نافي لا
عجالي ولا تعذبي ثم ضمها تقول البك حبة ولا إلى النار ثم غمضت
عينها ومذت يديها من حلقها كما تكس حبة قطرة مني في الجاهل لما
توفيت عليها سم شق أسما جسيما فخرجت فتلقاها الحزن والحزن عليها السلام
فقالا ابن عمنا منكنت في هذا البيت ناداه في صوته فركب الحزن فاداه

ميز

وكان الزمان والرسول

منه فقال يا عمه أجزاك الله في الوالد وخيرا بآديان وأخذاه باليوم حبة
موتك انما أنت ابننا احب علينا وهو في السجد فتخى عليه حتى رثى له ثم نادى
فلما حتى أدخلها بيت فاطمة عليها السلام عند أسما فبكى وتقول يا نبينا
كنا نغري ففاطمة بعد موتك كما بينت فخرى بعدك فكشف علي من وجهها
ناراً برقعته عند أسما فنظر بها فنادى بها اسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أوصيت
فكبرت بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وأوصيت في شهيدان لآل الأئمة وال
عبد ورسول وان الجنة حق والنار حق وإن الساعة آتية لا ريب فيها وإن الله
يبعث من في القبور يا علي إن فاطمة بنت محمد زوجة من الله منك لا حول ولا قوة
في الدنيا والآخرة أنت أطعني من غيري خطنني وغسلني وكفني بالليل وصلي
وادفني بالليل ولا تعلم أحد أو استودعك الله وافر على ولدي السلام إلى يوم
الدين تقول اه وامصنناه وودعنا ناه يا أباها بالهجرة أبوا عليها أم الغوا
الكبار واعلموا الله نقل من كتاب روضة الواعظين أن هذا الوقت صلوات الله
صاحت أهل المدينة صيحة واحدة واجتمع نساء بني هاشم في دارها فصرخ
مرضة واحدة كادت للدين أن تنزع عن من مرضت وهو يقطن ببيتها
يا بنت رسول الله وأقبل الناس مثل من القرون إلى علي عليه السلام وهو جالس
والحسن والحسين عليهما السلام بين يديه يكيان من الناس ليجالها ومن بعض
العدو من أن عليا يقول شعر نفسي على منة فها نحن وسرا يا أباها
مع الزينات لا حبر بعدك في الحياة وإنما ابكي غائرا أن تقول جوتي في
أم كلثوم وعليها برقعته فخرت بها فتملأ من مدد وعليها فسيما وهي تقول يا
يا رسول الله صلى الله عليه وآله دار الآن حقا فقد ناك فقه الانقار بعده ابدان

الناس فجلسوا وهم يفتخرون ويتكلمون ان يخرج الجنان فيصاوبون عليها وخرج ابو
نقال انه يوم مات ابنته رسول الله صلى الله عليه واله قد اضر اخراجهما في هذه العشي
فقام الناس فاصفوا وفي رواية قالت سمعنا ابنت عليا وصوت التي تاملت عليها
ان لا تبسها اذا ماتت الا نادى على فاعتنت عليا على نفسها ومن العلل اخذ على
في جهارها من ساعتها وصوت فلما فرغ من جهارها اخرج على الجنان وادخل
الناس في جريدته فخلل الخبر فلما ان هذات العيون ومعنى من الليل اخراجهما على
والحسن والحسين عليهم السلام وعما ومقداد والعقيل والزهير وابو ذر وسلمان
معه ونفر من بني هاشم وخواص صلوا عليها ودفعوها في جرد الليل في
الجهار والعوالم اسلمها صامرها الى القبر للبارك خرجت فتناولتها امرى ان
اصير لومين من حينئذ ان الشار يقول **اشهاد الامير المؤمنين** حين دخلها في
الزهراء عليها السلام ذكرت اباء وى كافي بريح الهوم الماضيات وكبل لكل
من خيلين فرقة وكل الذي دون الفرات قليل وان اقتادى لطفا بعد
دليل على ان لا يدوم خليل فاحبابها انت **مريد الغنى** ان لا يموت
وليس الا المات سبيل فلذلك من فود ولا بد من بلا ولقد بقاى بعد
الليل اذا انقطعت يوم من العيش مدنى فان بكاءها كيات قليل سحرى
من ذكرى وتنسى مودتى ومجدت عبيد الخليل بدبل ورمى في الجأ
اشدا المراد ان يدفنها فودوا من بقعة من البقيع الى التي فقدت من
من فظفرا فافى قبر محمور ومخلو السرى اليها فدفنها فجلس على
على شفير القبر فقال يا رسول الله ودمى هذه بنت رسول الله فوفى
مضاي على ان امرى بها منك فارجع ولا تهم فارجع الحديث ونقل من الجا

المينة

للصبي واما الى الصدوق عن مولينا سيد الشهداء عليه السلام انه قال فلما دفن امير المؤمنين
من قباب القبر هاج به الحزن فامرسل بموعده على خديرة وحول وجهه الى قبر رسول
صلى الله عليه واله فقال السلام عليك يا رسول الله السلام عليك من لبيك
جيبنا وقرعة عييل ونراهمك والنا لبيك في القوي ببقعتك المختار فدفنها مرة
الجان بك قل يا رسول الله من صفيتك صبرى وضعت عن سيرة النساء فخللى
الان في التالى بختك والحزن الذي حل لي لغزلك موضع الشغرى ولقد
وسدتك في ملحود فبكى بعد ان فاضت نفسك على صدرى وغضبت يدي
توليت امرى بنفسى نعم وفي كتاب الله انهم القبول وانما الله وانما الله راجعون
استرجعت الودعة واخذت الرضعة واخذت الدهكروا فالتج الحظير والعباد
يا رسول الله اما حزن صعد واما الى شهد لا يرح الحزن لو غننا الله في بلاد
التي انت بها مقيم والكدمعج وهم مهيج سهران ما ذن الله بنبينا والى الله
وستقبل ابنك بنظاهرا منك على وعلى هضما احقها ان سخر الجال لكم من
مقبل بصدورها المجد الى شرفة سبلا وسبقول بحكم الله وهو خير الناس
سلام عليك يا رسول الله سلام مودع لاسم ولاى ان انصرفت فلا من ملائكة
وان اقم فلا من سونى بها وعد الله الصابرين وله ولها والقبامين واجمل
غلبة للسولين عينا المجلد للنام عند قبرك فلما والنثب عند معكون ولا
اعوال الشكى على جليل الزير فبعين الله تدنى بنبك سرا وينضم امرها
ولم يطل العهد ولم يخلو منك الذكر فالى الله يا رسول الله للشيخ وفيه اجل
انفكوت الله عليها وعليك ورحمة الله وبركاته ومن مناصب لابي شهر اشوب
مضى انزله انتم سوى فرها مع الارمن مستويا والوا سوى حولها فتولاهم

منقذ

از درگاه اقدس
در شهر کربلا

در شهر کربلا
در روز جمعه
۱۲۷۹

.....

هذا كتاب اسرار الشهداء

واعترافات شهادتهم

هلليت تقر بهم وحيث

صلى الله عليه وسلم

صلى الله عليه وسلم

وذكرهم في كتابه

الاسرار



در شهر کربلا
در روز جمعه
۱۲۷۹
از درگاه اقدس
در شهر کربلا
در روز جمعه
۱۲۷۹
از درگاه اقدس
در شهر کربلا
در روز جمعه
۱۲۷۹

اسرار الشهادتين

هذا كتاب اسرار العرش

بسم الله الرحمن الرحيم
في بيان اسرار شهادتنا سيدنا محمد عليه الصلوة والسلام اعلم
ان الله عز وجل لما وجب ان يكون نعمة وتيقن امر ونجس خلقه والخلق
والنفس بان يكون مختاراً في اشغور وادراك الحسن والى من ان يكون
مضطرراً لا فلاح له وادراك الجور هذا الاختيار بالاعطاء على حسب الميول والا
قتضاءات في العالمين عالم التكوين والشرح اولى من اجراء والشرح
ولا يليق به تعالى فقد ربه التامة وفضل المطلق وعلى العالم البالغ ان يجد
من الاخرى والاولى الى غير وجهيت كانت الانبياء عليهم السلام ما خروبي
بترك الاول وما خورين يفعل في محاربا الكرم الاعلى واذا كان الامر كذلك
فخلق الله سبحانه تبارك الامكان وجعل فيه ذكرا لاشياء مما يمكن ان يكون
متعلق الجعل الالهى والمفيض السوي فكل ممكن امكن فيه وهو متعلق بالقلم
بما هو كابر على احد المعاني وذلك هو العلم الحادث وحجاب الوحدانية و
مكان التراجيح والقدن والذي وقع شمس فيض كينوني ان يطلع عليها الا
الواحد الفرد من تطلع عليها فقد ضاقت الله وملكه وان غشيه سلطانا و
بغضب من الله وما يربده جرم وبس المصير وهو الاسم المكنون المحزون

الله

منه امره

الذي استأنف في الله العلم الغيب عنده لم يطلع عليه احد وصار لا
مستورا من حين قال عز وجل قل ربي زدني علما ثم جعل الله سبحانه اهل ذلك
العالم اعلم الذكر والامكان لا عالم الوجود والاعيان بحيث اذا
اجابوا فسلموا فسلموا وان يسالهم الست بركم وذلك ليوحد لهم
ويكون لهم فرسوخ بالاجابة استاهل السابقة الوجود والظهور من
عالم الامكان الى عالم الامكان الاكوان واول من سبق بالاجابة التكون
قصة اليافوت النابتة في حبة اللاهوت المشقة على ربعة عشر عقدا على
حسب مراتبهم فاول السابقين هو محمد صلى الله عليه وآله وكان بذلك
عشر من ذلك العالم ثم السابق في الاجابة على عليه السلام وكان كذلك كرسى
ذلك العالم الظاهر بمنطقته على انفسه جازم السابق في الاجابة الحسن
وكان بذلك شمس ذلك العالم ثم الحسين وكان بذلك قرن ذلك العالم
ثم القائم وكان بذلك مرج ذلك العالم ثم سائر الائمة الثمانية فكانوا بذلك
اطلاكم مع ذلك البروج وذلك المازك وذلك الراس وذلك الذنب ثم
الظاهر الصديق ثم فكانت بذلك ارض ذلك العالم ثم لما سبقوا
في الوجود والاطاعة الانوار الالهية على غيرهم وشهودهم واشرفيت
على كل من رآهم تلاقوا نورهم وتشتع ظهورهم واقران ذلك النور
بالحمد ودو الماهيات فخلق منه ثمانية الف واربعين وعشرون الف نبينا

عليهم

واولياكم ولما كان الاصل عشر عليهم السلام السابقين في كل مقام وكل خير لهم
ظهور في كل موضع وكل طور لان العالم ظهور مع السابقين جميع مقامات في
في الاجابة ولقبوا لذلك طبقا لمقامهم الاعلى وفقا لثبوتهم العلي لا لهم
كل خير وكونهم في اية ان ذكرهم في كل مقام اوله واصله ومرتبه ومعدن ومواهب
ومنتهاه وكانت الاجابة على كل ذات كمنوناتهم في ظاهرهم وباطنهم ومسرهم ولا
واعضائهم وجوارحهم نظر الى كلام مولانا الحبيب في دعاء خوفه فاما اشهدك
يا الهي حقيقة ايمان وعقد غم ما يقيني وما ليس مني توحيدك وباطن يكون
ضميري وعلايق تجار دوري بعدي واسديدي حتى جيتني وهو ميسر لي
وخذاري ما ون عريني وما ارجعني سمي وما ضمت وطبقت عيني فقل
وحركات لفظك لسما ومفرج رحتك في فكي ومنايات اسراري وبلوغ حيايل
باوع عيني ومسامع مطيبي ومنجني وحالة ام راسي وجمل حيايل جلي وتبني ما
اشتعل عليه سامور صدق ونيام عجاب قلبي وانلاهي حواسي كبدك وما هوته
شدا سيف اضلاعي وحفاف مفاصلي وامراني انامل في قص عواملي ودع وشعري
وذري وبصبي وقصبي وخطاي ونحو وعري في جميع جوارحي وما اخرج علي
ذلك ايام رضاءي وما اقلت الارض مني ونومي وبقطعي وسكوني وحركتي
وحركات ركوعي وسجودي الدعاء وكان هيكلا ايمانهم وتصديقهم بالله
عن وجعل كلهم سلام الله عليهم وان اختلفت مراتبهم في التقدّم والتأخر والاول
كان

كان التصديق بجلهم ظهر النور الا لحي في كل ذات كونهم وجودهم قلا
انوارهم وتشتعت اشراقات اسرارهم ومرتبت بكل الطوارق التوحيد
في كل مقامات التفريد والتبجيل حتى لانت الوجود والحاطت بالغيب والسر
وهو قوله تعالى في عار حبيب فيهم ملائكة سمائك وارضك حتى ظنوا
لا اله الا انت وكل من التوحيد ايضا انتي عن حرقا للاشارة الى تلك المراتب
النورية صلى الله عليه وسلم فخلق الله سبحانه لك النور للذات وقت الزوال والكمال
انبساط النور وقوف الشمس على دائرة نصف النهار وقساري نسب النور
الشرق والغرب ولما سميت ذلك الوقت ظهر الكمال ظهور الشمس من نورها
يبرزون كاشفا لما هو في ذلك الوقت ثم تار الى الخلق الواقفون في ذلك المشهد
ما انعم الله عليهم واتاهم الله من فضل يسبقهم في الاجابة في التكوين والنشر
والذات والصفات وكل الجبرها بكل الذات اصنعت طائفة منهم عدوهم
وبعضهم حسدا وبخطا فاكبر امر ان يكونوا هم الراسي الى حكمهم كما قال
عن وجعل ام يحسدون الناس على ما اناهم الله من فضل وقال المولى الباقر عن
الناس الحسد وفما وقع التكليف عليهم هناك ولو مستكبرين واعوانا
بين وانكروا الله الحق المبين لما يكونوا من تبعه ورعايا اوليك المقربين
سلام الله عليهم اجمعين ولما كانت العداوة والبغضاء والشحناء قد مرت وكل
ذات كينوناتهم وكان الانكار والعدا وعدم الانقياد بكل جهاتهم تركت

عليهم الظلم بكل الجحش واشتملت عليهم في كل الزمان لأن خطيئتهم قد اشد
 لهم من كل اللقائما وهو قول عز وجل يا من كسبت له واحاطت خطيئته فلو
 اصح الناس وهم في احال دون فتعيت ظلمهم وخبث كينونتهم حتى استو
 على ارض المحشر الى عالم الذي ذكرها فغربت شمس تلك الانوار العليا واحاطت بها
 وبين الخلق بحائب مكفرت وارض الانبيات والشمس افساد ذلك
 الظلم اخلق الله بها الذين قد عشت النار ان في ذلك لآيات لا يبصار
 قد احببت سبحا من تراكه اولئك اكثر ارضي كلام حيث فلا بعد ذكر من انوره
 هو محمد وآله الاطهار والظلم في محج في شام موج من فوق سبحا ظلم بعضها
 بعض وقد دوى من علمهم ان الظلم في البحر هو الاول لانه الشقاق كما
 يشهد عليه اسر ومبدئ الشقاق وهو قوله عز وجل من اهل المدينة مرد على
 الشقاق لا تعلمهم نحن نعلمهم ساعد بهم مرتين الاية وهو اول المنكرين والظاهر
 والمعادين لله رب العالمين وقد جاست كينه اسواله من الله الحق المبين
 كما اخبرت به الائمة المباهين وهو نقطة دائرة الجمل وتطرب لك الفضل لا يثا
 موج وهو الشاق وهو المنكر كما يشهد به عدده وهو المنافق وهو وزيره وما
 تفصيله وباشر اعلام ضلالة وباسط بساط غواية كرسوقه اصل الجمل لا
 وهو اما ان الشاق الشكر القاعد على الكفر بآية التفتت ورضي من عدله
 الذي هو يزيد الملعون الا بتر على جانب الحق الاكبر فامر الله سبحانه ارجونا وهو الحق

بن

بن علي فباين لك السهم فطلع دسوز السهم مخلوطا بالله يتحول الحق
 يسلط الباطل كما اخبر الله سبحانه وقال فعون يا هامان ابن مروا على ابلغ
 الاسباب السبا السمو انا اطلع لك لعمري وان لا قلنا ان فالتصح وهو
 الموكية المعصية فامرهم من فوق موج وهو النبال من فوق سبحا وهو الرابع مساوية
 الى معوية انما شتم او غير من بالبحر بطول به الكاوي لا يخفى النور
 على اول الانبا ظلم بعضها فوق بعض وهم بنو عباس وبالعكس او من بنو امية
 فلما استولت الظلم واحاطت بالانبياء السبا وكان في ذلك تضييع
 لكرامات وخراب البتة وخفا ذلك الانوار الحفيا والذ والمقدسات والارادة
 الظلم تلك الانوار باذها الظلم واخرج الحق من الشكوك والسبها ولا يمكن
 انها تلك الظلم الابانها تلك الاصول الجديشات ولما ان الله تعا جعل للظلم
 دولة كما الحق دولة انما ما تجتته عليهم وقطعا المعاديرهم حتى لا يقولوا جعلت
 دولة ومكة اطلعناك وحق يخرج اصغان المنافقين الذين اظهروا الاعيان
 وابطنوا الشقاق والكفر ولمولا ان يكون لهم دولة ما اخرجت تلك المصنوعون
 ولبنيت مكتوبة الى ان يموتوا يوم القيمة لا يبعث ان يدخلهم الله الجنة
 عقاب لهم حيث سبواهم وضاربهم ولا ان يدخلهم النار لايمان ظلمهم وعدم اظلم
 ما ينج اوبيد عليهم ومواد الحق سبحا من بعث الانبياء والرسلى انما هو ليقينهم
 من الطيب في البغ والسورة والآله سبحانه مطلع على صاير خلقه واسرارهم الا

الظلم

الظلم

الظلم

الظلم

الظلم

الظلم

الظلم

الظلم

الظلم

الظلم

وَمَا

حاصلہ

لجاء الفضائل في يومها اسر عجيبة غريبة يضيئ سدي باظها وها لا يضيئ بكما
ثم انه تعاجيل الايام التي ظهرت في يوم من الاسرار الربوبية اذ لا يلك منسوبة
لا غير من الائمة وهذا استحييت زيات كمال القدر في نصف من شجرا او اولى من هذا
واقره وليا العيد ولية من ويومها او ايام العيد ويوم اول رجب وغيرها الايام
التي ليس الايام المعتبرة في يوم عاشوراء ويوم اربعين وغيرها في هذه الايام كما اريد
الحسين ليلى القاموس والبر والحاصل انه تعاجيل في نصف من نصف العنق والذات
الكبرى وجعل الله ما جعل لنفسه واختم على نفسه الخاتم عند الدواير البتة وهو
من ان الاجاهت قبله وفيه الخشوع والخضوع والتذلل والامكان الله سبحانه فان
اصل ويوم الحسين فلا يستجاد عاة ابدل في الارض وغيرها الاجاهت قبله الشريف
المقدس وان كان عند قبر النبي وسائر الائمة لان الخضوع التام للظلال والكل
انما كان به خاصة ولذا كان صاحب الفضل الكبرى يوم القيمة وقد سمعت حقا
ان الائمة الموحدة يوم القيمة العصف وقسموا وتسعون مائة في كل الجنة في جماعة
الحسين وسف واحد في كل الجنة في ثمان مائة الائمة لان شوط دخول الجنة لا يتعد
المستلزم للخصوع والخشوع وكاية لعل البيت فان ذنوبنا من احكام العبودية
الطواير واحوالها الباطن المنة لندكون في الحديث كان الحسين قمر اباها من جود
لظواهر المحيط بالكاية اكملها واما في الوكيل فيستمر كون سلام الله عليهم فيها فترقما الله
سجانه الاكثر اما والله نذكرها اذ ان بطونهم ويصير في حقهم وفي اهل بيته

فمن

وفرض طاعة واعمالهم ونعيمهم وازمهم وموتهم وموتهم في الدنيا لا يتولانا كما ان هذا
خافين وريتم تحت على الشقياء المعاندين في كل لغة اعطى اجسا المؤمنين فمثل سجا
الخلق من ارض مكة التي هي ام القرى الى ارض كربلاء التي هي ابو القري كل سائر في العصور
مقدم على العار وان كان في الارض لم يورث اعدا فينا في سائر الحق فينا في سائر
يامعشر الخلائق هذا الحسين برضاه وهو جيب في ربي وغيره وصفت في وقت
فيكم اجتهوده وعزوه ولا تخافوا ولا تهابوا ولا تهابوا عليه ولا تهابوا له ولا تهابوا
ولا تهابوا اليه اولى كل من انفسه في سائر السوء فاول من لبى لهذا النداء وصلى
المناد وهو محمد الرسول الله ثم لبى عليه من اربعين مائة في الجنة ثم الائمة الطاهرين ثم الطاهرات
وكذا ان الانبياء والاوصياء وخلص عباد الله وسائر الحيوانا المطهرة المحللة وال
لبنات الطيب المعاد وسائر الجواهر والاحياء والملائكة وسائر الخلق من الذين امنوا
والنساء الاول بالائمة كلهم فارادوا والهجاء شعفا ولذا فلا يبقى ان الحسين
في فلوب المؤمنين محبة مكتوبة وهي التي حصلت بالتدليل الثاني ولذا تروى في
المؤمنين تحن الى ارض كربلاء ومجاورة سيد الشهداء في له القدر ازيد واكثر
من سائر اماكن المقدسة المشرفة وان كان الكل يولد واحد الا ان هناك زيادة
خصاصة وزيادة قاعة املان ذكرنا وانما هذا لا يدل على ان الحسين افضل من
النبي والوفى واجبه للطاهرين عليهم السلام فليجاء هذا النداء اكرمهم الله وسائرهم و
جناتهم وفصلهم من اصف نورهم وجاهتهم من اجزى نواله وعطائه عليهم السلام

لله

روح له الضد ثم لما رأى المنافقون الذين اشرقت اليه سابتا ما اعطاه سبحانه
المؤمنين بكرامة الحسين ان ما دوا غيظا وحدا وبغضا وعداوة وقالوا
يا ربنا ان كنت تجبرنا على طاعة الحسين ومحبته وتفضلنا بالكف التواضع
فذلك الامور لا تقدر على شئ وان جعلت الامور لنا واختيارنا فاختارنا الضد لك كما انما في
الحسين فتاديرهم الله ان لا يتجاوزوا اضطرار احد الى الايمان فمن شاء فليؤمن ومن شاء
فليكفر لا انكم تقتلوا النفس التي حرم الله الابا لله ولا تجدون حقا عند الحسين
حتى يحق القتل قالوا يا ربنا ما نرضى ان يكون حاكما اصبوا علينا امانا اطاعتنا
مخل في طلعتنا وبيعنا ولا انا على الرياسة ان شئنا اكنفنا عن ذلنا وشئنا اكنفنا
غيبه والا فكلنا عار علينا وكل من يعيبه وان سلبنا الضد ولا نقدر على شئ
فلما قالوا هذا القول وسموا اسم القتل الضد اركان العرش وتولوا الكروى والقرى
والضعف في اركان الوجود وخبث الملائكة بالبكاء والتجيب وانزعج الرسول في
قلبه المحول وفسخ على الصدقة الطاهرة وهو قول الله تعالى ولقد جنتهم شيئا اذا كذبوا
يتفطرون من وتشتق الارض وتقر الجبال هذا وظهور الضعف والخلل في كل الوجود
بذلك العالم ونقصت الاحاد وحسد القمار وحمل القوم والفرق القلوب وصانته
به الضد ورجوت الدمع وفسد العيون وتغير طعم المياه وتكبد الرياح وعذرا الاستعداد
التجار وبكت السموات والارضون وظهور الخلق في عام كن فيكون ليكون الخلق كلهم قد
امروا بحب الحسين وكل من اطاع الله سبحانه والحب لا يقدر ان يجمع ما اسماهم

الاجناس عليه السلام لان لعنه ولما ان الاول والثاني اتوا اجبروا هذه البنية
العظيمة باجانبه بنى امية لعنهم الله وانزل في حقهم والشجرة الملعونة في القرى
وتخوفهم فلا يريدونهم الا طغيا ناكبرا وهو يزيد بن امية لعنه الذي
يصلك لهذا الامر العظيم الذي احق به قتل الخلائق واستوجب بذلك غضب
الخالق عز وجل ولقد صرنا في هذا القرآن هو الحسين لا نكره الله
لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزل من حكيم حميد وما يزيدهم
الله الا نقول عن الحق وعن طاعة الحسين لما امر الله بذلك ثم لما قال وليك
المنافقون هذا القول واضرب بذلك اركان العالم وخبث الملائكة يسلموا
الله سبحانه هذه البنية لعنه ولما كان امر الدين مكان يستعزم الا بعدلهم اخفا
فلا بد لاهل الباطل من ولده وهم لا يرضون لعن الله المقتل الحسين طاعة الله سبحانه
بانك هل ترضى بقتل النبي هتك حرمتك وذريتك وهل تبصر على هذه
الذاتية العظيمة والروية الكبرى والادب متاعك لك وارضا الامور في
البطوة ولا ينقص من مقامك عند ناشئ قال الحسين يا رب رضاك او غير رضاك
والقتل محبتك احب علي من البقاء والبقاء اذ لك نفسي وما لي وعالي و
ارضى بكما يرضى ان كان ذلك فطاعتك ومحبتك والخضوع والانقياد
بين يديك ظاهر او باطنا حقيقة ومجانا اولى واحب عندي من غير راحة في
طاعتك وفداء نفسي في سبيل محبتك ثم ان الله عز وجل اوجع الميزان هذا الامر لا

نتم

بَابُ اللَّهِ

دعوت

فصلان الجنة وفيها ما لم يحيط به حساب ولا عين ولا قلوب من آمن بالله ورسوله
من ذرعه ومن علمهم ذلك الكتاب والحرف المقطعة إشارة إلى عدد أصحاب
الحسين الشهيد بين يديه وفي يوم عاشوراء القاتلين ولاية الأول
والثاني بالذكر والعلو النبال العابدون لله تعالى بولاية الائمة والشرارة بين
يد الحسين روحه القدوس الحامد لله تعالى حيث جعلهم الله تعالى أوصياء
ومن هذا الخلق وانقلدهم من النار وعن هذا كلبها هم قتلهم وجعلهم للجنة
وحمهم على النار وأمن قلوبهم بالإمام وأهل البيت يقولون الحمد لله الذي صدقنا
وأورثنا الأرض نتبوء من الجنة الساجدون الصالحون الذين كفوا أنفسهم عن
ما يحيا الفحمة الله أنهم صاحبوا مع الحسين من مكة إلى الكوفة والركون الساجدين
الواظبون على الصلوة الخمس محبة ولاية العجزة فكم واجبت تركه الأوطان وبعدوا
عن الأهل والأولاد وسجدوا حيث فدوا أنفسهم ووقعوا بستان الأرض جزاء
الله عن الإسلام وأهل خير الأثر بالعرف هو الحسين هو المعروف عند الله تعالى
رسوله وعند أوليائه بالخير والسيادة والبركة بانتمائها والتأهون عن التكرار
عن ولاية الثاني لتطابق عدد اسم التكرار والفاظون للحدود والله وحدود الله هم
الائمة الأخفى من غير شهادة لفظ الحد عليه لأنه حدود التوحيد وأركان العرش المجيد
وحفظوا بكل المعاني والهمزة الحسين ولا يصح في الآن ذكر تفصيل المعاني الآن ذلك
لما الحجاب يعرف الإشارة غير يقتضي على العبادة وإشارة إلى عدد يوم بقرآن الحق الله

بسهل على العجيب وانما انا العجيب والحزن والبكاء لما وجد في ذلك من عجبت الله سبحانه
والا لما كان يظهر من ذلك انشاؤنا الله وما ربيت اذ ربيت ولكن الله عز وجل
وليس المؤمنين ببلاء حسن فانه تم لم يكن العهد الذي بيننا وبينهم المؤمنين فلما
نظر الله فيهم في مشيهم وبكاهنهم وكثر غمهم وعنائهم وتغير وجههم وصار صعدوا همهم
فليس وكان يقول ما لي الالبس فيان وما لي على الحرب حربي الشيطان فلما رأى رسول الله
قد ختم الكتاب بخاتم رضى المؤمنين راضيا عما رضى الله وكادها ما يصعب بقر عينه الى الله
تمت بالكتاب الى الامم الطاهرة فانه لا يهرأ فلما رأت ان ختم على ابوابه المظلوم بكت بكاء شديدا
الى ان غشي عليها فلما قامت علت صوتها بالبكاء والدمع ونادت وما لله ولا حسينا
وافرق عيانه ولكن الله ما وجد في ذلك القتل احدا لامة وانظام العام واظهار الدين
الحق مضيت وخفت ذلك الكتاب اكية خزيه في كتبهم وهو قول عز وجل ورسيدنا الانسا
هو الدبر احسانا الانسا هو رسول الله والولدان الحسن والحسين كما في نصيب القوم
عطف سبحانه القوم على الحسين وحده وقال حمله طمر كرها وضعة كرها كما ذكرنا في الاخبار
فيها دمه وسمه ونفسا له ثلاثون شهرا الا ان حمله كان سبعة اشهر ونفسا له ثمانين ولم يكن هكذا
الا عجب ابن عمر بن الخطاب لما كانا من السنين الى الحسين ثم لم يبق بالكتاب الى ولنا الحسن فلما نظر
الى مصيره طال خزيه وبكائه واشتد وجده وعنائهم لا يكثر لا يكثر الا ان يرضى بارضيه
وبرسوله فامر المؤمنين وامة فتموزة الك الكتاب بحزن طويل وثلب عليل ثم بالكتاب
الى سيدنا ومولانا الى عبد الله فقال لما نظر الى حبه حبا وكرامة وسرعة الى طاعة الله ورسوله

والله اعلم

العقاد خفته عن الهلاك واعلان كل من ختمه بخاتمته الشريف فقهاء الملك روح القدس
بالحق الله عز وجل ومن في خزان الغيب وهي خزينة الاكل لعلي انا الله تعالى
من شئ الا عشنا اخرنا ثم وما ننزل الا بقدر معلوم فلما بلغه حسان لبني الله
وكناه بالحب عبد الله اما اللقب فلانه لم يجد احدا مثله مع ان الائمة تكلموا فلما استشهد
وما قبل احد بذلك سواء مع ان جده واباه واخاه حزينين لانهم هو الاصل في ذلك
ولما ختم هذه التوبة لولا ذلك والذات سواء وما قبل الخضوع التام غيره وكل شهيد انما
هو تابع للموت الشهادة وهو اصل له في اكل شهيد ما استشهد الا في كرب لا في يوم
من اكل الوجود الى آخره وما قالوا لاهلهم او عرف كل الموجودات الا في يوم عاشوراء
بيان هذه الكلي يحتاج الى مدخل في المقادير وانما في غاية من الموض والخلافة الباقان و
لنا الله الملائكة عسى ان يفرق الله بينا يا فالحسين ابو الشهداء اكلمهم من بعد تحت
رابرة الامكان والاكوان فعلى هذا يظهر لك سر الكنية باب عبد الله فان العبودية هي
حقيقة الخضوع والذل والانكسار للعبودية عز وجل وقد عرفت ان اصل الخضوع حقيقة
هذه الحقيقة هو الحسين فكل من خضع وتابع لهذا الخضوع والخضوع والعالم والاسماء
عبد واحد لله تعالى فهو اب لهذا العبد واسم في قبول العبودية ولان عبد هو اسم
حقيق للنبي ولذا تقدمت كل دعوى بحضرة الله تعالى انما وضع لفظ العبد او لا بالذات
له ويصدق على باق الائمة من باب التشكيك وعلى الخلق من باب الحقيقة بعد
الحقيقة لا الاشتراك التفضيل ولا الميزة الحقيقة والحجاز ولا التقل ولا الارتجال للرب

الموضع ايضاً من باب الموضع العالَم والموضع له العالم ولا من باب الموضع الخاص والموضع
له الخاص ولا من باب الموضع العام والموضع له الخاص وانما في من قسم الرابع الى الموضع
الخاص والموضع له العام الذي ذهب الاصوليين وغيرهم الى بطلانه نعم مقام
فوقهم بقية النفس ومنهم هذا المذهب نصيباً وطائفة بين المقامين تفاوتت
فاحش وقد ذكرت سابقاً في تفسير وصينا الانفس ابو الريح احساناً ان الـ
هو صول الله والوالدان الحسني والحسين فالحسين ابو عبد الله وما كان في
الكثير احد من الخلفين الا تبعاً للحسين وظهر بذلك في المقام الثاني فيكون
الصديق فكيف في ذلك فافهم التلويح بالتصحيح بالنقل الصحيح ان اسمعيل بن ابراهيم
عنه هذه الريبة السامة ولما لم يكن من اهلها وما احب الله سبحانه وما موله قبل
منه ذلك وقال وقد يناه بين مح عظيم وك عبد الله ابن عبد المطلب ابو النجاشي
قال ولدنا وان ابن يحيى وانما كان هذا الطلب لظهور النور الحسين في طلبه ما و
كان اصل كل خضوع وحشوق ومشقة وبلاء وحرمان وعناء وجب ان لا يدرك عند
الاستعداد وجده وكان وعظم حزنه وعناءه وهو قوله ما ذكرت عند مؤيد الا وقد
بكي وانتم لمصانفكم الخلق في العالم احدث بينهم وضعفت كينونتهم من هذه
المصيبة العظمى والريبة الكبرى فلما نزلوا الى هذه الدنيا فاضروا كما لا استقامت
والكدورة ولذا لما نزل ارسهم الى الارض استند ابيانا اولها تنبوت البلاد وهي اربا
فوجه الارض مغير قيع فواقع على وجه الارض من الاعوجاج وخلاف الاستقامة

والله وبه والخبر والأخوال وحلاني المولى وعدم الضغائن لك لأجل البكاء على
الحسين المظلوم وفي القوس المزدلفة فمنا الأشتيا الشؤيرة والأدراك كان في القوس
القصور كلها نذكرت بحمد نعليها المصائب والأخوان فلا يستقيم فالخبر انما
أخبرنا الملائكة بوقعة الكربلاء ففتقد ويلعن بعد ذلك فلو كان الأخبار قبل الضغيم ما يمكن
لأحد ان ياكل غنم ولا ينفع شجرة وكل الزباج انه اخبرت وتذكرت وتنبئت واضطربت
أحمرت واصفرت واسودت والأحرار شدة غيظها وغضبها الما فعل بقرت عين الرسول
والأصغر لشدة الأتهاب والأشتيا من هذه القارة الثائرة والسواد هو لبا
لهذه المصيبة العظيمة وكل البنا وإذا نذكرت هذه الواقعة تموجت واضطربت
فلو كان هذا الأخبار والذكار مستمر والفسد الأشياء وماتت الحيوانا بالزجاج و
تفرقت السفن والمراكب البحر ولا سكن لأحد المسامر في البحر القلم اجري التلويح
ووصل الى رقة الحسين ان تعد واضطرب وحري بلعن يزيد اربع مرات من غير ان
يأذنه الله سبحانه بالذن الخائن والتلويح قطعت بين ذمرة حضرة سبعائة ألف ذراع
في مثلها لما وصل اليه الخبر ان تعد وتغير لونه حتى اسود والجمل الأسود مثاله ودليله
والعشر لما سمع الخبر مرة ثانية ان تعد فواسمه واضطرب حتى كادت ان تصدم منكبه الله
سبحانه إشارة الرجعة ونظروا الدولة والكنى كان يحبوها وكوا بها وانفلا كما وكل سائر
لسمو السبع والأرضين قبل آدم انبياء وهو قوله في عا مولود الحسين بكيت
ومن فيها والأرض ومن عليها ولما يطا لبيتها الدمار وأدم لما نزل الى الأرض فلم يرحا

صار يطوف الأرض في طلبه فاعقل وضاق صدره من غيوسب وعثوف
الموضع الذي قتل فيه الحسين حتى سيل الدم من رجل فرغ رأسه الى السماء فقال الهل
حدثت ذنباً فحققتني به ما في طفت جميع الأرض فما أصابني ما أصابته وهذه الأرض
فاوحى الله عليه يادهم ملحقاً بك ذنب ولكن يقتل في هذه الأرض ولد الحسين
ظلماً فالدمك موافقاً لدم الحسين فقال يا رب اكنون الحسين نبياً فالاولى بك
سبط النبي محمد فالله قال له فالله هو يزيد لعين أهل السما والأرض فقال آدم اشي
اصنع يا جبريل فقال له يادهم فلعله مرأت ومشي الرب خطوات الى جبريل فأتى فوجد ترا
هناك ونوح لما نحو السفينة لاق جبريل من السماء بانه الف واربعه وعشرين الف
اسماً ليحكم بها السفينة فأتى بجنتاً من فاكهات جعل احداهما على المركب والاخر على ظهره
والثالث على مؤخره والرابع على جبهه اليمن والخامس على جبهه اليسر فلما ضرب المسابير
واصل الخامس انكسر الخشب وظهرت منها خيمة ورقه وانه وانكرها فلما نبح
فتعجب من ذلك وسئل جبريل فقال يا نوح ان هذه المسابير باسم الخمسة من اهل
الكواكب المسماة الخامس والستين تصيبه مصيبة تصغر عندك النور والى الجباب
فذل كروقة كروبا في نوح وجبريل بكاء شديداً وحزن كبيراً وطويل ولعنا يزيد
وساير من قتل ولما ركب في السفينة وطالبه جميع الدنيا فلما امرت السفينة
بكر بله اخذته الى الأرض وخاف نوح من العرق فذبح عذبه فالله طفت بجميع
فما أصابني هذه الأرض فترى الى جبريل فقال يا نوح في هذا الموضع يقتل الحسين سبط

الحق خاتم النبيين وبين خاتم الانبياء قال ومن الفاضل الذي يحب قولاً فالفائدة لعين اهل
السما والسم والارضين فلعله نوح ما ربح مرات فشا السفينة حتى بلغت بحيرة
واستقرت عليه وابرهيم في ارض كروبا وهو راكب في ساقها آخر الغرس وسقط ابراهيم
وشجع داسه وسالده ولطف الاستغفار قال اله اشي محمد من نزل جبريل وقال اله
ما حلت لك ذنب ولكن هذا يقتل سبط خاتم النبيين وبين خاتم الانبياء فالفائدة
موافقاً لدم الحسين فلو كان يكون فالفائدة لعين اهل السما والارض والظلم من قول
النوح بلعله بغيرة من ربه فاوحى الله الى القلم انك استحققت الشاهد لهذا الموضع
ابرهيم يد لعن يزيد لعنا كثر او لمن فرسه بلسان فصيح فقال ابراهيم فرسه اى
عرفت حتى تعرفين قال يا ابراهيم انا انحرى كروبا على قلما عثرت وسقطت عن ظهر المركب
فجئت وكان سبب ذلك يزيد لعنه الله وكان ابراهيم كثر النكاح والنوح كالأجر
عنه فلما في كتابه فظهرت في التجميع فقال ان سقيم والنجوم هم الامم محمد فظهرت كرمي
الاولى فظهرت في كرمي من شيعتي وعيدي هم رجع العبد الى السيد فلما طلع على وقعة الحسين
فقال ان سقيم القلب لشدة الاله والحزن وبقي على هذا الاله والسم والحزن الى ان
قبض الله اليه والنجوم هي هذه الكواكب الظاهرة فلما نظر اليها وقرأ افتضاها وتاثيرها
وهم منها وقعة الطفون قال ما قال والاي وجوه كثيرة اخرت كذا كلها وبها فاعلم
الارض من الاغراض واسمها كان له اعتما ما في شمس بطلت الفرات فاخبره الرائي انها لا
تسب من هذه الشمس من كذا يوم فافضل اليه من سبب لك فترى جبريل فقال يا اسعيل

اسئل عنك فانما يجيبك عن سبب امتناعها من قرب الماء فقال لما لا تشرب من هذا
فقلت بلسان فصيح قد بلغت ان ولدك الحسين يقتل هنا عطشا فانما تشرب
هذه المشربة حرنا عليه وسائل من فائده ففادت بقتله لعين اهل السموات والارضين
اجميين فقال الله تعالى الحسين وكان موسى في ذلك يوم سائر ومعه يوشع بن نون فلما اجابا
الى ارض كربلاء اخرجوا بغلهم وانقطع ودخل الحنك في رجليه وقال له فقال اني اشئ
حدث موسى قال نعم الله اليه ان الحسين يقتل هناك وبنيك دم في الماء ملكوا فقال الله
رب ومن يكون الحسين فقيل هو سبط نوح المصطفى وابن علي المرتضى فقال ومن يكون قال
فقيل هو لعين السمك في البحار والوحوش في الغفار والطير في الهواء وقع موسى
ولعن يزيدي وعي عليه وامر يوشع بن نون على عاتقه ومضى يشانه وردى كعب الاخي
اليهودي قال في كتابنا ان رجلا من ولد رسول الله يقول ولا يحرق عرق ودا ب حمانه
يدخلون الجنة فيعانون الحور والعين قريبا الحسن فقلنا هذا هذا فقال لا قريبا
فقلنا هذا هذا قال نعم سليمان كان يجلس على سباط فيشرب الهواء قررات يوم وهو سائر في
كربلاء فلما رت الترحيب بساطه ثلث دورات حتى حاقوا السقوط نكت التي من ركب السباط
في ارض كربلاء فقال سليمان يا رجب لو سكنت فقال ان هنا يقتل الحسين قال من يكون
قال هو سبط النخلة وابن علي الكرار قال ومن يقتله فالت بقتله لعين اهل السموات والارض
فرفع يديه ولعن يزيدي وامر على عاتقه الاخر لعين فحبت الترحيب فنادى البشائر وكرياه سئل
عن ربه ان يبعده الا بها الفخسة فترجى بيل بعله اياه ثم ان ذكر يا انا ذكر هذا وعيا فاطمة

فلان

والحق موسى عنده فله والحق كريد وانما ذكر اسم الحسين خشية العبادة ووقعت عليه اليهود فقال
ذات يوم الحوي ما بالي اذ ذكرت اربعا منهم نسيت باسماءهم من هو من واذ ذكرت الحسين فقد
مع عسى وتذكر فرقت فلعنه الله طاعن قصته فقال كيعصن فكان اسم كربلاء لها هلا
العبادة والبيان يد عليه اللعنة وهو طاهر الحسين والعين عطشه والصاد صبره فلما
سمع بذلك ذكر يالدي فارق به سجدته ثلثة ايام ومنع فيمن الناس من الدخول عليه
اقبل على البكاء والخيب وكان يريته ايفج خير جرح خلفك بولده الحوي انزل هذه
الوزيد فبأنه الحوي انليس عليه فاطمة ثياب هذه للصبيته فخل كبد هذه للصبيته
وكان يقول الحوي ان في ولدنا تفر عيني على الكبر فاذ رزقت فيه فافتنى محبة ثم
انفعني به كما يفع خمد جديك بولده فرفقه الله تعالى محبي وفعده وكان حل محبي
اشهر من الحسين كل وعيسى كان سالكا في البراري ومعه الحواريون فتر بارض كربلاء
فراى اسدا كاشرا فذاخذ الطريق مشغدا بعيسى الى الاسد وقال له لم تجلس في هذا
الطريق ولا تدر عنا فقال الاسد بلسان فصيح اني لراى لك الطريق حتى تلصقوا
فقال الحسين فقال عيسى من يكون الحسين قال هو سبط نبي الانبياء وابن علي الولي قال
من الغافل له قال فالت لعين الوحوش والذئاب والسباع اجمع خصوصا في يوم بها
شورى فرفع عيسى يديه ولعن يزيدي وعي عليه وامر الحواريون على عاتقه فقتل الاسد
عن طريقهم ومضوا شانهم وروى عن شياخ بن سليمان قال غزو ما بلاد الروم فدخلنا
من كنايسهم فوجدنا فيها مكتوبا هذا البيت ارجو معشر ائمتنا وحسينا شفاعته

الحوي

يوم الحساب فلا والله ليس له شفع وهم يوم القيمة في العذاب قالوا فقلنا ان هذا وكذا
فقالوا قبل ان يبعث بينكم بثلاثة مائة عام وكان النبي بيت ام سلمة فقالوا لا يدخل
على احد فجاء الحسين وهو طاهر فاملكته معه شيا حتى مضى على النبي فدخلت ام سلمة
امره فاذن الحسين على صدره وانما النبي بكى وفيه شيء يظلم فقال النبي يا ام سلمة ان هذا
جبريل عيرت ان هذا مقتول وهذا القريب الذي يغفل فيها فضعف عندك فاذا صارت ومنا
فقل حينئذ قل فقال ام سلمة يا رسول الله اسئل الله ان يدفع ذلك عنه فلا يفتن فقلت
الله عز وجل ان له درجة لا ياله احد من المخلوقين وان له شيعت فيشفعون وان
المؤمن من ولده وطوبى لمن كان من اولياء الحسين وشيعته وفي اليوم الذي بعث النبي
معي الحسين وصيته فصدروا بكاء وكثيرا وكان يقول مالي ولي ولي يابني ان لي مقاما
مع فانك عند الله وان امير المؤمنين مرفى خروجه الى الصفيين يمشوا وهو شط الفرات
فقال يا علي صونك يا ابن عباس انفس هذا الموضع قلت له ما امر يا امير المؤمنين فقال
لو عظم كمرتي لم تكن تجوز حتى يركب كباكي فالدركي طويلا حتى اخضبت الثغيرة وساء
الدموع على صدره وبكى ما هو يقول آه آه واهها واهها آه آه مالي ولا ابني سبي
ولا حربي الشيطان واليه الكفر والظفران اصبر يا عبد الله فقد بلغك ابوك مثل الله
يا بني محمد قد دعوا موتوا وضوء الصلوة فصلى ما شاء الله ان يسلم ثم ذكر نحو كلامه الاول
فتعسر عند انقضاء صلواته فكلما رجا عذرا رتبته فقال يا ابن فقلت هانذا انقضاء
الاخذتكم بما رايت في مناهي انفا عند قد ريت فقلت نامت عيناك ورايت

ب

يا امير المؤمنين قال رايت كاتبا رجالا قد نزلوا معهم اعلام بيض فقلت
لسيوفهم وهي بيض نلج وقد حطوا حول هذه الارض خطا ثم رايت كان هذا الخيل
قد ضربت باعضائها الارض تضطرب بدم عبيط كان بالحسين خيل ورجل
مصعق قد غرق فيه يستغيث فلا يثا وكان الرجال البيض قد نزلوا من السماء
ينادون ويقولون صبر الا الرسول فانكم تقتلون على تكبر ان الناس وهذه الجنة
يا ابا عبد الله اليك مشتاقا ثم يزحف ويقولون يا ابا الحسن ابشر فقد اقر الله به
عينك ليوم يقوم الناس لرب العالمين وان الحسن ابن علي دخل يوم الميعة
فظهر اليه في وقال يا بني كاتبك تقتل اسموما قال الحسن يا اباي انما انا سبي
قاموت به واما انت يا بني فلا يوم كيومك يهجم اليك ثلثون الفا يدعون
انهم من امتي حتى يجدوا ثم ساق الحديث وذكر قصة كى بلا وبكاء سنان بن
روى سالم بن حفيظ قال قال عمر بن سعد للحسين يا ابا عبد الله ان قبلنا الناس
يزعمون ان افنك فقال له الحسين ليسوا بشيء ولكنهم على اما الله يقرعني
انك لا تاكل بر اعراف بعدي الا قليلا قالوا وخرجنا مع الحسين فانزلنا منزلا ولا دخل منه
الا ذكرا عجيبي ذكر يا وقال يوما من الايام الامن هو ان الدنيا على الله عز وجل ان
يجي ابن زكريا اهدي لي نبي من بني اسرائيل وهكذا كان الامر فخرج الانبياء
والمرسلين والملائكة المقربين واهل الارض اجمعين لم يزلوا بالبكاء والفرح و
الملايحى وقت هذه الالهة العظيمة والزينة الكبرى ولما كان يوم العاشوراء

والله

والملك الذي كان في حركته فامرهم بما يريد من اهلاك هؤلاء الكفرة الفجرة
لعمركم فان بالملك قد ملوا بين السماء والارض وبايد بهم حرب من النار
حكم الحسين وامرهم بما امرهم به من اعلام هؤلاء الفسقة فاعرقوا مضى الكفار
ومضى ذلك التحفة ونحوها الى السماء ونحوها الى الارض وقال يا رب وددت ان اجمع
واحد سبعين مرة او سبعين الف مرة في طاعتك ومحبتك ولت قد سامتكم
بعد مثل الاحبه سيما ان كان في قلبي صورة دينك واحيا امرك وحفظ ناموسك
شرعت ثم احذركم ولدي اذن للملك ليحرقوا وباسر بالحرب بنفسه الشريفة وحل
على اولئك الكفرة وطعن جنود النصارى وانهم على النصارى الما يذكى الفقار كانه
على الخنول قد اراد ان ثابت الجاش غير حاضرت وكما ان يصنعوا له غوائل مكرهم وتالعا
كبكهم وشتمهم وامر اللعين بن سعد جنوده فتعوض من الماء ودفقوا وناووا جرحوه
القتال وما حلوه التزال ودفقوه بالسهام والسهال وبعطوا اليه آلاف الكلا
صلاهم ولدي عواله اما ناولوا وابلوا فيه تا مالى قتلهم اوليائه وهو مقدم فمروا
ومحمل الاذيات قد محبت من صبره ملائكة السماء فاحد قوا به من كل الجهات وا
تخذوه بالجراح وحالوا بينه بين الراج والريق له ناموس وهو محب صابريه
عن ذنوبه واوداه حتى تكسوه عن حاده فتوى لا الارض صبر يعا تطاول الخبول
تجوزها وقتلوا الطغاة سيواتها فذرع للجحبه واختلفت بالانقباض
والانبطاشماله ويمينه يد يجرها خفيا الى رحله وبنيه قد مثل بنفسه من

ولله واهاليه واسرع فرسه شاردا الى خيامه فاصدا محيا اياكيا اقلدا اربا القسا
جواده مخروبا وظلن الى سرجه عليه ملقوا برون من الخدود وناشرا الشهور
عن الخدود وكلاطات الوجوه ساخرات وبالعويل والعيات وبعد العزم للآلات والله
مصرعه مبادرات والشمع جالسا على صدره موع لسيفه في غمره ناهج له بمهنة فهدم
حواسه وخفيت انقاسه ورفع على القناة واسله وسوا له كالعبد وسعد في
العهد بد فوق انساب المطليات تلغ وجوهه حرا لها جرات يساقون في ابرار
والقلوات ايدلهم معلولة الى الاغناق يطاف بهم في الاسواق فالويل ثم الويل ثم
الويل للعصاة والفساق لظلمة ليلهم في الاسلام وعطلوا الصلوات والصيام وقصروا
السنن والاحكام وهدموا قواعد الايمان وحرقوا آيات القرآن وهاجروا الحق
العدل وان مقام ناعيه عند قبحه الرسول فعاه اليه بالدمع المظول فانا
بارسوا الله فثل سبيلك وفناك واستبح اهلك وحماك وسبيت بعدك وراود
ووقع الخدود بعث لوزن ريك فانزع الرسول وبكى عليه المهول وعزاه به
الملائكة المقربون والانبياء والموسلون ونجعت بدامته ان هرا واختلفت
اللائكة المقربون فغزوا باه امير المؤمنين واقيمت له المائمي عديين وطلعت عليه
الحور العين وبكت السماء وسكاتها والجبال فخرها والفضا وانقارها والبحار
حيث لها ومكة وبنيانها والجنان ولذاتها والبيت والمقام والمنع المرام والحل المرام
وكلشي خلق الوجود واقرب العبود فاقن لا موليا الصادق وفي يار الله

الحمد

السجد ان دمك سكن في الخلد واقشعت له اطلال العرش وبكى له جميع الخلايق
وبكت له السموات السبع والارضون السبع وما بينهما ومن نقله
في المحبة والنار من خلق ريتا وما يرى وما لا يرى وقال شيخنا واستادنا اطلال
الله بغيره وجعلني فدا في مرغته له في هذا الباب اللين فالدم في الوجوه
مجهل يكن الا عشرة حبة في استواء كل انكسار وخضوع به وكل صوت فهو
الهوا اما ترى الخلد في قبة ذات انقطاع وانفراج فنا ما سعة فيها اينعت
احبرت آلهة احزن اما في شوى اما ترى الاعلى واهدا به عند الرياح ما حزن علا
اما سمعت الخلد يارته في طيلوته شديد البكاء والسيوف يفرغ من ياكيا وآلوه
ينغي فاما وانقشني شكري جبر جاريات على جثمانه وان نزل العرش والله ما ريت
شيئا بدني الكون الا ذاك باء علا والفاضل كلشي بيكي على الحسين بكيه المزمع بعقيرها
والنار بتلجها والاله يجرانها واجبه وجوده والنفس والفرح والنجوم بتغيرها
حرق وصفرة وكسوف وحسوف والجبال بارقعها والحدادها والجدران بتقطعها
وانهدامها والنبات بتغيته واصفراله ويبسه والاناق بتكدرها واعبرها
وحرقها وصفرها ثم ثم ما ادري ما اقول وبكيه التجار بفسادها وبورها
والعيون بتكدرها والمعادن بفسادها والاسعار ببلاها والاشجار بموتها
وقلة غمرها وسقوط ورقها وبس غصانها واصفرار ورقها اما سمعت بكاء الكا
واي حين تنكسر من يجسى والخريف ومن المعادن بتكي بانكسارها وبصوتها حين

تكونا كان ام نبيها وكلاهما او تكوني فقط لكل احد واما ان يحب ان يكون عليه
ويتوجه وبالمصالح بالذات وسر الحقيقة والقطر والطوية وما وجد ان اهل
الشارع لم يكونوا على الحب فانما هو بالقطر الثانية المعوجة المغيرة المبتدئة
بالقطر الاولى حين الذهول عن الثانية فقد يكون صحو او كيف لا يكون الله
قد يبي كما كتبى اوجول الاصغر لعل الله كان يسلب ويحب وهكذا انما لها
من المعادين لعنهم الله ومنها الاصل المحبة والموتة حين امر الله سبحانه الخلق بمودة
ذي القرب الذين هم الائمة خصوصا الحسين وقد مر سابقا ما يدل على ذلك قال
عز وجل قل لا اسألكم عليه اجر الا الموتة في القرب والمحاطب هو كل امته محمد
على ما ترونها عليه من عموم الخطاب وقد ثبت بالادلة العقلية العقلية
الخلق كلهم امته محمدية قال كنت نبيا وادم بين الماء والطين قال انبأ كلهم من امته
وكل الحيوانات والنباتات والحجرات والمعادن كما قال عز وجل وما من آفة في
الارض ولا من يطير بها حي الا امم مثلكم ويؤمن ان الحوادث دالة لمن يعقل
يفهم بقوله تعالى في الجبال تحسبها جامدة وهي تمرر السحاب وانها كذا ذات شعور
وادراك بقوله تعالى انهم ضنا الامم استعملوا الله صوا والارض والجبال فانهم يعلمها
واسفقت منها واحملها الاكثنا وقال عز وجل ثم استوفوا السعيا وهي خان نقلا
لها والارض من انبساطها وعرفها قال ثانيا طائعين انما مثالها من الامم والآلة
على شعور الحوادث وانها مكلفة وانها دابة متحركة وقال تعالى وان من امم الا خلا

فيها

فيها اندبر وقال تعالى انك الذي نزل القرآن على عبدك ليكون للعالمين نذيرا فليظنوا
الادلة ان الخلق من دخل دائرة الالكون كلهم من امته محمدية وكلهم على اختلاف مراتبهم
ومقاماتهم مكلفون وما مورون بطاعة الائمة الا اجل مودة تروى محبة لهم او هم ما
مورون محبة لهم والحب هو الامر المعنوي والسر الخفي الذي نزل عن عالم الا
المحبة القلب فيله فله من ذلك المحبوب فيمنعه من الالتفات والتوجه الى
غير المحبوب ثم منه ينزل الى الصلة بحيث غلبه عن التوجه والتشوق لغيره
او صورته او حبه ثم منه ينزل الى الاعضاء والجوارح فيمنعها عن الخدمة لغير
المحبوب ولذا كان لفظ الحب والود من حيث العدد التي عشرة ليسا سارية في
العدد التي خلق الشيء فيها فان كان الحب بكل ويجمع حواسه وقواه ومنااس
واعضائه وجوارحه متوجها الى المحبوب فيمنع عن كل ما سوا المحبوب وطالب بالكل
رضاه وكاله وسرون وروحه فاذا قال المحبوب مكره او وصل اليه سوء يكره
قلبه المحبوب ويكاد يقتل نفسه ويحب ان يفعل نفسه دونه فكيف اذا وجد
المحب محبوبه مقتولا لاجد بلا طمعا لا يبعد نفسه عنه فانفج كعبه عند حال المحب
في شدة وجده وبكائه وبغيته وقتله نفسه اما سمعت ما انتصر من فها واما
سمع موت شرب كن با وافتى وكذا غيره وامثاله وقسمهم مشهورة معروفة
فاذا اوجب الله على كافة الخلق من الانبياء والموسلين والملائكة والكوايين والفر
والملا الا على اجمعين والجن والطير والوحش بالانسان وسائر الادميين و

وركا
ات
ل
لام
دواء
و
الخلق
من
سائر
الادميين
والفر
والملا
الادمية
و

السموات والارضين والانس والحيوان والنبات والجمادات والانس والحيوان والنبات والجمادات
حاشا على التعيين والحب كما عرفت بعض حاله فكيف يملك الخلق نفسه اذا سمعوا
او شاهدوا ما يصيب محبوبهم من المحبة التي ما ابتلى احد بها من الخلق من الانس
والاخرين لولا حفظ الله سبحانه الفاضل حكمة بطلت حركات الاملاك ولا صلت الارض
وفسدت الاملاك ونحرب العالم بالكلية لا لعظم هذه الرزية فاما ما مضى فقد مضى وبكت
السموات ما وكذا الارض والحيوان والانس كادوا ان يذوقوا ما مضى وما مضى حرم
وحده الارض الا وقد والى عتقاد ما عيطوا والنفس صارت كانهما قطعوا دمها
من الامور التي خرجت الاسماء وملأها الاصفاء وبقي الجن والانس والطيور والوحوش
حزن في الحزن والكآبة ون زيادة البكا حيث ما مدوا الغصن وروته فان قلت كيف
كلف الله سبحانه الخلق محبة الحق عليهم السلام مع ان المحبة ليست من افعال العباد
التي يقع عليها التكليف والامر والنهي لا تقام من الوجدانيات ولذا قال عز وجل
لو انتم تطيعوا ان تعدوا بين الناس الى المحبة قلت محبة السافل من حيث
هو بمنزلة ان يجحد كماله الحيواني يكون فاقا لله تعالى بل الله وبذلك يكون مجندا
الدية ومتوجها بكله اليه فاعلموا حال الاتفات الى تلك البهية من تلك الجهة على
نقص لا يسعى الانبياء به نادى فوجه السافل من حيث هو بكله الى العلى فعمل عبادة
العالم بها احب احاطة السافل بآية ما حبه به كانت السافل احب العلم بعوض
حقيقة العالم يطلب شرح الخطية فكيف الله سبحانه الخلق محبة الحق عليهم السلام

على ان الله سبحانه جعل عند جميع الكالات الحسنة فاما ان يميل اليه فانه
الخلق على اختلاف ميولاتهم وتوجهاتهم بحيث اذا نظر الى مقامهم كل واحد بطوره
يجد ما يجذب اليه البصر لا قدر معدن الكالات وينبوع الغيرات فلا يتوجه اليهم
احد على الوجه المقرر بالادب فيهم روح وادب فان المنقضى انما وجد وارتفع المانع
وجب الحكم فلما ثبتت المحبة لهم لكل من رزق ومنزلة لا سيما الذين كما سمعت فانك
ح برزيت العظيمة بنية محبتهم لشدة المصيبة فيكونوا فترحت قلوبهم
انا الله وانا الله راجعون يا سادتي يا ارسولا الله انا انما انك الا ان نطوف حول
مشاهدكم ونغزى ارواحكم هذه المصيبة الشان لصفيا لكم لئلا يساكنكم الله
اورثت في قلوب شيعتكم القروح واورثت اكبادهم الجروح وكل الخلق في الشدة
والطبيب من كل جنس في التشريح شيعتهم ومحبهم لقد احيوا مصيده ما اعظمها
ومريرة اما اجلاها حد يران يكون له ما وقد قال الحجة في زيارت يوم عاشوراء
لعبده سيد الشهداء ما دامت الارض والسما فاندن اخوتك الدهور وعاقب من طرد
المقتدر والحر اكن لمن حاربك محاربا ومن نصب لك العداوة متاجرا فلان يدك
صباحا ومساءرا ولا يكون عليك بدل الدموع وما حرة عليك وتلقا المادها
الزيارات ومنها لاجل تشديد الدين واظهار شريعة سيد المرسلين عليه
واله اسلام الله ابد الاكدين وبيان العباد الظاهرة هو ان الله بعث محمدا
على فطرته من الرسل وطول المجتهد من الامم وحقا والحق فلما اظهر الاسلام بوجوه

ع

حتى لا يسوق احد العذراء بالبكاء والتخيب والوقفة عليه من الغل والتهيب العطش
وسوى النساء وسلب الرؤس وشحاته الامعاء والغربة والاسر وامنا لها من الامور
التي كل واحد منها مستغل في هلاك النفس من شدة الوجد والتالم لكل واحد وكل
شيء لابد ان يرق له ويكس عليه لان القلب ولا كان فاسيا لا يدان يرق ويتأثر
لجدة من الجفا وله يسوق جهة من الجهات مما يرق له القلب وقد جرى عليه فصار
امر لا ينسى وجرحا لا يداوى مع ما ظهر من بكاء الشمس والنجوم والافلاك ما يكون
وجريان الدم منها وظهور الحرقة في الافق ونبج الدم تحت كل حجرة ومدة
ذلك من الامور العظام تنتبه الناس من الغفلة واستبصروا واعتقدوا
فتبين الثور في ذلك الليلة الذي هو مطلع الفجر لما كان سورة الحسين فالتالى
ان الفران الفجر كان مشهورا فزنت له قلوب الخلائق وجعل الناس والجن يفهمون
عرائق كل مجلس كل سنة يرق كل شهر يرق كل اسبوع يرق كل يوم واذ امر واعط
شهيدا او مظلوما او غلاما من اهل عرشان او غلاما من اهل كربلاء ولا يخلو العالم
من شيء من ذلك في كل وقت وهو قوله تعالى ما وئده سكينتها مما سمعت منه يوم
هذه الانبياء شيعته ما ان شربتم ماء من فاذكر في امرهم بعريب او شهيد فاندب
وانا السبط الذي يخرجهم فقلوبهم في يوم عاشوراء جعنا نظروا كيف استحق
لطفهم في حروف فاقام الخلق عرائق البلدان واطراف الارض في كل الاوقات
فصار انتشار الحزن شيئا انشيا وانما دوت الشهرة في كل وقت وساعت الا ان الآ

لا

لا انكفاد والفتاد والاشداد والابرار في مواجى الهند والسند والروم
لما اعزوا والنام وهو ابن بنت الرسول الله وما تملوا الا لانه ادى حقه وانه
احق بالامر والخلد والوراء من غيره فبلغ الخبر الى من لم يسمع النبي الاسلام
ولهذا اشتهر في يوم القيمة ويتم الحجة على كل واحد ويسل التكليف بالخلق
بذلك فلم يبق في الدنيا مكان لم يطلعوا على هذه المصيبة العائدة فقط الاسلام
وعلى كلمة التوحيد ووصل التكليف الى كل واحد ولم يلزم الجاهل الا
وبقي المناقن النظام على فقره وغيرة ونفاذ ووصل صيت الاسلام الى كل احد وبلغ
المؤمن الصديق بشدة ظهور اعلام الصداقة لظاهرة من قبل الامام فاما الانبياء
ظهر فحجب لذلك دفع الصقون بابك والتخيب وجعل القول في مريدته والشعيق
عند ذكر مصيبة عبيته لعل من الخسنيين ودوح فله فليكن الباكون وآياه
فليستدب الناس بكون ولستد فلتند وفي الدموع من العيون ويضع الضاحون و
يخرج العاجون ولعن الله على طائفة وقائده وحاد ليد ابد الابدين ودهر الدهر
لعن الله يزيد بن معاوية لعن الله يزيد بن معاوية لعن الله يزيد بن معاوية لعن
يزيد بن معاوية صلى الله عليه يا ابا عبد الله صلى الله عليه يا ابا عبد الله صلى
عليك يا ابا عبد الله صلى الله عليه يا ابا عبد الله انا الله من قائلنا انا الله
من قائلنا يرحمنا انا الله من قائلنا يرحمنا هذا ما سمع به حاطي القارئ في هذا القاء
مع تكثير الامراض ونوفرا للاعراض واختلال البلا بعبادات الحق والارواح والوكان

الاشهاد والفتاد والاشداد والابرار في مواجى الهند والسند والروم
لما اعزوا والنام وهو ابن بنت الرسول الله وما تملوا الا لانه ادى حقه وانه
احق بالامر والخلد والوراء من غيره فبلغ الخبر الى من لم يسمع النبي الاسلام
ولهذا اشتهر في يوم القيمة ويتم الحجة على كل واحد ويسل التكليف بالخلق
بذلك فلم يبق في الدنيا مكان لم يطلعوا على هذه المصيبة العائدة فقط الاسلام
وعلى كلمة التوحيد ووصل التكليف الى كل واحد ولم يلزم الجاهل الا
وبقي المناقن النظام على فقره وغيرة ونفاذ ووصل صيت الاسلام الى كل احد وبلغ
المؤمن الصديق بشدة ظهور اعلام الصداقة لظاهرة من قبل الامام فاما الانبياء
ظهر فحجب لذلك دفع الصقون بابك والتخيب وجعل القول في مريدته والشعيق
عند ذكر مصيبة عبيته لعل من الخسنيين ودوح فله فليكن الباكون وآياه
فليستدب الناس بكون ولستد فلتند وفي الدموع من العيون ويضع الضاحون و
يخرج العاجون ولعن الله على طائفة وقائده وحاد ليد ابد الابدين ودهر الدهر
لعن الله يزيد بن معاوية لعن الله يزيد بن معاوية لعن الله يزيد بن معاوية لعن
يزيد بن معاوية صلى الله عليه يا ابا عبد الله صلى الله عليه يا ابا عبد الله صلى
عليك يا ابا عبد الله صلى الله عليه يا ابا عبد الله انا الله من قائلنا انا الله
من قائلنا يرحمنا انا الله من قائلنا يرحمنا هذا ما سمع به حاطي القارئ في هذا القاء
مع تكثير الامراض ونوفرا للاعراض واختلال البلا بعبادات الحق والارواح والوكان

لقلب ومجال لا رخصت من القلم هذا ليدان كاديتك من عجائب الاسرار والبر
الانوار وما لا يحول الجنان ولهذا القد ما كناية لاهل البداية وصل الله على قروا وآله الطاه
هدين والحمد لله رب العالمين قد فرغ من تسويد هذه الجاهل من شيه الذي ناسع
سنة حره الحرام قد مضى الالف والمائتان والسبعون والخمسون سنة ١٢٥٠

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصل الله على محمد وآله **انا بعد** فيقول العبد المسكين
احد بن الزين الدين الاحمدي قد التمس من بعض اخوان الذين تجب عليهم
ان اكتب لهدر سأل في بعض ما يجب على المكلف من معرفة اصول الدين على الحق
والعدل والنبوة والامامة والعهود والمجاليها بالدليل ولو اجال لا بالانكسار
ما يظهر من ذلك مما يحتل عوام الناس فاجتهد في ذلك بعد ما انا عليه من كثرة
لا تشغال ودا على الامراض ولا لادمة الامراض ان لا يسقط اليسود بالعود
توضح الامور وسهلت هذه الرسالة حياة النفس تحفرت القديس ورتبها على
مقدرة وخسة ابواب وضاعمة كل تشغل على فصول **انا الله** فاعلم ان الله جانه
له يخلق العبد عبدا لا نه حكم ولا حكم لا يفعل بالانانة فيه ولما كان ضياعا غير محتاج
لان المحتاج محذوف كانت فائدة خلقه للخلق راجع اليهم ليوصل للسعادة الابدية
وذلك متوقف على تكليفهم بما يكون سببا لا سقيا في السعادة الابدية ولا تكليفهم
لما استحقوا شيئا ولو اعطاهم غير عمل كان عبثا وقد ثبت انه حكيم والحكيم لا يفعل

العبد

العبث فلا الله تعالى انما خستهم انما خستهم انما خستهم انما خستهم
انهم عليهم كونا لانهم لا يكونون شيئا الا بعبثه فاما انهم عليهم وجب عليهم شكر
لعمركم لا يمكنهم شكره حتى يعرفوه لئلا يفعلوا ما لا يجوز والتفكر في انما وفسد
والنظر والتفكر موقف على الاقمت يعني الامراض بالقلب على الخلق فلو لا ذلك
على المكلفين انصبت كادوي من اهل المؤمنين فاد اصبحت عن الخلق على التملك
هو الواجب الثاني وبممكن من المعرفة في ترك الواجب الاول من المكلفين
فقد ترك الواجب الثاني من تركه فقد تركه معرفة الله وتوحيده وعدله ونبوته
انبائه وامامة خلفاء انبياء عليهم السلام ومعرفة للهاد ووجوب الامور والآلات
ومن ترك ذلك فليس يؤمن ولا مسلم وكان في ذمة الكافرين واستحق العذاب الاليم
الذي لم يقم والامر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يثبت الاسلام الا بها اعتقاد وجوبه صانع ليس
بمضنوع والا لكان له صانع ومعرفة الصفا التي ثبت لذاته وحق ذاته ولا تعدد
القد ما ومعرفة الصفا التي ثبت لافعاله ومعرفة الصفات التي لا يجوز عليه لا
صفات خلفه ومعرفة الصفا التي لا يجوز على افعاله لا فاعلا افعاله ومعرفة
عدله لانه سبحانه خلق مطلق فلا يحتاج الى شيء وعام مطلق فلا يجعل شيئا ومعرفة نبوته
نبينا احمد ونبوته جميع الانبياء عليهم السلام والوسايط بين الله وعباده والمبلغون منه
تماما اليهم ومعرفة خلفاءهم عليهم السلام حفظا لشرائعهم فامرهم الله بعدهم ومعرفة بعض المكلفين
وحشرهم الى ملك يوم الدين وذلك على ما ذكره من قبلهم الله لعباده معرفة ذلك على

لا تهم

حجج كل ذلك بالدليل على وجوده كما ياتي ابشاء الله **الباب الاول** في اصل الاول
 وهو التوحيد وفيه فصول **فصل** واعلم انه يجب على كل متكلم ان يعرف ان الله سبحانه
 موجود كانه وجد الله تعالى العالم وهو كان معلوما له وجوده في ذاته سبحانه بان لا يستل
 تجدد ذاته والا كان لا يحدث بنفسه الا عجز في وجوده في ذاته ما لا يخفى على المتفكر وهو
 سبحانه لا يتغير في ذاته حاله وهو تعالى موجودا دائما من غير ان يما سواه والا لكان كسا
 حكمه يتغير فيكون وجوده من غير حادثا يحتاج الى من يجده فلما وجد ما الاثار
 جدها ما لا يدرك وجوده ما في الله سبحانه ومثالا لا يستدل به ذلك مثل اشعة السراج فما
 ما دامت موجودة تدل على وجود محدث لها وهو السراج ولو لم يكن موجودا لم يوجد شيئا
 منها والادلة على ان السراج دائم الوجود لا تستلزم انما يحتاج اليه في كل حال لا يتغير منه
 لحظة انما لا توجد بدونه ولا تفقد منه لظهورها لها كل شئ من الخلق التي هي اثاره تعالى
 الى صنع هذه الخلق وفيه التمثيل **فصل** ويجب على كل متكلم ان يعتقد انه عز
 وجل قد يبدل افعاله على عدمه في حاله ولا يكون مسبوقا بالعدم لانه اذا لم يكن قد يكون
 حادثا لا واسطة بين القدم والحديث معقولة وقد ثبت انه ليس حادثا لا يستلزم
 للثبات وجود محدث له ولا يخلو لولم يكن قد يما عجز عليه العلم في بعض الاصل التي خلقها
 ومن اخلق احواله هو حادث يحتاج الى من يجده ولا يكون قد كان حادثا
 من يجده تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ولا يكون قد كان له وجوده مستقلا
 من غيره فيكون محتاجا الى ذلك الغير **فصل** ويجب عليه ان يعتقد انه تعالى لم يبدل لانه

نن

و

شتر وجعل واجب الوجود بالذات يستلزم الله وام لا يرقى لان لا اول له والعدم والعدم
 والاولية بلا اول بالذات والاخرية بلا آخر بالذات شتر واحد بلا معاينة لا في الواقع
 ولا في المفهوم والذات ثباته وتعددا مختلفا فيكون حادثا واما اختلافها
 في المقصود فهو المقصود اللفظي الظاهر المستعمل في تفهيم العوام المتكلمين ولا يرقى
 الالفاظ المتعددة المختلفة للمفهوم الواحد يتصل منه معنى واحد والذات كان له
 بالاكثورية والاختلاف ومن كان كل فهو حادث فعلى ما يستلزم الله وام عبارة لفظية
 لا لاجل التفهيم فتردد من كل واحد منها نفس ما يزيد من الاخر وقد وسقته بالقضا
 المختلفة ومن كان كل فهو حادث **فصل** ويجب عليه ان يعتقد انه عز وجل
 لا يحد من الحيوة واحداث الاحياء يستحيل العقول ان يجحد الحيوة والاحياء
 ليس يحيى فلما ايمان من بعض مصنوعاته الحيوة والاحياء المنفصلين بها عما ان
 في وقد ثبت انه قد يحد من حيوته ان كانت حادثا لم يكن هو حيا قبل حدوثه او يكون
 مستفاده من الغير وذلك حال المصنوع لا حال الصانع فثبت انها قد يحد من
 ان كانت حيوة معايرة لذاته ولو بالعرض تعدد القدماء وهو باطل كما ياتي في
 دليل التوحيد ان الله تعالى هو حي لا يكون حيوة غير ذاته ان لا واسطة بين كونها
 عين ذاته وبين كونها غير ذاته فاذا النفي النعدي والمعايرة ثبت الوحدة **فصل**
 ويجب عليه ان يعتقد انه عز وجل عالم بدليل انه خلق العلم في بعض خلقه والعلم
 النصفية ومن لم يكن عالما لم يصح ان يصنع من هو عالم بما يصنع فيه من العلم ولا لانه

لا في الذات

نما

فلا يلزم عام وجاهل وقادر وما هو من صفات الله تعالى بل هو من صفات المخلوقين
وعليه إجماعهم وهو الحق بالادلة في هذه المسألة والكره ما قاما من جهة العقل فلا تتناول كل شيء
انبعاشهم ويجيب عليه بأن ما بان بانها متماثلة في وصف نفسه بذلك فلا تتناول كل شيء
تكملة لما قبله وجب ان الحكيم لا يحتاج الى معرفة الخاطب ويحتمل ان يتغير من الكلام لا
لغيره والاصوات المسموعة المستقلة بالهيئة وقد اجمع اهل الفقه على ان ذلك هو معنى الكلام في
الاصوات والحرش والمؤلفات المتحدية المنفردة وقد وصف نفسه بذلك قطعنا
انما اسند اليه بسلطة الفعل لا بتحديد زمان من خلقه من جوارب ما هو بغيره
حاشا لان مركب مؤلف من الجوهر والحدوث وكل مركب فهو حادث ولحقا ما بان به من كون
حادث لا يستعمل **فصل** ويجب على كل متكلم ان يعتقد انه ليس بشيء ذاته ليس بجسم
ولا جوهر ولا مركب ولا مختلف ولا في حيز ولا هيئة لان هذا صفا الخلق ولا يقع الا
على الخلق شيئا وانما الله اما انه ليس بشيء فلا وجود المشابه يستلزم ان يكون ذلك
المشابه شريكا لله في الصفات الذاتية وذلك يقتضي النقص في ذاته تعالى لان عدم التماثل
وجوده نقصا ومن يحوز عليه النقص يجوز عليه الزيادة ومن كان كذلك فهو متغير او ممكن
التغير فيكون حادثا واما الله ليس بجسم فلان الجسم مركب محتاج الى اخرجيه والداخل
يحل فيه والمحتاج حادث مصنوع والجسم لا يستغنى عنه والحاجة حادث مصنوع واما الله ليس
بجسم فلان العز محتاج في تحقظه وقيامه للجوهر والجسم فلا يستغنى عنه والحاجة حادث
مصنوع واما الله ليس بجوهر فلان الجوهر سواء كان جوهر ازل لم يلح من ابيه وهو الذي لا
يغير

يقبل التسمية لا طوعا ولا كراهة ولا عقا ام قضاء هو الذي يقبل التسمية طوعا كراهة
وهو يقبل التسمية طوعا ولا كراهة او جبريا وهو الذي يقبل التسمية طوعا ولا كراهة
الحادث وينزله بالحركة بالانتماء عنه والتكون بالذات فيه ويكون ان حادثا لاهل الاقضية
الحادث واما الله ليس مركب فلان المركب محتاج الى اجزائه والحاجة حادث واما الله ليس
فلان المختلف انما يكون كذلك بقبولين اجزائه وتغاير اجزائه وكلا الأمرين موجب
للتكليف المستلزم للعدو واما الله ليس بحيز فلان من هو غير متشابه للحيز فيكون
حادثا ولا تاتى بالذات فيه فيكون ساكنا او مستقلا فيكون متحركا وكل من كان كذلك فهو حادث
لا يستلزم كل سائر المسبوقية بالاخر حيث انما ثالث لها من المتضادين حيث
يستلزم المسبوقية بالاخر لغيرها في الوجود واما الله ليس بجهة فلان من كان وجهه
يلزم ان يكون له الحركة ويلزم له الحواشي والتحديد والحصر بعضه من بعض والخلق من غير
ذلك الجهة وتكونه شاعلا للجهة التي هو فيها وكل من يلزم شي من هذه الأمور فهو حادث
فصل ويجب عليه ان يعتقد انه سبحانه لا في شيء ولا فيه شيء ولا من شيء ولا منه شيء
عليه شيء ولا على شيء ولا فوق ولا تحت شيء ولا يسبب المتيقن ولا يسبب اليه شيء لان
ذلك كل صفا الحوادث واما الله لا في شيء فلا يكون كائن في شيء لكان محصورا والمحصور
حادث واما لا فيه فيكون ساكنا واما مستقلا فيكون متحركا وقدرة انهما حادثان
ومن صفات الحادث واما الله لا في شيء فلا تاتى له لكان فيه شيء لكان محلا للغير وسواء كان
الغير قد بان له حادثا فيكون متعلقا بالغير والمستغنى بالغير وحادثا واما الله لا من شيء فلا تاتى

بعد ما سوى الله فلم يطلق احد من خلق الله معارضة ولم يكن النبي من انبياء الله حيوانا
بعدكم لان نبوتهم منقطع لا يخرج نبيا ثم ناله ما في التكليف لانه نبوة باقية على النبوة
مخرجها طائفة من المعصومين والمعادين **فصل** ويجب علينا ان يعتقد ان رسول الله عليه
خاتم النبيين فلا يبقى بعده لان الله سبحانه اصابه في كتابه فقال ما كان محلا عليه ان ياتي احد
من بعدكم ولكن رسول الله خاتم النبيين والله سبحانه لا يقع منه الكذب لا في شيء من الغنى
المطلق لا في فعل القبيح لعدم حاجته الى شيء واخبر في كتابه فقال ما انيكم ان رسول الله قد
تعالى عن غشهم ووقد اخبرنا ان لا ياتي بعده فيكون ذلك حقا لانه اعلم من كل احد
نبيا ومن الخلق اجبر يقول انه ما سئل فلما ادركه في قوله لا يشك فاطمه عليها السلام ان
خير الانبياء وبعثك خيرا لا وصيا لا تعلم ولا ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى
الله تعالى لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا من غيرنا لبعين ثم لقطعنا منه الوتين فيكون قوله
صدا وتكون افضل الخلق حقا وكل ما رجع عليه الى من ان سيد الكائيات ومن كلامه القدوس
تعالى بالاولاد لما خلقت الا فاك ذلك فهو سيد ولد آدم وهو خير خلق الله اجمعين **الناس**
الجميع في اصل انواع وهو الامانة ويشتمل على فصول **فصل** اعلم انه لما ثبت ان النبوة
لا يتم النظام ولا يبقى الا بعد اليوم القيمة لانه هو المبلغ من الله طنودى عنده تعالى الخلق
بقاؤهم مادام التكليف وما به معادهم الا بعدة وكان ما يورثه من الله سبحانه بقية ما انما
يخلفه واحوال التكليف في اليوم الدين وهو لا يقع لما في التكليف بل يورثه عليه التفسير والوث
لانهم عبد مخلوق ولا يجوز في الحكمة رفع حكم النبوة لانه لطف واجب مادام التكليف قد

في

في الحكمة نصب خليفة يقوم مقامه ويؤدى عنه الى الامانة احكامه حافظا للشرع قائما
بسننه لئلا يتطرق الى الله الباطل على الخلق المكلفين ولا يثبت ان يكون في الخليفة جميع ما كان
في حق النبي من كونه اعلم اهل زمانه وانما هو واعدهم وان هدهم والنجباء ومنه ذلك وكذا
معصوما من الذنوب والتعالي والكبرياء من اولهم لا ياتوا بمعصوما من الكذب والظلم والفساد
ومعصوما من جميع ما يورثه حق النبي الا النبوة لما ثبت ان خاتم النبيين فلا يبقى بعده وانما
اشترط ذلك في الحقيقة لانه قائم مقامه في جميع ما يتعلق اليه سائر المكلفين من احكام
لان احكامه شرعية وهو لطف من الله واجب عليه تعالى في الحكمة كما وجبت النبوة على من
فلا بد ان يكون متقنا بصفات نبوته بحيث يحصل للمكلفين القطع بانه خير الله وان
قوله قول الله تعالى قول رسول الله وان حكمكم في وجوب طاعة والتسليم والامر عليه من
القطع والامانة يكون مطع من قوله من كل ما يورثه منه نفرت القلوب وعدم الاطاعة
في جميع الاحوال ومن كان بهذه العقيدة لا يطع عليه الا من يطع على السر والعلانية
وهو الله وحده فليس لك الى احد من الخلق ولا يعلم ذلك الا بفتن خاص من الله عز وجل
على شخص من ذلك لطف واجب من مقتضى العدل والقادر الحكيم عز وجل واجب
لان رفعه وهو تعالى من فعل الخلق لانه المطلق ولم يكن في الامة من يجتمع عليه شرط النبوة
غير كونه نبي الا على من لم يلبث لانه معصوم من كل ذنب وعصم من النبي ومنه في كل
فضيلة الا النبوة وقد نفي الله سبحانه عليه في كتابه فقال انما انيكم الله ورسوله الذين
اسئلو الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون فقد توارثت الولايات وكلا

في الحكمة نصب خليفة يقوم مقامه ويؤدى عنه الى الامانة احكامه حافظا للشرع قائما بسننه لئلا يتطرق الى الله الباطل على الخلق المكلفين ولا يثبت ان يكون في الخليفة جميع ما كان في حق النبي من كونه اعلم اهل زمانه وانما هو واعدهم وان هدهم والنجباء ومنه ذلك وكذا معصوما من الذنوب والتعالي والكبرياء من اولهم لا ياتوا بمعصوما من الكذب والظلم والفساد ومعصوما من جميع ما يورثه حق النبي الا النبوة لما ثبت ان خاتم النبيين فلا يبقى بعده وانما اشترط ذلك في الحقيقة لانه قائم مقامه في جميع ما يتعلق اليه سائر المكلفين من احكام لان احكامه شرعية وهو لطف من الله واجب عليه تعالى في الحكمة كما وجبت النبوة على من فلا بد ان يكون متقنا بصفات نبوته بحيث يحصل للمكلفين القطع بانه خير الله وان قوله قول الله تعالى قول رسول الله وان حكمكم في وجوب طاعة والتسليم والامر عليه من القطع والامانة يكون مطع من قوله من كل ما يورثه منه نفرت القلوب وعدم الاطاعة في جميع الاحوال ومن كان بهذه العقيدة لا يطع عليه الا من يطع على السر والعلانية وهو الله وحده فليس لك الى احد من الخلق ولا يعلم ذلك الا بفتن خاص من الله عز وجل على شخص من ذلك لطف واجب من مقتضى العدل والقادر الحكيم عز وجل واجب لان رفعه وهو تعالى من فعل الخلق لانه المطلق ولم يكن في الامة من يجتمع عليه شرط النبوة غير كونه نبي الا على من لم يلبث لانه معصوم من كل ذنب وعصم من النبي ومنه في كل فضيلة الا النبوة وقد نفي الله سبحانه عليه في كتابه فقال انما انيكم الله ورسوله الذين اسئلو الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون فقد توارثت الولايات وكلا

طبقات الفلق وهو جيب فيه النوايت وصعود وهو جبل من سقر من نار
جسمه وانام وهو وارصفه فاب يحرق حول الجبل ويتر ان الحصار وظل يتر ان الارض
تسقى باسمه الاصل كذا في كتاب اهل الكبار ومن الشيعة من استحق دخول النار **فصل**
ويجب ان يعتقد ان اهل الجنة خالدون فيها ابدا لا يموتون ابدا كما ان اهل النار هم
من قالوا هذا الذي رآه من قبل عطاء بن رباح وهو يروي عن الصادق عليه السلام انه قال
لا حاية ولا نهاية وما هم منها يخرجون شهد بذلك الكتاب والسنة وجميع المسلمين
وان اهل النار خالدون فيها ابدا معدون لا يخفف عنهم العذاب لا يقضى عليهم
فيموتون ولا يخفف عنهم من عذابهم كما انهم في جلودهم يتلفها هم جلودها اليه
العذاب شهد بذلك الكتاب والسنة وجميع المسلمين ومن خالف من المصنفين
وبعض اهل الخلاف من اصحاب الاثر المخرفة فلا يخفى بقولهم ولا يلتفت اليهم بعد
نقل الكتاب والسنة اجمع على صحته وقد اقمنا عليها الادلة العقلية **فصل**
ويجب ان يعتقد ان ما نطق به وجاء به محمد بن عبد الله صلى الله عليه و
حق من علم الساعة وسوالاته ونكروا لمن يحسن الايمان ومحض الكفر محض
الفرح والخشوع والنشر والمصاد وهو كما قال الصادق عليه السلام ان
لا يجوز عبد بمظلمة عبد ومن الخمر على الاكراه وانطلق الجوارح ومن الجنة
ما فيها المأكول والمشرب والنكاح وصون الثمن ومن النار احوال ما فيها من
العذاب والاعمال والتسلسل والتسلسل ومقام العدي والحجيم والقديم
وغیر

وعلى ذلك ومن ان الساعة اليه لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور **فصل**
وما ينبغي اعتقاده ربعة محمد واهل بيته اجمعين في الدنيا على نحو ما ذكرنا من احوالنا
الموضوعة للتوجه بخبره انما كانت السنة التي يظهر فيها قائم آل محمد علي الله
وقوع قطب عند يده فاذا كان العشر من جادى الاول وقع قطب عند يده لا يوجد
مغلا قطب عند يده بطل آدم متصلا الى اول شهر رجب نبت لحوم من يده الله ان
يرجع الى الدنيا من الاموات وفي عشر الايام منه ايضا يخرج الدجال من اصفهان
ويخرج السقياني عثمان بن عتبة الذي ابوه من ذرية عيسى بن ابي سفيان وا
من ذرية يزيد بن معاوية من من الوارث الى ابي في شهر رجب يظهر
من الشخص جبارا من المؤمنين يومه الخلاق ويأوى الى السماء مناديا باسمه واطاع
شهر رمضان يخفف القمر وفي الليلة الحامسة من رجب النصف تنكشف الشمس
وفي اول المحرم من اليوم الثالث والعشرين يبارى جبريل على السماء الا ان الحق
مع علي وشيعته وفي اخر الثمان يبارى ابليس من الارض ولا ان الحق مع عثمان ا
الشهيد وشيعته جميع الخلائق كلا الشرايين كل منهم بلغته تغد ذلك بطلب
المبطلون فاذا كان يوم الخامس والعشرين من ذي الحجة يقتل النفس الزكية محمد بن
الحسين الزكي والمقام ظلمة وفي يوم الجمعة العاشرة المحرم يخرج النبي بعد
السجد الحمد بسوقا امام غزاة غنائها واغنائها ويقتل خطيبهم **فصل** فاذا قتل
الخطيب عاب عن الناس في الكعبة فاذا خيره الليل ليلة السبت صعد سطح الكعبة

[illegible]


 رقة فضی
 و رنگ

[illegible]

في سنة ١٢٠٠ هـ
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٢٠٠ هـ

۱۰

دفع الى المدينة ما كانت
الديانة تفتقر اليه من العلم
وجعل عرض بني عبيد
ولم ياتوا الدنيا الا في
تسليمه وفي ما نزل به
الاخوة مع النبي صلى الله عليه وسلم
عزله عن قومه وقبيله والدنيا
الدنيا وهي رغبة دنيا
فان لم تجع ولقد اراد
الحرم الحرام

كل انواعها كما هي مفرقة في الشق وفي علم الاصول وهذه الاشياء انما هي بسطة من ادراك
عقولهم وانما هم طوع في ما الله تعالى كان من كالعقولهم وانما هم هذا كالمعادن التي
في احسن انهم الايل على ما قد ثبت علمه واما لو كان خلاف ذلك لم يتفق به وان كان
في عدمه والله سبحانه وتعالى لا يوصل العلم الصواب والحق بل العلم
بالوحي احسن على كل ما لا يوصل الى العلم الصواب في المجدوده بالعباد سواء كان
موجبه كالنفس او عصبه كالاشياء المتناهية والحق في الماديات سواء كانت
عصبه ام نوبه ام غيرها كما في المسئلة لا ان الماديات ما هو من الذات الاصلية
ما روي في المسئلة انما هو البين منه وسواء كان كلمة وحده لان الماديات ما هو من
المادة سواء كان سكونا حاصلا لاشياء المكية منها وانما هو مع طبع الطبعين
والحاصل في جميع ذلك انهم ما يكون منه كما يتصل بالاشياء المادية لا انما هو
معتبر وكل تلك سلب للوجود والاضاحة وكل شيء في ذلك فمما هو مع ذلك
الاضاحة وهو من طبع الاشياء فلا يوصل الى العلم الصواب والحق بل العلم
كان كاسع استعمالها ليس كذلك ولا يوصل الى الاشياء كما هي كما هي على الله
صلى الله عليه واله الا انهم في الاشياء كما هي انما يوصل الى العلم الصواب
فما في الاشياء على ما هو عليه في من الارض الى ما هو على الله عليه ولا رسم من

الاشياء

الاشياء انما هي الاشياء او ادركت اليها من حيث كانت محدودة من كل ما سوى ذواتها
اشياء وانما اليبس مع طبع الطبعين مع شخصانية وميزة خلقهم والاشياء والاشياء
انما هي من ذلك كغيره من الاشياء والاشياء والاشياء فلا يكون معنى كما هو لا انما هو
الاشياء ولا يوصل الى ذلك بل العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب
كل شيء من جهة العلم والوجود من الاشياء فلا يكون معنى من العلم الصواب
المادة بالوحي احسن دار حواء في ذلك ان يثبت من العلم الصواب
سواء سئل وجبت الله في الوحي انما هو العلم الصواب ولا يوصل الى العلم
لا وان يكون هو روي الله كغيره من الاشياء لا يوصل الى العلم الصواب
سواء من جميع الاشياء او من الاشياء انما هو العلم الصواب ولا يوصل الى العلم
انما هو العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب
روح كما قال الله والذين جاءهم من بعدهم سلبا وانما هو العلم الصواب ولا
يكون في الحق كما هو العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب ولا يوصل الى العلم
العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب ولا يوصل الى العلم
العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب ولا يوصل الى العلم
العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب ولا يوصل الى العلم الصواب ولا يوصل الى العلم

وسمى الهواد بالقل
سواء نشأ عن الفؤاد لا أمّا بدله سطوة والمادة
في كلام الأئمة عليهم هو الوجود المعنى الثاني ذكر في شرح مشاعر أحد الحكماء
الشرعي هو السور حيث كونه أثر الفعل لله تعالى انشور انقباض من به وهو آلة الله
لأن فعل الله وانقباض من به وهو قوته من حيث نفسه وهو الماهية الثانية وتعمل ان يله
بالقوة ما ذكرناه المعنى الاول وهو قول فابن من فعل الله وهو عندنا هو المادة المطلقة
والفعل عند فعل الله هو الماهية الاولى التي هي قابلية والحاصل الهواد هو الوجود
الذي هو على الله به يعرض الله وهو في الانسان عملة الملك في المدينة والعدل على
الوزير وانما الحصر دليل الحكمة لا يستلزم ان زاد الى الفؤاد له هو الذي يدركه الشئ
عبره اخرج ما سوى محض وجوده في مع قطع النظر عن جميع ما من شئ الناس كان لا
القائلي به مما بها والعامة هي بلا انشاء وكذا كيف ولا يحصل من هذا الفؤاد والملك فلهذا
على المعنى الاولنا سئل الفؤاد واما الفعل والمادة كتاب وسنة وصورة

نور الهدى والى قبل منة واشتت شعوه فهدى او ما تود ب به نفسا وحدا
 واعلم وهى جلادى اعلم ان تصف ربك فادام نصف بعدى ان لك من الحق ونفس
 من غلبت الهدى والعلم فلم تنفع بما جعل لك في نفس فسرله ان نصف ربك ان
 شح ما بين لك من الحق ومعنى قول امير المؤمنين لا تجلى لها بها سواء سحابة لا يظهر بها اختلافه
 لا لغيره احواله فادام تطهر من طهره من غير الاحوال حادته وانما تطهر من نصفه له فادام
 المصنوع ونظر في نفسه المصنوع عرف انه له صانعا بعد العلم به ومعنى قوله لها اصنع معها
 انما لا يعجز الله عن كل شئ وان طهره من نفسه بصورة المصنوع من الركب والى الفلك
 وهو فادام كانت كل امرئ كذا ما هي عليه ولا ادب الا ما كان منها ما كان وجودها بما
 اودى الى كنه غنة فربما يخالصه عندا فبلى الله عليهم عظمى في نفسك صورة
 ما يد من ماله اوصه واخرج ما عرفك افرام لا يجوز من اللسان بل اللسان والى الخارج
 الافتقادات والادراك والاحوال هذا انصفت ربك روح ينفعك استكنا لك بديل لك
 من قول العالم النور ونفقه على خبايا الاسرار ولا فربما الصغار من المصنوع
 والى خبر واحدنا ولا فبلى الله عليهم عظمى العزى الا ان نفي النفس مع اجتهاد لى
 العلم بالنسبة الى العلم والعمل ولا شاع في كنهه في قليل وهو عند بيانك
 لك ورسد على قوله تعالى ولا تقف على السبيل فاعلم ان السبع والى الصغار كل واحد

وشروط انما فيهم ما يعجز العقل عن العلم بالذات وتذكر العلماء فيهم
 والفرعية بل لا كما يجمع في هذا التباين واقرهم على خصه في اقامة الدليل على انهما اول
 اطلاق دعوى خصه بفتح من المضافات صظم المضم والمكان طلاق ولا يكون المجازية انما يكون
 بل يكون بالوجه اسى ولهذا **ولا** لم تكن المجازية بالوجه احسن وهو مثل ما مر اول
 المنطق في المقدمات وكيفية الدليل وما ذكره اهل الاصولية وعلمهم لا ذكره وكيفية الاستدلال
 على كون الحق في الخارج وان كان في نفسه المبدأ ومطلبه ولا يستدل بالمثل على كون كماله
 اطلاقا بل لا يحتاج هذا الذي قيل ان يكتب خونه به بل لا كما ينبغي ان اذادوا وذلك لضعف
 المستدل والمستدل لهم وعلمهم ولكن لا يتصل عن اضطرار من دليل الوجهة المحسنة في
 طريق كماله والراية على كماله في العالم في الآخرة وهذا اذا لم يتدل دليل الحكمة والاعتقاد في
 الشك ان ليس بل اعتقادا في ربه والله سبحانه يحفظ تلك وتلك وهذه الكمال
 منها ما هو **القائمة الثانية** في ما يعرفه الوجه **يعرف** ما يقسم ما بهي
 بهذا الاسم عند العالمين لظهوره في سائر رتبة سواء كان له اسم او لم يكن اعلم ان
 المعنى عند طلب معرفة باوجود **يعرف** اذا اريد رتبة في يعرف عند العالمين
 كان محطهم في رتبة ان يعرف عنوانه في الواجب لا رتبة المحصول المصروف والواحد
 يعرف الاجزاء صف رتبة ولا وصف رتبة كان ذلك الوصف كان رتبة على كماله وهو

في قوله

يعرف بملوفاة ولا يبنى صفاتهم **ثلاثة** اشياء وجه الحصر في الثلاثة هي شيئا ما
 ما يصح او يصح او يصنع فالصانع هو الواحد ما يصح فعله والمصنوع ما سوى الله سبحانه من صفات
 الاول والوجود بل في **يعرف** بالوجود والحق الواحد الواحد المقدس عن كل ما سواه
 في علمه ما هو مفيد من طلاق العبارة عليه فاذا اطلقت العبارة فانما يقع على العنوان اعني
 الدليل عليه وهو ما اوردته الله سبحانه من صفات عباده وتلك العنونات **التي**
 ليس كذلك في ولهذا عرف بانها ليس كذلك ولو كان لذلك الوصف لقب يعرف به
 مثل ان يعرف الله سبحانه ما لم يسل فان قلت قد قال في علمهم من عرف نفسه صفات ربه
 ولو لم يكن بل ان يكون النفس ليس كذلك في وهو خلاف المدعى من رتبة اهل الاسلام
 قلت انما ادعى الله معرفة النفس باجريت في جميع صفات صفات الوجود كما قال في علمهم كماله
 سبحانه ليعلم من علمه ان لا شك انما في ليس كذلك في بل لا شيء من صفات صفات الوجود
 في الاشياء مع كون ليس كذلك في فانما يحتاج كونه معرفة فاذا عرف الله هذه صفات
 له ليس كذلك في فانهم هذا كما يعلم من هذا الكلام ما فهمه التصوفية فانهم يقولون انما رتبة
 علمها في الله ولهذا يقولون انما الله لا رتبة وهذا كماله في رتبة ولكن انما رتبة كماله في الله
 رتبة معرفة كماله الله سبحانه من رتبة انما في كماله في انما رتبة من رتبة من رتبة من رتبة
 من رتبة رتبة فانما فهم واعين وهذا الوجه لا يرد له رتبة ولا صفات ولا طلاق

هشام بن عمار قال قلت لابي عبد الله عليه السلام هل ينسب اليه
 لا يصلح لصفة الوجود نعم الوجود الذي هو الحق البسيط الموصوف الفارسيه يصلح لعدم
 الذي هو عدم الكون لصفته لا هذا لعدم شيء يمكن ان يكون في المقصود المطلق يصلح حال
 لا لعدم المحل ويجوز ان لا يكون له ان يكون في حيزه فيكون نسبة حيزه الى حيزه
 ومن حيث ان النسبة محضة من حيث المكان ولا اعتبار بالزمان والوجود في حيزه على المحل
 كانه تعالى لا يلد الا انسانا فاما خلقه من قبل لم يكن له شئ وانما هو تعالى فاعلم
 هل لا على اناسا من الاله لم يكن شئ منكم ما قال الصادق عليه السلام كان منكم ما في العلم
 لم يكن كذا ما عبادا لصفات النسبة حيزه لصفته باعتبار ان هذه النسبة ليست في حيزه
 في الواقع وانما هي في الاستعداد كما عاروا الآية الفالاه على ان تلك النسبة للمحل نفسه لصفته
 المذكور واما السمع فليس بشئ لا يصاد له واما استعمال المبادىء للمكانه انما كان
 المستعملين لان الاول في بيان عدم صلوه للصفة والناس لم يمان عدم نسبة ^{المكان} وصفها
 ان السمع المقصود ليس شئ اصله لا حقيقة فانه في المبادىء على ما هو في الحقيقة والمقوم
 والجعل بالمعقول من موجود لان ما في الاله ان كان هو الذات المشار اليها الاصل في وجوده
 لا هو الحيز المنفصل الوجود وان كان صفة واقعة لا يوجد الا في حيزه على الموصوف فكل السمع
 عنهم على العوضين كما ^{او اهلك}

الشيء

شريك له فذا في ما كان في الحقيقة ان لم الشريك وان لم يخلق على شئ لم يكن للشيء من مبادىء
 صفة الوجود على سبيل شريك وهو خلاف نفس الامر في شئ ما لم يخلق الله تعالى في
 القرون والاول من سبيل شريك في حيزه كون اوله كان شئ لم يكن في حيزه على سبيل شريك
 كما ان شريك في حيزه الاول وانما هيها الذي هو شريك في الانشاء لا في المبادىء على ما
 لم يعلم الله تعالى وليس كذلك لان الذي يصفه صفة من احكام الالهام حيث كان في حيزه
 من الله تعالى سبيل شريك الالهام مطلقا لم يكن له واما لفظ في حيزه في الالهام فاما
 ما فيها من المبادىء تصورات شريك المعاني في الحقيقة ان المبادىء واقعة على ما خلقه الالهام
 كما ان شئ مطلقا كما هو محال في حيزه من المبادىء كما ان شئ ام طاهر القول ولو لم
 ان هذا السمع الموصوف مع ان يكون شريكا في الاسماع ويكون هذا المحل الحديث شريكا في الاشياء اليه
 فيكون شريكا في شئ من الاشياء لو كان كذلك لم يكن مستقلا ودلالة الالهام في حيزه
 ولفظه شريكا من جهة وجودها تلك او قوم وجوده والدلالة اشارت في حيزه وخصوصا انما
 لما استعملوا اسما واحدا في حيزها ما فيها اسمع ونضر وحق الله وهم يعرفون
 ان الخالق هو الله كما قال تعالى وليس مستلهم من خلق السموات والارض لعون الله سبحانه
 سرك الله تعالى وتعالى عفا الله عنه فليسبب في النسبة في حيزه ذلك او قوم كونه موجودا
 فاني بعد العباد من كونه لغير الالهام ^{سوى الاله لا اله الا الله ولا شريك له}

لتباركواهم من غير هذا الشريك ولهم وجوده
 لان اللفظ انما يوضع ما اراد المعنى الموجود في الخارج اريد الله تعالى ولا يوضع ان يوصف اللفظ
 على ان لا يكون له موضوع لا شيء موضوع للملك موضوعا للشيء فلا يدل على شيء
 واما المعنى ليس شيا كاجابة عنه هذا الموضوع ^{المتعارف} كما قبل بان اللفظ في ذاته
 عدم ملوكة للصفية والمرة الثانية هو ما هنا وهو بيان عدم شبيهة في نفسه اصلها في ذكرناه
 ايضا هذا التوجه اجاز ان ذكرنا ان اللفظان عديته وليس استغناء في نفسه وعنده والمرة
 اما كون الملك والى ما قبل هذا ولا عبارة فيه فاذ وجدت العبارة فاعلم ان العبارة باعتبار العبر
 عنه وصفت هذا العبارة لهذا العنوان المتوهم ^{سواء} في التفسير عنه ^{الملك}
 مع ان العبارة لا تستعمل في ما ليس شيئا والام نكرها ان شيء هو ولما كان معنى في الخارج
 معنى انما كان شيئا كان يقال في ذلك كما كان العبارة للمعنى المتوهم لان العنوان الذي هو
 الدليل للافهام على ما ارد عليه من عبارات كل المالم يكن مدلوله منها شيئا اصلا ومن
 يقصد مثلا دواعيا هو بعض الالوهام الناصلة من شئته وان كان على ما فهمه الافهام الصعبة
 والافهام الخاصة مع الغرض والمغزى في الفعل كل وجه فلاعباه له عند ما اجمع خاصية ^{الافهام}
 الصعبة فما عرفت فانه كان هذا العنوان فاعلم ان هذا اللفظ لعدم مدلوله كل احتمال متساو
 عرفت منهم كما لو كان حقيقة كان مدلوله انما كانا في عنوان الواجب ^{هو}

منه

الذي لا يكون الا الحق وليس المتحقق الا الله تعالى وصفه واسماه الله تعالى واما ان لا يوصف
 بما وصف بنفسه فلا يدل على ان ليس شيا عنه تعالى وما سواه هو في الامكان والاول لا يخرج مستحكما
 بغيره شيء ولا يصل اليه شيء مما هو له وصف عاينه ^{الاول} انما كان هو الاول بحال
 يكون ما سواه الاول في غير الاول يمكن لما ثبت ان غيره لا يوصف ولا يصل اليه ويجب ان لا يوصف في ذاته
 فاذ كان كذلك فاذ كان ان غيره عبارة وصف نفسه لم لا يتم لم يصل اليه لم يكونه لم يوصف لغيره
 فاعلم ان وصفه ملكا الوصف الذي وصفه به لانه هو الذي عرف نفسه واما كان
 كذلك لا يوصف احد الا بما وصف بنفسه لانه لا يصل اليه غيره ولا يصعد احد لهم اطلاع عليه
 الا من عرفه نفسه ^{وهو} على ان يكون غيره فلا يوصف كغيره الا من علم نفسه عين ذاته
 هذا العلة السبب في عدم ادراكه احد غيره ومعرفة ذاته عين ذاته ولا يوصف معرفة بذاته
 فاذ وصف نفسه كان وصف الحق تعالى والحق علينا وصفه ^{لغوا} في وصفه نفسه
 هو من عدم المقارنة هناك لاستدراكه الكثرة المتكثرة ^{الملك} ولكن وصف الحق تعالى هو ما
 يصل اليه الناس بالانصاف هو ما حدث في حقنا هو في المحذور ولنا ذلك الوصف ان من قبله لا يوصف
 هو ما وصفه ^{الملك} في ملكه هو ما علمنا ان الحق علينا وصفه فاعلم ان هو حقايقا لا ان اصلا ^{هو}
 يمكن توجيها مدلوله انفسا جبهة ما على الملك المتكثرة والاول ان وصفه في مرجع المتكثرة
 لا ان اسرار الوصف ^{هو} في نفسه ^{هو} في ذاته ^{هو} في ذاته ^{هو} في ذاته

متساوية سواء كان قد وصف هذه الحقيقة بعينه بذلك الوصف كان ما تعرف لهم وصفه
 به نفسه لهم فهم يعرفون ذلك الوصف الذي تعرفه معرفة علمه مما وصف لهم وهذا هو معنى انه ما كان
 المعارف عيناً منه اي من تعريفه وهو صفة تعريفها ومعنى هو المعلوم والمجهول انهما
 المعلوم بصيغة المجهول بحقيقة الموجود بالماهية المقصود بذلك
 لان صفة تعريفه والاشد على الموتر يستدل على وصفه الذي تعرف بالحقيقة بما اظهر في
 صفة من الامات الدالة على ذلك كما هي تلك مسندهم انما في الافاق بقى انفسهم حين
 لهم لم يكن ان هيات الكتاب بذلك على كبره ككتاب كذلك صفات خلقه وهياتهم يدل على صفة
 هذا يقع لان صفة تعريفه والاشد بناء حقيقة مورو الى عاصده على مسبة بان فعله كما ان المبدأ
 المثل يدل على وجوده الثاني جوهريته من حيث كنهه لان كل ما سواه مغاير له من كل جهة وذلك المغاير
 به المساواه فهو موجود بآياد لان كل من صفات كات يدل على وجودها حيث ما توجد ومقصود من
 حيث دارة لكون كنهها تقريباً بينه وبين مساواه بالوجود حيث دارة ولا يفقد من حيث انما فعله
 فظهر لان تعريفه من انما هو كل شيء يظهر
 هو ان تعريفه المظهر من كل شيء لان
 ظهور كل ما سواه انما هو بظهوره بذلك كقولنا تعريفه تلك المخلوقات بذلك المخلوق اي بالحداد
 وهو غير جلي يقول ولم يتغير نفس المظهر انما هو من غير ان يداى حادثة فيكون المظهر له انما هو
 الله سبحانه في المظهر له من غير ان يكون في المظهر منه وهذا معنى قولنا انما هو كل شيء يظهر لان

ظهور الاشياء انما هو بظهوره فلهذا فلا يظهر لها غير ظهوره فلهذا انما
 لا تعريف المظهر من انما هو كل شيء يظهر واستدلوا بكونه
 انما هو المظهر من انما هو كل شيء يظهر
 لانه وصل في المظهر الى حيزه لا يتجاوز ذلك الحيز الى ما بعده منها وهو صفة ظهوره وانما سواه ما فرج
 ما هو المظهر من انما هو بالشيء الى آخره الاول الذي انما هو المظهر من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء
 بالنسبة الى الثاني ما يلحقه من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء
 ما لا يقف عندا المت على الازالة فلهذا من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء
 وذلك حادث لان صفة الحداد للحداد والصفة للحداد صفة للحداد صفة للحداد صفة للحداد
 صفته من حيث ما هو المظهر من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء
 من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء
 عن انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء
 فلهذا المظهر من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء
 جهة ظهوره من جهة ظهوره من جهة ظهوره من جهة ظهوره من جهة ظهوره من جهة ظهوره
 وانما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء
 عن انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء
 انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء من انما هو بالشيء

و بر دهنده منعم نور انهارا نداشتیم تن بقضا و ادم تا به بلیم چه میشود بر دهنده و غل داده
 کفن کرده و تابوت گذارد و بر آفتاباده که اموات را بر نیز بقدرستان در دهنه در
 کشودند و داخل آن دهنه انداختند و در داشت بسیار حکم که میخواست آن را کشودند
 در راستند و رفتند مردن را بر خود قرار دادیم گفت درین کار اگر سبک خواهیم مرد در فکر
 بودم شب نیدیدم این روشن شد جعفر درین جا هر سینه در یک جا جمع شد باز برای
 این که تا بهار طعام حاضر شد این مشغول بجزدن شد باز خود گفت من هم میروم
 و با این میروم با یک از این بجزدن مشغول شدم و درم اینها مرا نمی بینند این شخص
 بدینتر گفت که قاب طعام من یک طرفش من بلیم خالی میشود گوید درین جا من هم میروم
 از قاب دیگر خوردم او هم چنین گفت باین طریق به یکدیگر گفتند و مضطرب شدند
 همه برخاستند که بکنج دهنه رفتند من هم طعام را را جمع کردم از بر وقت دیگر
 که مبارک سبک بخورم تا به بلیم چه میشود گفت ازین جا بیتر نیست مگر آنکه به بلیم یکیش
 بیاد در زمین کواردن بدهنه قرار کنیم بودم تا اینکه روز دیدیم صد آمد و آوردند
 جنازه را و در دهنه را کشودند و او را داخل دهنه گذاردند و من خود را بر دهنه انداختیم
 و مرا نیدیدند آمدیم در باز از بر هر دو کانه دست بجز که میکند انتم یا بر میدارم نمی بیند
 و با یکدیگر میگفتند که جن درین ولایت آمده است با حلقه گفتیم حال که مرا نمی بینند
 بروم بحرم سراسر سلطان تمام میزنیم رفتیم بحرم سلطان چون شب شد طعام
 آوردند از بر دختر سلطان از قاب طعام او خوردیم دید طرف از دو طرف حاضر شد

ادب از بهار ماه

نزد پادشاه که درین جا من هم رسید پادشاه گفت این خبر نزد پادشاه پادشاه است که
 پیدا شده است آمده است درین جا و دیگر نیز که صاحب بخیر جمع کنید رفتند
 آوردند گفت جن که در ولایت بهر سید آمده است بحرم من ولایت باید آورد و بگیرد این
 جمع شدند و سرور کردند و خود را ازین هر چه آنها میخواهند منعم میخواندم و باطل میکردم
 تا اینکه اینها حاضر شدند پادشاه این گفت اگر نیکو بپوشد که را خواهم گشت اینها سرور کردند
 شدت خوانند و در حلقه و از من سبقت کردند آخر الامر مرا گرفتند و سلطان گفتند
 او را گرفتیم امر که پادشاه شیشه آوردند و مرا در شیشه کردند و حکم کرد پادشاه گفت
 نفت و آتش بیاورید و او را بسوزانیم دیدم حال را خوانند سوزانید باغ و ملاش کرد
 بزرگ این بود باو گفت که من از جن نیستم و من را آوردیدم و کیفیت احوال خود را
 گفتم و گفت مرا سوزانید و او را کشید من شرط میکنم که درین ولایت تمام بروم آن ملا
 کیفیت این پادشاه گفت که این جن نیست غریب است از اینجا من که مردن مار را
 منکر شده است تا این طریق شده و شرط میکند که درین شهر نماند و برود پادشاه
 گفت اگر چنین شرط میکنی که در شهر نماند او را را کشید و در شیشه را را کردند
 بسم الله الرحمن الرحیم شخص نقل کرد
 در مجلس منوها در بلاد هند جانور است که خیل افرو میرد تمام شخص بکشتن و در گفت
 این را تو دروغ میگوئی شخص تا جرات کشید برو حلقه بیاد در دهنه که آمد و در دیگر
 رفت با شخص مدد طرح و دست از تحت در هر روز یک جز از نان و دیول باو حاضر کرد

گفتند این از آن جناب است و در آنجا
 او با حلقه

من از جن

و آنکه کرده است
 و آنکه از آن جناب است
 و آنکه از آن جناب است

تا آنکه او را بر در آیام بابل بخود گردانید بعد از آن گفت مرا سفر در پیش است و مرا رفیق
ضرورت است هر چند فکر میکنم از تو بهتر نیست و سفر من هم یک سال طول خواهد کشید
برو متخص کن تا در یک سال تو از هر چیز که میخواهی است از کسب و سود و غیره
روح و خوراک و غیره همه آنچه هست بپوش بیاورم بگو میدهم و تو با من هم سفر کن
در یک سال تمام را بعت کنیم و هم از خدا خواست رفت و سیاه اخراجات و ما بخواهیم
سال خود را بلکه زیاده حساب کرد گرفته و بخواند آن گذارد و در آن سفر دید و روانه
شد تا بکنار دریای مال و اموال خود را بکشتی گذارد و در کشتی شد و در روزی
که در آب دریا سیر کرد غرض تاجر کشتی بان را گفت کشتی را از این سمتی که من میگویم
بر کشتی بان گفت آن سمت راه نیست و بر این سمت گفت من میخواهم سیر و تماشا
کنم تو باید اطاعت مرا کنی بر این که من میگویم از آن سمت به بر کشتی بان قبول کرد و از آن
راه که گفته بود بر رفت تا رسید به کنار جزیره در آن جا لنگر انداختند غرض تاجر رفیق
حرف را گفت برویم در تور جزیره تماشا کنیم قبول کرد در تور کشتیها کوچک نشسته و گردش
کردند قدری میوه خوردند غرض تاجر گفت ما در تور کشتیها بجهت عفوشت دریا بهر طحی که
میکشیم دل نشین نیست بهتر آن است که قدری طعم درین جزیره بکنیم و بخوریم و برویم
قبول کرد و تاجر بپوشین من بروم بر تو و روغن و دیگر بزرگ بیاورم رفت
آورد بنابر طبع گذاردند چند دفعه تاجر آمد و رفت کرد و هر دفعه چیز آورد تا آنکه
طبعی بعل آمد اخلاص گفت تو ازین جا باش من بروم چیز را بهار گذرد که بیاورم
آورد و جزیره گذارد در پیش یک طعام و رفت داخل کشتی و کشتی بان را احکام کرد
که کشتی را روان کن گفت رفیق تو بیرون است گفت تو را چه است آنچه من میگویم

بکن

لنگر کشتی را کردند و روانه شدند تا شخص در جزیره نزدیک طعام ماند و انتظار میکشید که رفیق بیاید نیامد
تا وقتی که مایوس شد آمد بکنار دریا دید آنرا کشتی پیدا نیست رفته اند به طرف دور
آنرا نیافت مایوس برگشت آمد نزد یک طعام با خود گفت لنگر آن طعام را باید با خود
از میان جنگل بروم مصرف برسم تا به بلغم میوه قضاعت میکرد و در تور و درختها
خود را اینها میگرد تا آنکه روزی نگاه کرد دید از سمت جزیره قبیل سیاه نمایان شد
آمد نزد یک حشمتی که آب بخورند میر میدند چند دفعه باین طریق شد با خود گفت
آیا چه باشد خوب نظر کردم گودالی در مقابل منظر آمد دیدم جانور در عظیم بکن
این قبیل با بود مثل کرب که در کشتی موش باشد اطراف بقوت نفس فیل را
بسیار خفت کشید و او را در دست فرو برد سایر فیلها دیگر آمدند آب خوردند و رفتند
فردا که روز شد باز فیلها آمدند آب خوردند و رفتند و تا سه روز این فیلها آمدند
و میرفتند و آب بخوراند و جز از آن جانور نبود روز چهارم باز دید فیلها که از این آب
بخورند میگردد ملاحظه کرد ال اگر دیدیم این جانور در کشتی است فیلها که نزدیک
را آید سر کش میکنند فیلها سیر کردند سر را بتو میکشد اخلاص باز یکی از فیلها را
قبلاج نفس کشید و فرو برد و افتاد فیلها دیگر آمدند خاطر لایق خوردند و رفتند
این موهبید که آن جانور فیلها که فرو برد تا سه روز و کشتی بی حرکت
است با خود گفت اگر چهاره و دفع این جانور را که دم ازین جا جانور بند خواهم برد

از درخت بنزیر آمد شروع کرد بهیضم خفک جمع کرد از اطراف و دو جانب مراورد و میرفت
تو این کودال در اطراف این جانور را بران میزد که درین سه روز در وقت آمدن فیلهای نهان
میشد فیلهای که میرفتند باز میآمد و بهیضم جمع میکرد تا روز چهارم جمع که روشن شد که آن
جانور باید ظهورش بهوش بیاید چنانچه از آتش روشن کرد بجهار اطراف کودال آتش
از اخت شعله آتش در گرفت و شروع کرد بهوش جانور را آتش گرفت و قش که
جانور بهوش آمد که آتش طغیان کرده اطرافش مشتعل بود بهر طرف خواست
بیرون بیاید آتش او را فرستند تا آنکه با کینه سوخت و کله سرش صدای
کرد مانند طوبی و عفو غلش جریره را فرو گرفت قدر از درخت فیلهای پیدار شد
این شخص رفت بالا درخت نهان شد فیلهای آمدند بآب خوردن نزدیک که آمدند
عبادت میباشند شروع کردند بهیضم ورم کردن گاه نزدیک و آمدند با خوف تا اینکه
آمدند بالای حشمت آب شروع کردند بآب خوردن رفته رفته معلوم شد که
از آن جانور اثر نیست کم کم خود را بالای کودال رسانیدند و بلند به جانور رسید
آخر الامر یکی پیش آمد نظر کودال کرد دید جانور سوخته است فریاد کرد فیلهای
دیگر جمع شدند آمدند بالای کودال دیدند که جانور سوخته شروع کردند برقص
کردن و صدا کردن و بدوش یکدیگر سوار شدند از درختها میبکشد بهر مغز یکدیگر
میزند و باز میگردند بسیار باز میگردند و روانه شدند رفتند مردم میگویند از درخت
بنزیر آمدیم قدر طعام و موه خوردیم و رفتیم بالای درخت دشب ادرالار درخت

ماندم

ماندم تا جمع روشن شد قدر از درخت گذشت دید فیلهای پیدار شدند بسیار بزرگ مشکوک
سفید درشت و فیلهای بسیار از عقبش میآمدند تا این است که بنزیر رفتن بود که
بهیضم آب پیش از آن میآمد شروع کردند با بدن تال بر حشمت آب رسیده و از درخت
فیلهای دیگر هم آب خوردند استهسته استهسته آمدند بر سر کودال حشمت آب را خفتند و دیدند
که جانور سوخته است شروع کردند برقص و فریاد و بدوش یکدیگر سوار شدند
درختها را میبکشد و در جدوش در میگردند که درشت است ظلف شده است
رقص و باز بسیار کردند بعد فیلهای بزرگ بان فیلهای است که کرد و من جان
فرسیدم که با یکدیگر گفتند که کسی که این جانور را سوارانده است پیدا کنید
فیلهای متفرق شدند در تور جریره کردنی کردند و استم جو یا رسیده خود را
بالا تر کشیدم آخر الامر فیلهای آب را درخت کم من بردم حشمت آب را خفت
در میان درخت مرادید فریاد کرد فیلهای بزرگ با فیلهای آمدند با درخت
جمع شدند با دست است به میگردند بمن که با من میامده از خوف بالا تر
میرفتم دیدند که من غرق خلی بزرگ است که گردان فیلهای فرسیدم که
میخواهند درخت را بشکنند با خود گفتیم اگر درخت بشکند و من بنفتم
معین میباشم من که با این با بران مردم نیکی کردم میروم با من درخت که بنزیر
پناه بر خدا است که مردم که نشکند با من میایند فیلهای استهسته آمدند

[illegible]

تہذیب و تمدن

پاکو میں

تقریبی رسیدیم آن فیصله خواستیم بزمین است و کرد ما این بنا من اندم بدست
است و کرد که این راه است برو من ملاحظه کردم از دور دیدم انار گشت و زراعت
و بوم مکان کردم که آثار آبادی است آن فیصله پیش آمد و حضرت طوم صفی عین ماله
بدست است و کرد که از این راه برو خود پس برگردید من شروع کردم با آمدن قدر ایدم
تا بنزدیک زراعت رسیدیم با صفا گفتم این سرکین را با با خود بکنی میرم این کار را
یک جادو زیر شک نهان کردم و قدر را بلی بقدر نگاه داشت مثال با خود بروم
تا آنکه داخل شهر شدم معلوم کردم که این یکی از شهر غریب است حرفی هم ندانم
و کسی را هم نمیشناسم با خود گفتم این سرکین را با خود بکن تا جایی که به بنیم بجا
و این خانه آن فیصله من است و رسید به دروازه بدینی حکمت بنامش در آن
سرکین بروم بنزد تا جایی که رسیدیم گفت این کار تو را به خبر گفت مثال بکن
میدم من که مظنه ندانم گفتم هر چه بود بدین او گفت مشافعی سحر را میدم
من گفتم مشافعی سحر را بفرج او گفت مشافعی که آن میدم من گفتم مشافعی
که آن چه معطر در آب گمان که ریشند میکنند و او را بجان که از آن است نمیدانم
تا آخر مشافعی سحر که آن گفت گفتم بدو شروع کرد و بول شردن بقدر اصل نگاه
مشافعی خودم قدر را گفتم اول گرفتم و رفتم تدارک خود را از صابر فروش
ظرف بخندان و را بیاورد تدارک خود را گرفتم گفتم باقی را بیاورم بخدانی با
همه را بانی برداشتم رفتم آنها را که بخت میزد آن گرفتم همه را برداشتم او دم
کرده بودم

کجوه خود بقدر اهل نیجاه منقالت دیگر بروم بان تاجر فروخته بولش را گرفته اند
 شخص تاجر گفت دیگر دار بفروخته خیر دوسه روز از این گذشت گفتم ازین شهر
 بروم باقر را بجای دیگر بفروشم نه از این هم بود رفتم نزد تاجر گفتم تو را بخدا قسم میگویم
 بیایه کسایت را بمن بگویند نه از این هم منافع بود اگر منقالت بجز از این هم میدادین
 من میدادم ماکه بتوفروخته منقالت پنج تان بگویم چیزی است گفت این عزیز را را
 میکند فضله کاودر را بریت از آن که بیرون مرا میبرد هر فضله
 و اندازد و اینجا معدن فیل است و کسی نمیتواند اینجا برود چه نوع بدست تو
 آمد ما هم که منقالت پنج تان خریدیم باز نفع میکند من گفتم تاجر بودم مالم با کشتی
 در دریا غرق شد بخفته چسبیدم از دریا را دردم دیگر دریا این کار دیدم
 هرگز برنگشتم اگر میدادتم کار آمد است بیشتر را آوردم شخص تاجر را و دعای
 کردم از آن شهر بیرون آمدم بکفایت باقر را ببرد اگر دیگر معجزه کنیم
 فروخته صاحب دولت بسیار شد شروع کردم رو بولایت خود آمدن
 نزد یک رسیدم فاصد گرفته بخوش واقارب نوشتم که آمده ایم و خوب
 آمده ایم باد دولت اگر کسی خواهد مرا استقبال کند بیاید حضرات اقوام
 خوشی معصیه بودند باستقبال آمدند و شنیدند بود از آن تاجر رفیق
 که گفته بود فلا کسی مرد و او را عشق را ببرد که انداختم جز آمدن مرا شنید

عجب کرد آمد

عجب کرد گفتم بروم به بدین حد و ادا بخوشی او را با استقبال آمد من
 نزد یک رسیدم ملاقات است که گفتم رفیق این محبت که با کرد از این خدا بنود
 من آن جانور و ضیله را اندر یکا بروم استعدا کردم تو مرا بر سر پامان انضیل و جانور
 انداخته لکن خدا خواست که من تلف شوم حال مال من از تو بیشتر است
 تو بر قدر دولت بخوابی تا بتو برسم و گفتم مرا احضار نیست مگر
 بجز خود قرار گرفت و خوش وقت شد در روز بیستم سواد ۱۲۵۷
 شنبه ها، الدین مطهر است که شیخ خودش فرموده است که در اوقاتی که در
 اصفهان بودم شبها در قبرستان تخت فولاد بر نارت مشغول بودم شب از شبها
 نیمه شب گذشته مشغول عبادت بودم بوی خوش بنام من رسید ملطفت شدم
 دیدم جوان سفید پوش نمایان شد رفت نزدیک قبر که تازه او دفن کرده بودند
 با منی یا قبر شکافته شد و داخل قبر شد قدر دیگر گذشت بوی عفو تر بسیار
 بدین من رسید ملاحظه کردم دیدم از دور یک بسیار نمایان شد نزدیک همان
 قبر رسید یا قبر شکافته شد و داخل شد همان قبر که جوان سفید پوشی داخل شده
 بود در طول کشید بعد از زمان آن جوان سفید پوش از میان میرون آمد باین محرم
 و باره باره و لباسها باره بر تنه که خون از بدنش جاری میشد شیخ میفرماید چون
 آن جوان را بان حدیث شده نمودم دلم بسیار سخت از سوال کردم که ای جوان

که گویا بیابان

که گویا بیابان
عفو تر گشت

غیر و مراد

یا کلامی هیه انفتد در وی و مالی ادوت مستم فراد اولان صبی و سال
صلوات الی دوق صبی و سال قبل و او فراد دوم از ادوت و ملک
و او قاضی السیف فی کل من ردت و المراد بالقلب دین و دین و دین و دین
فی تحب العیت

في الحديث طلق الله محمد وعترته اشباح نوريين يروا في كل وقت وما الاشباه في كل انوار
ابان نورانية بل اذ واج والاشباح جمع شبح وقد يكون وهو الشخص مثل سبب اسباب
وسئل الشيخ العلير محمد بن محمد بن النعمان قدس سره ما معنى الاشباح فاجاب الشيخ
من حديث الاشباح الواردة التي عاينت عن الثقات بان ادم ٣ رقى على العرش اشباحا
يلهم نورها فقال الله تعالى فادع اليها فادع الاشباح رسول الله ص واولي المؤمنين من الحسن
والسليم وفاطمة ع وعليه لولا الاشباح التي رآها جاعلة الله ولا خلق سائر ولا ارواحنا
ثم قال والوجه فيها اظهر منه من الاشباح والصور لادم ٣ اذ دل على تقطيعهم وتغييرهم و
جعل ذلك اجلا لهم وحدثنا بفرقة من طاعتهم وديلت على ان مصانع الدين والدنيا لا
تتم الا بهم ولم يكونوا في تلك صور محسوسة ولا ارواحا ناطقة ولكنها كانت عا صوره
في البشرية تدل على ما يكون عليه في المستقبل وقد روى ان ادم ٣ لما قاب الى الجنة دخل
وناجاه بعبودية فحبه عاله محبتهم عليه وخلقهم عنده فاجابه قال وهذا غير منكر
من القول ولا مضاد للشريعة وقد رواه الثقات الصالحون المؤمنون وسلم لروايته حاجته
الحق فلا طبع الى ان كان استهم

الحق فلا يطيق الى انكار اسمه
انزله احمد من المنى لئان دارت الكاس
ويعظمه اعظمه اعطاه المنى ان الغنى والفاء
طوان للفظ الراجح واما اوله الا كما المذكور
والدم تحذره الذكي اذا دبر يعنى قلب
بمعنى مدحها اخره لم
ما زالوا في شوقه
المنى احواله في شوقه مناور

من كتاب الاجتماع والطبسي
عياق المسمى الذي في جواب ما سألني من سور في دخول العلاء المسمى على السيد
فقال له ايها السيد ما قولك في الكلام فقال السيد ما قولك في الخبر فقال ما قولك في
الشعر فقال ما قولك في التدوير قال ما قولك في عدم الانتهاء فقال ما قولك
في التجزؤ والتأويل فقال ما قولك في السبع فقال ما قولك في الزيادة التي على السبع
فقال ما قولك في الاربع فقال ما قولك في الواحد والاشبه فقال ما قولك في المؤثر
فقال ما قولك في المؤثر المتولد فقال ما قولك في الضم فقال ما قولك في السبعة
فقلت اجابك ان الشرع نظم عليهم وقام وضم فقال السيد قد غاب عنا الجزء وهذا
لا بد لنا من ان السبعة من شرع هذه الروايات والاشادات فقال ما قولك في ان قد مضى من ذلك
قديم ويشير في العالم ستماء العالم الكبير فقال ما قولك في ان قد مضى من ذلك
وقلت له ما قولك في الجزء لان عندهم الجزء حدث وهو المتولد عن العالم الكبير وهذا الجزء هو العالم
الصغير عندهم وكان مراد بذلك انه اذا مضى ان هذا العالم حدث فذلك الذي انما
هو حدث ايضا لان هذا من جسم على زعمه والشيء الواحد لا يكون بعضه قديما وبعضه محدثا
فكنت لما سمع ما قلته واما الشعر فادابا انما البت من الكراك المسبوبة فقلت انما
تولد في القديم والدوران بالشعر لا يندم في ذلك واما عدم الانتهاء واما السبع
ان العالم لا ينتهي لان قد مضى فقلت له قد مضى عند الحق والتدوير ولاها بالانتهاء واما السبع
انما بذلك النجوم المسبوبة التي هي عندهم ذوات الاطام فقلت له هذا باطل بالانتهاء الذي
فيه حكم لا يكون ذلك الحكم متولدا من النجوم المسبوبة التي هي عندهم الزحف والشمس والارض
والشمس والارض والارض واما الاربع فادابا انما النجوم فقلت له ما قولك في الطبيعة الواحدة الثانية بقوله
نحو ما به يولدها نفس الارض ثم تطرح في ذلك الجود على الثاني وتخرج في الخمرات ويخرج الجود
لان الذي خلقها الله على طبيعة النار والارض والارض والارض ايضا بقوله في الدين وهو على
طبيعة واحدة والماء في البحر على طبيعة السموات والارض والارض والارض ايضا بقوله في الدين وهو على
وعنه لا يحصل الحيوات الا بالاربع فهذا ايضا من هذا واما المؤثر فادابا انما البت من الكراك المسبوبة فقلت له ما قولك في المؤثر

من ثوب الدار من ثوب الجرحه بسبب للفلج وهذا يقضي بعبري سوره كالتارة ويستمر فتهب الجوارح
في الجبل والسمار والنجمة وسائر الجوارح والجزيرة اسم على البحر سوره كالتارة يستمر فتهب الجوارح
وقد حوت الاكل من الجوارح مع الكرم في ايامه حصل او قل حوت الاكل من الجوارح مع الكرم في ايامه حصل
وذلك عند رايه للبلاد فتأمر الاكل من الجوارح مع الكرم في ايامه حصل او قل حوت الاكل من الجوارح مع الكرم في ايامه حصل
تاخذ من مائة الخيرة ما تشتهي من بلادهم واسمعه في عصبة النبات وجملة في الفصاة
بالايات في الخبر وهو دفعه في جاحه مقدروا حتى اذا اجتمع الاكل مع احضه في طرف من الجوارح
فالمحل للسموم بالبلاد فيخرج السم من الاطراف من حبه ويسمى بالنبور وهكذا من عرق في دور
من حلة منامات هذا الذي جرت في عرق نقطة للنفسي اثره ثم بدع الزمان الحمد في
رايت يوما اعرابا يجرولون نحو بلادهم فتأقروا ساقى زعم هو اديهم فبقتهم لا اريد الاكره
الحان ومثلنا الحان في رايت في النادى فاني الزهر والابيض في النجوم والشيخ ينادي بالخافق
الصبح فقال وقع مثل الخراف في الخافق ووقعت بعيش رخي خراف فقات له الكا وكون
في البرية قال لفساد البرية ثم استقص اوصاله بالنتي واوول النهي اوصامعه
فاخر لمتلك طول دهرك سجد او صومعه فقلت ما لي اذ لك تعود الاران فقال
وكم ناهل بي قلت الحان خب بعض اطبا بها فقلت ما هذا المص فارضياء به مات الجوارح
قلت ما احسنك قال في فؤاد الحب نار هوى قلت وحيث ارفع بعينك قال
قود مني القبول كل الرضى فلما راي عذري علا وصاح من اهل العدم فيها والفرام بها قلت
اشرك لي بعض امرئ لكون مقبلا عذرك فقال كنت غريزة الهة فرايت محبوب الدنيا فياني
ولم يرض في غير ليلة فرضها لاكتاف عبيها ففتت لها لخرى فقا بها فصاحت العاطلة
بالنفس سقى ارضا بالانبي فقلت الاله الصبر الامانة فلما ظنت اني قد علمت
بالكتمان برز لي جلال ذي الجلال وكان خادى خاليا قبلهم فاول امرج من جري هبة جري
دي في مناصلي فصار ظلام الليل سحر كان سواد الليل يمشي فقلت فالحلوة
عندي بالحبيب فيهرج في اجنان يعقوب قلت صف لي الزهاد والحبيبة فان
الموصوف بالوصف بي فقلت ثم العاني في انا فهمت من العبيد في انا فهمت من العبيد
ثم التوى وقال ثم استوى وقال في بعض القدامى منكم في الرصوب ثم انا فهمت من العبيد
والمين سكان الحى من ولى مستقبلا السكاه الحى فقلت بالانفيلك ابي فقلت

فقلت من زودهم برهم وعطهم لظلال الدار فحين ثم كما ونام واشد
فماشت الدار من يا صاحبي سالا الاكل والرواء حتى يعود الحسنان من
استودعهم يوما ما ذكرتهم الا بعد من سبى ناهرا استاقهم كاشتيان ارضي والها
والام واحد هان الفاني لوطاه قلت في زعم شرهم احداهم واخذ في بكر اعا لهم فقال
لو سمعت انبي الحب حيث يتوكل هو هات هم الجبال الذي يملك قلت زودني من اوصالهم
فقال ما عيهم اوصالهم فاقبلهم بنور اعف عنى واقلنى عرفت ومنتبههم بمثل
تريد من ادراك العاقر فضية وبالكهم يستقيت فقلت دعوى من مدرك عرفت
وخرت بهم بعتت سقيت دمي وما يروى به طابره ولكن لا عرفت الحافق
والحب بترهم كوصيات اسلموا من الامنى ومنا فهم بتمنى ومثلنا في حديث جابر
ومناهم يتقون الصبا ان كان لا يرا الصبا ومكدهم بنوة انت المنعم قلب والذليل
ثم خرج الشيخ من بيته ليحرق البر فقلت ما اطيع قلب هذا البر فاذا به يقول
واخرج من بي البيوت اعلى احرق عندك المنفى بالبلد خالبا بمينا اذ كانت بمينا وركب
شمالا فبانت عن الهوى من شماليا فقلت امشى فقلنا اعطه في المسالك فاحضنه من
قلت وقال دعوى ولمان الاران اردوه بجواب صوتي طبع لمتنا وها
عسى سألني من دميته يامنى فيني من شائهم طار بارحاه فسمع صوت حمام على
شجرة فرايت من قلعة ماله اده وجعل نحو دقوت ودشت عامة سلمى في الاركة نبي
كلا غا عند طام لومى جبر ثم رجع من قبة هامة الوادي من الجرحه اعر حوايا الدار في
ثم عادوا عا اصب البانة العباء ذات الظل واللبى واستولى بها الادراك في العجب
لهالة شتاف وترجى عجزه ثم اخذ بقدر دمع الهوى لانا من يعرف به
قد ما صو الحب حتى لان اصعبه بلوت فقلت بها است فخره والشي صوب من لا يوربه
افن اصطبيا اذ لم تستطع حله فرب مدرك امرع مطلبه اعنى الضلوع على قلب خيري
في كل وقت وبقيت في قلبه فقلت فكب الطريق الى هذه الطريق فقال باطله في جرحه

قائمه انا ابن جلد وخلقنا الشا با من ان هذا الربيع شئ عجيب تفعل الله
 من بقاء السوء ذهب صفت ما ذهبنا ودره صفت دنا وقضت في القضاء
 وقال الصبي ان الشا لموافق واصديق الصادق والطبيب الحاذق اجتهد في
 الاخطاب وارفع عنهم كل شئ واشتت القائلهم واوفر اموالهم
 المؤنة واجعل لهم المصروف واعتصم من شر الزمان واصق عنهم ان كل الصبي
 جوف العزاة نضرت بالصابا وابتت الحكمة في زمن الصبا في تنقيح الحارة ونفخ
 من الفداك المارة وينفخ البصر والرطب ويضلم في الغنى ويقرى قلب
 اللوز ويلين عطف النقي واللوزة وينفخ حبات زرافة ينفع الصراة ويسكن الشفاء
 ويخفف وجبات التواء ويذهب عن السفر كل الراح وتسد عينه الزفرة
 وتخلق خباب النابخ واليخوة مواعيد فتقوده وموائد مودوده والخير يورده
 في قفاي والرزق مشوم في ايامي العتيق بفساخ بلي بده وصاغه والخي يذبح
 في ربيع مكنه واطعامه والوحش قائم ذواقات مودعانا والبر نفورنا واصاد
 تروح بطنا من مصبت له ظلم يبيع الورقة ومن حلا طما وحل اخلطه
 يعالج انواع الفواكه بعد بياها لعتها حفظا بقر طاه وقال **الطبيب**
 اناسا ينالونهم وكما سحر يوشن الهوى وهازم اخرا ب السوم وهاوي الحانث
 السحابيب وحاسر نقاب المناقب انا اصد انصدا واجود بالعدا واطهر
 معني جلي واسمعا بالاسمى والوطى في ايامي تعطف الخمار ونضفوا الانهار
 من الاكوار وتبرقق دمع النيران وتبلون ورق العنقود طواريجك النعم وتماث
 بشفة بالادرفم وجنا سيد في حلة الذهبية فيزيب الحيلة القلوب اوبية
 منها يكمي الناس هم القوام ويتساوى في لذة الماء الخارج والعام وتقدم الاطيار
 نظرت بشفة داخل في الملا بسى الجردة من ديشها ونقصت النشوة وتولت
 في سجن الداء بالقبوة على انها لم يخرج اثمها ولم ضاوت العودا واذلة في طلب
 الاوقات وفصل اللات وترق السمات وترق ضعي الحانث وشكن حرارة

ذكر

ذكرنا انواع المصنوع والشرب كم من شجرة الكها دائمة وهذا المنفع القدر لذكر
 وورقها على الدوام غير قابل وقد دنا منها نخل كل ربح قابل ان فصل الربيع
 الغزير والى الشاة متعاد في حلية كالقور عزه كان للبيوت ربيعا
 وهو ما بيننا وبينهم النفوس **وقال الشفاء** انا شيخ الجاهة ورب الصفا
 والمقابل بالسم والطامة اجمع شمل الاخطاب واسد عليهم الحجاب واخففهم
 الطعام والشراب ومن ليس له في طاعة اخلت من اجل الداء اسبل الى المطيع
 القادر المستطيع المعتضد بالبره وانرا السلك من الدثار باوثق العزى للزيت
 قدوى وموافات المناصب للسمعة المشهورة من كذا في ومن يمشى من ذكره
 ولم يقبل امره ارجعت بصوت الرعد وانزيت له من سيق البرق هواق الوعد
 سرت اليه بساكر السحاب ولم اقنع من الغنى بالديار مودى مودى ونيل نيلي
 موصوف وتمازها في وانية الغلوف كم لي من دابر طول الذي موجود واخر الجوى
 وفطر حلا فاقه وغيت قيد الغفلة اطلاته ودبمة تطرب السمع بصوتها موصيا في
 لا ومن يهد مودعا ايامي وجيزه واوقا في عزه ومجالي مودى بدو السباة مودى
 بالخير والبر والسادة نفلها يات من انواعها بالحب ومناقلها سمع بذهب
 الذهب وداهها شفش الارواح وسقاها بجفونهم السقية نفع العقول الصالح
 ان زرتها وجدت مالا معدودا وان زرتها شاهدت لها بني شهودا **ان**
واذا صيت بفضل كاسك في الهوى عاوت عليك من العقيق عقوقا
يا صاحب العودين لا تهملها حررت لنا عودا وحرقت عودا
 فلما نغم كل منهن سلك مقال وفرغ من الهلام على شمع عالم اخذ الجماعة من العرب
 ما ياخذ أهل الشكر وتجاوزوا اطراف مطارف الشاوا الشكر وفطرت اسرار العود
 وانشرت حدود العود دهب قبول الاقبال واشدك الحال **ان**
 وماذا ابيعك في مودع نفسه اذا لم يكن في قوله بكذب ثم انقضى الجسر والظلم
 ونور شمل اهل واحر الصفة الفراق **فصل في الفراق**
 جميع الله الشمل بجبات وعزودت على بعد المزار وهبال فدا جرت واجزم وادهب

ذكرنا انواع المصنوع

من فرم نام الوراق مرسل بقدر الباقى مثل اسم بلخى كالارقم خدين
 مجده كالقديس وضاعب مقدره نزل الاسير فكما كانه نهارا طلع
 وكانه ليل عليها مقام وهو جرح في الفتور في كعبه اوصاف وبنين الالهي
 الدود ويخمد منه قنوس الشجر القرم من ثمة مستيله وصاحي حسنه قبله يزدق
 فيه ماء البهاء وفخري من لم يروق السبا عذوت بالسور المنيرة ومبعها وهو
 لجدي بان يكون مقوده وجيبي واهم من الابل الجراح بنلا معناه وبقيل في
 ليل الطوق صاخر من قناة بيسر القلبي الخاضعها كان الرباعلت في حبها
 وهذا حب انبياء النبي وخديف الوراق من قبيتها بقبضه البلي كما نهارا لال
 من النوم او في مضيق لغير انهم من اذا سمعت قنات غاصين جفونها
 ترى السحر منها قاب قوسين وادى وعيون باليه كم اوقعت من اليها صاخر
 نسل السبون ورسول المشرق صاخر راض ليس لها منها سوى القلوب المشرقة
 من الله اي لولاه غلادته للاسدي وثباتها وتباها وخدك المنيار قد
 جمع بين الماء والناز بشف الزم في زجاجة ومعدى الحار بنور سراج نور
 موروه الدهر الطير والحنه من دم الحبس يترى عن تركيكتان نسبت خرقا
 واستغوى منها جند قاي وقال فقال في اخلو الجمل لمن الاولاد والسنون
 حول كانه من الدائرة فطبعها ومن اقرب المتقلب على انان جفها
 ففتت فقال فوق خدك صانه اجولت من بلي من ابليل وقاله وشرقت
 هذب الارباق رضاه بسلم الصوي نزل الزاني بيه ما ومرت وقدر حمره عايم
 مضت ولمس بهمهم في الشوق وشهد بشهد خلوده الذوق من وبيش
 مسكر ماء فتمر لكنني اروي عن المسواله ومنق كنعن الزم ودعونه نظيم
 بطون الخوايا وكانه الرق بورد وحقا من صبي جبار بملعب فيه سوي
 الحب من العناق ومقدرة كالعاج ملققة بوط اليرباج ورجع المانه خلف الحاني
 دعاؤه ان ثقتها لم تدر عندها عطف المراه وان اقمنا شفت من الزمان عن انشاق
 من كتنى من لست كما موزع من ربي ما نكتنا منبره وسان رطب على طلم يود النبي
 مقبل بالافواه مصانع باليه ففتي الالهات منوم بالفضائل في كبت وقول
 خفت كنهان وداسد مدد سواها فاعند السكك او من واهلي الشك من خيال
 وقوام قيم الحروب وبيش الكروب كامل ليس بهفوف واخر اللفظ في الزمان

بما كان في
 وقيل من قيام
 فراءه
 وتبعه وهو

الشجر جالسا

لرب

مرسل اليه
 من الارباق
 من شوق

والله

والاعفان

والاعفان مسجود له من قد روت من لينة واشد له عجاج العواشي مسند
 وحضر في يكون ودنيا القليل ليس به خط البني لوسا القامه لقات فت
 سبون الناظرين به اهاط فلم يخفى الخقد الوشاح وادون كالاحقاد وقد
 مرسوم بالاختلاف خارجه من اداة لكن فيها الهوى المسى وباردة من شمس
 بارداق ليعن قنودها من لسا كايين قنودها وسوق حمره مافها وبقيل العين
 ضاؤها شرفة النور فقبحها من المبلور من لوليك من دوسا قنودها ليرت من نار
 ظلالها واقدام ليل في السوي في العتات ادم تمشي كالعنا ولا تخفى قيا ليل
 من كان مستبها من بيت جارتها من السجانه ليرث ولا عجل وعليها من الخلق
 الخلق ما يقين المغول وبعث المغول في درنيم كثرها وما ورضاف كسر ولا دعوى
 كشتها ويا فحت كونهتها وسبح كاجفاتها وزفر كعش بناتها امه فليس رقيق
 المداشي ومطر جاري في قنوت الداشي في المثلها يروى الخليم صباية اذا ما
 بيرو دوع وجوله فلما اشت بالغمم كفت عنها لسان الودم وطق من خلق
 وسيم وطباع العطف من انعيم وضادته تطرب الاسماع وسلاعه ما العن ينوا
 بمسماح وعلى اذن الما لاللاك وحديث اول من قتل الحب ليل بعد السحر الما
 صان طالع لم يمل وان في حزنه ودالمورث انما لم توجه والسعد طلع في الشوم
 واقف في الخدرة وعرف اليك يذبح واعلام الضان لرم وشمل الصد برفق والمود
 يبريت ويحرق بالها الملية في ظلمها ونور الان انبساطها وعلت عرسها عطف
 حارقة للمادة شمسها لم من فيها ما بشي وبعيت سورتها كانت انتم من جليسة
 العطف ولم من لرب يسرافه وسرور متواتر خيل في وجود الافراح والفرح المتتابع
 وبعثت من لول صامه اليها فتم ان صام العرفان ولا في المشرق ذيل السحار
 فغزت الحاربه على الدهاب وامرت باعضاء الاراد والنفات فتوا الى موقت الوداع
 وشنت السمل بالافراح في مكان المروحة فزمتها فانفتت الخضرها من سار
فصل في حذر العشق وفيه سائلين بعض المائل الى العشق المصالح
 بسهم الصاير واليه في الميل الحولي من الذوايب الذين عرفوا في حذر
 فلو لم الزوايب عن مراتب العشق وضربه وقبال الالب وشعوبه وخرابه وجذبه

انفجانه

الافاعي

الاعشى

الظلم

ابن الرواق

الافاعي

تبله

خبر من في
 بيان علوم وانشاء

وشواهد كثيرة وسنة وما قيل في مدحه وذوقه فاجبه الى سؤاله ومعت به في
 من يقولون في صحتها فانه هو منها حيزا جديا واما ما قيل في
 المشقا استخاره من بلاد الهند من الجوار والفلما في حديث من ارادة الفرب المودة
 ثم يقول المود فيكون حيا لا يمكن انقلب ردة فاذا استحكمت المودة في القلوب غابت
 هو يهوى بها فيه في اجبا الى حب ثم يصير شيئا ثم يتجلى ثم يرجع ولما على الفعل شيئا
 وهو طبع في القلب يقولون بظلم بالحرص على الطلب وتباعد عن الاغواء ويهيى بها
 النجاس والفساد كما كان كالتدريج في الخير والشر في الشدة او ردة وات سقمت اجرة
 تدرك في الشقا ولا يكون حيا في فاذا الحكم صار مشغلا مشغلا فاما اوصافه الممدحة
 فانه جليس مقرب شهادته ضوابط من مائة سنة ملكه لطيفة وما كان مشربا
 بريق لانه وتدرى طبعه شديدا في مائة الف سنة في مائة الف سنة في مائة الف سنة
 وتصلح بجاهه الفسوق في مائة الف سنة في مائة الف سنة في مائة الف سنة
 في القلب ويرى في مائة الف سنة في مائة الف سنة في مائة الف سنة
 من اذا انت لم تشفق على نفع العور فكان جرحا من ناس من جرحه في كتاب الفسوق
 وبشجع الحيات ويصير الودها في مائة الف سنة في مائة الف سنة في مائة الف سنة
 يفتح للسلبيد يا بخليله ويرفع لوكه الحمة ويصير الحزم والكريم يظلم الطماع ويضع الاغنام
 ويصير الخبيث النجاس ويصير بالاراضة اهل الشاس لا يفتح في الامن وليس عليه
 ولا يسلط من الاكل حلقه حلقه فان شئت ان تقي سميد فقتله في مائة الف سنة في مائة الف سنة
 له اهل واما اوصافه الممدحة فانه ملكه قاهر وحاكم عاير فله حدة وراحة قلب
 واوله قلب واخره عطف يترى النور الماطلة والعلوب الفاعل ويكشف عن الازد
 شسوسها البان غنة ويسوق الى الله غام الغم ويهيى في داوود الغم في
 العقل ويرى الحسب ويقوى الفكر ويضعف الخلد وترقى منه المرافعة وتنفق
 نادر النفا بهي جفتها الاخره وبسبب امره ولا قدره ويعبر الالوان ويضع
 في الذل واللعوان ويكت الخن العوي قبيحة فلا تبت منه غدا يا ههنا مودت
 الاسبغ والخوف ويحب الموصو من الاروق ويجرد ملاسر الاهد والالام ويمنع
 الاشتغال بالعلوم والحكم يحلف ارباب الشبهات يستدبرهم في تميز السموات
 ويطلع عن الصالح ويمنع عبيد الجوارح من جنه الزام والصف من رقة الزمان والصف
 يصدق الحاد من الاستفاد ويغفل الان في عيا الخلق لهم العباد جاه ينفع الى الجنون
 ويدين اهل الدنيا الى الشقاء وما يحب موت الحبيب في العور ولكن تبا العاشقين حبيب

على من يحب
 ما جاء في كتابه
 صفة ليلته

ارباب الحسب
 بلطف

على من يحب
 ما جاء في كتابه
 صفة ليلته

على من يحب
 ما جاء في كتابه
 صفة ليلته

واعلم

واعلم وقار الله شر الشر ان اقوى اسباب المشق النظر واما من تشي سخايب الفكر وراثة
 فكلما انقلب كما حسن الصور فائق النظر بعد النظر فانه تدرع تحت تحت بيت
 سنبل الحشر ثم سلب النظر عايد وكنت منظر ناسد وحل عقد زاهد واجر عايد فزين
 ذل الخفاة واشار غبار معركة والتي شها الى التهلكة واقام حرا بلا ساق وسفك الدماء
 دارقا ولوت في صناديق الحشايب وهشم الطعام بانبا بالخوايب في كانه كان يوق من عود
 وحاسد فاق من عيني اثبت ومن فليح فاسد طرقت السلامه شغل الخدار الكرامة
 واقطع اسباب الطعام واشتغل عن المعنوي بالصانع فاما من اشر الكفاة فقد نور على خمار
 العلوي وانتهى من مكرم الحرام الى الغاية الفسوق واما من جاك فنام ربه في النفس من
 العلوي فان الجنة هي المأثور **فصل في الشيب والخفاف** ذابت بعض
 شايخ الصحاب وهو شياطي خافطها له الشامة قتلت بامن وضعت الشيب جالسه لتدبر لاه
 ريت فاروق عبي الشيب وانفق عالم الشهادة والنيب نانت المزابيب السود ودنت الزرة
 وانتهى الى الاسود وظهرت عزة الحق واهقر الرق في غير الشعر وروى في الفقه بقاء واشتعل
 الخبيث في مسودة قدم وايد العبدية وذايد العبدية في طلبة العفاف وذوذا اوصافه في
 الوفاة وشق الاغوا في الخلا لاجل الشيب عليه واعين كما احسن الله اليك اما خصص
 اذما صحت في خلا لاجل الاغوا من شارب عذرة لم تقبل عذرة ومن من شارب عذرة
 مصابه من لم يخرق شرب عذرة من شارب عذرة من شارب عذرة من شارب عذرة
 عطفه وضعف بعد القوة حبيبه وحدث من الانفاس ومنزعت عنه خفاء الكناس من لو كان
 الفصحى بان كان لم شيبه فذلك ما بين اذكم الشيب اشر الفز والشيب حاد جرم
 الخلة من فراب ولنا بالكتاب والحد من الخفاف واضر بقول الفسوق ودع من يرو
 ثم من ولاد فظلم بوصول الفز والكتب بعد شرب كيا باحساره واحذر منهن العدو والاروق
 واسبق الى مشق من قبل ان يمشي من عند الكون بها بين وكلم لا يجتمع مع الصالح
 فنظر الى ملكا فقال لقد عنت شيئا فاما هذا انت ناهي امي ام دايج بغير سكرين كسب الاغلا
 وفتنت الاهدوم وفتنت الوعيد وجلت في مبداء التوريد واشرت بزلن القلت ووترت عفا
 الله عاسلف وادبلت فنام الغم ومردت ما يستحق الغم ما قايما الشيب لا كسب
 ابين باذ فليل المقام هو عالم من غاير بغير الحد وهر جايرة باق من الشعب في كراش
 وغرب من الاعمار كل عام لا يرحى لسلبه عجزه ولا يقضي لها جرحه فانه يفتقر الى الزواق
 فربما يكون يوم الزقاق ولولا لاهي في حفظ صفاته لودسول مغيرة الخلق من اجتماعه و
 الغزبي لراقة من لم يضر في الدنيا بين ناصع ولكن في القلب سود اسفع في مرق وذر

ابراهيم بن الجهم

الواعظ في ذلك
 لا يملكه الشياطين
 والشيب بقاءه

موت الشيب
 في مائة الف سنة
 في مائة الف سنة

الاعيان
 في مائة الف سنة
 في مائة الف سنة

اجوام

جميع المتقاضي
المتقاضي

۱۰

القائمة

المعدول ولم يخلق الله العدم من غير خلقه كما قرأنا انما كنز بعد ان بلغ وقت الزوال من الخلق من غير خلقه
فجاءه فانما كان الحق صاعدا كذا قال **فانما** فيجوز ان يقد رعى العبد الله في ما به بالحق وهو ان
يستطيع الخزان عمله ويعد به عليه **قال** انه لا يلحق بعد زواله وراثة ان يقد رعى
الشريعة منه ثم يادع بما علم انه لا يستطيع اخذه والازالة عما لا يقد رعى تركه ثم يعيد
تركه امره الذي علم انه لا يستطيع اخذه **قال** مما اذا استحق الذي اخذاه وادع
عليهم من رزق العنا والشفعة وما اذا استحق الفقراء النفس والنفق **قال** حتى
الافنياء بما اعطاهم لينظر تبع شكرهم والفقراء بما منعمهم لينظر كيف شكرهم ووجه اخر انه
يجل لعموم في حياتهم ولعموم آخر ليعلم حاجتهم اليه ووجه اخر انه علم احوال كل قوم فاعطاهم
على قدر احوالهم ولو كان الخلق كلهم غنيا، لكانت الدنيا وفيرة بالقدرة وصار اهلها على
الغناء ولكن جعل بعضهم لبعض عونا وجعل اسباب اوزارهم في عزهم في الاعمال والاماع
الصناعات وذلك اذوم في السقاء واصح في التدبير ثم اضرب الغنى بالاستطاع
الفقراء كل ذلك لطعم ورقة من الحكيم الذي لا يعاب تدبر **قال** فيما استحق الفقراء
الصفى ما يصيب من الاوجاع والاراضيل بل ذلك من علمه ولا جرم سلك فيه **قال** ان الله
علم وجوه شتى مرضى بلوا ومن عقوبة ومن جعل علة الغنى وان تزم ان ذلك من العلة
وهو واشرية ودية او من علة كانت باقية وتزعم ان من اخص السبل استبدته والحمد
النظر في احوال النفس وعرف النصارى ما بالكل من النافع لهم من وجوه قولنا ان من علم
لا يكون المرحون والموت الامر بالمطعم والمشب قد مات ارسطاطلس علم الاطباء واولا طر
رائس الحكماء وجالينوس شافع كودق بصره وما دام الموت حين وقع بياضه ولم يبالوا
حفظ انفسهم وانظر ما يوافقكم من ربي قد فاهه المباح سفاد من طبيب عالم في
بصير بالادواء والادوية ما هي مات وعاش ما اهل بالخطب بش زنا فاقوله والحمد
على لطيف غنى انقطاع مدته وحسن رجلي واهله اضره الجمل بالخطب عن بقاء الله فافتر
الاجل ثم **قال** عليه السلام ان اكثر الاطباء قاتوا على الخطب ليرى الانبياء فما صنع على
فاسر قوتهم علم رعمو ليس نعمة الانبياء الذين كانوا ايجلة ما خلقوا وانما في نعمة في
خزان على وورثه حكيم والاولاد عليه والدعاة الى الطاعة ثم اني ذكرت اكثر ينسبك في مدته
سبل الانبياء وليكن سالكين المنزلة عليهم من ان تبارك وتعالى **فقد** الذي اذهني في طلبة
حامله **قال** فكيف ترصد في قوم وانت مؤذنه وكبير **قال** سم اخي عاذر ان النظر
منهم ما لم يخلق في طلبة اذ سلك في بيت عاهد وخلق نفسه ونامت بعدة وركب غفلة في
هي الاغنى في جوارحه وخرج نفسه وحركه سلكه وصنف طلام وتودد صرع وانف في ركه
واختلات شخصاته واستجاب منبهاته وخلق سموم وموضع فقله وسكن ودهر في حرم طلبة وجمع
عونه واسباب سروره وعلمه ما جئت فيه من بكرة وهم وعز ذلك لم يكن عندك في ذلك اكثر من

[illegible]

29

والروح جس طار من عليها وقد التذير ففلساء الخوم التي يقعد بها في ظلمات البر والبحر
السماويين والغيث الذي فيه حياة كل شيء من الزرع والنبات والافلام وكل الخلق وحسن
عنهم لما عاشوا والروح لو حبست ابدا لمسدت الانبياء جمعا ونشرت ثم الغيم والبرق
البرق والصواعق كل ذلك انما هو دليل على ان هناك مدبرا يدبر كل شيء ومن عند غير
وقد كلم الله موسى في اجاه ورفع الله عيسى برسمه ولما ملكته نزل من عنده غير ان الله لم يزل
بما لم تره عينه وفيما نزل جبرائيل كفاية ان تفهم وتقبل **قَالَ** فلو ان الله رزق الناس
الاموات في كل امة عام واحد لكانت له على بعضنا الحاصار او كيف حالهم وماذا
لقد ابعد الموت واي شيء صنع بهم ليعمل الناس على التقوى واصطلح السلف ذهب
الصل عن القلوب **قَالَ** ان هذه مقالة من الكفر الرسل وكذبهم ولم يقدرهم عاين
عند الله ابراهيم وقالوا ان الله اجبر على ان الانبياء عليهم السلام ما مات منا
افسكون احد اصدق من الله قوله ومن رسله وقد رجع الى الدنيا من مات خاف من
منهم اصحاب الكهف اما تفهم الله ثلاث مائة عام وسبعة ثم بعثهم في زمان قوم
النبوت ليقطع عنهم ويرهم قدرته وليعلموا ان النبوت حق ومات الله اربعا اليه
عليه السلام الذي نظر في رآب بيت المقدس وما حوله هي قراهم تحت نقر فقال الله
في هذه الله بعد موتها فاما الله مائة عام ثم احياء ونظر الى اعضائه كيف كانت وكيف
يلبس اللحم والى مفاسده وعروقه كيف توسل فلما استوى قاعدا قال العلم ان الله على كل
شيء قدير واخبر الله قوما اخرين عن اوطانهم هاربي من الجاهلية لا يفتي مدحها
ما تفهم الله دهر حوله حتى يلبث عظامهم ونفطت اوصاله وداروا ذبا فبسط الله في وقت
احب ان يرى خلقه قدرته نبيا فقال له خذ قلبي فاعاد ما صنعت ابداهم ورجعت فيها ارواحهم
وقاموا الكهنة يوم ماخذ لا يفتقدون من ارواحهم رجلا فاشوا اعد ذلك دهر وان الله امار
قوما اخرين مع موسى على حين توجه الى ارضهم حلفوا ان الله امارهم فاما الله ثم اصابهم
قَالَ فافترى عن قار بنينا في الوجود من شيء قالوا ذلك ذبا في قاروا ما اصابهم
قَالَ ان اصحاب الشناخ قد جحدوا ارواحهم منها في الدين وادبوا لانفسهم الضلالت
وامر جوا انفسهم فاشعوا ودعوا ان النساء حواء ما بها ما يوصف وان من هذا
لعالم في صورة الخلق من يجر من روي ان الله عز وجل خلق آدم على صورة وان لا جنة ولا
نار ولا بيت ولا نور والفتنة عند عز روح الروح من قالب والروح من قالب ان كان
عسافا في قالب الاول اعيد في قالب افضل منه حسافا في قالب درجة الدنيا وان كان مستظا

فی کتابہ عنہ

او غير عارفين صارت في بعض الدواب المتقدمة في الدنيا او هو لم يشق في الدنيا وليس فيهم
ولا صلة له ولا من الدنيا كثر من معرفته من حجب عليه معرفته وكل من من شعوات الدنيا
مباح لهم من فروع النساء وغير ذلك من الاغراض والنباتات والحالات وذوات البهائم
وكذلك السمكة والطيور والدم كما استمتعوا بها في الدنيا ولهم كل الامور مما شئوا في الدنيا
فانما وما دوا وكذا في الدنيا من الامور والامور والامور والامور والامور والامور
يقتل من قلوب القلوب وان الارواح الالهية التي كانت في ادم لم تكن حرة في
يومنا هذا في واحد بعد اخر فاما ان الخالق في صورة الخلق فيما اجتمع على ان
احدها خالق صاحبه وقالوا ان الملائكة من ولد ادم وكل من صار في الدنيا ورجع
وبينهم خرج من غير الله الاموات والنفوس فكلوا في انفسهم في الدنيا في الاشياء وطوروا في
يقولون ان الاشياء على غير حقيقته فقد كان يجب عليهم ان لا يخلقوا اشياء من الخلق الله
الدواب عندهم كلهم ولد ادم فكلوا في صورهم فكلوا في صورهم فكلوا في صورهم فكلوا في صورهم
ومن زعم ان الله لم يزل معه طينة موديه فلم يستطع التنفس فيها الا بالشرع بها
ودخلوا فيها من تلك الطينة خلق الاشياء قال سبحان الله وتعالى عما يشركون
يوست بالامور لا يستطع التنفس من الطينة ان كانت الطينة حية ان لم تكن فكانا
الهي قد جئنا فافترجا وبنوا العالم من انفسها فان كان ذلك كذلك فمن اين
جاء الموت والافناء وان كانت الطينة ممتعة فلا بقاء للحيت مع الارواح الحية و
الميت لا يجي منه حي وقد مقال له ايضا انه امسك من نادى فولا وامهاتهم مثله
نظروا في كتب قديسيتها او انكلمهم وجرى قائلهم بالفاظ من فرقة من غير اصل ثابت
ولا وجه توجب اثبات ما ادعوا كل ذلك خلقه فاعلم الله وعلم رسوله وتكذيبا بما
جاؤا من الله فاما من زعم ان الابدان خلقه والارواح نور وان النور لا يهل الشر
والظلمة لا يهل الخير فلا يجب عليهم ان يتركوا احد على حقيقة ولا يتركوا حرمة ولا اذن
فان الله وان ذلك على الظلمة غير مستبعد لان ذلك مفعول اوله لم يدعوا ذلك ولا
ربطوا الله بالنور رب والرب لا يضرهم الخنفس ولا يستعبدونهم ولا احد من اهل
هذه المقالة ان يقول احسن بالحسن والاثبات لان الالهة من فعل الظلمة وذلك
فكلها والاصحاب من النور ولا يقول النور وانفسهم احسن بالحسن وليس هذا في ثالث
فكانت الطينة على قلوبهم احكم فعلا وانهم تدبروا وانهم ارادوا من النور لان الارواح
مكة في صورها في صورة واحدة على نوات مختلفة وكل شيء في هذا من الزهر

والاشجار

باب
يا مود

والاشجار والثمار والطيور والدواب يجب ان يكون الهائم حسب النور في جسمها والذوات لها
وما تدعو بالغاية موق تكون للنور فدعوى ينفق على قباير قولهم ان لا يكون النور
لانه اسير ليس له سلطان فلا فعل له ولا تدبير وان كان له مع الظلمة تدبير فما هو بغير
بل هو مطلق عزه فان لم يكن كذلك وكان اسير للظلمة فانه يفتقر في هذا العالم احسن
وجمع فساد وشرف هذا يدل على ان الحسن الجزر وتغلبه كما حسن الشرف وتغلبه فان قالوا
بحال ذلك فلا نور ثبت ولا خلقه ونقلت دعواها ورجع الامر الى الله واحد وملاوه
باجل هذه مقالة ما في الزيد بن ابي حمزة واما من قال النور والظلمة وما بينهما
فلا بد من ان يكون الحكم اثنان لانه لا يحتاج الى الحكم الا فليد او جاعل او مطلق
مقالة المرفوعة والحكمة عنهم تقول قال فما قصة ما في قال ثم استحسن
اخذ به بعض الجوسية فاشبهوا ببعض النيران فاحفظوا الملتين ولم يصب من هذا
واحد منها وزعم ان العالم قد من النور نور وظلمة فان النور في حصار من نقطة على ما
منه فكذلك النار وقيلته الجوس قال فاجزى عن الجوس ايضاً انه يجمع شيئا فاني
احد لهم كشافه ومواعظ بليغة واثباتا في يرون بالانوار والحقاب ولهم زعم
يعلمون بها قال ثم ما من الله الا على فيها تدبر وقد بعث اليهم نبي يكاتب من عند
الله فانكروه وجحدوا كآفة قال ومن هؤلاء الذين يزعمون انه خالق الانسان
قال ثم ان خالدا كان عربيا يدركا ما كان قبيحا واما ذلك شيء يقولون ان الله
فزدشت قال ان زردشت انما هم يزعمون انه في القوة فاس منهم قوم
محمد قوم فاجروا فاكلت السباع في برية من الارض قال فاجزى عن الجوس كانوا اهل
المصوب في عصرهم ام العرب قال العرب في جاهلية كانت اقرب الى الله الخنفس
من الجوس وذلك ان الجوس كمن هذه الاشياء ووجدت بيتها وانكرت برايتها ولم تأخذ
من سننها واثارها وان يخبر عن هذه الجوس في الدهر الا ان يفتل ثلثا من نبي وكانت
الجوس لا تقتل من الجاهل والرب كانت كانت تقتل الانسان من خالفه في الدين الحنيفي
وكانت الجوس لا تقتل من هو من الاشياء وان اورد من فعل ذلك ابراهيم فقتلته صلى الله عليه
وكانت الجوس لا تقتل من هو من الاشياء وكانت العرب تقتل ذلك وكانت الجوس في
الحرق في الصحاري والنواويس العرب نواديهما في بيوتها واتخذوها وتكلموا في السنن على الاول
ان اولين حفر في ادم الجوليس واليه لحد وكانت الجوس في الاممات وتكلموا في السنن

البربر

الاختلاف وحرم ذلك العرب واكثر الجور بيت الله الحرام وسميت بيت الشيطان والرب كانت
في وتنفذ وتقول بيت ربنا ونقربا التوبة والابجيل وثالث اهل الكتاب واخذ
عنهم وكانت العرب في كل الاسباب اوتت الى الدين الخبيث من الجور قال قاضي
لهجوا في اتيار الاضوات انها سميت من ادم قال قاضي فاجتمع في اتيان الشياطين
والامهات وقد حرم ذلك ادم وكذلك نوح وابراهيم وموسى وعيسى وسائر الانبياء
وكل ما جاء من الله عز وجل قال قاضي فلم حرم الله الحرام والافضل منها قال قاضي
لانها من الجنات ورأس كل شئ باقي على شرا ربها ساعة تسلبه ولا يورثه
ولا يتركه معصية الاوكها ولا عمة انفقها ولا دم مائة الا فقلها ولا فاحش الا اناها
والسكران فحرم بيت الشيطان امره ان يسجد للارواح وسجد وينقاد حيث ما
قاده قال قاضي فلم حرم الدم المسفوف قال قاضي لان يورث القاتل ويسلب العواد
ومعصية الدين ويعين المورن واكثر ما يصلي الانسان الخدام يكون من حل الدم قال قاضي
كل العذر قال قاضي يورث الخدام قال قاضي ثلثة لم حرمها قال قاضي فحرمها ومن ماله
عليه سب الله والميتة قد حرم فيها الدم وترجع الى يدنها فليجها فليقبل غير مري لانها توكل
لحمها يدنها قال قاضي فالسك مائة قال قاضي اذ السك ذكاته اضراجه حرام للآدم
من يترك حتى يموت من ذات نفسه وذلك انه ليس له دم وكذلك الجراح قال قاضي
حرم الزنا قال قاضي فيمن الغنا ونهاب المورث واضطعاغ الاثاب لا تقبل المرأة
في الزنا من اصابها ولا المولود يعلم من ابوه ولا ارضام موصولة ولا قرابة معروف قال قاضي
فلم حرم الله طاقا قال قاضي من اجل انه لو كان اثاب العلام حلالا لاستغنى الرجال عن النساء
وكان فيه قطع النسل ونسب الزوج وكان في اجازة ذلك فادكر قال قاضي فحرم
اتساب البهيمة قال قاضي كره ان يضع الرجل يده وباقى غير شك ولو اباي ذلك لكان
كل رجل ائانة بركت ظهرها وبقيت من جوفها فكان يكون في ذلك فادكر قال قاضي
فحرم رضا وحرم عليهم فروجها وخلق للرجال النساء لئلا يفسدوا ويسكنوا الله
ويكون موضع شواهم وامهات اولاده قال قاضي فاعلم العسل من الجنات وان عافى
حلالا وليس من الحلال ان يذبح قال قاضي على كل يوم ان الجنات بمنزلة البهيمة وذلك ان النطفة
دم لم يستحق ولا يكون الجاه الا في شدة شدة وشهوة غالية واذا فرغ الرجل من
المبدن ووجد الرجل من نفسه راحة كرهت فوجب العسل لذلك وعسل الجنات مع

اعانة

امانة النبي الله عليها عبده لغيرهم بها قال قاضي الحكم فاقول فبين زعم ان هذا المذنب الذي
يظن في هذا العالم تدبير الخرم السبب قال قاضي عليه السلام يجتنبون الحد لئلا يهل هذا العالم الاكبر العالم
الاخضر من تدبير الخرم التي تنبج فاشعلت وتود حيث ذات متينة لا تنفج ثم
قال وان لكل نعم منها موكل مدبر في منزلة العبد لما مورس للهيبة فلو كانت قدبة اولية
لم تنفج من حال الى حال قال قاضي فمن قال السبب الطبايع قال قاضي ان الله قد علم ان يهلك البقاء ولا
حرف المروءة ومنه الامانة واللباب ليرد الحرم ولا يرفع الاجل ما تنفع به قال قاضي فافترق
عن زعم ان الظن لم يزل بيننا سلكوا وبند الدون ويذهب قرن وبقي قرن فنعينهم الامراض
الامراض وصوف الاوقات فليجرك الاخر من الاول ويذلل الخلق عن السوء والافرن عن الزنا
انهم وجدوا الخلق في هذا الوصف بمنزلة الشجر والنبات في كل دهر فخر من حكم عالم بمصلحة الناس
بغير شايعة الكلام ويعتق كمالا قد جرح بطلته وحسنه حكمه قد جعل حاضرا بين الناس بامرهم
بالخير ويحكم عليهم وينهاهم عن السوء والافرن ويذكرهم عن ثلثة شيئا وشواهم فلينعينهم بمصلحة
قال قاضي عليه السلام وعلما ان من حرم من بطن امة امسور ورجل من الدنيا لئلا يعلم ما كان عليه وما
لا يكون بعدد لانه لا يخلو الاثاب من ان يكون خلق نفسه وخلق غيره ادم بزره موحوا فافترق
لا يتقدرون ان يخلق شيئا وهو ليس بشئ وكذلك عالم يكن فيكون شيا بشل فلا يعلم كيف كان
ابتداءه ولو كان الانسان اذ لم يلد لم يلد في الخواص لان الارض لا تفرج الايام ولا ياتي عليه
الفناء مع ما انما لم يجد بناء من غير اب ولا ائمة من غير مؤنن ولا انما الفناء من غير مؤنن من زعم ان
اباه خلقه قبل من خلق اباه ولو ان الاب خلقه ابنة خلقه على سره وصره على محبة وطلعت
حياته وجاهه حكمه ولكن ان من من من فام ينعم وان مات لم ينج من رده ان من استطاع ان
خلقا وبنى فيه روحا حتى يمضي على رجليه يتدبر ان يدفع عنه الفنا قال قاضي فاقول في عالم
قال قاضي حرم على من سافر وكثر عقراته لانه لا يدرى به المفقور ولا يفتني به الحذر وان من الخرم
بالبلد ولم يجر الفخر من انفسا وان اجر هو خير من يستطع تعبد له وان حرم به سؤل يمكن حرمه
والحج بغير الله في علة زعم انه يرد قضاء الله عن خلقه قال قاضي فالسؤل افضل ام الملك
المسل قال قاضي حرام ولا ينفق قال قاضي فاعلم الملكة للوكمة سباده ليكن من النسل ولا ينفق
وانه عالم السؤل وما هو الحق قال قاضي استعبد به بذلك وجعل شهوة اكل خلقه ليكن من النسل ولا ينفق
اجاه اشهد على طاعة الله موافقة ومن معصيته اشهد انفسا وان من من عبد يعق معصية فذكر ما فيها
فازعوى كمن يقول في رايه وحفظ على ذلك شهد وان الله يرافقه وطعم الله وكل من ينافقه
يذنبون عنهم مودة الشياطين معول الارض وفات كثيرة من حيث لا يدرى باذن الله تعالى في

الذي هو اذى بالذي هو خير فذكرهم فيما انعم الله من الامانة بقوله انظروا الى انفسهم
 ففهم انهم انما اوتوا بهم واستنطقوا لا يدري ولا يعرفون ولا يخبرون ففهم انهم انما اوتوا بهم
 ثم يرفع عن السنتهم التي يقولون جلودهم لما شهدتم علينا قالوا انظروا الى الذي
 انطق كل شيء ثم يجتنبون في مواضع اخرى فبعضهم من بعض لعوا ما يشاهدونه
 من معصية الامر وعظا البلاء فذلك قوله عز وجل يوم يفر المرء من اخيه الاية ثم يجتنبون
 في مواضع اخرى واستنطقوا به اولياء الله واصفياءه فلا يتكلم احد الا من اذن له الرحمن وقال
 صوابا فتقام الرسل فيستلون عن رايه الرسالات التي حملوها الى المعص فاجروا اليهم
 او اذ ذلك الي امهم وتشتل الامم في كل مكان فاستلوا الذين ارسل اليهم وتشتل
 المرسلين ليعلمون ما جاء ثنائهم بشي ولا يفرقوا في شدة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فيشهد بصدق الرسل ويكذب من يجدها من الامم فيقول انهم يفرقوا بينهم وبين
 وتذبروا الله على كل شيء عدو يفتقد رعي شهادته جوارحكم عليكم بتبليغ الرسل اليكم
 ولا انهم وذلك قال الله في نبية فكيف اذا جئناهم كل امة بشيهد وجئناك
 على عولا وشيهد فلا يستنطقون رد شهادته خوفا من ان يجتم على افواههم وان
 تشهد عليهم جوارحهم بما كانوا يعملون ويشهد على منافق قومه وامته وكسائرهم
 بالحادهم وعنادهم وتفتنهم عهوده وتغيبهم سمته وانفذهم على اهل بيته
 وانفلاهم على اسقامهم وادناهم على ادبارهم وانداهم في ذلك ستمه من تقدمهم
 من انهم الظالمه للظالمين لا نبيا فاقبعت اوتوا باجمعهم ربنا غلبت علينا شقوتنا
 وكنا قوما ضالين ثم يجتنبون في مواضع اخرى يكون فيه مقام محمد صلى الله عليه وسلم
 وهو المقام المحمدي فينبغي على الله عز وجل بما لم ينبى عليه احد قبله ثم يثني على الملائكة كلهم
 فلا يبق ملك الا انشى عليه محمد صلى الله عليه وسلم ثم يثني على الانبياء بما لم ينبى عليه احد
 مثله ثم يثني على كل مؤمن ومؤمنة يبدأ بالصديقين والشهداء ثم بالصالحين في ارج
 فتحمل اهل السموات واهل الارض فيلك قوله عز وجل عسى ان يعفلك ربك عفا
 لهم واغفر في كل شيء ان في ذلك المقام خطره ونجيبه وويل لمن لم يكن في ذلك المقام
 والنسب ثم يجتنبون في مواضع اخرى فيجود فيه ويرى بعضهم من بعض وهذا كله قبل
 الحجاب فاذا اخذ الحجاب سقط كل شان بما قد يستره من ذلك اليوم **قال علي**
 واما قوله تعالى وجوه يومئذ باخرف الى بها ما ظهر في ذلك في موضعين ففهم ان اولياء

الله عز وجل

الله عز وجل بعد ما يفر من الحجاب الى غير ستمه الحيوان فيستلون فيه ويشربون من اخر
 ان يجتنب وجوه فيذهب عنهم كل فقه ودعت ثم يومرون بدخول الجنة في هذا التمام
 فيقولون الى ربهم كيعايتهم ومنه يدخلون الجنة فذلك قوله عز وجل في سلم الملائكة عليهم
 سلام عليكم خضعتم فادخلوها خالدين فعند ذلك انبىوا بغير الجنة والنظر الى ما وعدهم
 الله عز وجل فذلك قوله الى ربها ناظرة والناظر في بعض اللحن المنتظره ثم تسع الى قوله
 فناظرهم يرجع المرسلون ابي منتظرهم يرجع المرسلون واما قوله ولقد رآه نزلة اخر
 عند سدرة المنتهى حين يرى صلى الله عليه واله حين كان عند سدرة المنتهى حيث ارجوا
 خلت من خلقه عز وجل وقوله في اخر الآية ما راى البصر وما خلق الخدراى من ابانت ربه
 الكبري رعى جبريل عليه السلام في صورته مرتين هذه المرة وفي اخرى وذلك ان خاف
 جبريل عليه السلام من الروحاني الذي لا يدرك قلبه فاستنطقه الله رت العالمين
قال علي واما قوله تعالى وما كان لنبين ان يكله الله الا وحشا
 وليس بحاك الا من اراد ما جاءه او برسلا رسولا فينوي باذنه ثابت ان يثني عليه
 الله فذلك كان الرسول في رايه رسلا السماء فيبلغ رسلا السماء الى رسل الارض وقد
 كان الظلام بين رسل الارض وبينهم من جران برسلا بالظلام مع رسل اهل السماء
 قال رسول الله صلى الله عليه واله باجر الله عز وجل فذلك قوله عز وجل فليان ربي
 عز وجل لا يرى فقال رسول الله صلى الله عليه واله من ابن ناخذ الوحي قال اخذه من اسفله
 قال ومن ابن ناخذ اسفله قال ياخذ من ملك من قومه من الوجدانيين قال من
 ياخذ ذلك الملك قال يقبض في قلبه قد فافها وحي وهو كلام الله عز وجل وكلام
 الله عز وجل ليس بخود احد منه ما علم الله عز وجل به المرسل ومنه ما خذ في قلوبهم ومنه
 رؤيا رايها المرسل ومنه ربي وتروى نبيا فيرى وهو كلام الله عز وجل **قال علي**
 واما قوله تعالى فلا ارجع عن ربي وسيدتي حتى اذنا عيني يوم الغيبة عن ربي ربي يومئذ
 وقوله هل ينظرون الا ان انهم الملائكة او بانى بذلك او بانى بعض ابانت ربي خير
 على الله عليه واله عن المشركين والمنا ففهم الذين لم يستحيوا الله ورسوله قال هل ينظرون
 الا ان تاسيهم الملائكة حيث لم يستحيوا الله ورسوله او بانى بذلك او بانى بعض ابانت ربي
 يعني بذلك العذاب بانهم في دار العذاب كما عذب النور الاول فذلك جبريل عليه السلام
 عنهم ثم قال يوم بانى بعض ابانت ربي لا ينفع نفسا ايمانا الا الذي يعني من قبل ان يجي

الارض والسموات والجميع الى الارض من بعده وفعل شيعته ووجهه من المؤمنين المؤمنين الذين سلكوا الصراط
فصلهم ولم يستكروا عن امرهم وورثوا طاهرهم وورثوا من اهلهم وسائرهم من المؤمنين من غيرهم
او تارة وما جفوت الانبياء عليهم السلام وما سبقتهم في كتابه وورثوا الكنائس عما ساءوا من
اجرم اعظم مما اجرمته الانبياء فمن شهد الكتاب بطلانهم فان ذلك من اول الدلائل على حكمة الله
عز وجل الباهرة وتقدمت القاطعة وعزتها القاهرة لا تعلم ان براهين الانبياء عليهم السلام تكفي
صدورهم وانهم من يتخذونهم القاطعة التي كان من النصارى من منعه من تركها ولا
على خلفهم من الخلال الذي قد سبقتهم من قبله المسموع الى قوله في حقه عيسى قال في وقته
كانا يا كذابة الطام بعض ان الكلال الطام كان لم تعلم من كان لم تعلم من قبله مما اودته
الابن مريم ولم يكن عن اسماء الانبياء جبراً وتزناً بل هو قضا الله سبحانه وان الكنائس من
اسماء الله التي هي الغبطة من المناقب في اشرف ليست من خلقه وانها من خلقه المميزين
المميزين الذين جعلوا القرآن عصية واحساناً الدين الذين وقد بقيت اشرقت قصصهم
بقوله الذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثم يفترون
ان منهم شرقياء يولون السهم بالكذاب اذ يفترون ما لا يرضى من القول بعد هذا القول
وما يفترون به اود باطلهم حسب ما فعلت اليهود بعد فقد مكرهم من غير الزيادة والاول
وخرقوا العلم من مواضع وقوله ويريدون ليطغوا انزل الله بانهم وبنايا في الانبياء ثم وزن
بمعنى انهم اشتوا في الكتاب ما لم يقل الله ليلبسوا اهل الحقيقة فاعلم ان قلوبهم حتى تركوا ما
دار على احدهم فيه وخرقوا منه وبني عن افكهم وتلبسوا به فكان ما علموا منه ولذلك قال لهم
لم تلبسوا الحق بالباطل وخرقوا به فاعلم قوله فاما الزبد فيذهب جفاً وانما ما يبقو المناجاة
في الارض فالزبد في هذا الموضع كلام الخبيث الذي اشتوه في القرآن فهو مفعول وسطره في
منه التحصيل الذي يفتن الناس منه فالشبهة الحقيقية المذكورة لا ياتى بها طعن من يبيد ولا
من خالفه والمقلوب تشبيه الارض في هذا الموضع هي محل العلم وقراءه وليس بسوء فهم
التقية الضريح باسماء المذاهب ولا الزيادة في اياته مما اشتبهت في كتابها
في ذلك من تقويتهم اهل القبط والكفر والميل نحو من قبلنا وانما هذا العلم الظاهر
الذي قد استعان به المذاهب والمخالفين في موضوع الاصول على اعتبارهم والرضى بهم ولان اهل
الباطل في التقويم والحدث اكثر عدداً من اهل الحق ولان البصر على الالة الامر موزون

القول

لنور الله عز وجل البينة فافاض حبر اولو العزم من الرسل في اياته مثل ذلك على بيانها
لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة فسلكت من الجواب عن هذا الموضوع فان شريعة الله
الضريح بالزبد واما قوله وجاء ذلك والذات صفاً وقوله وعشرون افراداً وقوله
ينظرون الا انهم لا ينظرون الا انهم لا ينظرون الا انهم لا ينظرون الا انهم لا ينظرون الا انهم لا ينظرون
حيثما جاز ذلك كحيثما خلقه وان رب شيء من كتابه عز وجل يكون ما اوله تزييد ولا حيثما
كلام البشر والعقل البشري سائلك بمثل ذلك نكتفي به اشارة كنهية وهو حكمة الله عز وجل
حيث قال في ذهاب الخرافة بحججه على ذهابه الى ربه توحده البينة عبادة واجهته الى الارض
ان تأويله غير تزييد وقال فان لم يكن الا انهم لا ينظرون الا انهم لا ينظرون الا انهم لا ينظرون
فان لم ذلك خلقه اياه وكذلك قوله ان كان الله وله فاننا اولو العزم من الرسل
في هذا القول باطنه مضاد الظاهر ومعنى هذا ينظرون الا انهم لا ينظرون الا انهم لا ينظرون
او ياتى بعض ايات ذلك معنى ذلك امر بدين والارباب هي الذئاب في دار الدنيا كما ذهب
الوجه الى الله والقرآن الخالية قال اولم يروا انما في الارض تنقصهم اهلها يعني بذلك ما
يعلم من الذين منسأوا انما كانوا فاعلم الله انهم يفترون انهم يفترون انهم يفترون
وكذلك مثل الاخوان ما اكثر اي لعل الانسان وقال فلم يفتنهم ولكن الله يفتنهم واما حيث
ولكن انهم يفتنهم فلا يفتنهم الا انهم لا يفتنهم الا انهم لا يفتنهم الا انهم لا يفتنهم
فتنهم البتة لقاء وكذلك قوله الذين يفتنون انهم لا يفتنون الا انهم لا يفتنون
الا انهم لا يفتنون الا انهم لا يفتنون الا انهم لا يفتنون الا انهم لا يفتنون
الكافر المعانيمة والنظر وقد يكون ظن الكافر فحينئذ او ذلك قوله في المناقب ونظن ان الله
فليس في يقين ولكن شككوا في الظاهر والافتقار الى ما في ذلك قوله في القرآن
استغفرني يعني استغفرني من وعلا امر وهو الذي في المسألة في الارض الله وقوله وهو معكم
وقوله ما يكون من تجري نعمة الله عليهم فانما يريد بذلك استغفار ما ساء به القدر التي رويها عنهم
على جميع خلقه وانهم يفتنهم خلقه فاعلم انهم لا يفتنون الا انهم لا يفتنون
صدرك وصدرك بعد اليوم يشك في مثل ما شكك فيه فلا تجد حياءاً ما ساء به القدر
الطغيان والافتقار واضطرار اهل العلم ما قبل الكتاب الى الاكتفاء والاحتجاب بغير اهل العلم

3151

المشاهير من الأئمة
والعلماء وقديهم
أولاً والثاني
الأخيراً

بالحلف

[illegible]

لا شك

بنهاهم ويا طم من لحن اصلا ثابت وخرط في السماء توفي كلها كالحدي باذن ربها اي يظهر
 شل هذا العلم لمعلمه في الوقت بعد الوقت وجعل اعدادها اهل الشجرة للمعونة الذين حادوا لخطاه
 نور الله باضاههم ويا طم الا ان ليم نور و لو علم المنافقون لمنه في ما علم من نور هذه
 الاماني التي سبقت له تاويلها لا سقطوا من ما اسقطوا منه ولكن الله يبارك تبارك اسم باطن
 حكمه يا حيا يا حي على صلته كما قال في حق النبي صلى الله عليه وسلم و صل على قلوبهم كثيرا من امثل
 ذلك فتركه خاله وجبوا من تاركه للتنس باطاله فالسعداء يتبعون عليه والاشقياء يبعون
 عنه ومن جعل الله له نور في قلبه من نور نعم ان الله جوده سبعة رده ورافته فخلق وعلمه بما
 يحرق المبدلون من تغيير كلامه قسم كلامه ثلاثة اقسام فجعل قسمه يعرف العالم والمجاهد
فما لا يعرف الا من صفاته ولطف قسمه وحج تغيره من شرع الله صدره للسلام فسا لا
 يعرف الا الله وما في ذلك من العلم وانما فعل ذلك لئلا تدعى اهل الباطن من التنوير
 على ميراث رسول الله صلى الله عليه وسلم من علم الكتاب ما لم يجعل الله لهم ولي وقدرهم الا ينظر الى الا
 يتجاسروا ولا امرهم فاستكبروا عن طاعة نبيهم واقرءوا على الله عز وجل واغترابوا بكثرة من ظاهرهم
 وعادتهم وعادته جل اسمه ورسوله صلى الله عليه وسلم فاما ما علمه العالم والمجاهد من فضل رسول الله
 من كتاب الله فهو قول الله سبحانه من يطع الرسول فقد اطاع الله وقوله ان الله وملائكته يصلون على النبي
 يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما وهذه الآية ظاهرة باطن فالظاهر قوله صلوا عليه
 الباطن قوله وسلموا تسليما اي سلموا اليه وصلاه واستخافوه عليهم ففضلهم وما عهد به اليه تسليما
وهذا مما احزنك ان لا يعلم تاويله الا من لطيف حسه وصفا ذهني ومخبره وكذا قوله سلام
 على اليا سبني لورائه سب النبي صلى الله عليه وسلم بعد الله تعالى كيس والقرآن الحكيم ذلك من المرسلين
 لعلم انهم يقطون قوله سلام على محمد صلى الله عليه وسلم وما زاد الرسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا منهم فترقم
 وجلبهم من بينهم وشالهم حتى ان الله عز وجل في ابداهم بقوله يا محمد هم عجم احياء وقوله
 في الذين كرموا قبلك مطيعين عن العيون وعن الشال عز من ايطع كل امرئ منهم ان يظفره
 نعيم فلا انا خلصناهم مما يعملون وكذلك الله عز وجل يبعث فيها من تاركا لاس با ما هم ولم يسم با
 سماء اسماء ابايهم وامهاتهم واما قوله كل شئ هالك الا وجهه فالمراد كل شئ هالك
 الا وجهه لان من الخال ان يهلك من كل شئ ويبقى الوجه هو اجل واعظم والكرم من ذلك وانما
 يهلك من ليس منه الا تركا له قال كل من عليه فان ويبقى وجه ربك فضلكم من خلقه ووجهه

سورة

هم من ادى
 الحسن بن علي
 القاسم بن علي

واما

واما ظهورك على ناكور فانه فتم الا تستطيق البقاء فانك لو ماتت لكانت لكم المنة وليس
 النقص في البقاء فكلهم النسا ولا كل النساء اقباما فمما عرفت ذكر من اسقط الله تعالى من القرآن
 وبني العتر في البقاء وبين ذلك من النسا من الخطا والقصص اكثر من تلك القرأت وهذا ما اسببه
 مما ظهرت حوادث المناقب فيه لاهل النظر والتمسك ووجدوا لعلهم واهل الملل الخالصة الكلام
 ساعا الى العدم في القرأت ولو عرفت لك كلاما اسقط وحق وبطل مما جرى هذا الجري لظهور
 ظهور ما خفي النقية الظاهرة من مناقب الاولياء ومناقب الاعداء واما قوله وما ظنونا ولكن كانوا
 انفسهم يظنون فمما يبارك اسماء اجل واعظم ان يظلم ولكنه قرأت اعداءه على خلقه بنفسه وحق
 الحقيقة جلالة قدرهم عنده وان ظلمهم ظلمه بقوله وما ظنونا ببغضهم اولياءنا ومعونة لئلا
 عليهم ولكن كانوا انفسهم يظنون اذ هم صواها الجنة واهلها خلود والناور واما قوله انما اظلم
 بواحدة فان الله عز وجل انزل غريم الشرايع واليات للقرآن في اوقات مختلفة كالخلق السموات والارض
 في ستة ايام ولو شاء ان يخلقها في اقل من الحج بخلق خلقه لكنه جعل الازمنة والمداد شيئا لا مائة
 واجبا اليه بل خلقه فكان اول ما خبرهم به الاقرار بالوحدانية والرجوعية والشهادة بان لا اله الا الله
 فلما اقر بذلك فلهذا بالافعال الدينية صلى الله عليه وسلم بالنبوة والشهادة اليه بالرسالة فلما افتادوا
 لذلك ومنع عليهم الصلوة ثم الصوم ثم الحج ثم الجهاد ثم الزكوة ثم الصدقات وما جرى مجراها من ما كان
 فقال المشافقون هو في ريبك علينا الذي هو في ريبك علينا اي احزنته فذكره لتكن احضنا
 ان لم يبق غيره فانه لا ريب في ذلك قل انما اعظمكم مواضع بغير اولاد فاعلموا انما اولادكم اظهروا رسول الله
 والذين آمنوا الذين يتبعون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم ركون وليس بين الامة خلوص انه نبوت
 بوحيد احد وهو اكبر غير واحد وذكر اسمه والكتاب لا مسطاه مع اسقاط من ذكره وهذا
 وما اسببه من الامور القدوت لك شيئا في الكتاب ليجهل معناها الحقون فيبلغ اليك الاشك
 وعند ذلك قال الله عز وجل اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا واما
 قوله لبيد صلى الله عليه وسلم وما اسكنك الا دمه العالمين وانك تراه اهل الملل الخالصة لا اله الا الله
 عجزهم عن الكفاية من غير كرم المصنف الثانية وان لو كان ربه عليهم لهدوا جميعا وخروا عند الصبر
 فان الله تبارك اسمه انما عني بذلك انه جعل سبيلا لا تقاها هذه الذر لان الاسباب قبله بمشايها
 الشرح لا بالانصاف فلما انما عني بهم اذ اصدرهم بامر الله واجابهم قوله وسلموا وسلم اهل ادم من

سأبذل نفسي وان فالتمه منكوا وعلل اهل دارهم بالارفة التي كانت بينهم بينهم بها وخوفهم جلودها
او سألهم من حيث اوقفت او جفا وذلالة وغير ذلك من افعال العبد التي جعلت له الاصل
وان اظهر من بيننا ومن بينكم على ما لم يكن من تقدمهم الا انهم لا يصبر على مثل ما صبروا به
الا بالفرح والابتهاج الذي هو من الاصل لا بغيره فلو لم يكن من قبله من كان له من قبله
هارون من موسى الا ان لا يفتدي وليس من طلبة النبوة الا من شئ به ان يقول قوله لا اعدى له على الله
ان تعلم انه لما كانت النبوة والحقوة موجودة في خلقه هرون وموسى مدد بين يديه جعله في
ممنزلة انه قد استغفله على امته كما استغف موسى هرون حيث قال اخذني في يدي ووقال له
تقدروا الاعانة الاذلة بالعبادة والامر بترك العباد لانهم العباد في الارباب لا يظفروا ولا
مهاول وانما امر سيد باب الجمع وتوكل بانه ثم قال يا سددت ولا تتركه ولكني امرت
فاطمت فقالوا سددت فابنا وتركنا سدا فاسما ذكره من حدانته سنة
فان الله لم يستغفر موسى من نون حيث امر موسى ان يعبد بالوجهية اليه وهو في نون
سني ولا استغفر في عيسى لما استودعها غزاة وراهن حكمته وانما قيل
ذلك لذكره لعله يعاقبه الامور وان وصية لا يرجع بعد ضالا ولا ذاهبا وان عند
الشيء في سورة براءة قد فقهنا الى من علم ان الامم تفرق على وصية وامر بقل الشيطان على
اهل مكة فلما اذنت من بين يديه اتبعهم بوجوه وامر بارتجاعهم من الفؤاد الى مكة ليعرفوا
اهلها وقال ان الله جل جلاله اوحى الى ان لا يهودى عنى الارجل متى دلا الامم على ضلالة
من علم ان الامم اضلته على وصية ثم شفع ذلك بغير الرجل الذي ارجع سورة براءة من
جواز في تقدم الحق عند الامم الى العلم النفاذ ثم ربه العاص في غزوة ذات السلاسل و
ذات الحار وعرض عسكره ونتم امرها بان ضلها عند وفاته الى مولاه اسامة ابن زيد
امرها بطاعته والفرجة بين امره ونعيمه وكان اخر ما عهد به في امره قوله ان الله واثق
اسامة بذكر ذلك على اسماهم ايجابا الى الله عليهم في ايمانهم المناقض على الصادق ولو
عددت كل ما كان من كبره في افعالها وما ياب المستوي على قرانه تعالى وان السابق
منهم الى تغلب ما ليس له باهل قامها تعالى المنبر بغيره من القيام بالامم واستقبالها
تقلد لقدر معرفته من تأويلها كان يشك عنه وجعلها باقية ويزدريه اقام على طه ولم يكن
ياضما بغير عظم الوزر في ذلك حتى عند الامر من بعده ليعرفه في التالي لم يستغفر ربه والفرح
والطهر على اصحابه ورفع السيف من كان ضاحيه وضلع عليه ورد الناس الى الله في كمال

سبا

سبا على اراجهن وبضعهن حوامل وقول قد نعتبه من قال اهل القبلة فقال في اهل
خديث على اهل الكفر وكان هو في ظلم لهم اولها سم الكفر منهم ولم ينزل بحسب ونظير الارز
عليه ويقول على المنبر كانت بيعة ابي بكر فلهذا وقال الله شريفا في دعاءكم الى مثلها فاقبلوه
وكان يقول قبل ذلك قوله فاهل البيت حسنة من حسنة وبيوتهم كان شرف في صدره
وغير ذلك من القول المناقض للوكيل في الدافعي لدين الاسلام واخ من امر الشورى
وثا كيد عند الظلم والالحاد والمبغى والمسا حتى تغرد على عادته ثم لم يحف عليه ذكر
لب موقع ضرره ولم يلق الا منة الصبر على ما اظهره الثالث من سوء الفعل فاحلته با
المقتل واستع بما جئوه من ذلك لمن واصلهم على ظلمهم وكفرهم ونفاقهم بما ولم ضل
ما اخوه من الاستيلاء على امر الامم كل ذلك لتتم النظرة التي اوجبهها الله بآية ونبيه
لقدوة الياس الخان يبلغ الكتاب جله وحق القول على الماقرين وبقر الوعد الحق الذي
الله في كتابه بقوله وعد الله الذين امنوا منهم وعدوا الصالحين لب تخلفهم في الارض كما
استغفل الذين من قبلهم وذلك اذ لم يقع من الاسلام الا اسمه ومن القرآن الا
وغاب صاحب الامر يا بغيح الغدر لم في ذلك باشتغال العترة على القلوب حتى يكون
اقرب الناس اليه شدة عداوة له وعند ذلك يؤيده الله ليجوز له ان يرها ونظره في
نسبة صلي عليه وسلم على يد به على الدين كله واكره الشكرن واماما ما ذكره من الحقائق
على نصيب النبي صلى الله عليه واله والاراء به والتأنيب له مع ما اظهره الله بآية ونبيه
في كتابه من تفصيل اياه على سائر انبائه فان الذي عز وجل جعل لكل نبي عدوا من الزك
كما قال في كتابه وجب جلاله فزله بنفاه عنده ربه كذليل عظم محبته لعدوه الذي
عاد منه في حال شفاعته ونفاقة كل اذى وشقة لدفع نبوته وتكذيب آياه وسعيه
في ضايقه وقصده لتفريق كل ما البرية واضهاده ومن ماله على كفر وعناده ونفاقه
والمادة في ابطال دعواه وتبين بطلته وحيا الله سنة ولم ير شيئا ابلغ في تمام كيد
من تفكرهم من مولاه وصية واجا طهرهم من وحدهم عنه واحراؤهم بعداوتهم والعدو لتفكير
الكتاب الذي جاء به واسقاط ما فيه من فضل ذكر الفضل وكفر ذوات الكفر منه ومن دافعه
على ظلمه وتبينه وتبينه وقد علم الله ذلك منهم فقال ان الذي يجرون في ايماننا لا يخفون
علينا وقال يريدون ان يبدلوا كلام الله وكذا حقروا الكتاب كمالا شتموا على التاويل
التزليل والحكم والمناجاة والمناسخ والمنسوخ ولم يسطروا في الله ولا الام فداء قضا
على ما بينه الله من اساءة اهل الحق والباطل وان ذلك ان ظلم ينفق ما عذره قالوا اراهم

لنا فيه نحن مستغنون عنه بما عندنا وكذلك قال فغفروه وذكروا لهم ما يشاءون من ثواب قليل فليسوا
مستغنون عن دفعهم الاضطرار جبرودا بل انزل عليهم ما لا يعلمون تأويله للعالمين وتأويله دفعهم
من ثلثاتهم ما يتبعون به من دعا لهم كفهم فصرح منا ولهم من كان عنده شيء من القرآن
فلما تنابوا وذكروا تأويله ونظمه الى بعض من وافقهم على معاداة اولياء الله قالوا على
خيارهم ولا يدل للمناظر على اقلال تغييرهم واقتلائهم وتركوا منه ما قدروا انه لهم
وعليهم وزادوا فيه ما ظهر من اكله وتنازع وعلم الله ان ذلك يظهر ونبي فقال ذلك
مبلغهم من العلم وانكشف اهل الاستنباط وعوارهم واقرأهم الذي يداني الكتاب من
الازراء على النبي ص من فريته المحدثا ولذلك قال يقولون منكوا من القول وازفرك
هل ذكر لنبية ص ما جده في كتابه من بعده بقوله وما ارسلنا قبلك من رسول ولا
نبي الا اذا نحن في الحق الشيطان في امينته فينبخ الله ما يليق الشيطان ثم في حكم الله ابانة
يعني انه ما من نبي عني معارفة ما يغيب من تعاقب قومه وعقوبهم والانتقال عنهم في
دار الاقامة الا التي الشيطان مع المعارض بعدا وانه عند فقد في الكفار الذي عليه دمه
والقدح فيه والطعن عليه فينبخ الله ذلك من قلوب المؤمنين فلو قبله ولا تصفى الله
غير قلوب المناهقين والجاهلي وحكم الله ابانة بان يحيى واليا من الضلال والعدوان
ومشاقبة اهل الكفر والطغيان الذين لم ير من الله ان يجعلهم كالانعام حتى قال يلهم اضل
سبلا دافعهم هذا واعلم واعلم انك ما قدرت ما يجب عليك السؤل عنه اكثر مما كتبت
واني قد اقتصرت على تفسير من كثير لعدم علم العالم وقلة الراغبين في التماسه وفي دون تأويل
لك بل اذ في الابواب قال انك لا تصحي ما سمعت باي المؤمنين شكر الله لك استغناء
من عاية الشك وطخنة الافل واجزل على ذلك مشوبته انه على كل شيء قدير وعلى الله اولا
واخر الحق انوار الهداية واعلم بالبرايات

محمد والامير الدلالة

[illegible]

ويعتبر الفكر ويقام التدبر ويبرز فكر مني نفسي وانت ايها الفقيه عوطا والفقيه واحد اسباب الزيادة بالخير
 والثناء للذات لا سنها سلفا وفي سائر ما بالعلم وبسند الحديث والتميز في قوله ولم يغفل وصف الغنى
 ونحوه في السور التي فيها الغنى ونحوه في السور التي فيها الغنى ونحوه في السور التي فيها الغنى ونحوه في السور التي فيها الغنى
لا تفرق بين الغني والفقير ويرى من نوال الملوك فان تكن حرا فكن حازما واحذر رجليك من هذه السلوك
 فلما بلغ الغيرة لك اذوت خلفاء واهتد وحفاه ثم قال ايها الفقيه ان عيشك لا يملكه الموت وبرد الغنا
 مكسوف اذ هو دعوى بغيره وان ترجع للطلب من دون رجاك وعلى قدر التزك والتميز والتور ان فيها
 هو سليم فليس الياس شديد الا بجملة الحديث واحذر من قولك للشك في هذا المقام لا تكفيك فان النفس ما
 حجابك محصور ومن اوصافه في البحر منصور وادعاء عظيم للعلم من الحرافات واعطى ما على الامور
 فانها من سماء اصحاب البحار وان هو من جامع حبيب الاموال وهذا الفكر يقتضي للدور المتغير واحذر من
 ما الصام او من علة بالاطعام والشر من الاهل من اسباب الغنى وحديث لما رواه الجار كنيسة من البحار
 واهل الشؤن بالانفاة على المقارن ما روى في كتابه من انك قد سكت بها الغنى وعطفت وادعت في تنه الغنى
 دلائل لان الاوصاف التي في ابرزه بعد ذلك الدقان حيث نكت لفضائي وكما نكت كل فضائي اذ
 لعلنا اوجب علينا الخدمة وطاعتك في كل نقطة وكله وهذا نكت في من المعاني سددت في التنزي في وفي
 اصول الدين في غير ذلك والدين وخصائص فزعة الطرق في علم الفقه وسيمويه في الفقه والفرقة في وفي
 وسنيد والبيضاوي في سبيل الفقه وفي الفقه صاحب القيسر وابو تمام في الاشعار وابن خلدون في الاصول
 وصاحب دهر الرازي في علم الديو وسبيل في الكهان والتدبر في الادوات وفي الفقه ابن دريد وفي التذات
 ابو دود فانك الاقطة من فري وخصاصة في فري على انك ايها الفقيه فانك تحبان نطقك في هذه الاقطة
 وجاء لتفهمك في شهادة الكمال بالانبياء والاصحاب بل انت عندك في ادي ما من زوايا الفقه وعطفت في
 اعد من جزئيات الفقه في شهادة الكمال بالانبياء والاصحاب بل انت عندك في ادي ما من زوايا الفقه وعطفت في
 ما هو فيه من الفقه وتفتني في فدي وطاعتك في هذه الفقه واسم ما هو في الجود ودام خات المودع في لم يمتل
 امرى كذا سمع وضيع سبيلك في اسم والدي لا جعلته احد في في سائر الحماة واظنك ايها الفقيه
 تعلم حقيقة حالى ولم تسمع الا من سبيلك في النظر في هذه الفقه في اشهد لنفسك
في محبة هذا المولى ان هوى على كماله قد استقامت على المحرم ولولا امور في الراي عليها عرفت على الامام
 وها انما قد اجتمع في الفكر بكنة الذي قد اقرع من العلم من لم يكن حلو على الامور حيلة على كماله الامور دون الفقه
 فلما سمع الفقه ذلك قال له سبيل العلم فانك ايها الفقيه فزعم ان الفضل بالحق فان هذا مقام الحجة والشواهد
 لا موطن الحرب والخصار واللاق من امثالك النظر في الاضاف لاسلوك كنهج الامم في ادي هو في
 العلوم ما لا يفي عليه من المظاهر فالاقية ملازمة المواقف قبل النطق بما يبلغ المواقف حيث ان ذلك
 العالم قد يكون وهو فانه عظيم وامان بالاطعام فزعم انك غير ان كرامه لا ليس دليل والاداء كلها متقوله
 وان كانت غير معقولة وقد شاع عن ان كرامه او رة عين الفناء فلو شئت لعلت انك تدبر في شرا
 البرهان المقرة في علم المرات والامور من الكمال في علم الحماة والجلد الحماة في علم الفقه ولا
 العلم والمصنف من علم الفقه ولا نسا على اجسام من علم الكلام ولا حقيقة الموجودات ما هي الذي هو موجود
 العلم الالهي وكما اظنك على كتاب الفقه الذي هو الله اسطابس ولا سمعت بغير الجدل ولا يملكه الفقه
 في عطف انسان واليد ولا عرفت كنه الفقه من الرواية المرد في الفلزات في الكمال ولا اظنك على ما
 اقل من القليل ولا يملكه الفقه في السبيل والاسماء ولا علمت من اوزان الجدل الاشياء هو
 في عطف انسان واليد ولا عرفت كنه الفقه من الرواية المرد في الفلزات في الكمال ولا اظنك على ما

ويعتبر الفكر ويقام التدبر ويبرز فكر مني نفسي وانت ايها الفقيه عوطا والفقيه واحد اسباب الزيادة بالخير
 والثناء للذات لا سنها سلفا وفي سائر ما بالعلم وبسند الحديث والتميز في قوله ولم يغفل وصف الغنى
 ونحوه في السور التي فيها الغنى ونحوه في السور التي فيها الغنى ونحوه في السور التي فيها الغنى ونحوه في السور التي فيها الغنى
لا تفرق بين الغني والفقير ويرى من نوال الملوك فان تكن حرا فكن حازما واحذر رجليك من هذه السلوك
 فلما بلغ الغيرة لك اذوت خلفاء واهتد وحفاه ثم قال ايها الفقيه ان عيشك لا يملكه الموت وبرد الغنا
 مكسوف اذ هو دعوى بغيره وان ترجع للطلب من دون رجاك وعلى قدر التزك والتميز والتور ان فيها
 هو سليم فليس الياس شديد الا بجملة الحديث واحذر من قولك للشك في هذا المقام لا تكفيك فان النفس ما
 حجابك محصور ومن اوصافه في البحر منصور وادعاء عظيم للعلم من الحرافات واعطى ما على الامور
 فانها من سماء اصحاب البحار وان هو من جامع حبيب الاموال وهذا الفكر يقتضي للدور المتغير واحذر من
 ما الصام او من علة بالاطعام والشر من الاهل من اسباب الغنى وحديث لما رواه الجار كنيسة من البحار
 واهل الشؤن بالانفاة على المقارن ما روى في كتابه من انك قد سكت بها الغنى وعطفت وادعت في تنه الغنى
 دلائل لان الاوصاف التي في ابرزه بعد ذلك الدقان حيث نكت لفضائي وكما نكت كل فضائي اذ
 لعلنا اوجب علينا الخدمة وطاعتك في كل نقطة وكله وهذا نكت في من المعاني سددت في التنزي في وفي
 اصول الدين في غير ذلك والدين وخصائص فزعة الطرق في علم الفقه وسيمويه في الفقه والفرقة في وفي
 وسنيد والبيضاوي في سبيل الفقه وفي الفقه صاحب القيسر وابو تمام في الاشعار وابن خلدون في الاصول
 وصاحب دهر الرازي في علم الديو وسبيل في الكهان والتدبر في الادوات وفي الفقه ابن دريد وفي التذات
 ابو دود فانك الاقطة من فري وخصاصة في فري على انك ايها الفقيه فانك تحبان نطقك في هذه الاقطة
 وجاء لتفهمك في شهادة الكمال بالانبياء والاصحاب بل انت عندك في ادي ما من زوايا الفقه وعطفت في
 اعد من جزئيات الفقه في شهادة الكمال بالانبياء والاصحاب بل انت عندك في ادي ما من زوايا الفقه وعطفت في
 ما هو فيه من الفقه وتفتني في فدي وطاعتك في هذه الفقه واسم ما هو في الجود ودام خات المودع في لم يمتل
 امرى كذا سمع وضيع سبيلك في اسم والدي لا جعلته احد في في سائر الحماة واظنك ايها الفقيه
 تعلم حقيقة حالى ولم تسمع الا من سبيلك في النظر في هذه الفقه في اشهد لنفسك
في محبة هذا المولى ان هوى على كماله قد استقامت على المحرم ولولا امور في الراي عليها عرفت على الامام
 وها انما قد اجتمع في الفكر بكنة الذي قد اقرع من العلم من لم يكن حلو على الامور حيلة على كماله الامور دون الفقه
 فلما سمع الفقه ذلك قال له سبيل العلم فانك ايها الفقيه فزعم ان الفضل بالحق فان هذا مقام الحجة والشواهد
 لا موطن الحرب والخصار واللاق من امثالك النظر في الاضاف لاسلوك كنهج الامم في ادي هو في
 العلوم ما لا يفي عليه من المظاهر فالاقية ملازمة المواقف قبل النطق بما يبلغ المواقف حيث ان ذلك
 العالم قد يكون وهو فانه عظيم وامان بالاطعام فزعم انك غير ان كرامه لا ليس دليل والاداء كلها متقوله
 وان كانت غير معقولة وقد شاع عن ان كرامه او رة عين الفناء فلو شئت لعلت انك تدبر في شرا
 البرهان المقرة في علم المرات والامور من الكمال في علم الحماة والجلد الحماة في علم الفقه ولا
 العلم والمصنف من علم الفقه ولا نسا على اجسام من علم الكلام ولا حقيقة الموجودات ما هي الذي هو موجود
 العلم الالهي وكما اظنك على كتاب الفقه الذي هو الله اسطابس ولا سمعت بغير الجدل ولا يملكه الفقه
 في عطف انسان واليد ولا عرفت كنه الفقه من الرواية المرد في الفلزات في الكمال ولا اظنك على ما
 اقل من القليل ولا يملكه الفقه في السبيل والاسماء ولا علمت من اوزان الجدل الاشياء هو
 في عطف انسان واليد ولا عرفت كنه الفقه من الرواية المرد في الفلزات في الكمال ولا اظنك على ما

والبناء وبكره فيه سفر في سافر فيه حنيف عليه السلام ادبلاء بعبه ثم عنهم يوم صالح للزواج
بكره فيه السفر في يوم متوسط صالح لقضاء الحوائج ولا في اخر فيه فانه مكره للحامس عنهم
انه يوم نحس مستمر فلا تفعل فيه عملا ولا تخرج من منزلك ثم عنهم دوى نحس في وهو يوم نكح سلا
خبر فيه فاستغذ بالله من شره السادس عنهم صالح للزواج من سافر فيه يوم رادود
الزاهل بما يجبه ثم عنهم يصلح للزواج وطلب الحوائج في عنهم يصلح للحوائج والسفر والبيع وشره
السابع عنهم صالح لجلب الامور ثم عنهم يوم مبارك فختار الكمايا رادوسي في سادس فيه
وكيف نفع السنين فادب الجوار في البر والاعمال ما شئت فانه يوم عظيم كبره نحو لطلب الحوائج والسفر فيها
الثامن عنهم صالح للزواج من بيع وشره وبكره فيه ركوب البحر والظفر البر ثم عنهم يصلح
حاجه يسر السفر فانه بكره فيه وعنهم صالح للشره والبيع ولا تفرز السفر فانه يكون فيه سفر والشره
التاسع عنهم حنيف صالح للكل امر تريد فابدأ فيه بالاعمال ومن سافر فيه رزق مالا ولا فخر
ثم بعبه في مثل العاشر عنهم انه ولد فيه فرحهم يصلح للبيع والشره والسفر ثم عنهم
صالح للزواج من سافر في السفر في يوم متوسط صالح للسفر في عنهم صالح لالقاء العمل
يوم محمد رضى الله ادريس من مكانا عليا وفي رواية يصلح للبيع والشره الحادي عشر عنهم صالح لالقاء
العمل والبيع والشره والسفر ثم يصلح للبيع والشره والجميع الحوائج والسفر ما خلا الرزق في السلطان في
عنهم لشره والبيع والعمل والشره الثاني عشر عنهم صالح للزواج وفيه الحوائج والشره
البحر ثم عنهم صالح لمبارك فاطلبوا فيه حوائجكم واسمعوا لها فانها تقضي في عنهم مبارك في قضي
مولا لاصلا وهو يوم الزوجه والبيع والشره الثالث عشر عنهم يوم نحس فانه فيه الماشره
والخسوفه وكلامه وفي رواية اخرى نحس لا تطلب فيه حاجه ثم غره في مثل وبعد فاستغذ بالله في
الرابع عشر عنهم انه صالح للكل شئ وهو جيد لطلب العلم والبيع والسفر والشره والشره
م جيد الحوائج والكل عمل في مثل الدور في الخامس عشر عنهم صالح للكل الامور الا ان اراد
ان يفر من استغصا ثم فانه صالح للكل حاجه تريدها فاطلبوا فيه حوائجكم فانها تقضي في مثل وبعد
يوم سعيد السادس عشر عنهم يوم نحس لا يصلح لشي سوي الا بنبه ومن سافر فيه فلكل ثم
دوى مذوم للكل شئ في نحس دوى مذوم لاخر فيه فلا تفر فيه ولا تطلب حاجه فوق ما استطعت
وتعدو بالله من شره السابع عشر عنهم متوسط وخر فيه الماشره وهو يوم فصيل ولا
تلق فيه حاجه وفي اخرى يوم صالح ثم عنهم صاف فختار فاطلبوا فيه ما شئتم وزوجوا
يبيعوا واشروا وارزوا في مثل وفي اخرى مثل الدور في زيادة الرزق الخامس عشر عنهم يوم
سعيد صالح للكل شئ من بيع وشره او ذرع او سفر ثم فختار صالح للسفر وطلب الحوائج في مثل وبعد
العاشر

الحادي عشر عنهم سعيد صالح للسفر والمنازل والحوائج ثم فختار صالح للكل عمل في مثل
وتعدو بالله من شره الثاني عشر عنهم متوسط وخر فيه الماشره وهو يوم فصيل ولا
تلق فيه حاجه وفي اخرى يوم صالح ثم عنهم صاف فختار فاطلبوا فيه ما شئتم وزوجوا
يبيعوا واشروا وارزوا في مثل وفي اخرى مثل الدور في زيادة الرزق الخامس عشر عنهم يوم
سعيد صالح للكل شئ من بيع وشره او ذرع او سفر ثم فختار صالح للسفر وطلب الحوائج في مثل وبعد
العاشر

الحادي والعشرون عنهم نحس دوى فلا تطلب فيه حاجه ومن سافر فيه حنيف عليه ثم نحس مستمر
في نحس مذوم فاحذر ولا تطلب فيه حاجه ولا تفعل عملا واقعد في منزلك واستغذ بالله
من شره الثاني والعشرون عنهم صالح لقضاء الحوائج والبيع والشره والشره فيه
يري سرعا والمنازل فيه وجع معا ثم فختار صالح للشره والبيع والسفر والصدقه في سعيد
مبارك فختار لما يريد من الاعمال فاعلم ما شئت فانه مبارك الثالث والعشرون عنهم
صالح لطلب الحوائج والخمار والزوجه ومسا في فيه غني واصاب خرا ثم فختار جيد حاجه
للزوجه والخمار فلكها في سعيد مبارك فلكها ما تريد للسفر والتفصيل من مكان الى مكان
وهو جيد الحوائج والسفر والعشرون عنهم يوم نحس فيه ولا تفرغ فيه فلا تطلب فيه امر
من الامور في يوم شوم في نحس مستمر مكره له حاله وحده ولا تفعل فيه عملا ولا تاتى
احدا واقعد في منزلك واستغذ بالله في الخامس والعشرون عنهم نحس دوى في
حفظ فيه فلكه فانه يوم شديد البلاء ثم يفره السادس والعشرون عنهم صالح
للما يريد الا الزوجه ثم صالح للكل حاجه سوى الزوجه والسفر فطلبك بالصدقه في
متوسط صالح للشره والبيع والسفر وقضاء الحوائج السابع والعشرون عنهم صالح
للكل امر ثم نضره في يوم مبارك من الخير صالح للحج الى السلطان والى الاموال
والسفر الى البلدان فالحق فيه شئت وسافر فيه الى حيث اردت الثامن والعشرون
عنهم صالح للكل امر في يوم مزوم في مبارك سعيد الثامن والعشرون عنهم صالح
للكل امر ومن سافر فيه احباب فالاحز بلام فختار جيد للزواج في مبارك سعيد
يصلح للحوائج والتفصيل فيها وفي اخرى كذا في الدور في الثلاثون عنهم جيد
للبيع والشره والزوجه وفي اخرى سعيد مبارك يصلح للكل حاجه تلتزم في مثل في عنهم
يوم مبارك يمون مسود ففعل في مفرح فاعلم ما شئت والقما اردت وهذا اعطى
مسافر وانتقل وبيع واشتر فانه صالح للكل ما تريد موافق للكل ما فعله قال صاحب
الدور في اذا عرفت هذا فاعلم ان الذي صرح به شيخنا المحلي قد سمره في كتاب النجار

۱۵۵۲

هوان هذه الايام المعدودة انما هو من شعور العربية حيث حال معاد قايام الشهور العربية ونحوها
ثم نقل الاخبار المذكورة ونظمها الحشر الكاش في رسلته فيقول المحسن بانها من شعور العالم
والله هو العاقل العاقل التبرير في الاخبار بكونها من الفارسية فاللغة ذلك خلاف ظاهرها
هو المعروف من قاعدتهم صلوات الله عليهم من بناء خطابهم على العربية ثم ان الحشر الكاش راس
نقل في رسلته المذكورة انه روى عن امير المؤمنين ع في ان في السنة اربع وعشرين يوما
غائبات في كل شهر منها يومان ففي الحرم صفر ربيع الاول وربع الثاني

فجاءت في طر شهر رمضان	ففي الحرم	صفر	ربيع الأول	ربيع الثاني
١١	١٢	١٣	١٤	١٥
جاء في الأول	جاء في الثاني	رجب	شعبان	رمضان
١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠

شهر رمضان شوال ذي القعدة ذي الحجة ونفل رمضان
 ٣٠ ١١٠٤ ١٠٠٤ ٨٠٨
 الرسالة المذكورة في السنة اثني عشرية ما اجتمعوا في ومن وقع فيها هو فاحفظوها

فصل الحرم	صفر	ربيع الاول	ربيع الثاني	جمادى الاولى	جمادى الثانية
٢٢	١٠	١٤	٢١	٢٨	١٢
رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذي القعدة	ذي الحجة
٢٢	٢٤	٢٤	٢	٢١	١٨

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب جمع البحار

الحمد لله الذي جعل في كتاب مجمع البحار
والخلافة بالكر خلافة للخلفاء وصدق خلافة الله على ما في المغرب سنة وعشرون سنة الاثنته اشهر الاثني عشر
سنة وثلثة اشهر وتسع ليال ولعمري عشرين سنة وستة اشهر وست ليال ولعمري اننا عشرين سنة الاثني عشر سنة
ومدة خلافة امير المؤمنين علي بن ابي طالب مع خمس سنين الاثنته اشهر وفي هذه المدة ما وضع فيها اجرة على احد من
عليه ولا اقطع فطينة ولا اوردت بيتا ولا هاء الاسماوية درهم مضلت من عطايه اراد ان يستأجر لاهله
خاوما وما ورد على الخس المضاف من ابيه موسى من ابيه جعفر عن ابيه محمد عن ابيه علي بن الحسين بن علي بن
ابي طالب عن قال لي انا امشي مع النعمان في بعض طرق قاتل المدنيه اذ لقينا شيخا طويلا ثوبا خضيرا
بين المنكين فسلم علي النعمان ورحب به ثم التفت الي فقال السلام عليكم يا ابا عبد الله ورحمته وبركاته
السلام عليك يا رسول الله فقال له رسول الله ص علي ثم معنى فقلت يا رسول الله ما هذا الذي قال لي محمد

23

[illegible]

على الاخراج مستعمل
دمل الاجر تدويه الثقات فاعلته فاعلته
في الجبله راجع لمريد
مستعمل مستعمل مستعمل
مستعمل مستعمل مستعمل
مستعمل مستعمل مستعمل
مستعمل مستعمل مستعمل



